خانة
وراى
ى
١٨

١٨٦٤٢
٢٠٩٨٠٧

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۹۸۰۷
کتاب تحفة المنجمین
مؤلف ملا جلال الدین محمد یزدی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۴۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۶۴۲

۱۸۶۴۲
۲۰۹۸۰۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۹۸۰۷
کتاب تحفة المنجمین
مؤلف ملا جلال الدین محمد یزدی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۴۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۶۴۲

۱۸۶۴۲
۲۰۹۸۰۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۹۸۰۷
کتاب تحفة المنجمین
مؤلف ملا جلال الدین محمد یزدی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۴۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۶۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الهی بحمدك ابتدائی و بثنائك انتهائی و بجلالك قد سلك التجائی و انت غاية منتهائی و بنی رحمتك سيدی
و مولای و بجلايت و نيلك ولايتی يا سميع الدعوات اسمع دعائی ولا تقطع من رحمتك رجائی ابتدای کلام
بانتظام ثنای صانعی سزاوار است که اطباق سبع سموات را بقلم صنعت محل ظهور نور زينت کواکب کثير
المواهب ثوابت و سيار ساخته که انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب ان کريمی که انجم و افلاك کرد از نور
حرف و جوهر پاك علم نور داد انجم را مظهر ذات کرد مردم را و صدر کتاب صواب اسم سامی قادری تواند
بود که سقف سطح رفيع افلاك را بيد قدرت بدون عمد و معدی بر افراشته که رفع السموات بغير عمد و
چندين جواهر زواهر لامعه و لالی ساطعه در بحر اخضر افلاك در بصر بصيرت بلند و دراك و ظاهر و باهر
گردانيد و هر يك را روشنی و هر کدام را گوهر شی جهت سواد خير و شر و مآثر قضا و قدر ارزانی فرمود بيت
هر شب از پی پرده زنگار گون اين همه لعبت که کند سر برون انچنان وان که شود آشکار در نظر قدرت (لعبت)
نگار دانا حکيمی که حرکات طوالع و دورات مطالع فلکی و زمانی را باعث اختلاف ليل و نهار و سبب حدوث
وقايع روزگار کرده تا استعداد سعيد و شقی و استيلاد فاجر و متقی بمنصه ظهور جلوه گر ايد را طوا (فراست)
گوينده و اثار و هر بيند و عالم غيب و شهادت عاقل و جاهل را در نظر ايد بيت هر ذره ز صنعت او گنج
هر قطره ز قدرت او بحر ناخراست اين گنج در خروش که شايسته صانعيست وان بحر کرده جوش که
بايسته قادر ايست و صلوة سکية النفحات هديه روح پر فتوح نبی مکی مدنی هاشمی ابطحی که چون
کوکب طالع بنو تش از افق مدينة العرب طالع شد طاق ايوان اکاسره عجم بکرا بدی ضايع شد و چون
افتاب دولت صدر يتش از مطلع مکه و يثرب ساطع گشت سوای سلطنت قياصره روم و علم رفعت
فراعنه هر بن دبوم بشکست ماهی نگونسار گرديد بيت تا کوس اقتدار بنام تو کوفتند تا قوی اصل
کفر صدا و ندا نکرد تا کوس طبل فقر تو کلبانك افتخار ديگر نقير دولت شاهان صدا نکرد صلی الله عليه
واله صلوة يليق بايقاع جلاله و بعد احقر عباد الله جلال الدين محمد بن عبد الله يزدی بعد از مطالعه

لو

کتب احکام انجه در عرض ايام استخراج احکام بجرب افتاده بود جمع کرد تا وقت ضرورت حاضر باشد مرتب
بر سه وصيت و پنج مقاله اما وصيت اول ای برادر عزيز زنهار و الف زنهار که اثار و احکام نجومی از کواکب
مدان و کوکب را موثر مشناس بلکه کوکب را آلت و اسباب دان و فاعل حقيقی را حق تعالی شناس حقا و ثم حقا که (اين)
مقال حال جلال است زيرا که مخرج اختر سرگشته هم سامور حکم داور است وصيت دوم ای عزيز صالح زنهار
و الف زنهار که بيك نظر حکم جزم مکن که بسيار باشد که جابر و مانع داشته باشد و از ان حکم دروغ گوی (شوی)
پس لازم باشد که تا سه دليل بر ان حکم نيابی و جابر و مانع نيابی حکم نکنی بعد ازان حکم جزم کفر بود بلکه (حرف)
ظن غالب بهم رسد حکم بامکان ان اثر کنی و چون حکم موافق ايد بدان افتخار و مباهات نکنی و شکران
حکيم صادق گوی که اين احکام را بران اثار مترتب ساخته و تر ابدان علم سرافراز گردانيده که انه هو الحکيم (العليم)
و البته بدست ناکسان مينداز چه زبان حال جلال بدين حال مترنم است بيت در دست ناکسان مينگن گوهر
سخن کاتر ا بنزد عقل دو صد گوهر بهاست و در مدت متمادی بجد انجه بسيار از کتب مفصل آينده
نوشته ايم وصيت سيوم چون مدار احکام کفتن بر حوادث عطارد باشد بايد که وی راجع نباشد و محترق
نباشد مگر حد تصحيم که بسيار خوب باشد کامی که منحوس نشده باشد و مشتری و قمر را دخل هست از حال
ايشان غافل نبايد بود و انتظار مستحسنه طلب کند بعده شروع کند و اگر بطالع وقت عمل کند بهتر يا (شد)
مجملا حال مشتری و قمر بدين شرايط باشد و اول بايد انکه سال صاعد باشد دوم انکه در بروج مستقيم (الطلوع)
باشد سيوم انکه در يکی از اوتاد بود سوا قمر که در طالع بد بود چهارم خداوند خانه قمر يقمر ناظر بايد تا کار
بانجام رسد پنجم انصراف از سعد و اتصال بعد لازم مانند ششم انکه در حيز خود باشد هفتم انکه اتصال (لخ)
بکواکب علوی باشد هشتم انکه در خانه کوکب سعد يا شرف حد سعدی باشد نهم انکه شمس ناظر باشد
بنظر سعد دهم انکه در درجات مضيه و نيره باشد يازدهم انکه سريع السير باشد دوازدهم انکه زايد السير
باشد سيزدهم انکه زايد النور بود چهاردهم انکه قمر زايد الحساب باشد پانزدهم انکه زايد العدد بود
شانزدهم انکه مقارن بسعود يا بکوکب سعود بود هفدهم انکه از نحوس پاك باشد و از ين حالات (احتراز)

بسم الله الرحمن الرحيم

الهی بحمدك ابتدائی وبثنائك انتهائی وبجلالك توسلت التجائی وانت غایة منتهائی وبنبی رحمتك سیدی
ومولای وبولایت ولیك ولا یقی یا سمیع الدعوات اسمع دعائی ولا تقطع من رحمتك رجائی ابتدای کلام
با نظم بنای صانعی سزاوار است که اطباق سبع سموات را بقلم صنعت محل ظهور نور زینت کواکب کثیر
المواهب ثوابت وسیار ساخته که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب آن کریمی که انجم وافلاك کرد از نور
حرف وجوهر پاك علم نور داد انجم را مظهر ذات کرد مردم را وصدر کتاب صواب اسم سامی قادری تواند
بود که سقف سطح رفیع افلاك را بید قدرت بدون عمد وسعدی برافراشته که رفع السموات بغیر عمد و
چندین هزار دری لامعه ولالی ساطعه در بحر اخضر افلاك در نظر بصیرت بلند ودراك وظاهر وباهر
کرمانید وهر یك را روشنی وهر کدام را که غنی جهت سواد خیر وشر وماثر قضا وقدر را زلف فرمود بیت
هر شب از نی پرده زنگار گون این همه لعبت که کند سر برون انچه ان وان که شود آشکار در نظر قدرت لعبت
نگار دانا حکیمی که حرکات طوالع ودورات مطالع فلکی وزمانی را باعث اختلاف لیل ونهار وسبب حدوث
وقایع روزگار کرده تا استعداد سعید وشقی واستیلاد فاجر ومتقی بمنصه ظهور جلوه گر اید واطوار
کونیه واثار وهر پدید وعالم غیب وشهادت عاقل وجاهل را در نظر اید بیت هر ذره ز صنعت او کنج فراست
هر قطره ز قدرت او بحر ناخراست این کنج در خروشی که شایسته صانعیست وان بحر کرده جوشش که
بایسته قادر ایست وصلوات مسکیة النفحات هدیه روح پر فتوح نبی مکی مدنی هاشمی ابطحی که چون
کوکب طالع نبوتش از افق مدینة العرب طالع شد طاق ایوان اکاسره عجم بکر ابدی ضایع شد وچون
افتاب دولت هدایتش از مطلع مکه ویثرب ساطع گشت سوای سلطنت قیاصره روم وعلم رفعت
فراعنه هر ربع وبوم بشکست دایم نگونسار گردید بیت تا کوس اقتدار بنام تو کوفتند ناقوس اهل
کفر صدا ونداکرد تا کرد طبل فقر تو کلبانك افتخار دیگر نفیر دولت شاهان صدا نکرد صلی الله علیه
واله صلوة یلیق بایقاع جلاله وبعد احقر عبدالله جلال الدین محمد بن عبدالله یزدی بعد از مطالعه

کتب احکام نجوم در بعضی ایام استخراج احکام بحرب افتاده بود جمع کرد تا لوقت ضرورت حاضر باشد مرتب
بر سه وصیت وپنج مقاله اما وصیت اول ای برادر عزیز زنهار والف زنهار که اثار واحکام نجومی از کواکب
مدان وکوکب را موثر مشناس بلکه کوکب را آلت واسباب دان وفاعل حقیقی را حق تعالی شناس حقا که این
مقال حال جلال است زیرا که مصرع اختر سر گشته هم مامور حکم داور است وصیت دوم ای عزیز زنهار صالح زنهار
والف زنهار که بیك نظر حکم جزم مکن که بسیار باشد که جابر ومانع داشته باشد واز ان حکم دروغ گوی شوی
پس لازم باشد که تا دلیل بر ان حکم نیابی وجابر ومانع نیابی حکم نکنی بعد از ان حکم جزم کفر بود بلکه حکم بود
ظن غالب بهم رسد حکم با امکان ان اثر کنی وچون حکم موافق اید بدان افتخار ومباهات نکنی وشکران
حکیم صادق گوی که این احکام را بران اثار مترتب ساخته وترا بدان علم سرافراز گردانیده که انه هو الحکیم العلیم
والبته بدست ناکسان مینداز چه زبان حال جلال بدین حال مترنم است بیت در دست ناکسان میفکن گوهر
سخن کانرا بنزد عقل دو صد گوهر بهاست ودر مدت متمادی بعد انجه بسیار از کتب مفصل آینده
نوشته ایم وصیت سیوم چون مدار احکام کفتی بر حرف ثم لازم عطارد باشد باید که وی راجع نباشد ومحترق
نباشد مگو حد تضمیم که بسیار خوب باشد گاهی که منحوس نشده باشد ومشتری وقمر را دخلی هست از حال
ایشان غافل نباید بود وانظار مستحسنه طلب کند بعد شروع کند واگر بطالع وقت عمل کند بهتر باشد
مجملا حال مشتری وقمر بدین شرایط باشد واول باید انکه سال صاعد باشد دوم انکه در بروج مستقیم الطلوع
باشد سیوم انکه در یکی از اوتاد بود سوم قمر که در طالع بن بود چهارم خداوند خانه قمر بقمر ناظر باید تا کار
بانجام رسد پنجم انصراف از نحس واتصال بسعد لازم دانند ششم انکه در حیز خود باشد هفتم انکه اتصال
بکواکب علوی باشد هشتم انکه در خانه کوکب سعد یا شرف حد سعدی باشد نهم انکه شمس ناظر باشد
بنظر سعد دهم انکه در درجات مضیئه ونیره باشد یازدهم انکه سریع السیر باشد دوازدهم انکه زاید السیر
باشد سیزدهم انکه زاید النور بود چهاردهم انکه قمر زاید الحساب باشد پانزدهم انکه زاید العدد بود
شانزدهم انکه مقارن بسعود یا بکوکب سعود بود هفدهم انکه از نحوس پاك باشد واز این حالات احتراز

واجب بود اول انکه تحت الشعاع نباشد دوم انکه منخسف باشد سیوم انکه مقابله افتاب بود یا تربیع او یا مقابله
و تربیع نحسین چهارم انکه محصور بین النحسین باشد پنجم انکه بقدر جرم خود از عقده نزدیک بود ششم
انکه در طریقه بود هفتم انکه در حد و در بیوت نحوس باشد هشتم انکه در زایل الوتد بود نهم انکه در اثنی
عشریه نحوس بود یا در مقابله آن دهم انکه بطی السیر باشد یازدهم انکه وحشی السیر باشد دوازدهم انکه
جنوبی و هابط بود یا در وبال بود سیزدهم انکه ناقص النور و ناقص العدد و ناقص الحساب بود
و ناقص القدر باشد چهاردهم انکه در درجات مظلمه و قتمه و ابار باشد پانزدهم انکه خالی السیر باشد
شانزدهم انکه بعید الاتصال بود و حال طالع بدین شرایط باید دید اول انکه طالع از بروج مستقیم
الطلوع باشد دوم انکه مشتری در طالع حظی باشد بلکه زهره و افتاب را سیوم انکه سعود ناظر باشد
بطالع چهارم انکه اوتاد بسعود اراسته باشند و اگر احکام جهت سلاطین کنند حال افتاب نیکو کنند
و اگر جهت سپاهان و لشکری کنند حال مریخ نگاه کنند از خوبی و بدی و قیاس باقی برین کنند و از
سهم السعادت غافل نشود که نتایج کلی بر دست و سهم الغیب و سهم الکلام نیز در بیوت خوب
و بانظار مرغوبه اراسته باشد و از نسبت این سه کوکب احتراز واجب دانند و بعضی نسبت مشتری پسندیده
اند و از ایام ناقصه حذر واجب دانند و ان از اول روز بیست و هفتم تا نیمه روز چهارم از ماه دیگر باشد و از
ابتداء دوازدهم تا اول روز نوزدهم ایام ناقصه باشد و هفت روز قدیم منحوسه اجتناب واجب دانند
و مریخ در اوتاد خصوصا طالع وقت نباشد و قمر در بیوت مریخ نباشد که اگر خلاف این باشد خطا فاحش
شود مقاله اول در احکام سال عالم مشتمل بر مقدمه و سه باب و بعد از مقدمه فهرست ابواب و فصول
گفته میشود تا مطلوب اسان یابند مقاله دوم در احکام موالید مشتمل بر مقدمه و پانزده باب و بعد
از مقدمه فهرست ابواب و فصول گفته میشود تا مطلوب اسان یابند مقاله سیوم در احکام طالع
تحویلات و انتهاآت مشتمل بر مقدمه و پنج باب و فهرست ابواب و فصول بعد از مقدمه گفته شود
مقاله چهارم در اختیارات مشتمل بر مقدمه و سه باب و بعد از مقدمه فهرست ابواب و فصول آورده

شود

شود مقاله پنجم در طالع مسئله مشتمل بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه فهرست ابواب و فصول و نکات
مشروحا آورده خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس موسوم بتحفة المنجمین اما التماس از اخلاق حمیده ارباب
فضل و دانش آنست که اگر سهوی یا خطای مشاهده ایشان شود بذیل مرحمت بپوشند و عفو فرمایند
که انسان خالی از نسیان نیست مقاله اول در احکام سال عالم مشتمل بر مقدمه و سه باب مقدمه چون حکم
بر احوال سال عالم بعد از دانستن مزاج بروج و کواکب بلکه دانستن مزاج کواکب در بروج باشد و حالات
درجه درجه فلک و بودن کواکب در هر جزو و قوت و ضعف کواکب و دانستن مزاج هر شهر و قصبه و
ساکنان ان و طالع سال و اجتماعات و استقبالات و منازل کواکب و نتایج آن از سهامات و غیره لازمست
دانستن مذکور است اما مزاج و صفات و منسوبات بروج دوازده گانه حمل خانه مریخ و شرف افتاب و وبال
زهره و هبوط زحل و حضیض مشتری و اتشی بطبع گرم و خشک و مذکر و روزی و مشرقی و منقلب
و برنگ سرخ و سفید و خوب صورت و نیکو بوی و جعد و سبکروح و ناپارسا و نکاح دوست و
تیز شهوت و میانه قد و از مردم ملوک و امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و قرابینان
و اگر منحوس بود دزدان و رنود و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان و قصابان و سلاخان و سلاح
سازان و سرهنگان و از جواهر مس و آهن و گوشوار و تلج و سربند و از خوبیها تندی مزاج و تیزی معاشرت
و تازه رویی و کشتی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوابی و میانه اوازی و از اعضا سر و روی
و گوشها و از بیماریها درد چشم و درد سر و سرخ باد و کلی و کوری و کلف رویی و کنگی و از شهرها
بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریا و طبرستان و از جایها اتش خانها و کوشکها و مقامات حلاج و مقام
مسکران و آهنگران و مطبخیان و محال گوسفندان و سلاخ خانه و جایهای سهمناک و از حیوانات گوسفند
و بز و نخجیر و تیز سم شکافته بود که سر و دارد و از نباتات فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و کبابه و غیر
ان و حمل برج بهیمی است و نرم آواز ثور خانه زهره و شرف ماه و وبال مریخ و خاکی بطبع سرد و خشک
و نهاری و مؤنث و شبی و جنوبی و ثابت و برنگ سفید و روشن نکاح دوست و تیز شهوت و

کم فروشند و از مردم بزرگان منشی و مقربان و سلطان ملکان و وکیلان و عاملان و انبارداران و خواجگان و مطربان
عفیفه و چون بد حال بود بد اصلان مفسد و ملک زادگان بد اصل و وکیلان فرومایه و عاملان خاین و ابنا
دلالان دزد و خواجگان فاسق و خنثی سطربان و از خویها احمقی و کاهلی و مکر و تهمت و نامقبولی و از اعضا
گردن و حلقوم و رگها و عصبهای گردن و از بیماریها درد گلو و آنچه از اطراف گردن حادث شود و از شهرها
دمشق و مصر و همدان و سواد عجم و اسکندریه و مرغانه و هرات و از مواضع سرا و بوستان و تره زار
و کوه پایها که دواب دارند و از حیوانات گاو و میش و نخچیر کوهی و کبوتر و فاخته و بلبل و از نباتات آنچه شیرین
بود و مغزها و میوه و سبزیها و آنچه نورسته بود و از جواهر طوق و حمایل گردن بند و مروارید مرکب یا دیگر
چیزها و ثور برج بهیمی است میانه آواز برج جوزا خانه عطارد و شرف راس و بادی بطبع گرم و تر و مذکر و
روزی و ذو جسدین و مغربی و برنگ سفید و بزردی مایل و خوب صورت و میانه نکاح و میانه فرزند
و در پارسای میانه و از مردم اهل دیوان و فضلا و حکما و ارباب قلم و نقاشان و دبیران و تجار و عمال و مستوفیان
و شعرا و شرفا و چون بد حال بود دلالان و کیسه بران و شاعران هذیان گوی و کسانی که در کارها تعطیل کنند
و از خویها جوانمردی و گفتن حکایت و روایت و حکمت بزرگ جستن و تیز خاطری و آمیختن با مردم و از
اعضا بازو و دستها و انگشتان و از بیماریها زخم و تعرض و آنچه از باد بهم رسد و از شهرها مصر و رقه و سعید
و گیلان و موقان و اصفهان و کرمان و از جایها کوهها و جایهای بازی گران و غارها و منزلها و بادگیرها
و دیوانخانها و دبیرستانها و جایهای مرغان و از حیوانات جانوران پرنده و مرغ خانگی و قمری و آنچه با آدمی انس
گیرد و از نباتات درختان عالی میوه دار و درخت بادام و جوز و جوزا برج آتشی است و بلند آواز برج سرطان
خانه قمر و شرف مشتری و هبوط مریخ و حضیض عطارد و وبال زحل و آبی بطبع سرد و تر و تابستانی
و مؤنث و شبی و منقلب و شمالی و برنگ احمر و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم ملک زادگان و امرا
و نایبان و کشتی بانان و ملاحان و غواصان و شراب داران و اگر بد حال بود حمالان و حمامیان و سقایان
و فقاعیان و از خویها شتابی و دنائت و کم همتی و از اعضا سینه و پستان و شش و روده و از شهرها

کلف

کلف و یرقان و درد سینه و کری و کلی و پیسی و سستی و درد اندام و قولنج و سرفه و ذات الصدر و از
شهرها ارمینیه صغری و بحرین و مشرق و خراسان و مرو و بلخ و از جایها دریا و آبگیرها و رودخانها
و حوضها و آب خانها و سقاخانها و ساحلها و از حیوانات آنچه در آب زندگانی کنند و از نباتات آنچه در
میان آب روید مثل برنج و از جواهر مروارید ریزه و مرجان و مهرهای آبگینه و سرطان برج گنگ و بی
آواز است برج اسد خانه آفتاب است و وبال زحل و اوج مریخ و آتشی بطبع گرم و خشک و تابستانی و
مذکر و روزی و مشرقی و ثابت و برنگ سرخ و سفید و نکاح دوست و تیز شهوت و عقیم و از مردم ملوک
و سلاطین و سرداران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه زنان و اگر بد حال بود مردم
ستمکار و مطبخیان و زرگر و تیغ گر و از خویها کینه و گردن کشی و بزرگ سری و تیز چشمی و کینه داری
و طالب جاه و منصب و از اعضا پشت و معده و پهلو و خصیتها و از بیماری درد معده و ذات الجنب
و درد پشت و پشت کوژی و گنده دهان و عیوب خصیه و از شهرها اطراف شرق و بلاد ترکستان و سمرقند
و ترکان و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس و از جایها تختگاه سلطان و قصرهای عالی و سراهای
معتبر و دار الضرب و کوههای با جواهر و شکارگاه و از حیوانات پلنگ و شیر و یوز و سگان شکاری
و گرگ و آنچه درنده بود از وحوش و از نباتات خربزه و آنچه شیرین بود و از جواهر لعل و یاقوت و زر
و مرصع آلات و اسد برج سبعی و میانه آواز است برج سنبله خانه عطارد و شرف او است و وبال مشتری و هبوط
زهره و خاکی بطبع سرد و خشک و تابستانی و جنوبی و مؤنث و ذو جسدین و شبی و برنگ گندم گون
و خوب صورت و کم نکاح و عقیم و میانه در ناپارسای و از مردم وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و منجمان
کافی و نایبان و عوانان و حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت و تمیز و مردمی که خود را بمراتب عالیه رسانند
و چون بد حال بود وکیلان و دلالان و قصابان و بیاعان و مردم میانه حال و از خویها خوش گفتاری و
فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و از اعضا کرگاه و میان
و شکم و حجابهای درون و از بیماریها علت شکم و میان و ریختن موی و لاغری و کم عقلی و آنچه در جوفها

حادث شود و از شهرها اندلس و افریقیه و اطراف فرات و کوفه و ضعا و بعضی از شام و بعضی از فارس و از جایها سراهای عالی و دیوانخانها و کتابخانها و انبار غله و کشت زارها و زمینهای مزروع و بازارها و مقام برده فروشی و از حیوانات کبوتر و طوطی و دراج و کنجشک و از نباتات گندم و جو و ماش و باقلی و آنچه تخم دارد و از جواهر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون و سنبله برج آتشی و بلند آواز است برج میزان خانه زهره و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و بادی و بمزاج گرم و تر و منقلب و مغربی و مذکر و روزی و برنگ سفید مایل بگندم گونی و جوان و خوش صورت و شیرین و خوب صورت و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم برنایان اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف و خوش طبع و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاقت و راست کار و راست دل و راست و تیز زبان و اگر بد حال بود مطربان و قیادان و قاصدان و از خویها متفکری و سخاوت و ترسندگی و انابت و راست طبعی و دوستی کننده و عاقل و کم صبر و از اعضا سرین و نشستگاه و زیر ناف و رحم و از بیماریها بواسیر و دردها و باد فتق و زرده کشتی روی و کوفتگی در بینی و از شهرها روم و اطراف او و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و چین و خوارزم و از جایها بادگیرها و کوشکها و منظرها و جایهای بلند هست و تماشاگاه و بستانها و کوهها با میوه و مجلس و خانها و از حیوانات بلبل و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و از نباتات آنچه لذیذتر است و شیرین و خوش خوار و از جواهر آنچه از او زینت کنند و کمر و کمه و میان بند و میزان برج آتشیست و بلند آواز برج عقرب خانه مریخ و وبال زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و آبی بمزاج سرد و تر و ثابت و شمالی و مونث و برنگ سرخ کبود زرده که آتشی بود و کم نکاح و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم امرا و لشکریان و مبارزان و دلیران و لشکرکشان و سرهنگان و کشتی داران و اگر بد حال بود مکاران و ساحران و عزایم خوانان و مخنثان و خادمان سفیه و جراحان و دستکاران و دزدان و ناراستان و آب کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کنان و کسانی که بر خود زخم و ضربت زنند و خود را رنجه دارند و احمق و کاهل باشند و از خویها مکر و خدیعه و دروغ گویی و حیله سازی و ترش رویی و کینه داری و از اعضا ذکر و فرج و خصیه و مقعد

ومریخ

و مثانه و میان ران و از بیماریها سنگ قضیب و بیماری رحم و احتباس بول و آب رفتن از چشم و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و چیچی و از شهرها بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و غور و قومس و آمل و ساری و نهاوند و تبریز و از جایها آبراب و چشمه سار کندیه و پر آب و زندان و جزایر و از حیوانات خوک و حیوانات آبی مانند ماهیان آبی و چرندگان مضر و از نباتات درختان میوه دار و ادویه مسهل و از جواهر جیاقی و کوند سیخ و عصا و عقرب برج کندک و بی آواز و بعضی گویند سبعی و کوند است برج قوس خانه مشتری و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض زهره و آتشی بمزاج گرم و خشک و مشرقی و مذکر و روزی و ذوجسدین و پاییزی و مرد ناپارسا و میانه و برنگ سفید عسلی یا کافوری و کم نکاح و کم فرزند و از مردم ایمن و قضات و فقها و وزرا و اصحاب دار الصداره و اگر بد حال بود نابینایان قلندری و زرگران و مسگران و بیطاران و دولاب داران و ریاضت دهندگان ستور و بیاعان برده و ستور و در اصل بر مردم میانه حال و از خویها بعقب در امور و خادی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و از اعضا رگها و رانها و عصبها و از بیماریها افتادن از دولاب و زخم خوردن از چهارپایان و بیماریها که تقریب نداشته باشد و از شهر قهستان و عراق و دیلم و بغداد و نیشابور و جرجان و از جایها دار الضرب و دار القضا و صومعه و مساجد و جایهای اسبان و برده فروشان و حمام و از حیوانات اسب و استر و دراز گوش قیمتی و شتران تیز رو چون ناقه و جمازه و از نباتات آنچه شیرین بود چون خرما و ارجه و انگور و انجیر و گز نکبیس و از جواهر زر و نقره و برنج و قلعی و چیزهای مرکب و نیمه اول قوس آتشی و بلند آواز نیمه آخر بهیمی است و پست آواز

منسوبات برج جدی خانه زحل و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و خاکی بطبع سرد و خشک و زمستانی و جنوبی و منقلب و مونث و شبی برنگ سیاه و روشن نکاح دوست تیز شهوت بسیار فرزند و از مردم قلعه داران و رئیسان و امرا و لشکرکشان و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال و دهقانی و خاندان قدیم و اگر بد حال بود گله بانان و صیادان و مزدوران و برزگران و بندگان و از خویها دروغ و دور اندیشی و خراموشی و بخل و امساک و حیلت گری و کم همتی و دراز طرفی و از اعضا زانو و اعصاب

ان و از بحر طرف بیک و جیب و از بیماری کنگی و کوری و کلی و پیسی و زشتی صورت و از شهرها سند و مکران و شرقی
روم و اهواز و از جایها قلعها و حصارها و کوههای خشک و سنگستان با خاره و روستاها و جایهای خراب
کهن و از حیوانات گوسفند و بز کوهی و خرگوش و شغال و بوزینه و موش و سوسمار و حشرات الارض و انچه مضر طبیعی
بود و از نباتات انچه حیوانات خورند و انواع داروها و درختان بی میوه و از جواهر سرب و سنگ مغناطیس
سنگ خاره و گچ و نوره و شوره و جدی برج بهیمی است و ضعیف آواز و بعضی گفته اند سبعی است منسوبات
برج دلو خانه زحل و وبال شمس حضیض مریخ و بادی بطبع گرم و تر و زمستانی و ثابت و مغربی و مذکر
روزی و برنگ حسلی کتیسیاهی زند و کم نکاح و اندک فرزند و از مردم ملکان قدیم و حاکمان و رئیسان
و مشایخ طریقت و پیران پخته مقدمان دهکارها و متعلقان و سفلا و اصحاب ارصاد و اگر بد حال بود نوحه
خوانان و طلسم سازان و افسونگران و فالگیران و آنان که پرده راب و جام بلور بنمایند و آب کشان ط
بلبه و مشک و کاریزکنان و خرفروشان و ترتیب نشان و ده راصل و مردم فرومایه و از خویها بی عقل و
تمیز و رسیدن بقول و غور و باریک بینی و ترسندگی و صبوری و از اعضا ساقها و پا و استخوانهای
ساق و عصبها و انچه قوی بود و از بیماریها کنگی و عیبها و افتادن از بلندی در چاه و بوی اندام و
هر علت که از فکرت پدید آید و از شهرها کوفه و حوالی آن و قزوین و بادیه عرب و عمان و غزنین و
اطراف مغرب و بعضی از فارس و کیلان و از جایها حصارها و کوشکهای عالی و آسیاها که از باد کردد
و انجا که رصد کواکب کنند و خانهای فقیران و کورخانهای بلند و منارها و خانقاه و زاویه درویشان
و پشتها و جای درختان و آرامگاه مرغان و کشت جهودان و از حیوانات سنجاب و سمور و روباه و
کلاغ و لقلق و عقاب و بوم و جوزه ستوران بارکش و از نباتات هلیله و خیار چنبر و خرمای هندی
و چوبها و از جواهر مهرهای سفالین و قلاده دواب و پس آیه که بمردم کنند و دلو برج انسی
و بادی است و بلند آواز برج حوت خانه مشتری و شرف زهره و وبال و هبوط و حضیض عطارد
و مشرقی و آبی و بمزاج سرد و تر و شمالی مؤنث و شبی و زمستانی ذو جسدین و نکاح دوست و بسیار

فرزند

فرزند و تیز شهوت و دریا رسالی سیاه و از مردم علما و حکما و قضاة و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر
بد حال بود عوامان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زاهد فروش و منافق و مزور و
سالوسی و از خویها خوش خویی و کشاده رویی و سخاوت و تلطف و عفت و حماقت و دلیری و از اعضا
پا و کعبتین و از بیماریها نقرس و بسیار خفتن و باد اختلاجات و سستی در پاها و از شهرها یمن و
طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریا و یمن و شرق زمین و از جایها مسجد و رباط و خرابهها
و سرایهای عالی و مساجد و آبخانها و حوضها و سردابها و کوهها که در دریا بود و ساحلهای معمور
و صید گاه و از حیوانات مرغ آبی و ماهیان بزرگ و فیل و گاوان و از نباتات پنبه و قصب و سیب و آلو
و آبی و شفتالو و میوههای خوش شیرین و از جواهر صدف و دانه بزرگ و عقیق و مرجان و حوت
برج گنگ و بی آواز و بعضی گفته اند سبعی است اما کیفیات درجات بروج معلوم باشد که بعضی
درجات بروج را نیره و مضیئه خوانند و بعضی را مظلمه و مدخنه خوانند و بعضی را قتمه خوانند یعنی
غبار آلوده و بعضی را خالیه خوانند و بعضی مذکر و بعضی مؤنث و بعضی سعد و بعضی نحس و بعضی
درجات را درجات آبار کویند اهل بابل بعضی جایها عرض در نحوست کال پستی را مانند بی چون درجه
طالع یا عاشر یا صاحب ایشان و تا مستولی در آن درجه دو یا سهم السعادة یا صاحب سهم در آن درجات
باشد بحالات سقیفه شود و بروج شمالی که آن را عالیه خوانند و جنوبی که آن را منخفضه کویند و
معوج الطلوع و مستقیم الطلوع در این جدول آورده ایم والله اعلم صفات منسوبات کوکب
اما زحل نحس اکبر است و بمزاج خاک یعنی سرد و خشک و مخلوق است با فراط این مزاج مر کسته و مذکر
و روزی و گفته اند خصی است و بطعم ترشی و برنگ سیاه و بوی او ناخوش و از مردم ملکان قدیم و خاندان
قدیم و مردم مکعه دار و پرورده ها و مشایخ و اگر بد حال بود زاهدان بی علم و مشایخ بی تکلف و
بندکان و مزدوران و کل کاران و خسیسان و مردم سوداوی بلغمی و از خویها جهل و ترس و بخل و وسوسه
و صبر و ستیزه و کاهلی و از صور زشتی و بزرگی سر و خردی چشم و پیوستگی ابرو و فراخی دهان و

سطبری لب و سخت آواز و از سنها سن پیری و پدران و دایه و از اعضا سپرز و استخوان و روده و

برج	[illegible]
حمل	[illegible]
ثور	[illegible]
جوزا	[illegible]
سرطان	[illegible]
اسد	[illegible]
سنبله	[illegible]
میزان	[illegible]
عقرب	[illegible]
قوس	[illegible]
جدی	[illegible]
دلو	[illegible]
حوت	[illegible]

پوست و چشم و ناخن بلندی پشت و از بیماریها آنچه دراز کشد و مزمن باشد چون استسقا و سستی
در اعضا و کنش و علت سودا و بلغمها و علتهای باطن مزمن و آنچه در مدت حادث شود و سبب آن
سردی و خشکی باشد و از حشرها جمع کردن و از دین مجوس و از حیوانات آنچه بارکش باشد و سخت کار
و شترمرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مکس و ملخ و هر چه بر زمین خانه دارند و چون موش و مار و ما
نند آن و از جامها آنچه از ابریشم و موی سازند و خرقها و از نباتات اقاقیر و داروها و بیخها و آنچه قابض
بود و هر چه کهنه و کنده باشد و از شهرها سراندیب و اقصای هند و جزایر دریا جنوب و زنگبار تا
بدریای مغرب و از جایها کوههای خشک بلند و غارها و مقامهای خراب و بناهای قدیم و شبستانها

و بشبستانها

و شبستانها و کوهستانها و قلع و از معدن سرب و روی و آهن کار نکرده و سنگ سیه قیمت و از اقالیم
باتفاق اقلیم اول و در زحل دلیل کارهای ناشایست از روی شقاوت و نومیدی و فقر و سکنت و بیماری
و اندوه و دشواری در آن کارها و چون رب الساعه بود اگر قوی حال باشد دلیل وکیلان و بزرگان
و کندم فروشان باشد و چون ضعیف حال بود دلیل ملاحان و چاه کنان و خوشه چینان بود
مشتری سعد اکبر است و مزاج گرم و تر است و بطبع حیوة و ملک است و روزی و برنگ سفید است
که بسبزی یا بزردی زند و بطعم شیرین و خوش و از مردم پادشاهان عادل و مردم شریف و ائمه
و وزرا و زهاد و بازرگانان و مردم با دیانت و امانت و قیمان و خزینه داران و چون منحوس بود
مالها و رزق فروشی و مردم منافق و خود ستای و کسانی که جهت اندک چیزی نفاق بسیار کنند
و خود را نیک نمایند و از خویها لطف و علم و زهد و پارسایی و امانت داری و امر معروف و نهی منکر
و راستی و خرمی و اصلاح کارها و از صورتها صورتهای شیرین و چشمهای فراخ و مویهای نو سلک و از
سنها سن کهولت و از خویشی حسی ... از اعضا جوف طبعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و رگ
جهنده و از بیماریها آنچه بروی نقرس باشد و اماس و بادها کورنک بکواند و از دینها دین ترسایی و بعضی
گفته‌اند که بر مذهب ... دلیل است از روی علم و پاکی و عدل و از حیوانات آنچه بخورند و حلال بود
و طاوس و همای و لقلق و از جامها آنچه کبود بود و مردم از او پوشند و خوشهای پاکیزه و پرستان
و از صور مردم شناور و بو زکینه و دو اواز ... از خویها ... و فهم و ترفع و تکبر و تغلب و سرعت
و طلب ریاست و جمع کردن مال و علو همت و از امراض آنچه از گرمی و خشکی متولد شده باشد و بدل
داشته باشد و از صنعتها زرگری و صرافی و سکه زنی و جوهر شناسی و از معادن یاقوت و لعل و زر
و الماس و فیروزه و از حیوانات اسبان قیمتی و گوسفندان کوهی و آهو و شیر و پلنگ و شاهین و
نیشکر و عسل و از جایها معادن و قصرهای سرایهای پادشاه و تختگاه پادشاهان و از آلات تاج و کلاه
و کمر مرصع و جامهای بزرگ باشد و از مذهب نصاری و آتش پرستی و از اقالیم اقلیم چهارم و بعضی

اقالیم دوم باوراء النهر و از شهرهای مشهور کشمیر و کوه طور و بدخشان و غور و ختن و بلخ
و زمین خراسان و مازندران و کوه طور و دماوند و خالوس و قزوین و قصر سیاه کوه و همدان و هرشیم
روز و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب و چون رب السعد بود با نیک حال دلیل پادشاهان
عالیشان و شمس دلیل امور آخرت و اهل عقبی و در سبب موجودات بکمال و تمام شدن هر موجود
که در عالم بود خاصه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوب است دلیل معادن مانطبع چون زر و
از زینت کم موضوعات عالم و شرایع بواده از قمر و شمس نهاده اند **منسوبات زهره** سعد اصغر و مزاج
سرد و تر مونث و شبی و برنگ سفید روشن و از طعامها چربی و شیرینیها و چیزهای لذیذ و از خلطها رطوبت
عسرتی و از حس شامه و چیزهای خوشبوی و از اندام شهوتگاه و رحم و گرده و ابرو و سیاهی موی و ساعد
دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردم خواتین و جوانان خوبروی و اهل طرب و زینت و خادمان
و چون بد حال باشد مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوالان و بدکاران و از خویها بر خوشخویی و کشاده
رویی و سخاوت و معاشرت و لهو و لعب و هزل و مزاح و طلب سرور و شعر و نواختن سازها و علم موسیقی و
عشقبازی و کثرت نکاح و راندن شهوت و بکار بردن عطر و رقاصی مادران و دایگان و کسی که فربه بود
و ساق سطبر و شیرین و خرد دست و پای باریک میان و دران مشت و کوتاه پای و از نباتها انچه شیرین
و خوشبو و مغز دارد و مغز میوه و انگور و شفتالو و انجیر و از معادن برنج و زبرجد و مروارید مانند و
و سنگ یشم و فیروزه و لاجورد و پیرایه و انچه بدان آرایش و زینت کنند و از لباسها انچه از ابریشم سازند
و انچه سفید باشد و از جایها بوستانها و تره زارها و سبزی کارها و کلزارها و هر جا که عشرت کنند و تماشا
شایسته بود و از بیماریها انچه از ماده بلغمی متولد شود و حشی و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و زخم کرده
و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان و بلبل و کبوتر و انچه
خوش صورت باشد و از دینها به دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و بعضی اقلیم هفتم گفته اند و ضعیف
است و شهرهای معروف و ختن و کاشغر و زمین تبت و خجند و سمرقند و بخارا و ترمذ و خوارزم و بلغار

و ارمینیه

و ارمنیه و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب و زهره دلیل است بر امور دنیاوی و سعادتها از
تازه نعمت و خوردن و آشامیدن و زینت و نکاح و توالد و تناسل **منسوبات عطارد** ممتزج است
چنانچه با هر کوکب که بیامیزد طبع او بگیرد بلکه بهر درجه که رسد طبع او گیرد از شقاوت و نحوست
و تذکیر و تانیث و چون تنها بود مزاج آن برج بلکه آن درجه گیرد و مزاج خاص او سرد و خشک است و باد
انگیزد و برنگ ملون است و بوی او آمیخته بود و سودائیست و از حسها حس ذوق دارد و از
اندامها زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیل است بر اصحاب دیوان و دبیران و مستوفیان
و ستخرفان و موکلان و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر بد حال بود دلیلست بر شاعران نوشکان
امره و مردان بیهوده و فال گیران و از خویها بزیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص و دوستی زن
آسان طلبی و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنها سن قبل از بلوغ و از نباتها انچه ساق ندارد و بوی
او تیز باشد و ماش و باقلا و کرنب و کشنیز و درختان با میوه و انچه او را از جای بجای بکو مانند و از حیوانات
شکاری داشتن و روباه و طوطی و چرغ و بوزینه و طیور و انچه در شهرستان قرار گیرد و
بیاموزند و از معادن کهربا و زرنیخ و آهک و سیماب و از لباسها جامههای بنفش و فوطه و جامهای
با طرح و عالی و عمامه و از بیماریها صرع و دیوانگی و لکنت زبان و کر سیاه و خون و سودا و ماخولیا و رف
وق و از جایها دیوانخانهها و مکتبها و کتب خانهها و طبقهای بالا و اند نهادین حکما و از اقالیم اقلیم ششم
و بعضی اقلیم سیوم بدو داده اند و شهرهای کوه یاجوج و ماجوج و منشلو نقلان و اطراف ترکان و
چرکس و بروع و بعضی از شهرهای مصر و شام تا بدریای مغرب و عطارد دلیل است بر حالت کوکبی
که بدو متصل شده باشد و اگر نباشد بطبع برج بلکه بطبع درجه که مسکنش بود **منسوبات قمر**
نیر اصغر است و متلون المزاج در هر جزوی از فلک اما مزاج خاص او سرد و تر و مونث و شبی و برنگ سبز
که بسفیدی گراید و شایسته از زردی داشته باشد و طعم او شور و ترشست و از بویها انچه ترشی مایل بود
و بلغمیست و از حسها بامره و ذایقه بدو منسوبست و از اعضا جانب چپ و معده و شش و پستان و

کردن و پوست و از سنها طفولیت و از بیماریها آنچه از زیاده بلغم تولد کند و از مردم خلفا و ولی عهد و ملکزادکان و اکر مخوس بود پیکان و جاسوسان و مردم سفله و عوام الناس و کودکان و کنیزان و دایکان و از صور بر روی خوب و چشم سیاه و ابروی پیوسته و دندان کشاده و کثرتی سر و روی و از خوی بها مردم سلیم آمیزنده با مردم و حریص در حق زنان و مردمان و سخن چینان و از نباتها بر قصب و پنبه و کتان و خیارین و از جانوران مرغان آبی و در بلخ و ترنج و از معادن بر لولو و مرجان و پیروزه و نقره و از جملها آنچه بر اندام بود و در کارها رندو و از جایها آب کیرها و شر ابخانها و روها و چاه خانها و دریاو باغها و دشتها و از دین نهایت پرستی و از اقالیم اقلیم هفتم و بعضی اقالیم ششم بوی داده اند و از شهرهای معروف و بلغار و جابلقا و سقلاب و روس و اقصای روم

اما اثنی عشریه کواکب از درجه کوکب در این جدول آنچه یابند نکاه دارند و از دقیقه در جدول آنچه یابند بلیم جمع کنند تا برج و درجه و دقیقه آنچه بهم رسد و با برج و درجه و دقیقه موضع کوکب جمع کنیم اثنی عشریه کوکب باشد مثالش اثنی عشریه زهره در ا د ه خواستیم در محاذات ند برج ب کد در محاذات ه از دقایق س جمع کردیم ح کو با برج و کوکب جمع کردیم ه کو پس زهره در ا ب ه در اثنی عشریه عطارد باشد یعنی صاحب اثنی عشریه عطارد است اما تعبیرات ارباب حساب اثلاث بهر است اینست که درین جدول آورده ایم

اما نسبت ایام و ساعات لیالی کواکب درین جدول آورده ایم و اول روز از طلوع آفتاب کیرند و اول شب از غروب

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یوم الاحد
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول هفت بهره

اما هفت بهره و نیم بهره اما هفت بهره در جدول آورده ایم و نیم بهره معلوم باشد که از سی برج پانزده درجه از نیر اصغر و باقی نیر اکبر تعلق دارد ابتدا از حمل کرده نصف آفتاب را و نصف آخر قمر راست و نصف اول ثور قمر و آخر آفتاب و چنانچه در جدول آورده ایم و جدول هفت بهره و نیم بهره اینست اما ضعف و قوی کواکب اما قوی سه مرتبه باشد عظیم الاثر و متوسط الاثر و ادانی الاثر و هر یک بسه قسم منقسم میشوند بر اعلی و اوسط و ادنی و اعلی از عظیم الاثر ۹ باشد و مراتب او پنج است یعنی بودن کوکب در خانه خود دوم در درجه شرف یعنی بودن کوکب در درجه شرف خود و شرف خود باشد بدین کونه زحل در کا مشتری در یه مریخ در کح شمس در یط زهره در کز عطارد در یه قمر در ج سیوم ابتزاز یعنی کوکب در قوی ترین بیوت بود از طالع بدین ترتیب و صاحب حظ باشد و بعضی کویند کوکبی که مستولی باشد و در اوتاد باشد معتبر است چهارم تصمیم یعنی کوکب پیش از آفتاب شانزده دقیقه بود و بهترین تصمیم عطارد باشد چه آفتاب بالای باشد پنجم جرم ثابت سعد یعنی درجه بر طلوع با جرم کوکب موافق در تقویم کوکب باشد اوسط از عظیم الاثر قوت هشت باشد و مراتب او هفت است اول برج شرف یعنی کوکب در برج شرف بود دوم استقامت سیر یعنی سیر روز لاحق بیشتر از سیر روز سابق باشد سیوم اعتلا یعنی فلک کواکب الافلاک آفتاب باشد و اینها مخصوص سه کوکب باشد چهارم مستور و آن چهار نوع است اول آنکه کوکب علوی و آفتاب که در خانه با شرف خود باشد متصل بهم باتصال میمنه یعنی مقابل برج و کوکبی که کوکب در مستوری آفتاب بست و قوی تر آنکه بنظر تربیع باشد زیرا که هر یک در وتدی از طالع خواهند بود یا از یکی بیکی یا مقابله از یکی بیکی و او سطحی آنست که آن تعدیلی باشد و اضعف آنکه از تثلیث باشند و در مستوریه کواکب با قمر یعنی اما باتصال میسره یعنی بر خلاف توالی و غایت که کوکبی در مستوریه نیرین هر دو باشد چنانچه هر یک در حیز خویش باشند و بهم متصل بودن و آن کوکب در غایت قوت و سعادت باشد

از نیرین و مراتب حظش مضاعف شود و اگر ماه با فتاب متصل شود از میمنه او یعنی از میسره آفتاب
خود افتاب در وی مستوریه ماه بود و اگر از میسره او و میمنه خود متصل شود ماه در وی مستوریه
بود بشرط حیزو سفلین مرکز بد مستوریه افتاب نباشند بدین نوع بالاتکه هر کوکب اتصال
کنند و هر یک در خانه و شرف خود بود وانگاه گویند کوکب خفیف در وی مستوریه کوکب ثقیل است
بهترین آنست که هر یک در وتدی باشند و نظر تربیع باشند یا مقابله از وی مستوریه دوم انکه
در یکی از دو خانه خود بود و هر دو اوازیکی نیرین هم چند دوری خانه او بود از خانه یاشی او نیز
مثلا مشتری در قوس با افتاب در حمل یا اسد باشد سیوم از وی مستوریه انکه کوکبی با کالهی مشتری
یا تقریب باشد و این بسیار پسندیده بود و حد تشریق و تقریب هر علوی حد برد رجه و در سفلی
اخر برج سیر باشد چهارم از وی مستوریه انکه صاحب طالع در عاشر و صاحب عاشر در طالع باشد
و بهترین ان باشد که هر دو صاحب خانه باشند و در مستوریه دلیل سعادت و خیر عظیم باشد
پنجم استیلا یعنی نظر کوکب به برجی که او را در آن برج حظی بود از حظوظ خمسه یعنی بیت یا
شرف یا حد یا مثلثه یا وجه یکی از انظار خمسه یعنی ق و صه و ح و لد و له و بعضی تناظر مطلعی
و زمانی نیز جایز داشته اند و این قول بس ضعیف است ششم صلیب یعنی بودن کوکب
نهاری چون ل و ی و مشتری وقتی که دال باشد بمذکوریت بروز بالای زمین و بشب زیر زمین
و برج مذکر و بودن کواکب لیلی چون ح و ه و ز وقتی که حال باشد را ناعب بروز شب پست
زمین و بشب بالای زمین و در برج مونث و من کو و تذکیر و تانیث عطارد با بحسب در جه
باشد یا بحسب ممازجه باشد و نیز در تشریق مذکر بود و در تغریب مونث هفتم نیز
یعنی کوکب در درجات مایی نور نحه در جه حمل یا نیر در جه ثور باشد و این خاصه قراست
جوزهر از عظیم الاخر با قوت هفت است و مل تبه ان بهشت و یک باشد اول تشریق علوی
و تغریب سفلی یعنی دوری ایشان از افتاب سی درجه تا اقرب بهت باشد دوم بیت اقبال

یعنی

یعنی بهم و طالع و چهارم و هفتم سیوم درجه طالع یعنی کوکب در درجه طالع باشد چهارم
درجه عاشر معلوم پنجم منطقة البروج یعنی عرض نداشته باشد ششم در ذروه اوجی یعنی در اول نطاق
اوجی باشد هفتم در ذروه تدویری یعنی در اول نطاق تدویری باشد هشتم جلب یعنی کوکب
نهاری که آن ل و ی و مشتری و ... فوق الارض باشد و کوکب لیلی که آن ح و ه و ز و ... تحت الارض
باشد نهم دفع قوه یعنی کوکبی که در حظ خود بکوکبی متصل شود و او را قوتی که مانند آن
حال دارد کوکب که به دو هر حظ خود متصل یکدیگر شوند دفع قوت بهم کنند دهم دفع
طبیعت کوکبی متصل بکوکبی شود که صاحب حظ است و این حال است و کوکب را بهر حال
مثلا زهره در دلو و زحل در ثور یازدهم قبول مکان یعنی کوکبی در حظ و ظهور یعنی قوی حال
باشد دوازدهم ذوالیمینی یعنی کوکبی در عاشر باشد ناظر بدو و کوکب تربیع هر دو کوکب
بالای زمین سیزدهم مر در قران یعنی انکه مستعلا باشد در وقت قران چهاردهم مجازیت سعود
معلوم پانزدهم منصوص معلوم شانزدهم مکان سهم السعادة معلوم هفدهم بهج النور
یعنی پوشیدن ستارگان سبکرو بستارگان گران و پوشیدن ستارگان گران را و جمع نور سبکروان
کرده باشد هجدهم مکان سهم الغیب معلوم نوزدهم رد نور و این دو نوع باشد اول انکه
میانه دو کوکب گران و اتصال بوده باشد از یکدیگر منصرف شده و چون یکی کوکب سبکرو بهر دو
پیوندد و نور هر دو را نگاه دارد و پیوسته باشد یکی در حظ و اتصال میان ان دو کوکب گرفته
شود و اتصال تازه شود دوم در اختیاری یا حکمی بوده و کوکب بدرجه معینی افتد چون بکوکبی
گران رود و مستند رد نور بار دیگر میکند اگر این قبول او تاد باشد بتایج برات ستی تیجه نحوس از
سعادت و نحوست بیستم نقل نور یعنی کوکب سبکرو کوکبی را بینند چون از و تمام منصرف شده
باشد دیگری را بیند پس نور کوکب اول بکوکب ثانی دهد بیست و یکم استیلا بر حز و مقدم
یعنی صاحب حظ ناظر بر حز و اجتماع یا استقبال مقدم باشد اما قوت اعلی میانه اثر شست

مایلی یعنی کوکب در ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ باشد دوم بیت فرح و فرح عطارد در طالع باشد فرح قمر در
سیوم و فرح زهره در پنجم و فرح شمس در نهم و فرح مریخ در ششم و فرح مشتری در یازدهم و فرح
زحل در دوازدهم سیوم مسکن قوت یعنی زحل در ششم و مشتری در دوم و مریخ در سیوم
و شمس در دهم و زهره در هفتم و عطارد در نهم و قمر در چهارم چهارم بیت التذکیر و التانیث
یعنی کوکب مذکر در بیوت مذکر باشد و ان ۱ و ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ باشد پنجم بیت سعد یعنی
کوکب در خانه سعد باشد و کوکب نحس در او نباشد بلکه اگر سعد باشد این قوت مضاعف
شود ششم مثلثه ثانیه سعد یعنی کوکب صاحب مثلثه ثانی سعد باشد هرچند خود نحس
نحس باشد هفتم نصره یعنی صاحب قوی باشد چه یکی کوکب یاری دهد هشتم اعانت مشتری
زهره را اعانت کند زهره ماه و زحل را اعانت کنند و مریخ آفتاب را اعانت کند نهم استعانت
معلوم باشد که مشتری از قمر و مریخ از زحل استعانت بجوید و اعانت مر استعانت کواکب
بتعلق برجی یا بودن در حد یا وجه یا مثلثه باشد دهم نغمت یعنی کوکبی در هبوط یا وبال افتد
خوش حال افتد باین که در رحاق و تدی باشد این نعمت غیر مترقب باشد یازدهم مکافات
نعمت یعنی کوکبی در هبوط یا وبال افتد و کوکبی دیگر در خانه که حضار او را داشته باشد با او
نظر کند هانا که مکافات نعمت را داشته باشد و او را حظ هست دوازدهم محصور
بین السعدین معلوم سیزدهم تحت یعنی بودن کوکب روز در زیر تحت الشعاع و کوکب
شبی بشب و این قوت خاص آفتاب است چهاردهم تیامن یعنی بطل با آفتاب کوکب در نصف
لیل باشد از فلک پانزدهم در بحائی یعنی در بحان خود شانزدهم ارد جائی یعنی در ارد جان
خود هفدهم هفت بهره یعنی کوکب در بهره خود از صفت باشد اما قوت اسد از حقیر
الاثر سه است و مراتب او سه اول وجه سعد یعنی کوکب در وجه کوکب سعد باشد دوم نه
بهره سعد معلوم سیوم اثنی عشریه سعد معلوم است اما قوت اوسط از حقیر الاثر دو است

و مراتب ان از اول اقامت بر استقامت بجاوله دوم سرعت سیر یعنی سیر بیش زیاده از سیر وسط
باشد و آن در زحل دو دقیقه و مشتری پنج دقیقه و مریخ سی و یک دقیقه و شمس پنجاه و نه دقیقه
و زهره و عطارد نیز چون شمس باشند سیوم حد سعد یعنی کوکبی در حد کوکب سعد باشد
دلیل است بر انکه مولود ممدوح شود منسوبات کوکب و دلیل است بر انکه منسوبات کوکب را فرح
از منسوبات صاحب [illegible] رسد چهارم مثلثه اولی یعنی کوکبی صاحب مثلثه او باشد پنجم
صعود حاملی یعنی کوکب در نطاق سیوم و چهارم باشد از حامل ششم صعود تدویر یعنی
کوکب در نطاق سیوم و چهارم تدویر باشد هفتم صعود شمالی یعنی کوکب بالای زمین باشد
در جانب شمال هشتم تذکیر و تانیث یعنی کوکب مذکر در برج مذکر و کوکب مونث در برج مونث
باشد نهم بر عکس [illegible] اما قوت از سعد سیاره اش پنج است و مراتب او هفده اول استعلاو
کوکب یعنی کوکب در دهم و یازدهم باشد از طالع دوم ربع مقبل یعنی میان عاشر و طالع و
میانه رابع و سابع سیوم عرض شمالی معلوم چهارم زیادت نور یعنی در نطاق دوم و سیوم
حامل باشد پنجم زیادت قدر یعنی کوکب در نطاق دوم و سیوم تدویر باشد اما زیادت نور
و قدر ماه وقتی باشد که از تربیع اول گذشته باشد و تربیع دوم نرسیده باشد ششم زیادت
سیر یعنی سیر در گردش باشد هفتم زیادت بعد یعنی [illegible] بعد از کثرت [illegible] باشد
هشتم زیادت حساب یعنی تعدیل کوکب زیاده بود در [illegible] نهم درجه سعادت معلوم دهم
درجه نور [illegible] زحل یازدهم [illegible] در جد [illegible] دوازدهم
مظلمه [illegible] معلوم سیزدهم ربع التذکیر و التانیث یعنی کوکب مذکر در ربع مذکر
و کوکب مونث در ربع مونث [illegible] چهاردهم وجه خود
یعنی کوکب در وجه خود باشد پانزدهم [illegible] شانزدهم مثلثه ثانیه خود معلوم
هفدهم اثنی عشریه [illegible] اما قوت [illegible] اول بیت

ومراتب او هفت است اول درجات سعد معلوم دوم ازدیاد سعد یعنی در ازدیاد سعد بود
سیوم هفت بهره سعد معلوم چهارم درجه التذکیر والتانیث یعنی کوکب مذکر در درجه مذکر
وکوکب مونث در درجه مونث پنجم صاعد از طالع که از چهار تا ده است ششم برج موافق مزاج
معلوم باشد که برج موافق مزاج قمر سرطان وعقرب وحوت است وبرج موافق مزاج عطارد وثور و
وجدی سنبله است وبرج موافق مزاج زهره سرطان وعقرب وحوت است وبرج موافق مزاج شمس
وحمل واسد وقوس است وبرج موافق مزاج مشتری وجوزا ومیزان ودلو است وبرج موافق
مزاج زحل وثور وسنبله وجدی است هفتم برج موافق خوی مر زحل را ثور وعقرب وجدی
موافق خو باشد مشتری را قوس ودلو وحوت موافق باشد ومریخ را حمل واسد وعقرب موافق
باشد وآفتاب را حمل واسد وقوس موافق خوی باشد وزهره را میزان وقوس وحوت موافق
خوی باشد وعطارد را جوزا وسنبله وقوس موافق خوی باشد وقمر را ثور وسرطان وحوت
موافق خوی باشد وقوت اسفل از عظیم الاثر یک است ومراتب او پنج است اول نیم بهره این
خاص آفتاب وماه است ودر دیگر کواکب در روز در نیم بهره آفتاب ماند ودر شب در نیم بهره
قمر دوم برج شمالی وان [illegible] باشد سیوم مکان المحب یعنی کوکب در برجی بود
که با صاحب آن برج دوست باشد چهارم برج مستقیم الطلوع یعنی کوکب در برج مستقیم الطلوع
باشد [illegible] پنجم ولایت نیرین یعنی نیرین در ولایت خود باشند ولایت
آفتاب [illegible] است وولایت قمر [illegible] باشد اینست مراتب قوی
اما مراتب ضعف اعلی عظیم الاثر شش ومراتب او هفت اول وبال ووبال مقابل خانه باشد دوم
درجه هبوط وی مقابل درجه شرف باشد سیوم احتراق دوری کوکب از آفتاب از طرفین کمتر
از شش درجه حد احتراق باشد چهارم کسوف دلیل فنا وعدم وغم وترس ومشقت وبیماری
در جهت پنجم خسوف وی وحیلوله ارض میان نیرین باشد که لون ماه برنگ اصل نماید وکسب

نور

نور نتواند که دلیل ضعف باصره وفساد لون ونا پذیرفتن غذا باشد صاحب طالع قمر را طایفه
حالات اکثر در بلاد منسوب بکوکب در برجی باشد که بر خسوف وارد شده ششم کسوف کوکب
وی حیلوله قمر میان نظر وکوکب باشد واین در حالت اقتران باقی بهم رسد وچون بعد بقدر
نصف جرمین باشد که لون ماه برنگ اصل نماید وکسب نور نتواند کرد واین در حالت قران
قمر بهم میرسد وچون بعد بقدر نصف جرمین رسد اول کسوف باشد وچون متباعد شود آخر
کسوف باشد واگر عرض مخالف آن جهت وصل از نصف جرمین کم باید کرد تا معلوم شود دلیل
ناپاکی نطفه وحرکات شنیعه وفساد وزوال مزاج وجهولت وتاریکی باصره وتباهی احوال هفتم
جرم [illegible] یعنی درجه قمر با طلوع کوکب موافق قمر با طلوع تاثیر [illegible] باشد اما آفت ضعیف
اوسط از عظیم الاثر هشت است ومراتب شش اول برج هبوط یعنی مقابل برج شرف دوم
رجعت معلوم واین خاصه خمسه متحیره است دلیل عصیان وپشیمانی وبازماندن از کارها و
حاجتها وبیماری وباطل شدن وبی ترتیبی حرکات ونا روایی کارها سیوم تحت الشعاع یعنی بعد
میان کوکب وآفتاب بقدر نصف جرمین باشد دلیل خمول وسقوط وفساد لون وخفای امور
چهارم طریقه محترقه واین خاصه نیرین است وطریقه آفتاب [illegible] درجه عقرب وطریقه قمر نوزده
درجه میزان است دلیل [illegible] پنجم انحطاط فلک معلوم واین خاصه سفلیین و
قمر است چه در زیر فلک آفتاب می باشند [illegible] ششم جزو مقدم ودو تربیع او یعنی
موضع آفتاب جزو اجتماع یا استقبال مقدم باشد [illegible] دلیل [illegible]
اما ضعف ادنی از عظیم الاثر هفت است ومراتب او پنج است اول تقریب علوی وتشریق سفلی
یعنی علوی [illegible] از احتراق [illegible] وسفلی بعد از احتراق تا سی درجه [illegible]
با آفتاب باشد الاعطار [illegible] دلیل افتادن از منزلت [illegible] دوم دوری از
منطقه یعنی کوکب صاحب عرض باشد دلیل [illegible] سیوم استقبال فلک یعنی درجه

هفتم از اوتاد خصوصا طالع چهارم درجه رابع به بیت تور پنجم بیت ثالث ششم حضیض حاملی
دلیل افتادن از بلندی باشد هفتم حضیض تدویری یعنی کوکب در ربعه نطاقات سیم باشد از
حامل یا تدویر هشتم ذو الیسارین یعنی کوکب در رابع که مطرح شعاع بر دو جانب از زمین باشد
دلیل عجز و پنهان شدن در سرطانها و ضعف نحوست باشد نهم انکار یعنی کوکبی در دبال یا هبوط
دیگری باشد و با او متصل کرده و یمکی که از جانبین باشد دلیل حسد و نامقبولی باشد دهم بیت
ادبار یعنی در زایل و ساقط باشد دلیل ناخوشی و بصحبت بد افتادن در جمعی که او را نشناسند
صحبت دارد یازدهم مرور تحت الشعاع یعنی در تحت قرانات در زیر شعاع باشد دوازدهم
عمار تحت نحوس بنقل عداوت سیزدهم قطع نور و آن دو نوع است یکی آنست که سبکرو در اواخر برج
و میانه رو در میان برج و گران رو در اخر برج چون سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد میانه از گران
روگذرد و نور سبکرو از و منقطع کرده و بدان سبب که او در میان سبکرو و میانه او قاطع آید
نوع دیگر آنست که سبکرو در میانه برج و گران رو در آخر آن و میانه رو در اول برج دوم راجع چون
سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد و میانه رو راجع و سبکرو را منقطع کند و از گران رو بیان سبب
که میانه رو را متصل است بر سبکرو و قطع دلیل قطع امید است چهاردهم منع نور و این دو نوع
باشد یکی آنست که سه ستاره در یکبرج باشد سبکرو در اوایل برج و گران رو در اواخر برج و میانه
رو در اوسط برج چون سبکرو خواهد بگران رو اتصال کند برای اتصال میانه رو او را منع کند که نخست
خود متصل شود پس بگران رو پس متصل سازد دیگر آنکه گران روی و سبکروی در یکبرج باشند
متصل بقران و سبکروی دیگر در برج دیگر ناظر بهر دو درجه یعنی سبکروی که در برج دیگر است و
آن سبکرو مقارن گران رو هر دو سبکرو یکی چون آن سبکرو که ناظر است خواهد که بگران رو پیوندد
و این سبکرو که مقارن است منع کند ناظر را بفضلت قرانات ما تحت قران کند پس بنقل اتصال
نکرده منع دلیل قوت کوکب مانع است و ضعف ممنوع دلیل تلف شدن حقوق و اموال

باشد

باشد پانزدهم انکاث یعنی کوکب سبکرو خواهد که کوکب گران رو را ببیند و هنوز نظر کنیم که
نرسیده باشد که کوکب سبکرو راجع کرده یا اگر راجع باشد مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این
دلیل نقض عهود و ندامت از کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید داشته باشد شانزدهم
اعتراض یعنی کوکبی گران رو در میان برجی باشد و میانه رو در اوایل آن برج و سبکرو راجع آخر
آن برج چون میانه رو خواهد که بگران رو پیوندد سبکرو راجع بگران رو پیوندد و از و در گذرد
و پیش رو میانه رو باشد معترض شود میانه رو و گران رو و آن دلیل اعتراض است در کارها دلیل
نامقبولی نامه و پیغام باشد هفدهم عقده التخمین این خاص نیرین است یعنی در عقده ذنب باشد
هیجدهم نحوست نیرین یعنی طلوع نحسین پیش از آفتاب و طلوع قمر پیش از نحسین نیرین را منحوس
سازد نوزدهم ضرر معلوم باشد که زحل بمشتری ضرر رساند و مشتری بعطارد ضرر رساند
و شمس و عطارد بزهره ضرر رسانند و قمر و مریخ بیکدیگر ضرر رسانند و زهره را ضرر نیست بیستم
حد نحسین یعنی کوکبی در حد نحسین باشد دلیل امراض از غلبه خون و اخلاط غریبه باشد
بیست و یکم درجه ثانیه نحس یعنی تقویم کوکب موافق بود با طلوع ثانیه نحس باشد بیست و دوم
درجه سهم قاطع یعنی کوکبی به درجه سهم قاطع رسد دلیل قصد خود کردن و خوردن مهلکات
باشد اما ضعف اهلی از متوسط الاثر شش است و مراتب او نه اول اقامت رجعی یعنی بعد از
راجع شود دوم بطی سیر یعنی از سیر وسط کمتر باشد سیوم هبوط حاملی یعنی در نطاق اول
و دوم حامل باشد چهارم هبوط تدویری بدستور اما از تدویر پنجم هبوط در جنوب یعنی بودن
کوکب جنوبی در زیر زمین باشد ششم کوکب تحت الارض معلوم دلیل پنهان شدن در سردابها
و زیر زمینها باشد هفتم تذکره و تانیه یعنی کوکب مذکر در بروج مؤنث و بر عکس هشتم مثلثه
اول نحس معلوم نهم غریب در مکان یعنی کوکب را در آن برج هیچ حظ نباشد چون آفتاب در
سنبله و ضعف متوسط از متوسط الاثر پنج است و مراتب او سیزده اول ربع مدبر یعنی از طالع

تا رابع و نظر او دوم عرض جنوبی سیوم نقصان نور چهارم نقصان قدر پنجم نقصان عدد
ششم نقصان سیر هفتم نقصان حساب جمیع اینها بمقابله معلوم است هشتم درجه الآبار
در جدول مذکور است نهم مثلثه دوم نحس دهم تذکره الربوع یعنی کوکب مذکر در ربع مؤنث
باشد و بعکس یازدهم خلاف محل یعنی کوکب نهاری در روز زیر زمین یا بشب بالای زمین و لیلی
بر عکس دوازدهم وحشت سیر یعنی کوکبی در برجی آید و بیرون رود و بکوکبی ناظر نشود
و این حال جز قمر را نباشد و قمر را بسیار باشد سیزدهم خلاء سیر یعنی کوکبی در اوایل برج کوکبی
را ببیند و بیرون رود و دیگر کوکبی نه بیند و تا بر آن باشد که منظور کوکب نحس باشد و این دلیل
ضعف و ناتوانی باشد و ضعف ادنی از متوسط الاثر چهار است و مراتب او ده اول زایل یعنی
ساقط یعنی کوکب در خانه سیم و نهم باشد دوم بیت ترح و آن بیوت مقابل فرح باشد ترح عطارد
در هفتم و ترح قمر در نهم باشد و تفرح زهره در یازدهم و ترح شمس در سیم و تفرح مریخ در دوازدهم
و تفرح مشتری در پنجم و تفرح زحل در هشتم باشد سیوم بیت ضعیف و این مقابل بیت قوی باشد
چهارم بیت مذکر مونث را بر عکس بیوت افراد مذکر باشند و بیوت ازواج مونث چنانچه مذکور
شد پنجم بیت نحس و این سه نوع باشد اول انکه کوکبی نحس در و باشد دوم انکه حضیض یا صبوط
باشد سیوم انکه مخالف طبیعت کوکب باشد ششم ضعف خداوند خانه یعنی در بیوت زایل
باشد یا در بیوت مخالف طبیعت باشد یا وبال ضعیف شده باشد هفتم متاکرت یعنی کوکب
نهاری در خانه کوکب لیلی باشد و بر عکس هشتم محصور بین النحسین نهم عقده جوزهر متحیره
دهم شعاع سیر آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک بعد بر خلاف نحوان باشد ضعیف اعلی
از حقیر الاثر سه است و مراتب او پنج اول وجه نحس دوم بهره نحس سیوم اثنی عشریه نحس
چهارم درجه مظلمه غیر زحل را پنجم درجه تیره زحل را و این مراتب را بشرح حاجت نیست چه بمقابله
نیز معلوم است و او از حقیر الاثر واسع و مراتب او شش اول درجات نحس دوم ارده جات نحس

مکوم

سیوم هفت بهره نحس چهارم درجه قمر پنجم درجه مونث مذکر را و بر عکس ششم درجات
واله یعنی کوکب در درجات برجی باشد که از خانه اش ساقط باشد هفتم هابط یعنی کوکب در
منصف هابط از طالع باشد هشتم برج مخالف مزاج نهم برج مخالف خوی معلوم است از طبیعت
و خوی از مقابله مستفاد میشود ضعف ادنی از حقیر الاثر یکیست و مراتب سه اول برج جنوبی
دوم برج و شمس سیوم بروج معوج الطلوع و حاجت به بیان ندارد چه از جدول معلوم است
اما طالع و صاحب طالع و مستولی بر طالع و مربع هر شهر در این جدول مشخص می شود

اما طالع سال باید که وقت حلول آفتاب باول نقطه حمل بدست آرند و طالع آن وقت بدانند و مراکز
کواکب و نتایج ایشان از سهامات و اتصالات و تحویلات بدانند مخفی نماند که بعضی طالع وسط
زمین بدست آرند باختلاف آرا اما رای اهل هند و مصر موضعی باشد که طول او صه باشد و او را
عرض نباشد اما رای اهل فارس موضعی باشد که طولش صه و عرض بعضی گویند لو و بعضی
گویند لز باشد و بعضی گویند از جهت هر بلد طالع معین باید کرد و اوتاد اربعه مشخص و مراکز
بیوت محقق کنند اما مراکز کواکب در وقت مذکور مراکز کواکب درجات و دقایق مشخص
کنند چه بباید که تا اصلی کوکب از برجی ببرجی برود هر بعضی و از حدی بحدی و از خانه بخانه
و از مثلثی بمثلثی و از شرفی و غیره تغیر یابد و منتج احکام مختلف شود و اما نتایج عرضی
از قوی سهامات و اتصالات است چه سبب اختلاف احکام میشود و مشاهده خلق شده مثلا
اصل قلم که بعطارد منسوب است بطبقات مختلف منقسم میشود مانند محرر قاضی و محرر احداث
و محرر شعر و ارباب قلاع و غیره بدینه عقل حاکمست که محرر خوب و بدی حال عطارد احوال
اجماعت یکسان نباشد و همچنین سادات و قضات و صدور و فقها و اهل شرع بمشتری منسوب است
احوال ایشان یکسان نیست بلی بسهامات که نتایج کواکب است احتیاج افتد اما غرض از نظر تسیرات
و انتهاآت و قرانات کلیه و جزئیه است مثل سنبلی و غیره که اتمام تمام بحال او باشد چه در عالم کون
و فساد حوادث سماوی و یا ارضی مثل شهب و ذوات الاذناب و طوفان و زلزله عظیم که آن موجب خرابی
بقاع و ممالک و دلیل تجدد و یا و تغییر دول و ملل می باشند و این احکام و احوال از اتصالات ظاهر
نگردد و کواکب ظاهر میشود زیرا که فایت احکام اتصالات کواکب در مدت یک سال که زمان قران
علویین است تا سی سال که زمان قران و تحسین سرطان است بیش نیست بلی تسیرات و انتهاآت
احتیاج تمامست و چون شرح دانستن مذکور است در کتاب انیس المنجمین بطرق گفته ایم و غرض
از این کتاب احکام مخفی است شروع در احکام کنیم که هر یک از طالع برج ثابت باشد احکام سال تمام

جدول مطالع بلاد مشهوره اقالیم سبعه و صاحب طالع و مستولیت و مرتبیت

بلاد مشهوره	طالع بلدها	صاحب طالع	[illegible]	مستولی بر طالع	ربّ بیت	بلاد مشهوره	طالع بلدها	صاحب طالع	[illegible]	مستولی بر طالع	ربّ بیت	بلاد مشهوره	طالع بلدها	صاحب طالع	[illegible]	مستولی بر طالع	ربّ بیت	بلاد مشهوره	طالع بلدها	صاحب طالع	[illegible]	مستولی بر طالع	ربّ بیت
ایران شهر	٤	ح	٣	٥	ـ	حوف	ح	ـ	٣		ـ	سعجان	٥	٧	٣	٧		ماناب	ـ	ح	٣	٧	ـ
اذربایجان	٤	ح	٣	ل	ـ	مهرشر	ح	ع	٣	ل	ـ	تکریت	٥	٧	٣	ل		طلبقان	د	ح	٣	٥	ـ
سوس اقصا	٤	ح	٣	٥	ـ	تستر	ح	ـ	٣		٧	موصل	٥	٧	٣	٥	ـ	انطاکیه	ـ	ح	٣	ح	ـ
آمل	٤	ح	٣	ک	ـ	مرو	ح	ـ	٣	ل	ـ	[illegible]	٥	٧	٣	ـ	ـ	[illegible]	ـ	ح	٣	٧	ـ
ساک	٤	ح	٣	٥	ـ	قسطنطنیه	ح	ـ	٥	ـ	٧	بلخ	د	٥	٣	٧	ـ	حلب	ـ	ح	٣	ـ	ـ
هور	٤	ح	٣	ک	ـ	رود آور	ح	ـ	٥		ـ	کرمان	د	٥	٣	ک	ـ	[illegible]	ـ	ح	٣	ک	ـ
قزوین	٤	ح	٣	ل	ـ	لاهیجان	ح	ـ	٣		ـ	[illegible]	د	٥	٥	ک	٥	[illegible]	ح	ـ	٣	٥	ـ
بابل	٤	ح	٣	٥	ـ	نیشابور	ح	ـ	٣	ک	ـ	[illegible]	د	٥	٥	ک		[illegible]	ح	ـ	٣	٥	ـ
انطاکیه	٤	ح	٣	٧	ـ	بصره	ح	ـ	٣	٥	ـ	[illegible]	د	٥	٣	ک		[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
کابل	٤	ح	٣	٥	ـ	بیت المقدس	ح	ـ	٣	٧	ـ	[illegible]	د	٥	٣	ک		اردبیل	ح	ـ	٣	ح	ـ
حلوان	ا	٥	٣	ـ	ـ	ماهان	ح	ـ	٣	٥	ـ	[illegible]	د	٥	٣	ک		[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
سیرذان	ا	٥	٣	٥	ـ	تبت	٧	ک	٣	٧	ـ	سمرقند	د	٥	٥	ک		[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
ری	ا	٥	٣	٥	ـ	مصر	٧	ک	٣	ک	ـ	بخارا	د	٥	٥	ح		[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
هیت	ا	٥	٣	ل	ـ	موصل	٧	ک	٣	ک	ـ	[illegible]	د	٥	٥	ح		بطام	ح	ـ	٣	ح	ـ
سمنان	ا	٥	٣	ل	ـ	مداین		ک	٣	ک	ـ	[illegible]	د	٥	٥	٧	ـ	[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
همدان	ا	٥	٣	٥	ـ	معین	٧	ک	٣	ک	ـ	[illegible]	د	٥	٥	٢		[illegible]	ح	ـ	٣	ـ	ـ
بغداد	ا	٥	٢	٧	ـ	[illegible] مکه	٥	٧	٣	٥	ـ	[illegible]	د	٥	٣			[illegible]	ح	ـ	٣	ک	ـ
مدینه	ا	٥	٢	٧	ـ	[illegible]	٥	٧	٣	٧	ـ	[illegible]	د	٥	٥			[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
جیلان	٠	٢	٣	ح	ـ	تاهرت	٥	٧	٣	٧	ـ	[illegible]	د	٥	٢	٥		[illegible]	ح	ـ	٣	ک	ـ
دیلم	٠	٧	٣	ح	ـ	شیراز	٥	٧	٣	٥	٧	[illegible]	د	٥	٢	ل		اوبر	ح	ـ	٣	٥	ـ
سقلاب	٠	٧	٣	ح	ـ	یزد	٥	٧	٣	ـ	٧	[illegible]	د	٥	٣	ح		[illegible]	ح	ـ	٣	ح	ـ
[illegible]	٠	٧	٣	ح	ـ	کاشان	٥	٧	٣	٥	ـ	[illegible]	د	خ	٣	ـ		صبا	ح	ـ	٣	٥	ـ
قم	٠	٧	٣	ل	ـ	[illegible]	٥	٧	٣	٥	ـ	[illegible]	د	ح	٢	ح		سهیل	ح	ـ	٣	ح	ـ
حمص	٠	٧	٣	ک	ـ	دمشق	٥	٧	٣	٥	ل	[illegible]	د	ح	٢	ح	سو	[illegible]	ح	ـ	٣	٧	ـ
حران	٠	٧	٥	ک	ـ	[illegible]	٥	٧	٣	ـ	ل	[illegible]	د	ح	٣	د		اصران	ح	ـ	٣	د	ـ
خوارزم	٠	٧	٥	٢	ـ	کرمان	٥	٧	٣	ـ	ـ	[illegible]	د	ح	٣	ح	ـ	[illegible]	ح	ب	٣	٥	ـ
روم	٠	[illegible]	٥	٥	ـ	[illegible]	٥	٧	٣	٧	ـ	[illegible]	د	ح	٣	ح	ـ	[illegible]	ح	ـ	٣	٥	ـ
نیشابور	٢	ـ	٣	ک	ـ	[illegible]	٥	٧	٣	٧	ـ	تبریز	د	ح	٣	د	ـ	[illegible]	ح	ـ	١	٥	ـ

وکال از او و مراکز کواکب و نتایج ان زمان کو بیم هاکی طالع برج ذو جسدین باشد دو طالع بدست
باید آورد اول طالع تحویل بحمل و دیکر طالع تحویل بمیزان و در بیت دو وقت تسویة البیوت و مراکز
کواکب و نتایج وانتها باید دانست واحکام از هر دو فصل از طالعی باید کرد چنانچه احکام فصل بهار
و تابستان از اول باید و زمستان از دوم باید کرد واکر طالع برج منقلب باشد طالع تحویل آفتاب
باعتدالین و انقلابین و احوال مذکور بتمام و کمال باید کرد و باحکام مشغول باید شد و با وجود
طالع ثابت یا ذو جسدین اکر طالع اربعه بلکه طالع اجتماعات و استقبالات و مراکز کواکب هر
جمیع در نظر باشد انسب و اولیست و در کل حکم از مستولی و متین کنند و معرفت مستولی اکر
چه مذکور شد اما مواضعش اینست بترتیب وقوی چنانچه مقدم است اول و عاشر و سابع و رابع
و حادی عشر و خامس و تاسع و ثانی و ثامن باشد واکر صاحب خانه مطلوب در این بیوت نباشد
مستولی کوکبی باشد که بافتاب اقرب باشد و از تشریق و تقریب واکر چنین کوکبی نباشد از
قمر غافل نشوند و باز باید که صاحب صفتی در آن خانه باشند تا دلالت بر احوال عالم بین باشد
اما دانستن حال هر طبقه و طایفه از بیوت اثنی عشر به و کواکب اینست احوال رعایا از درجه طالع
و صاحب و مستولی وی کویند اما شهریان از طبقات اشراف مشتری دلالت و باشد در نور قمر و او
از اختلاف و خونیان و دزدان و سلاطین مریخ و از نویسندها و اهل قلم و دیوان عطارد دلالت
زنان و ساده رویان و سازنده و مخنث زهره در نظر داشته باشد اما صحرا نشینان و اهل قلاع
از طبقات مذکور زحل دلالت شریک کل دانند در کل در احوال مال و کسب معاش و رونق و روزی خلایق
یا از برج دوم و صاحب او و مستولی بود و سهم السعادت و صاحب و مستولی برد و سهم الملک
و صاحب مستولی بر او و مشتری کویند احوال معاشرت خلایق و صداقت و قرابت و عیش و
مکر و حد عهد یکی از سهم و قمر و سهم الاحباب و الاصدقا و صاحب و مستولی بر او و از زحل کویند
احوال ارتفاعات اسعار و اطعمه و غلات و عمارات و زراعات و عواقب کارها از خانه چهارم و صاحب

ومستولی

ومستولی بروی و از سهم هر چیز که خواهند و صاحب و مستولی بروی و زحل و مشتری نکویند
احوال فرزندان و توالد و تناسل و شادی و فرح و طرب و صاحبان لباسها و عشق و عاشقی و تحف
و هدایا و اخبار از خانه پنجم و صاحب قمر و مستولی بروی و از سهامات منسوبه مطلوب و صاحب
و مستولی بروی کویند و زهره و عطارد را شریک او دانند و احوال بیماری و بندکان و حیوانات
ریزه و خدمه از خانه ششم و صاحب و مستولی بروی کویند و زحل و عطارد و قمر را بترتیب شریک
حکم دانند احوال اضداد و خصومات و نکاح و شرکت و تهمت و دعویها از خانه هفتم و صاحب
و مستولی بروی و زهره و شمس و سهم التزویج و صاحب و مستولی بروی کویند احوال و باو
اندوه و نکبت و فوت و موت و میراث از خانه هشتم و صاحب و مستولی بروی و مشتری و زحل
و سهم الخوف بلکه سهم هر یک و صاحب و مستولی بروی کویند احوال اسفار و مسافران و دین
و مذهب و خواب و علم و درس و بحث از خانه نهم و سهامات و صاحب و مستولیات بر هر یک و قمر
و عطارد کویند احوال پادشاه و سلاطین و مادران و شغل و عمل از برج عاشر و صاحب و مستولی
او نکویند و از سهامات و صواحب و مستولیات غافل نشوند و در طالع نهاری آفتاب را شریک
حکم سازند و در طالع شبی ماه را و مناسب سعادت و نحوست هر یک احکام کویند احوال وزرا
و نزدیکان پادشاه و خزاین و مال و معاش پادشاه و لشکریان او را از برج یازدهم و صاحب و مستولی
او دانند و مشتری و عطارد و مریخ را شریک او شناسند و رای و تدبیر و عقل و عدل و اعتقاد از سهم
الغیب و صاحب و مستولی او نکویند و از سهامات این خانه غافل نشوند احوال دواب و قروض
و عدو و بلا از خانه دوازدهم و سهامات و صاحب و مستولیات دانند و زحل را شریک او شناسند
احوال تر سال و خشک سال و شهب و نیازک و ابر و میغ و باد و باران و تکرک و برف و شواهی نجوم
از مذکور است کویند دلیل باد برج بادی و سر و ی و ی و ـ اتصالات ایشانست دلیل باران
اسد و برج ابی دلو و ه و ح و ی و ـ اتصالات ایشانست و مستولیات هر برج و مراکز و سهامات

ومستولیات پس از کل سهامات باشد اما احکام چون طالع و مستولیات و اتصالات و غیر آن در احکام
در طلسه بنا و احکام بر سه باب نهادیم باب اول در دلایل کلیه مشتمل بر شش فصل فصل اول در دلا
دلایل طالع از بروج فصل دوم در مستولیات در طوالع سنه فصل سیوم در بودن کوکب در دوازده
خانه فصل چهارم در بودن کواکب در دوازده برج فصل پنجم در قرانات سه گانه علویین فصل ششم
در قران نحسین باب دوم در دلایل جزئیه بر سبیل کلی مشتمل بر سیزده فصل فصل اول در احکام
فصول اربعه فصل دوم در دلایل برف و باران فصل سیوم در کواکب ذوات الاذناب فصل چهارم در حروب
فصل پنجم در احوال بیمار و وبا و طاعون فصل ششم در قرانات و اجتماعات و احتراقات فصل هفتم
در اتصالات کواکب سبعه فصل هشتم در شرف و هبوط کواکب فصل نهم در وبال کواکب فصل
دهم در مجاسدات کواکب فصل یازدهم در طلوع و غروب و رجعت و استقامت فصل دوازدهم
در اوجات کواکب فصل سیزدهم در احکام طلوع منازل باب سیوم در احکام خسوف و کسوف
و قرانات نجوم و غیره مشتمل بر هشت فصل فصل اول در احکام کسوف مشتمل بر مقدمه و شش
نکته مقدمه در ضروریات کسوف نکته اول کسوف در بروج نکته دوم در احکام طالع وسط
کسوف نکته سیوم در احکام کسوف در بیوت نکته چهارم در احکام مدبرات کسوف نکته پنجم
در لوازم ضروریه نکته ششم در لوازم مستحسنه فصل دوم در احکام خسوف از روی لون فصل
سیوم در اتصالات قمر بعد از خسوف فصل چهارم در احکام خسوف در بروج فصل پنجم در
مدت تاثیر کسوف و خسوف فصل ششم در احوال و علامات و احکام ذوات نجوم در بروج
نکته چهارم در احکام خصوصا فصل هفتم در احکام سهامات در بروج و بیوت فصل هشتم
در احکام طلوع شعری یمانیه خاتمه در احکام و ضروریات مشتمل بر شش فصل فصل اول در احکام
سنین ترکان تعیین بر دوازده جانور فصل دوم در احکام سال جهودان و توقیعات ایشان
فصل سیوم در احکام سال عربان فصل چهارم در جداول ضروریه که ازان زوایچ تقویم خوانند

فصل پنجم

فصل پنجم در تواریخ و توقیعات فصل ششم در جداول ضروریه در اختیارات مشتمل بر چهار
نکته نکته اول در علامات و در احوال آن نکته دوم در احکام عموما نکته سیوم در احکام خطوط
ثمانی نجوم در بروج علی سبیل الاجمال اختلاط فصل اول در دلایل طالع از بروج گوییم چون طالع وقت
تحویل یا موضع انتهاء طالع سال قران یا انتهاء برج قران حمل باشد دلیلست بر ظهور ملک جابر
و طلب آلات حرب و پدید آمدن فتن و حروب و ظاهر شدن آتشها و سوختن بعضی جایها
و سرعت انتقال از حالی بحالی و بسیاری سفرها و میل مردم بغربت و پدید آمدن درد سر و درد
چشم و بسیاری مرگ و موت و بدی حال دواب و وزیدن بادها صبا و متوسط بودن هوای
ربیع و نیکو بودن هوای صیف و خریف و سختی سرما در زمستان و بسیاری برف و باران
و متوسط بودن حال میوها و بدی حال روغن و بسیاری مطالبات از مردم برسم خراج خصوصا
بلدی که طالع حمل باشد و از منسوبات حمل و انتقال کشت و زرع از محلی بمحلی و مرگ پادشاهی
در هند و بسیاری از مردم فارس و مردم شرقی بلد معروض و کمی طعام و قحط در بلاد شیروان
و آذربایجان و دمشق و بصره و همدان و سواد عجم و اسکندریه و فرغانه و هرات و فزع بسیار در
بلاد کوهستان و اورس و بسیاری رعد و برق و جستن بادهای ناخوش و بدی هوا و کوی آفتاب
در طالع خواهد بود به برجیست و او بجرم نخست اما آن برج و مستولی بر آن برج غافل نشود چنانکه
بیان خواهیم نمود و اگر طالع تحویل سال یا موضع انتهاء طالع سال قران تا انتهاء برج قران ثور
باشد دلیل است بر پدید آمدن آفات در خلایق و شبهات ان بلکه ثبات اکثر حالات بر حالت واحده
و پدید آمدن درد گلو و ماسهای فالج اعضا و وقوع طاعون و وبا و بسیاری موت و پدید آمدن
خوف در خلایق و رغبت مردم بزنان و تمتع یافتن از ایشان و رواج بازار گوسفند و حیوانات ماکول
اللحم و بدی حال حیوانات سم شکافته بزرگ خصوصا در بلاد منسوبه بثور و امکان قحط در آن
بلاد و پدید آمدن امراض بسیار بزمین فارس و جستن بادهای مختلف و سرما در فصل ربیع

ماخولیا و خرج و نیکی هوای تابستان و پاییز و اعتدال هوای زمستان با کمی باران و پدید آمدن خوف
و اراجیف و شر و دعوای زمین و بسیاری حسد میان سران سپاه و کلانتران و رئیسان و بیکی که
گرفته خاطر باشند از جای و مقام و بیان سبب خون بها ریخته شود اما از زهره و مستولی بر و غافل نشوند
و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا موضع انتهای طالع سال قران یا انتهای برج قران برج جوزا باشد
دلیلست بر پدید آمدن امور مستحسنه و رواج مدارس و میل مردم بعلوم هندسه و حساب و نجوم
و علم تصوف و علم دیانات و اخلاقات و سایر ریاضات و تسخیرات و ظهور صاحب جلالات و عجایب
در خلایق و صناعات عجیبه و میل مردم بنگارش و سلوک حکیمانه و ساختن بناهای عالی و قصرهای
بازینت محکم و استوار و ترتیب عمارات قدیمه و پدید آمدن امراض و درد سر و فتنه و سختی و
بسیاری مرگ در گاو و گوسفند و جستن بادهای بسیار در فصل بهار و وزیدن باد سموم در
تابستان و خفه بودن هوا در پاییز و بسیاری باران در زمستان و اکثر این حالات در بلاد منسوبه
بجوزا باشد و پدید آمدن امراض در سلاطین عرق و ظهور خوارج در آن زمانه خصوصا اکبر و پناه
بردن بعضی از سلاطین ببعضی و گریختن بعضی از سران سپاه بغیر شهرهای خود و غلبه دشمنان
برایشان و حادث شدن آفت در بعضی از ملوک و بزرگان روم و افتادن مرگی در میان مردمان
روم سلک علت و بسیاری بادات با آفت و مرض و وقوع جنگ و کشتی در حوالی اصفهان و بسیاری
رعد و برق و بادهای جنوبی و تخریب غلات در ناحیه جنوب و بسیاری زرع در بسیاری از اقالیم
و بسیاری جو و گندم و سلامتی اشجار و اسقاط حمل اما از عطارد و مستولی بر جزو طالع غافل نشوند
و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا موضع انتهای طالع سال قران یا انتهای برج قران برج سرطان
باشد دلیلست که از بلاد منسوبه وی بسیاری توالد و تناسل باشد و مردمش میل بتجارت و
سفرها نمایند و متغیر شدن چیزها از حال بحال و بودن قحط و جوع و درویشی در خلایق و خوف
خلایق از اعادی و پدید آمدن وبا و طاعون و موت و بسیاری قتال و جدال و بسیاری حشرات

الارض

الارض و حیوانات موذیه و زیاده شدن آبها و سرما در فصل بهار و میانه بودن هوا در تابستان
و وزیدن بادهای مغربی و آمدن سیلها و بسیاری سرما در زمستان و اعتدال هوا در پاییز
و پاکیزگی منازل و فروشی و ظهور اعدا و خوارج بر نواحی عراق و میل مردم بزینت و رنگ
کردن ریش و گرفتاری بدرد چشم و درد گلو و بدی حال حیوانات و چهارپا اما از قمر و مستولی بر
درجه طالع غافل نشوند و اگر طالع تحویل سال یا موضع انتهای طالع سال قران یا انتهای جزو
قران برج اسد باشد بلاد منسوبه ویرا دلیلست بر پدید آمدن پادشاهان و سلطان زادگان
مسلط یا ناپیر و شجاعت و قوت با حدت و هیبت و غضب با همت و دوستدار مردان باشد و بلند
آوازه گردند در حیله و مکر و خدیعه کامل باشند و راغب باشند بنقره و طلا و جواهر قیمتی و پدید
آمدن امراض خصوصا امراض معده و پدید آمدن بیماریهای مهلک و بسیاری فوت و موت و
دشواری وضع حمل و بسیار شدن حیوانات درنده زیان رساننده بایشان و بدی هوا از
تعفن در تابستان و حرارت مایل بتوسط در بهار و میل هوا بسردی در پاییز و سرمای سخت
در زمستان و درختان کم بار آورند با وجود اینها از عوارضات آفتاب و مستولی بر درجه
طالع غافل نشوند و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا موضع انتهاء طالع سال قران یا انتهای جزو صورت
قران برج سنبله باشد دلیل باشد سیما بلاد منسوبه ویرا بر ظهور ملک و سلاطین خوش
کریم با همت نیکو نفس و با رواج مدارس و علوم الهی و علم بلاغت و منطق و نیکو خلقی و نیک نفسی
در خلایق و سلوک ایشان بحیله و مکر از روی ذوق و پدید آمدن خرق عادات در صنایع و رواج
بازار عطاران و پرده فروشان و استعمال مناهی و ملاهی و میل مردم بلعب و امور باطله و بناهای
عشق و زرع و نشاندن درختان و میل بشرکت در امور و بسیاری جزع و پدید آمدن امراض و قبول
اکثر آن بخلق آدمیزاد باشد و بسیاری درد حلق و بسیاری نتایج حیوانات اکثر بزینه لیکن دشوار
زایند و مختلف بودن هواها و بسیاری باران بهار و بادهای شمالی تند و نیکویی هوای تابستان

ومتوسط بودن هوای پاییز و اوایل زمستان با بسیاری باران و نیکویی محصولات خصوصا جنوب
و بسیاری ملخ اما از عطارد و مستولی بر درجه غافل نشوند و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا موضع
انتها جزو قران برج میزان باشد دلیل باشد سیما بلاد منسوبه وی را بر رواج سنتی انبیا و شریعت
و دیانت و کلام حق گفتن و بنای مساجد و بقاع الخیر و بسیاری خوش صورتان و خوشی آوازان
و عدل و انصاف و راست خوئی خلایق و توبه از ناشایی کردن خیرات و تصدقات و بخشش و بیع
و شری و رواج علم هندسه و حساب و علوم مختلفه و بستن ذکوها و میل مردم بنکاح و تمتع زنان
و بسیاری لهو و فرح و سرور و موانست خلایق با هم و تمول و باجمعیت بودن ایشان و ساختن شهرها
و حصارها و قصرها و زینت دادن عمارات کهنه و تلون در حالات و تغیرات اشیا بزودی و میل
مردم بشرکت و بسیاری بلایا و شداید و سلامتی مردم کوه پایه ها و فرزندان و تیرگی هوا و بسیاری
بادهای بهاریه و بودن بادهای گرم در تابستان و اعتدال پاییز و متوسط بودن زمستان اما از
زهره و مستولی بر درجه طالع غافل نشوند و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا موضع انتهای طالع
سال قران یا موضع انتهای جزو قران برج عقرب باشد دلیلست بر آنکه در بلاد منسوبه بوی
ملوک و سلاطین خوب صورت سبحی پدید آیند که اموال را بی دریغ تلف کنند و با اطبا و معالجات
و ادویه سروی داشته باشند و راغب حرب و صاحب غضب باشند و سختیها و ستیها و خوف
و اضطراب در خلایق پدید آید و هموم و غموم روی نماید بسبب سختی جبین و عتاب کردن مردم
بیکدیگر و پدید آمدن امراض و تاریکی هوا در اکثر اوقات و بسیاری باران و کمی بهار و قلت ابر
و باران و باد در بهار و خوبی هوا در تابستان و سردی خزان و سرمای سخت در زمستان و وزیدن
بادهای دبوری در میان زمستان و بسیاری باران و ژاله و بسیاری زرع و کشت و ارزانی اطعمه
و بسیاری حشرات الارض و بیمکی که موذی باشند و بسیاری برق باعث فساد و ضایع شدن
حیوانات و بسیاری صرع و بیخودی و اکثر امراض و فوت زنان و موت طفلان و حیوانات چرنده

اما از مریخ

اما از مریخ غافل نشوند که احتراقش سبب قدوم بیگانه و خرابی آنجا باشد و از مستولی زایل نکردند
که فسادش مستلزم فرار ملوک صاحب آن بلد باشد و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا موضع انتهای
طالع سال قران یا انتهای جزو قران برج قوس باشد دلیلست بر نیکویی حال ملوک و اشراف و صوب
مال باشد و برای و تدبیر غیر عمل نکنند و اشتغال مردم بر ساختن آلات حرب باشد و سیاست لشکری
و در میان خلایق مکر و حیله و سخا و جمع اموال با بذل آن و لطافت بهم رسد پدید آمدن امراض
دموی و دشوار زادن زنان حامله و بسیاری باران و میغ در فصل بهار و گرما در تابستان و
اعتدال پاییز و سرما در زمستان و بسیاری خیرات و ارزانی اطعمه و قلت حشرات الارض خصوصا
در بلاد منسوبه بوی و خروج اعدا بر بلاد روم اما از مشتری و مستولی بر درجه طالع غافل نشوند
و اگر طالع تحویل سال یا موضع انتهای طالع سال قران یا انتهای جزو قران برج جدی باشد دلیل است
بر رغبت خلایق بزنان و میل مردم بنکاح و حرمت و سختی و غضب و دروغگویی و ظلم و مکر و شر
و ظهور دزدان و راه زنان و غم در خلایق و پدید آمدن امراض و طاعون و وبا و بسیاری باران بهار
و اعتدال تابستان و پاییز و جستن بادهای سیاه و توسط سرما در اوایل زمستان و شدت سرما
در آخران و تباه شدن میوه ها و نباتات خصوصا در بلاد منسوبه بوی و بسا که پدید آید حادثه
بر ملوک عراق از اعتدال اما از حال مریخ و زحل و مستولی بر درجه طالع غافل نباشند و اگر طالع
تحویل سال یا فصل یا موضع انتهای طالع سال قران یا انتهای جزو قران برج دلو باشد دلیلست بر
اشتغال مردم به بنای شهرها و حصارها و قصرها و خانهای عالی و کندن چاهها و کاریزها و نشاندن
درختان و افتادن مردم بفکر موت و علاج با زجواهر و استعمال آن و بدی حال چهارپایان و
متوسط بودن سرما در بهار و گرمای سخت در تابستان و پدید آمدن توالی نجوم و جستن
رعد و برق و بسیاری باران در پاییز و سرمای سخت در زمستان و بسیار برف و باران
و سرمای سخت در زمستان و بسیاری برف و باران و بادهای تند و تاریک و نقصان یافتن

درخت انگور از بسیاری غم و فراخی سال و نیکویی اطعمه و میوه‌ها و پدید آمدن قحط و امراض در
بلدان منسوبه بدلو و در بلادی که در کنار دریا باشد و در کنار رودخانه‌ها باشد و جنگ افتادن
رومیان را با دشمنان اما زحل و مستولی بر درجه طالع غافل نشوند و اگر طالع تحویل سال یا فصل یا
موضع انتهای طالع سال قران یا انتهای جزوی قران برج حوت باشد دلیلست که در بلاد منسوبه بوی
پاکیزگی امانت و دیانت پدید آید دلیل مردم بتربیت یکدیگر و بسیاری نکاح و زیادتی الفت و
محبت و اسباب و حیل و درستی معاملات و پدید آمدن بعضی امراض که زود بصحت مبدل شود
و بسیاری باران و کندن کاریزها و نهرها و روان ساختن آبها و نشاندن درختها و فراخی سال
و سبزی بسیار در جمیع بلدان منسوبه بدلو حلول طالع امراض پدید آید خصوصا در فصل ربیع بلاد
کوفه و بوستان و قتل و غارت روی نماید و کمی اطعمه و اشربه در بلاد منسوبه بثور و میزان و
عقرب و آشکارا شدن مرضها و جراحتها و دشواری وضع حمل و ظهور راهزن و فتنه در اکثر اقالیم
و غلبه خون باشد بمنزله که جلاء وطن آرزو کنند و بسیاری بادهای مغربی و باران بهاری و شدت
گرما و تابستان و متوسط بودن هوای پاییز و سختی سرمای زمستان و نیکویی حال کشت و زرع و
میوه‌ها و اطعمه و نیکویی حال ملوک و اشراف و انتظام یافتن کار ایشان و بسیاری عدل و انصاف و
نیکویی حال هوا و جستن بادهای معتدل اما از مشتری و مستولی بر درجه طالع غافل نشوند فصل
دوم در احکام مستولیات پس اگر مستولی زحل باشد یا دلیل سال زحل باشد و داد و ستد بحق دهل
اما میان ایشان و در دلالت منفرد باشد و نیک حال باشد دلیلست بر عظمت ملوک و سلاطین
و تسلط ایشان بر رعایا و لشکری و قوت و خوشحالی خاندانهای قدیم و رسل و رسایل و داد و ستد بحق
دهد ایشان با اظهار عدل و سیاست مستحسنه در خلایق و صلاح احوال ایشان خاصه مشایخ
و خاندانهای قدیم و قلعه داران و صحرا نشینان و نیک... عامه خلایق از بسیاری امن و فراغت
و ثبات احوال ایشان و سلامتی رهبانان و مسافران و باز گشتن غریبان بوطنهای خود و کمی نحوست

نحوست

و نحوست و میل مردم بعلوم دقیقه و دلیلست بر بسیاری حیوانات از هر جنس و فراخی رزق و رونق و سلامتی
کشت و زرع و غلات و میوه و باریدن بارانهای نافع و میل مردم بعمارت و زراعت و پدید آمدن چشمه‌ها
و ساختن برکها و انبارها و اگر بدحال باشد دلیلست بر جنگ و جدل و کشش میان ملوک و فساد
احوال سلاطین قدیمه و کمی خلایق بجهت جنگها و کششهای پی در پی و مخالفت لشکری و رعایا با سلاطین
و بودن امراض مزمنه مثل دق و سل و ورم بدن و تب ربع و درد دل و شکم و فوت مشایخ و جوانان و
بزرگان از مردم و تنگی زرع و درویش شدن مالداران و بدحالی درویشان و بسیاری سفر و میل مردم
بغریب و دزدی و راهزنی و جدل میان ازواج بطلاق و مسلط شدن وحوش موذیه بر آدمیها و آفت بهایم
از هر جنس و بسیاری سرمای سخت و بستن یخهای سخت و اختلاف هوای که باعث بیماریها و ضایع شدن
چیزها باشد و هوا به میغ و مضیق و بسیاری باران و بادهای سرد و آمدن برفهای بحرب و غرق شدن
کشتیها و فساد میوه و زرع از بسیاری سرما و ملخ و اراجیف بسیار و فساد کردن خلایق در کار یکدیگر
و اکثر تأثیرات در بلاد منسوبه بزحل من الاقالیم والمستولی فی طالع الدنیا والمنسوبات و اگر منفرد نباشد
در حکم بلکه شریکی داشته باشد پس اگر شریکش با او متصل مشتری باشد دلیلست بر ظهور ملوک عالیشان
صاحب دعوی و پدید آمدن مردم بی اعتبار از اکابر و اشراف و عمارت مساجد و بقاع و بنای امور خیر
باثبات و حرکت هوا و میل بخشکی باشد و بسیاری خصومتها میان رؤسا و عوام الناس و انتقال
از حالی بحالی دیگر که حال آخر بهتر باشد و اگر شریکش با او متصل مریخ باشد دلیلست بر جور ملوک
بر رعایا و خوف رعیت از سلاطین مع عدم اطاعت و دشواری کار عوام و اختلافی که روی نماید بسبب
دین و مذهب و مکر و خدیعت باشد و انتقال دولت و اضطراب در امور و پریشانی و ادبار و بسیاری
دزدان و قطاع الطریق و پدید آمدن آبله و زحمتهای متفرقه و بسیاری حوالات و اخراجات و بسیاری
زلازل و بسیاری سرما و تری هوا و پدید آمدن شبنم و رعد و برق و اگر شریکش متصل با او شمس
باشد دلیلست بر درویشی و احتیاج امرا و سلاطین بر رعایا و نمودن ظلم بصورت عدل و ترسیدن

سلاطین از رعایا بسبب منازعاتی که در میان ایشان واقع شود و ابتلا آفت در کارها و پدید آمدن
ملوک بزرگ و عمارت نمودن شهرها و حصارها و یافتن منافع از آن و ظاهر شدن دیانت و
سنت پیغمبری و تغییر هوا و پریشانی و بدی هوا و اگر شریکش متصل با و زهره باشد دلیل باشد
بر میل مردم بجماع و دشواری وضع حمل و تباه شدن مادر و فرزند در وقت ولادت و فضیحت زنان
و عمارت و زراعت و جاری ساختن آبها و تنگی زراعت و درخت و غله و نیکی اعتدال هوا و بارانها و
ارزانی جواهر آب و تنگی حال حامه کنار دریا و اگر شریکش با و متصل با و عطارد باشد دلیلست بر سنا طلوع
در علوم دقیقه دینیه و ظهور خوارق عادات و تدبیرات و پدید آمدن حکما و اصحاب هندسه و نجوم
و حساب و سحر و غرایب و اموری که بتفکر پیش رود و برودت هوا و جستن بادهای تاریک و ابر
میغ و اختلاف هوا و خشکی آن و اگر شریکش متصل با و قمر باشد دلیلست بر تغییر امور و اضطراب خلایق
و خرابی بناها و بسیاری دروغ و تند و بروز امراض دیده و زنان و بسیاری اخلاق ردیه خصومت
انگیز میان خلایق خصوصا میان ملوک و اگر با سهم السعادت باشد یا متصل با و دلیلست بر عیش
و عشرت مردم صحرا نشین و مشایخ و خلفا و نواز قدیم و مزارعان و اصحاب قلاع و اگر با سهم الغیب
باشد متصل با و دلیل است بر خوبی مزروعات بر سلامتی و صحت منسوبات زحل و اگر مقارن باشد
بجز و اگر مسعود باشد دلیلست بر خوبی مزروعات و عزت اطعمه و اشربه و کوفت مزاج ارباب عزت
و ملوک و سلاطین و جلا و اوطان نمودن رعایا و عجزه و مساکین و بیقدری اطعمه و قلت حنطه
و شعیر و گرفتاری مشایخ و خرابی خاندان قدیم و اگر مستولی یا دلیل سال مشتری باشد و تنها
باشد در دلالت و خوشحالی دلیل است بر سلامتی و امن و نیکی احوال ملوک و سلاطین و حرکت
نمودن ایشان بلشکری و باطراف شهرهای خود و پاکیزگی خلایق از سلاطین و رعیت و میل
مردم بتجارت و بسیاری فواید در تجارت و بسیاری حمل و سهولت وضع حمل و بیشتر اولاد ذکور
باشند و پدید آمدن حرب و قتال و جدال در زمین فرنگ و هلاک بزرگان فرنگ و محفوظ ماندن

خرابی از غایت و ظهور صدق و صلاح میان مردم و سلامتی خلایق و بسیاری حیوانات اهلی
و کمی حیوانات موذیه و خوبی حال درختان میوه دار و بسیاری غله و سلامتی کشتیها و جستن
بادهای شمالی نافع و رطوبت هوا و نیکویی اعتدال وی و بسیاری باران و عمارت زمینها و نیکویی
حال صید و رود و زنا و اشراف و قضات و سادات و ارباب دیانات و رغبت مردم بر زهد و ورع و طاعت
و عبادت و خیرات و یافتن میراث و امر معروف و نهی منکر و بسیاری عدل و انصاف در میان خلایق
و اگر بد حال باشد دلیلست بر ضد آنچه گفته شد و دلیلست بر بسیاری امراض مثل درد چشم و سرفه
و زکام و درد پهلو و درد شش و گرده و سکته و تشنج و درد دل و ظهور فساد در خلایق از بدنفسی
و مکر و حیله و دروغ گویی و آنچه سود بر زور و عاق شدن از یکدیگر و میل مردم بمناهی و لهو و لعب
و شرب خمر و ترک خیرات و امر معروف و بسیاری جور و قوت سلطان بجانب مشرق و ریختن خون
بسیار خصوصا در اقلیم چهارم و اگر منفرد نباشد پس اگر شریکش یا متصل با و مریخ باشد دلیلست بر
بسیاری عنبر و فرج خوارج و دزدان و قتال و جدال و گواهی دروغ بزور و حیله و صفای هوا و
کمی تغییر هوا و بیکی که حرارت غالب شود و ظلم ملوک بر رعیت و وقوع طواعین و هلاک ملوک
بزرگ و جهاد بسبب دین و اگر شریکش با و یا متصل با و شمس باشد دلیلست بر ظهور بدعت و عدل
و انصاف و همت و علم و حکمت و خصومت میان سلاطین و طلب مال نمودن خلایق و قوت سلطان
و صفا و خوبی و اعتدال هوا و اگر شریکش یا متصل با و زهره باشد دلیلست بر نیکویی حال سادات رومیان
و اهل طرب و زنان و حسن معاشرت ایشان با ازواج و عصمت و عفت ایشان و بسیاری عطریات و
رواج بازار عطریات و میل امور بصلاح و عدل و نیکویی و بسیاری رزق و ذخیرات و امنیت از آفات
و خوبی هوا و صفای آن و جستن بادهای شمالی خوب نافع و اگر شریکش یا متصل با و عطارد
باشد دلیلست بر رواج مدارس و میل مردم بعلم و حکمت و هندسه و بسیاری مناظرات و جدل
بر سر علم و مسایل آن و عزت و حرمت خلایق و خوبی نفس و ظهور دولت و میل مردم بوزارت

وتجارت و شرکت و اقبال در امور عالم و اظهار صنایع بدیعه و وقوع طواعین و موت و حرارت هوا و
اختلاف هوا بخوف و بدی پی در پی و اگر شریکش یا متصل باو قمر باشد دلیلست بر رواج قصص و میل
مردم بدیانات و امور اخرویه و تسبیح و تذکر و پوشانیدن اسرار و ارتفاع اصحاب مناصب دینی و
عمارت مساجد و بقاع الخیر و انجاح حوایج و زیادت شدن خیرات و صلاح حال دول جدیده و صفای
هوا و جستن بادهای جنوب در جمیع اوقات و اعتدال هوا و صحت از بالانها و اگر با سهم السعاده
باشد یا ناظر باشد باو دلیلست بر عیش و عشرت مشایخ و سادات و علما و اشراف و قضات و صدور
و میل آنجماعت بعیش و طرب و لهو و لعب منسوبات مشتری و اگر با سهم الغیب باشد یا ناظر باشد
باو دلیلست بر صحت و سلامت ملوک و سادات و علما و صلحا و فقها و ارباب هندسه و علم الهی و
صدور و اگر مقارن باشد یا دور دلیلست بر رواج بازارها و نفع تجار و زیادتی کسب و معیشت و رفعت
و خوشحالی اطفال و اگر منحوس بود قوت سلطنت زیاده باشد و اگر مستولی یا دلیل مریخ باشد و متغیر
باشد در دلالت و نیکو حال باشد دلیلست بر راحت و سلامتی از آفات و نیکویی حال امرا و سلاطین
و لشکری که اسلحه داشته باشند و بزرگان و نیکویی و سلامتی غلات و میوه‌ها و نیکی هوا و خوبی
مزاجش و بسیاری باران و حیوانات مستعمل و ارزانی آن و بودن مصادقات میان ایشان و سرعت
حصول مطالبان و حریص بودن مردم بکسب و کار و متعلق بودن بخدمت و بحصول مراتب و
فواید عالیه و اگر بدحال باشد یا نقل دلیلست بر بسیاری جنگ و جدل در تمام روی زمین
و خروج سد میان بر ملوک و موت بزرگی از ملوک در نواحی مشرق و ریختن خونها و موت بزرگی
از زوج و فتنه و مرگ تاجران و بیماریها از تب گرم تند خصوصا در پیران و تب شطر الغیب و درد
جگر و سعله و قی کردن خون و اسقاط حمل و امراضی که از حرارت بهم رسد و وقوع طواعین و خرابی
از دزد و راه زن و سوز در شهرها و فساد درختان و میوه‌ها و غله‌ها و کمی طعام و جستن بادهای
سموم و گرد باد موذیه و غرق کشتی و موت ساکنان آن بصاعقه و برق و آتش و کمی باران و صحا نات

مستعد

مستعد و موت آن و بسیاری زلازل و حیوانات موذیه و حصبه و نزاع میان امرا و سلاطین و کلا و نزاع
ومن اشکال و کوه‌کان و برطرف شدن اشراف و بسیاری اراجیف و شر میان مردمان و تعفن هوا و بسیاری
غم و اندوه و اگر منفرد نباشد پس اگر شریکش یا متصل باو زحل باشد یا مشتری سبق ذکر یافت
و اگر شمس باشد دلیلست بر بسیاری خون ریختن در مشرق زمین و پدید آمدن اهل شرع و ناموس
و ظلم ملوک بر رعایا و ظهور آتشها و فتنه‌ها و دزدیها و خرابی بعضی بلاد مشرق و بسیاری حرارت
و بودن شهب و نیازک و ذو ذنب و شقاق نجوم و اگر شریکش یا متصل باو زهره باشد دلیلست بر
بسیاری فسق و فجور و زنا و کادن زنان از کوبه و فسق پادشاهان و محارم و رسوایی زنان اکابر
و اعیان و بسیاری اولاد و هلاک ملک روم و میل مردم بلهو و لعب و شرب خمر و رواج آلات طرب
و طلب عشق و اعتدال هوا و بسیاری باران و اگر شریکش یا متصل باو عطارد باشد دلیلست بر ظهور
علوم غریبه از سیمیا و کیمیا و خوف تجار و میل ملوک بفتنه و طلب صلاح و بسیاری خصومت و
ظلم و گواهی دروغ بزور و منازعات و ظهور خوارق عادات و بسیاری لواطه با غلامان و فساد در امور
و نازکی ذهن مردم و فکرهای نیکو و بسیاری مناظرات و جدل میان علما و پدید آمدن علامات
در هوا و بسیاری حرارت و جستن بادهای مختلف و اگر شریکش یا متصل باو قمر باشد دلیلست بر
جعل و کلاهی بر مردم و کثرت ریزش و خفه نمودن خلایق و کشته شدن بقبیح و جنگ و جدل
و ستم ملوک بر رعایا و بسیاری دروغ و خیانت و دزدی و خصومت و انواع حیله‌ها و بسیاری رعد
و برق و نم و باران و حرارت بغیر مقتضی فصل و اگر با سهم السعادت باشد یا ناظر باو دلیلست بر عیش
و عشرت و فرح و خوشحالی امرا و سلاطین و لشکری و خوبی حال سلاحان و رنود و اوباش و عزت دزدان
و راه زنان و غلبه ایشان بر اعدا و ترحم نمودن ایشان بر تجار و مسافران و اگر با سهم الغیب باشد
یا ناظر باو دلیلست بر سلامتی و صحت امرا و سلاطین و لشکری و رنود و اوباش و حرامیان و منسوبان
مریخ و اگر مقارن بود یا شد دلیلست بر انده و عوام الناس و گرفتار شدن در زندان و انده و حرامیان

وخوشحالی سلاطین ولشکریان ومردم صالح از منسوبات مریخ واگر [illegible] دلیل سال شمس باشد
یا منفرد باشد در دلالت ونیکویی دلیلست بر عزت ملوک وسلاطین واظهار عدل وانصاف ومیل
بخیرات ومبرات وظفر بر اعدا وبسیاری رسل ورسایل در میان سلاطین بسبب صلاح اهل عالم و
نیکویی حال علما ویافتن منافع از عوام الناس وبلندی مراتب رؤسا وکلانتران وحصول مراتب عالیه
جهت اشراف وبلندی رتبه ومنزلت وخوشدلی مردم از ملوک وبسیاری فرح وسرور وامنیت وبسیاری
صدایا در عالم وبدست آمدن منافع خصوصا در اقلیمی که آفتاب مربی اوست وبلدی که باو منسوب است
وآفتاب مستولی بر اوست ورواج بازار جوهر قیمتی فاخر ورواج شرایع وامر بمعروف ونهی منکر وحفظ
ناموس خلایق وزیادتی دیانات وراست شدن شکسته ومحفوظ ماندن راهها از دزدان
وزیادتی کسب تجار واستغنای فقرا وصلاح حال غله ومیوه وارزانی نرخها وبسیاری توالد وتناسل
وبسیاری نتایج حیوانات وتحقق حرارت در فصول وبدنها یا سلامتی از امراض واگر بدحال باشد دلیلست
بر بسیاری حرب وفتنه وریختن خون در بلدان واقالیم منسوبه بوی واستیلاء لشکری بر ملوک
وتکبر لشکری بر سلاطین وتکبر بندها وزیردستان بر صاحبان واکابر وپست شدن مردم بزرگ
وبسیاری ظلم وجور در خلایق بسبب امرا وسلاطین وکم نفعی مردم از کسب وغیره وجستن بادهای
سموم وبسیاری باران ورعد وبرق وصاعقه وبسیاری دزدان ووحوش درنده بر راهها وپدید آمدن
طاعون وامراض گرم تند رود بفساد رسنده بدن ودرد معده وجگر وشغل الغیب وخوف از خلق آمدن
واسقاط اجنه واگر بدحال باشد از روی قوت ثانی وعرضی احوال عالم بفساد انجامد وملوک
بزرگ را ضرر عظیم رسد ومقارن باشد زهره دلیلست که بسیاری تزویج وخصومت میان مردم واقع
شود وکمی فرح وشادی ونقصان حامله واختلاف هوا وباران بی نفع واعتدال ومقارن باشد بعطارد
دلیلست بر فساد حال وزرا وکتاب واهل دین وحکمت وکمی مروت وتغافل مردم بعلم وکسب وناموس
ومعزول شدن کتاب ماتقدم وتعلق مردم بخدمت ملوک واشراف با کمی نوایی از ایشان وغلبه حرارت

وخشکی وجستن بادها وبلندی حال تجار واگر شریک یا متصل باو قمر باشد دلیلست بر ظهور اشراف
وملوک عالیشان ونشو ونمای ایشان وبسیاری توالد وتناسل وزیادتی قوی نفسانی ونیکو شدن
طبایع مردم عالم وآمدن بارانها وبادها وبر آمدن بخارات غلیظ وحرکت وتغییر هوا واگر با سهم السعادة
باشد یا ناظر باو دلیلست بر سعادت وعیش وعشرت ملوک وسلاطین وخوشحالی عوام ورعایا
از ملوک وسلاطین ویافتن مراتب عالیه از امرا وملوک واگر با سهم الغیب باشد یا ناظر باو دلیلست
بر صحت وسلامتی ملوک وسلاطین وسلک زادگان وتجار ومردم الحزه واهل علم ومیل بخیرات و
خوبی عواقب امور وسلاطین وعزت ادویه مفرحه واگر مستولی باو دلیل زهره باشد اگر منفرد
باشد در دلالت ونیکو حال باشد دلیلست بر فرح وخوشحالی ملوک وسلاطین وظفر یافتن بر
اعادی ونفاق زنان با شوهران وسلامتی حامله وبسیاری اولاد ووقوع سیاسات مستحسنه
جهت کارهای دین وسلامتی مسافران بحر وبر وبسیاری امن وکمی خوف وصحت ابدان وسلامتی
از مرضها وصلاح حال اهل طرب وبالا گرفتن کار ساده رویان وزنان ومطربان نو خواص وعوام
وعزت یافتن این طایفه از ملوک وبسیاری فرح وشادی در عالم خاصه در اقالیم وبلدان منسوبه
بزهره واعتدال هوا مایل بحرارت ورطوبت وجستن بادهای معتدل وسلامتی کشت وزرع
ومیوهها وبسیاری رنگ بستن ریش ونیکی حال ماهی ومواشی وبسیاری نتایج واگر بدحال باشد
دلیلست بر ضد انچه گفته شد ونکبت ساده رویان ومطربان وزنان خصوصا زنان ملوک واشراف
وگرفتاری ایشان ببهتان وفجور ایشان وفوت وموت زنان حامله خصوصا در وقت وضع حمل
وتشویش عامه خلایق بسبب خروج خوارج وحرکت لشکری وبسیاری امراض مثل حصبه وآبله
اطفال ودرد معده ومقعد وشانه وبواسیر ودرد پایها وبیماریها که بسبب رطوبات فاسده
باشد ومضرت رسانیدن ادویه مستعمله در فصل پاییز خاصه زنان وتنگدلی مردم از کمی معاشی
ووقوع طلاق وفراق میان زنان وشوهران وظهور جور وظلم در عالم ووقوع وبا وزلزله در

اکثر مواضع و بیم خم در دلها خصوصا ملوک و اشراف و ضعف ملت اسلام و بسیاری باران بر زمستان
و اگر منفرد نباشد بلکه شریک او اگر زحل باشد یا مریخ باشد یا زهره باشد یا مشتری باشد یس کوکب رصد یا اگر
متصل باو و اگر عطارد باشد دلیلست بر بسیاری فرح و خوشحالی در عالم و رونق بازار شعرا و منجمین
و اطبا و حکما و علما و اهل هندسه و میل خلایق بزنان و ساده رویان و طلب علوم و صناعات دقیقه
و تعلیم شعر و علم موسیقی و طلب تزویج و عشق و لطافت و انواع لذات و آمدن باران های مفیده
و اگر شریک او کوکب متصل باو قمر باشد دلیلست بر حرکت جهت امور مفیده و طلب لذات و آمدن
بارانهای مفید و بسیاری حسن و جمال و بسیاری عمارات و جاری ساختن قنوات و نیکی حال ما
و کثرت فجور و زنا و مخالفت زنان با شوهران و رواج کار ساده زنخان و بسیاری اغلام و خوشحالی و
نشاط در امور و رطوبات هوا و جستن بادهای خوب و باران و اگر با سهم السعاده باشد یا ناظر باو
دلیلست بر زیادتی فرح و خوشحالی و عیش و عشرت ملوک و سلاطین و زنان و ساده زنخان
و مطربان و خواجه سرایان و مسافران بر عکس کار موضع سهم بر نکبت و سعادت و عزت این طایفه
نزد پادشاهان و سلاطین و اگر با سهم الغیب باشد یا ناظر باو دلیلست بر صحت و سلامتی ملوک
و زنان و ساده زنخان و مطربان و خواجه سرایان و اعزه و تمتع آسایش خلایق و فرح ایشان و اگر نظر
باشد بجز و دلیلست بر بسیاری امراض از فرح مفرط و مخالفت ازواج و خوبی مزروعات و سود
تجار و مرض زنان و ساده زنخان و اگر مستولی بادلیل سال عطارد باشد پس چون منفرد باشد در
دلالت و نیکو حال باشد دلیلست بر نیکویی حال وزرا و عمال و مستوفیان و ارباب قلم و اهل
علم و ادب و اعتبار این طایفه نزد ملوک و سلاطین و ظهور صنایع مستحسنه و نقوش عجیبه و
نفیسه و عزت اهل علم و سلامتی مسافران بحر و بر و ربح تجار و اعتدال هوا و ارزانی نرخها و امن
و امان و کثرت آمدنها و تواضع و مصاحبات در میان مردم بسبب نیکی ذات و فراخی و ارزانی و
اکثر فرزندان متولد این سال پسر باشد و نیکویی حال حبیبه و میل مردم بصید و شکار و بسیاری

بجور

حبوب الارض منسوبات عطارد در ترقی باشند و اکثر آن در اقالیم بلاد منسوبه بوی باشد و اگر بد حال
باشد دلیلست بر بسیاری جنگ و جدل و ناسازگاری عوام با بزرگان و اشراف و سرکشی غلامان و
غلامان آقایان خود را تا بحد قتل رسانند و نمک بحرامی کردن و تجاوز نمودن خلایق از شریعت
و قتل و کشتن بیحساب و غلبه دزدان و راه زنان چنانچه راه بریده شود و مسافران از سفر باز مانند
و مرگ حیوانات سم شکافته و بسیاری باران و حرارت و رعد و برق و صاعقه و غرق کشتیها و
جستن بادهای بد و کمی طعام و شراب در نواحی مغرب و خرابی درختان از بسیاری ملخ و حرارت و
سوختن و مردن زنان و ساده زنخان بسبب طاعون و اکثر آن در اشراف و اعزه باشد و جدال و
قتال میان اهل مشرق و مغرب و پدید آمدن امراض چشم و دیوانگی و سرسام و وسواس و مرض
و امراض سودایی و افتادن از بلندیها و سرقه و قی کردن چون و مرضهای خشک و بدحالی وزرا و
ارباب قلم و بسیاری غم و اندوه و خوف و کذب و میل مردم بمحرمات و ترک خیرات و نیکی معاش
و زیادتی تجار و جستن بادهای موذیه و اختلاف در قیمت غلات و اکثر اینها در اقالیم و بلاد منسوبه
بعطارد باشد و اگر شریک کوکب متصل بوی قمر باشد دلیلست بر رسیدن اخبار و اراجیف و سید
و آمدن رسولان و رواج بازار ایشان و ظهور حکمت و علم صناعات بدیعه خوب و اختلاف هوا
و پدید آمدن علامات در هوا و اگر با سهم السعاده باشد یا ناظر باو باشد دلیلست بر سعادت
و اقبال و عیش و عشرت وزرا و ارباب قلم و اگر با سهم الغیب یا ناظر باو دلیلست بر سلامتی وزرا
و عمال و مستوفیان و ارباب قلم و ادب و قلت امراض و سلامتی و عواقب بیماران و درست افتادن
معالجات و خوشحالی معلمان و ادیبان و اگر مقارن جوزهر مقدم بود دلیلست بر بفعل آمدن لوازم
جوزهر بسیاری مکر و حیله و تند و تیز و اگر بر جوزهر اجتماع باشد مکر و حیله پنهان ماند و اگر جوزهر استقبال
بود دلیلست بر افشای تند و تیزی و رسوایی و حیلها و مکرها و اگر مستولی بادلیل سال قمر باشد
و نیکحال و منفرد در دلالت باشد دلیلست بر صلاح حال عامه خلایق و بسیاری خیرات و فراخ

روزی و رزق و بسیاری فرح در اشراف و کتاب و تجار و خوشحالی مادران از فرزندان و آسانی وضع
حمل و صدق اخبار و آمد شدن رسولان و جاسوسان نزد ملوک و سلاطین که باعث صلاح احوال
عامه خلایق باشد و اینست راهها و میل ملوک و سلاطین برعیت پروری و ترغیب نمودن ملوک
علما و فقها و نویسندها را باعمال پسندیده در بعضی امور و بسیاری عبادت و خیرات و حصول سعادت
در دین و دنیی و بودن بارانهای نافعه و بسیاری کشت و زرع با سلامتی و بسیاری مراعی و مواشی
و نیکی احوال ایشان و نتایج آن و بصحت رسیدن کشتی از امراض و میل عواقب امور بخیر و خوبی باشد
خصوصا در اقلیم چهارم و بلاد منسوبه بقمر و اگر بد حال باشد دلیلست بر غافل شدن ملوک
از حال رعایا و لشکری و جنگ و جدل و بسیاری دزدان و جنگ عرب بمردم پهلوی خودشان
که بجانب مشرق باشند و کمی حیوانات و بدی حال مراعی و مواشی و احوال خلایق و بلاهای بخت
زرع و درختان و کمی و نقصان ملوک بسبب حرکت او و فتنه و ناسازگاری زنان با شوهران و بخت
اولاد و جستن بادهای سخت و سرما و اگر با سهم السعاده باشد یا ناظر باشد باو دلیلست بر سعادت
حال اکثر خلایق خصوصا عوام و خوشحالی و عیشی و عشرت مردم و برکت در کسب و نفع تجار و رواج
بازار عطاریات و اسباب طرب و فراخی ارزاق و اگر با سهم الغیب باشد یا ناظر باو دلیلست بر صحت ابدان
و پاکیزگی و تن پروری و عزت خلایق فصل سیوم در بودن کواکب در بیوت دوازده گانه طالع
تحاویل و اجتماعات و استقبالات و قرانات و انتهاآت واقع شود اما زحل در طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا استقبال یا قران یا انتهاآت با خوشحالیش دلیلست بر نیکویی کشت و زرع و حکم ملوک با رعایا
بسبب تربیت ایشان و میل بآبادانی داشتن و رعایا و خوبی احوال عالم و بسیاری خیرات و پدید
آمدن برکات در کشت و زرع و نباتات و نیکی معاش و خوشدلی خلایق سیما ارباب کشت و زرع و
بد حالیش دلیلست بر ترسیدن ملوک و فقر و احتیاج ایشان و آفت امرا و سلاطین بسبب مکر
و عهد با یکدیگر کردن و دلیلست بر جور و ظلم و فساد و خوف و بیم و غم و درد و بی نفعی بازار و تنگی

در نعیت

در معیشت و خلاف ... و اکثر این در اقلیم اول باشد زحل در دوم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال
یا قران یا انتهاآت دلیلست بر عدول ملوک در اوایل امور از جور و ظلم در اواخر و نیکویی حال رعیت و فرح
و گشادگی کار ایشان و وسعت ارزاق و تحصیل اموال بسهولت و بد حالیش دلیلست بر مخالفت لشکر
ملوک را و تحصیل اموال و صرف جنگ و مصالح آن نمودن و آنچه بدان ملوک از رعیت و کمی ارزاق و هجوم
و بدی حال خلق زحل در سیوم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال با خوشحالی دلیلست بر نیکی
حال مزارعان و مسافران و مردم صحرانشین و قلعه داران و ملوک و نیکی ایشان و میل ملوک کردن
ایشان با رعیت و نیکی حال رای و تدبیر و درست افتادن آن در اعمال و اکثر تدابیر ایشان در امور
مملکت باشد بد حالیش دلیلست بر مخالفت برادران خویشان و مسافران و مزارعان و اقوام و باعث
خرابی ایشان این باشد و مناقشه میان ملوک و عمال و بسیاری سفرهای بد و انتقال مناصب
جزئیه و بدی نقل و حرکت و بسیاری خرابی و غرق کشتی زحل در چهارم طالع سال یا فصل و یا اجتماع
یا استقبال یا قران یا انتهاآت با خوشحالی دلیلست بر فرح ملوک و سلامت نمودن ایشان و بنا
کردن مملکت و اسلاف و عابد و بسیاری عمارت و نیکی عاقبت امور و بدی حال دلیلست بر ضعف
حال ملوک و انتقال بعضی املاک و ضیاع و عقار و بعضی اولاد و خویشان و نکبت اعاظم و
اشراف و اهالی و تنگدستی چند مدت و ملازمان ملوک و خرابی عمارت خصوصا عمارات عالیه و تنگدلی
خلایق و بدی عواقب امور زحل در پنجم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاآت
با نیکی حال دلیلست بر کثرت اولاد و احفاد ملوک و مصاحبت ایشان با رعیت و نیکی احوال مردم و
سرور و بسیاری اولاد ایشان و منافع یافتن ... و بزرگان و خاندانهای قدیم با بدی حال دلیلست
بر بیزاری ملوک از فرزندان با بسیاری مرض ایشان بالکل مرض صبیان علیه و متعدد شدن اجنه
و بسیاری هموم و مکر و حیله زحل در ششم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاآت
با نیکی حال دلیلست بر محبت ملوک و نتایج گرفتن حیوانات و بدنام شدن ایشان بسبب حرکات

ناخوشی و پریشانی خواطر و افکار سودا و بروز غلبه بندگان بر صواحب و نیکی حال بهایم با بدی حال ایشان دلیل است
بر جور و ظلم دشمن بر رعیت کار از ملوک بایشان رسید و پریشانی از امراض عامه مثل خبط دماغ از جنون
و صرع و جذام و نقرس و اختلاط سوداویه فاسده یا بهم زحل در هشتم طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر محبت ملوک بر رعایا و عزت رعایا و خوشحالی
مردم از زنان و بسیاری تزویج زنان پیر و با بدی حال دلیلست بر فساد حال رعایا بسبب ملوک
و بدی معیشت و تعیش ایشان و ابکار حبلی و طی و آمدن زنان بسیار از نزد ملوک و مرض زنان پیر و
ناسازگاری ازدواج و پشیمانی شرکا و نقصانی در شرکت زحل در هشتم طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر کمی غم ملوک و رعایا و خوشحالی و خیشی
و فرح و منافع یافتن از کشت و زرع با بدی حال دلیلست بر بدی حال ملوک و بسیاری غم و اندوه
و بخشیدن و صرف نمودن اموال و اسباب بغیر قاعده و بدنامی امرا و سلاطین و صدور افعال بد از
ایشان و بسیاری موت بر مرگ ناگهان از موت سادات و کنیزان و پیران و بسیاری امراض مزمنه مثل فالج
و لقوه و غیره از امراض بارده زحل در نهم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران
یا انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر ورع ملوک و خداپرستی ایشان و بسیاری سفر با اسباب
جهاد و غیرها و شهرت امرا و سلاطین با جهاد صالح و نیکی رای و طلب حکمت و بسیاری رسل
و رسائل در اطراف و حصول در ... خاصه خرها و بسیاری فرح و شادی خلایق بسبب سفرها
و میل خلایق بعبادات و یافتن فواید از هر جهت با بدی حال دلیلست بر بسیاری سفر ملوک
بسبب امور کثیره شدن اخذ بخود ... و مشغولی بحرب و تحیر ... و بدحالی مسافران
و خرابی ... و قلت فواید و فرح کشتی و بسیاری اخبار بخوف ... زحل در دهم طالع سال
یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر وقار و عزت و کثرت
علم ملوک و خوشدلی و شرف و همت و پیدا آوردن امور نیکو و صلاح عامه خلایق بسبب ایشان مردم

نموده

ملوک و خوشدلی و نیکی معیشت و یافتن فواید از تجارت و کارهای ایشان با بدی حال دلیل است
بر بسیاری دشمنان ملوک و سلاطین و انتقام خواستن ملوک از دشمنان و خروج خوارج
و معارضان ملک و رسیدن امراض بعامه خلایق از ملوک بسبب جور و ظلم و بسیاری غم و اندوه
و تنگدلی خلایق از کمی معیشت و کمی کسب و معاش زحل در یازدهم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا
استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر عدل ملوک و حلم و انصاف و بسیاری اولاد
و محبت ملوک بر رعیت و بدست آمدن ملک و املاک و جاه و بعضی ملوک را و نیکی حال خلایق
و آبادانی خرابی ملوک و زیادتی خیرات و سعادات و راستگویی و نیکی عاقبت مردم با بدی حال
دلیلست بر بدذاتی ملوک و خرج نمودن ذخایر بی لذت و پریشانی احوال عامه و تنگدلی و
غم و ناامیدی خلایق و رسیدن مکروهات بسبب کم معیشتی زحل در دوازدهم طالع سال یا فصل
یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر محبت ملوک و سلاطین بصید
و حیوانات خوب و میل تحصیل لذات و نیکی حال رعیت و عاقبت امور ایشان و نیکی حیوانات
و حوش ... با بدی حال دلیلست بر بسیاری جنگ و جدال امرا و سلاطین و نقض عهود
و نقص در کارها و مهمات ایشان و آزرده شدن ملوک از اعادی و فوت و موت صحرانشینان
و قلعه داران و بدحالی خلایق و حیوانات و تباه شدن نباتات و فساد معادن احکام الاوتاد مشتری
در بودن ... مشتری در طالع سال یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی
حال دلیلست بر آبادانی خرابی و نیکنفسی و نیکخلقی ملوک و سلاطین و سلامتی خلایق
و زیادتی سعادت و خیرات در خلایق و صحت بدن و میل مردم بطاعات و عبادات و پاکیزگی با بدی
حال دلیلست بر ضعف بدن ملوک و کم شدن ... و تنگدلی خلایق از قلت معاش و کمی طاعات
و عبادات و خیرات و تصدقات و امر معروف و نهی منکر و میل بفسق و فجور و لاابالی بودن
صدور و سادات و قضات مشتری در دوم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات

با نیکی حال دلیلست بر بسیاری نفع تجار و رواج بازارها و تمشیت امور و نیکی معیشت خلایق و بسیاری
رزق و روزی و آبادانی کثیر رعایا بایدی حال دلیلست بر ضد آنچه گفته شد در آن **مشتری در سوم**
طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران با انتهاءات و نیکی حال دلیلست بر ترحم ملوک
و سلاطین بر رعیت و نیکویی حال مسافران و یافتن منافع از آن و فرصت و آشنایی نمودن
علما بهمدیگر و دوستی نمودن خویشان و اقربا و صدور و قضات و سادات بهمدیگر و بسیاری
مناکحات و تزویجات مسافران و تجار بایدی حال دلیلست بر تنگدلی مسافران و کم نفعی تجار
و عداوت نمودن و جدل قضات و صدور و سادات و خویشان با هم بر سر امور شرعیه و انتمای بعضی
نمودن از امور شرعیه **مشتری در چهارم** طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران با انتهاءات
با نیکی حال دلیلست بر نیکی حال مشایخ و ارباب دیانات و صدور و سادات و بسیاری عمارات و زراعت
و نیکی حال ملوک و یافتن منافع و کمی اطعمه و گرانی نرخها در آخر سال اگر برج چهارم خاکی باشد
و الا متوسط الحال بود و بسیاری نباتات بایدی حال دلیلست بر خرابی و بسیاری از املاک و بسیاری
اندوه و گرفتگی دل در خلایق و خواری بزرگان و علما و سادات و صدور و بسیاری رزق و روزی
و ارزانی غلات اما اگر برج ارضی باشد **مشتری در پنجم** طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران
با انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر بسیاری عیش و عشرت و نکاح و تزویج و خوشدل بودن
از فرزندان و بسیاری توالد و تناسل و اکثر آن مذکر باشند و بسیاری فواید از امور و منافع تجار
و رسیدن اخبار فرح انگیز و رسیدن تحف و هدایا بایدی حال دلیلست بر غم و اندوه و سرگردانی
و عدم رضای آبا از اولاد و اسقاط اجنه و زیادتی تاجران و رسیدن اخبار موحشه غم انگیز و فرار مردم
بی اختیار دفعه **مشتری در ششم** طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران با انتهاءات
با نیکی حال دلیلست بر نیکی حال آدمیان خصوصا آزادگان و اگر برج آتشی باشد و صحت بدن و خوبی
احوال دواب و بندگان و خدمتکاران و بایدی حال آفت دواب و بندگان و خدمتکاران خصوص

دواب کارکن **مشتری در هفتم** طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران با انتهاءات با نیکی
حال دلیلست بر رضای زنان از شوهران و سازگاری ازواج و بسیاری زفاف و عروسی و پیوند
و عهد با فرح و سرور و نیکی حال مصاحبان و شریکان و بسیاری امن و ملایمت خلایق و نفقه
نمودن ملوک اموال را بجهت مصالح دنیوی و بسیاری صدقات و خیر و خیرات در میان سال
و سلامتی تجار و کشتیها و نیکی حال مسافران و جستن باد بسیار و کثرت گوسفندان بایدی
حال دلیلست بر مفارقت ازواج و پدید آمدن نفاق و خصومات میان خلایق خصوصا میان
شرکا و بسیاری اندوه امرا و ملوک و گرفتاری عمال زنده و خرج اموال و خزاین در غیر مصرف
و اشتغال مردم بمناهی **مشتری در هشتم** طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران با انتهاءات
با نیکی حال دلیلست بر خوف و الم و اندوه و قتل و کشش و بسیاری خوف و موت بایدی حال دلیل است
بر امنیت خلایق و کمی حرب و فتنه و قتل و کشش و بسیاری خوف و موت و درد باد و بیمار پهلو
و ریختن خون از فصد و حجامت خصوصا موت فجار **مشتری در نهم** طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال
با قران با انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر رواج دین و مذهب و بسیاری عبادت و طاعت و مذهب
و بحث علوم دینیه و تعمیر مساجد و معابد و مقامات متبرکه و بسیاری سفرها اکثر در حج و مواضع
متبرکه و امنیت راهها و نیکی حال مسافران و تجار و میل مردم بسفر دریا اگر برج آبی باشد بایدی
حال دلیلست بر بی‌حرمتی علما و سادات و مندرس شدن دین و مذهب و بسیاری خوردن حرام در پای
کذب و سخن چینی و فتنه و فساد حال مسافران دریا اگر برج آبی باشد و غرق بادبان **مشتری در دهم**
طالع سال با فصل با اجتماع با استقبال با قران با انتهاءات با نیکی حال دلیلست بر رواج دین و مذهب
و نیکی حال ملوک و سلاطین و علما و عظما و صدور و سادات و قضات و وزرا و وضع ایشان پیش
ملوک و سلاطین بسیار پسندیده باشد و بسیاری ارزاق و نیکی معیشت و کسب و کار و بسیاری
عدل و انصاف و خیرات و گرانی اطعمه اگر از برج ارضی باشد و بارندگی و سیل بود بایدی حال دلیل است

بر خواری و پستی مراتب اصحاب مناصب دینیه و تباهی امور ایشان و بردن مال یکدیگر و بقتل
افکندن و جور و ظلم ملوک و کمی معاش و خسارت تجار و فساد حال سلاطین **مشتری در یازدهم**
طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیل است بر بر آمدن حاجات
و رسیدن بامیدها و نیکی عاقبت و راستی و راستگویی و طاعت و عبادت خلایق و فرح و شادی و
بسیاری خیرات و تصدقات و برکات در کسبها و فایده یافتن تجار بابدی حال دلیلست کم امیدها
کم رسند و سعادت کم باشد و عاقبت بر خوب نباشد و بسیاری غم و اندوه خلایق و ارزانی نرخها
مشتری در دوازدهم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیل است
بر نیکی حال چهارپایان و بسیاری خیرات و شادی و نجاح در جمیع امور و سلامتی از امراض و آفات
و خلاصی بندیان و خوبی زرع و کشت و درختان میوه دار و قوت خوارج و اعدا بابدی حال دلیل است
بر ارزانی نرخها از طعم و دواب و ضعف حال خوارج و اضداد و اعدا و بسیاری شر و فتنه و گرفتاری
و بقید در آمدن خلایق و آفت خلایق و علما و صدور و مشایخ و قضات و بقیدی این طایفه و جلا
احکام ذات مریخ در بروج دوازده گانه طالع سال و فصل و قران و اجتماع و استقبال و انتهاءات
پس اگر در طالع باشد با نیکی حال دلیلست بر سلامتی ملوک و ارتفاع قدر ایشان و لشکری و منتفع شدن
این جمع از نهب و غارت و قتل و کشتن و غلبه ایشان بر دزدان و دشمنان که در حوالی ایشان بود
خصوصا در اقالیم و بلاد منسوبه بمریخ بابدی حال دلیلست بر فصاحت طبع ملوک و کم ثباتی در
امور و عداوت در میان ایشان و بهم در افتادن و ریختن خونها و بسیاری اعدا و ضعف حال ترک
و او باش و دزدان **مریخ در دوم** طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی
حال دلیلست بر زیاده شدن اموال ملوک و خوشحالی رعیت و جمع شدن اسلحه در خزینه
بالاگرفتن قیمت معادن و چهارپایان و نباتات اگر از برج خارج نشوند بهتر باشد بابدی حال دلیلست
بر کمی اسلحه و تباهی کشتیها و ارزانی اقمشه و معادن و نباتات و حیوانات و تنگدلی خلایق بسبب

بغیر

غصب ملوک و متفرق شدن اموال ایشان و جمع شدن اموال پیش اراذل و مردم فرومایه و بسیاری
ظلم و جور و تنگی معیشت **مریخ در سیوم** طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات
با نیکی حال دلیلست بر الفت و دوستی میان خویشان و فرح و شادی میان مردم و میل بسفرها
بسبب تنگی معیشت و کم نفعی از آن و حزن و اندوه و خصومات شرعی **مریخ در چهارم** طالع سال یا فصل
یا اجتماع یا استقبال یا قران یا انتهاءات با نیکی حال دلیل است که ملوک عمارت عالیه سازند و قوت
و قدرت مردم اصیل ها و نیکی احوال مردم و نیکویی عواقب امور و کمی اعدا ملوک یا و اسنیت در
حوالی الکه بابدی حال دلیلست بر ظهور خوارج و اشرار در آخر سال و بسیاری فتنه و قتل و کشتن و
و ریختن خونها و بسیاری خرابی و سوختن محلها و غم و اندوه و بسیاری زمین بصاحب و
ارزانی نرخها و بسیاری آب **مریخ در پنجم** طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاءات
با شد با نیکی حال دلیلست بر فرح و شادی خلایق از تفرجها و میل مردم بلباسهای سرخ و زینت
و ملاء و بستن اسلحه برسم تحفه و آمد شد و پیغامها و رسل و رسایل و بابدی حال دلیلست بر
یافتن منافع از آن بابدی حالت دلیلست بر عداوت و خصومت میان مردم و میل بسفرها و هلاک
شدن اولاد از والدین و تنگدلی و اندوه خلایق و اسقاط حمل و رسیدن اخبار موحشه و امراض
صبیان **مریخ در ششم** طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاءات با نیکی حال دلیل است
بر سلامتی مردم و حیوانات و بسیاری عبید و خدمت و نیکویی کشت و زرع و کمی امراض بابدی حال
دلیلست بر بسیاری امراض مثل حصبه و جدری و انواع جراحتها و درس خصوصا در اطفال و فوت
عبید و کمی و تنگی مراعی و مواشی و آزرده بودن صاحبان این حیوانات **مریخ در هفتم** طالع سال یا فصل
یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاءات یا قران با شمس با نیکی حال دلیلست بر سوختن و خوف به
بسیاری فرس و پیوند درختان و کارسازی و سازگاری زنان بشوهران و بسیاری خیرات در زراعات
و اجتناب مردم از فساد و صلاح حال عامه خلایق بابدی حال دلیلست بر بسیاری شر و مکر و حیله

در میان خلایق خصوصا میان ازواج و شرکا و بسیاری طلاق و فراق و غم و اندوه بسبب زنان و معاملات
ایشان و بسیاری زنا و فجور مریخ در هشتم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت یا قران
باشد با نیکی حال دلیلست بر سوختن و خوف و وسواس و امراض حاره و بسیاری فساد در حیوانات
و نباتات و معادن و اکل حرام و ربا مریخ در نهم طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت
باشد و خوشحال بود دلیلست بر دیانت و امانت داری خلایق و سلامتی مسافران و خوشحالی
خلایق از امنیت راهها و میل مردم بداشتن نیزه بازی و سلاح و نحوی و رواج بازار اسلحه و میل مردم
بعلوم دقیقه با بدی حال دلیلست بر فساد نباتات و بسیاری باران و غلبه دزدان و وحوش
بر راهها از جهة ملوک مریخ در دهم طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت خوشحال
دلیلست بر قوت معیشت خلایق و کسب و کار ایشان و فرح و شادی ایشان از ملوک و آماده
ساختن لشکری خصوصا ملوک و بسیاری صلح و شرا و نیکی حال امرا و لشکری و خوشحالی ایشان
از ملوک و آماده ساختن لشکری و میل ایشان بجنگ و جدل با بدی حال دلیلست بر انقباض
خاطر ملوک از رعیت و بدحالی امرا و لشکری و ضعف حال منسوبات مریخ و بسیاری الم و اندوه
و تنگدلی و قلت معاش و بسیاری ظلم و جور بر رعیت از قبل ملوک مریخ در یازدهم طالع سال
یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت باشد با نیکی حال دلیلست بر بسیاری فرح و سرور
از قبل دوستان و صدق قول احباب و رسیدن بامید و نیکویی آمال و احوال عاملان خصوصا
احوال منسوبات مریخ و خوابیدن با بدی حال دلیلست بر نا امیدی و قلت صفا میان مردم و بسیاری
کذب و دروغ و میل مردم بسود ... و حرام و تهمت و سخن چینی و نا امیدی خلایق مریخ در دوازدهم
طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت با نیکی حال دلیلست بر خوشحالی مردم
از جانب چهارپایان و مواشی و نیکی حال دواب و حیوانات و قوت حال اعدا و خلاص بندیان با
بدی حال دلیلست بر الم و غم و تنگدلی از جمیع اعدا و بسیاری قتل و ناامنی و فتنه و حرب بسبب

اهل

اهل و حاسدان شمس در اول در هر خانه که از طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال
یا انتهاآت پس اگر در طالع باشد با نیکی حال دلیلست بر عدل ملوک بر رعیت و رغبت ملوک
بخیرات و صلاح احوال عقلا و رؤسا و مردم با عبادات و بسیاری توالد و تناسل با بدی حال دلیلست
بر ضعف ملوک و اشراف و پستی احوال و اقبال ایشان شمس در دوم از طالع سال یا فصل یا قران
یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت با نیکی حال دلیلست بر جمع نمودن ملوک و اشراف و حاصل اسباب
و ... و ... ایشان از غلبه خرج با بدی حال دلیلست بر پریشانی خزاین و خرج اموال و کم نفعی
و خسارت و اندوه از جهت مال و منال شمس در سیم طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع
یا استقبال یا انتهاآت با نیکی حال دلیلست بر رغبت مردم بخیرات و عبادات و دوست نمودن
ملوک بحال رعیت و بزرگی نمودن اقربا و احباب بیکدیگر و حرکت به نفع و تجارت ... با بدی
حال دلیلست بر ظلم ملوک بر رعیت و خواسته و طلب حساب و اشتغال بیش و فتنه و بدی حال
امرا و سلاطین و قتل ... و حیف نمودن آن جمع شمس در چهارم طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا قران یا استقبال یا انتهاآت با نیکی حال دلیلست بر عمارات و ... زمینها و بسیار شدن بنا و
تعمیر بیوت و تزیین آن بطلا و نقره و نیکی ملوک و عظما و اشراف با بدی حال دلیلست بر خرابی
بناهای عالی و تباهی حال مزارعان و مزارع و خواری اشراف و عظما شمس در پنجم طالع سال یا فصل
یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت با نیکی حال دلیلست بر سلامتی و امن جوانان و مقبول و
شاد بودن زنان و مردم کوهستان و لهو و لعب ملوک و سلاطین و امرا و اشراف و عظما و میل مردم
بمجلسهای خاص و جایهای نیکو که از جانب ملوک و اشراف باشد با بدی حال دلیلست بر تباهی
حال ساده زنان و رواج بازار لوطیان و کساد خلایق و گرفتاری رسولان و نایبان و وکیلان
شمس در ششم طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاآت با نیکی حال دلیل است
بر سلامتی از امراض و آفات و بلایا و آبادانی عیش و عشرت ملوک از کنیزان و غلامان و درگاه

بازار عقبیه و خوشحالی ملازمان و نیکویی حال حیوانات کوچک و بابدی حال دلیلست بر بسیاری امراض
وغلبه تبهای مفسد و درد چشم و آفت ملوک و عظما شمس در هفتم طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع
یا استقبال یا انتهاءات باشد بنیکی حال دلیلست بر نیکویی احوال رعیت و تقرب رعایا نزد ملوک و سلاطین
و نیکویی میان ازواج و خوشحالی شرکا از شرکت و نفع یافتن ایشان و قوت اضداد و ببدی حال دلیلست
بر تفکر رعایا بسبب ستم ملوک و سفلهٔ امرا و سلاطین و بدی حال زنان و پشیمانی شرکا از شرکت و
خرابی ضدان از بسیاری ضدیت شمس در هشتم طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال
یا انتهاءات باشد بنیکی حال دلیلست بر سلامتی ملوک و عظما از خوف و مکروه و بسیاری زمان غایب
که بدست آید و از اموال موروث و بیت المال بجانب ملوک و امرا در آید و ببدی حال دلیلست
بر نکبت ملوک و بسیاری خوف و خطر و رسیدن مکروهات و طلب قرضخواهان شمس در نهم
طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاءات ازمنه باشد بنیکی حال دلیلست بر عبادت
و طاعت و خیرات و مبرات عالمیان خصوصا ملوک و امرا و سلاطین و سلاطین زادگان نمودن ملوک زهاد
و عباد را و رفتن ملوک بمواضع متبرکه و سفر ملوک بجهت حصول مقاصد و مطالب و ببدی حال
دلیلست بر فسق و فجور و بدی ملوک بعباد و زهاد و سفر ملوک و عامه عبث باشد و آزرده شدن
از خوابها شمس در دهم باشد از ازمنه بنیکی حال دلیلست بر عزت ملوک و اشراف و سلاطین و بسیاری
عظمت و شوکت و غلبه کلانتران و رئیسان و نیکی شغل و عمل خلایق و عزت اقوام سلاطین و بلند
مرتبه ایشان و عدل ملوک بر رعیت و انصاف خلایق و اکثر این حالات بملوک و بلاد و اقالیم منسوب
بشمس باشد و ببدی حال دلیلست بر عوارض و ضعف امرا و سلاطین و پستی مرتبه اعزه و بسیاری جور
و ظلم و رسیدن مکاره بخلایق از قبل وکیلان و عظما شمس در یازدهم باشد از ازمنه بنیکی حال دلیل است
بر خوشحالی و دوستی میان ملوک و عظما و عوام و بخشش نمودن بعوام بطریق خیر و تصدق و
تلطف نمودن بزرگان بزیردستان و یافتن منافع اصیلان از یکدیگر و حصول رجا از یکدیگر و آبادانی خرابات

خار و آسیب و عدم خیانت و رکار سلاطین و ببدی حال دلیلست بر خرج خزاین نه بر وجه نیکو و تباهی
حال عقلا و جور بزیردستان و گرفتاری خازنان و وزیر و ارباب مناصب شمس در دوازدهم باشد از
ازمنه بنیکی حال دلیلست بر گرفتاری یکی از ملوک عالیشان بر وجه نیکو و ترقی نمودن حیوانات
بستی و ببدی حال دلیلست بر رسیدن مکاره بملوک و اعیان و اعوام بسبب بیرون شدن از غلبه
اعدا و اضداد و بدی حال چهارپایان و گرفتاری یکی از ملوک عالیشان نه بر وجه خوب دلالات زهره
در بیوت دوازده گانه از طالع سال یا فصل یا قران یا اجتماع یا استقبال یا انتهاءات پس اگر در
طالع باشد بنیکی حال دلیل است بر خوشحالی و فرح خلایق و سلامتی و صحت بدن و سلامتی مسافران
و ببدی دلیلست بر اندوه و آزردگی خلایق و زهره در دوم از ازمنه بنیکی حال دلیلست بر نیکی حال
ملوک و عامه خلایق و نیکویی معیشت و فراخی ارزاق و سلامتی رعیت و یافتن منافع زنان و
ساده رخان و سازندگان و مغنیان و خواجه سرایان و ببدی حال دلیلست بر اندوه این جماعه از
جهت معیشت و طلب مردم بعبث و گرفتاری زنان بسیار و رسوایی ایشان و زهره در سیوم باشد
از ازمنه بنیکی حال دلیلست بر زیادتی اعتبار زنان و ساده رخان و مطربان و پیشی اقوام و دوستان
و دوستی و صداقت میان خلایق و سفرهای خوب و اشتغال بعیش و عشرت در این سفرها و ببدی
حال دلیلست بر بسیاری سفرهای بیفایده و هزله بیمزه و اشتغال باشیاء غیر مستحسن زهره
در چهارم باشد از ازمنه بنیکی حال دلیلست بر نیکی حال ضیاع و عقار و اشتغال مردم بعیش و
عشرت با مردم خانه خود و رضا از منزل و مکان و غیرت مردمان در باره زنان و بسیاری عبادات
و طاعات و این احوال در آخر سال بهتر بوده باشد و برخوردار شدن خلایق از عمر و نیکویی اشتغال ملوک
و ببدی حال دلیلست بر بخشش انواع و ترک مردم از اوطان و پیچیدن مردمان و تغافل در باره
زنان و نجاست زنان و ساده رخان بمردم بیگانه و رسوایی در آن زهره در پنجم باشد از ازمنه
بنیکی حال دلیلست بر عیش و عشرت عامه خلایق و خوشحالی ایشان از اولاد و رسیدن اخبار

مسرت انگیز باتفاق عشرت آمیز و رواج بازار عاشقان و کشیدن ناز معشوقان و [illegible] نشست
خوش طبعان و رواج بازار مطربان و سلامتی مردم کوه پایه و اکثر اولاد متولد مؤنث باشند و اگر حمل
مؤنث باشد در این سال اما خوب صورت و خوش سیرت باشند و استعمال مناهی و طرب و پوشیدن
حریر و لباسهای منقش و آراستن خویش و جمال آرایی با بدی حال دلیل است بر ضد آنچه گفته شد زهره
در ششم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر سلامتی کنیزان و غلامان و رواج بازار عبید و زیادتی
قیمت عبید و فایده یافتن تجار از عبید و نیکوئی حال چهارپایان و بسیاری نتایج آن و سلامتی مردم
از مرضها با بدی حال دلیل است بر ضد مذکورات و پدید آمدن امراض که در رحم و [illegible] پدید آید زهره
در هفتم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر نیکوئی معیشت زنان با شوهران و موافقت میان
مردم و شرکا و بسیاری تزویج و نکاح و عروسی و بشوهر رفتن ابکار با بدی حال دلیل است بر ضد
مذکورات و بر سرعت مفارقت مردان از زنان و ناسازگاری شرکا و ازدواج و اندوه زنان فاحشه زهره
در هشتم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر مرگ زنان و ساده نغمان و سازنده بوجه خوبی و امنیت
و لذت و فرصتی و رسیدن مردم بحقوق خود با بدی حال دلیل است بر مرگ مفاجات و مردن بر سبیل
اهانت و فضیحت و اکثر آن در زنان و منسوبات زهره باشد زهره در نهم باشد از سنه با نیکی حال
دلیل است بر نیکی حال غریبان و علما و صلحا و میل ایشان بصحبت زنان و مطربان و ساده نغمان
و رواج بازار مطربان و بسیاری علم نجوم و موسیقی و رغبت مردم بر [illegible] و دین و نیکوئی حال راویان
و قصه خوانان و شاعران و [illegible] و پیران و دیدن خوابهای مرغوب مستحسن با بدی حال دلیل است
بر ضد مذکورات اگر بزحل بد حال مشغول باشد دلیل است بر رواج علم الحاد و لواطه در زنان و ترک
دین گفتن با زنان [illegible] میل کردن و اگر بمریخ بد حال مشغول باشد دلیل است بر ثبات در ادیان
خود اما در آن دین کمال مقیدی بهم رسد با وجود آن تعصب که در آن دین بود داشته باشد
زهره در دهم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر نیکوئی حال زنان امرا و سلاطین و ایشان

مردم از جانب ملوک و یافتن منافع از ملوک و رواج بازار کاسبان و یافتن نفع از آن و نفع تجار
از تجارت و سفر [illegible] ریاضی و موسیقی و میل خلایق [illegible] کوفتن سازها و کمال مطربان و
رواج بازار جواهر و اسباب زینت و ظهور اصحاب مناهی و [illegible] مردم [illegible] و دین با بدی حال [illegible]
دلیل است بر ضد آنچه گفته شد بلکه میل ملوک بزنان خود و رواج عشق و شراب و کساد است و عدم
[illegible] زهره در یازدهم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر [illegible] محبوب و سعادت بعضی
امور مردم و جمع شدن اسباب زینت و ترکیب عطرها و [illegible] و بسیاری خلایق و وقوع مودت و صلح
میان مردم و [illegible] میان [illegible] و شادی و اینست با بدی حال دلیل است بر ضد مذکو رات
و بسیاری [illegible] زهره در دوازدهم باشد از سنه با نیکی
حال دلیل است بر کساد بازار جواهر و انتقال [illegible] مردم و [illegible] بعدی
حال دلیل است بر ضد مذکورات و وقوع عداوت میان زنان و شوهران و [illegible] ساده
نغمان [illegible] عطارد در طالع [illegible] اجتماع
یا استقبال یا [illegible] در طالع باشد با نیکی حال دلیل است بر نیکوئی حال [illegible] قلم
و تجار و اهل مناصب دینیه و سلامتی اطفال از آفات و نیکی حال اطفال و رواج تعلیم و تعلم و زیادتی
دولت در خلایق عطارد در دوم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر عزت علم و اهل علم و زیادتی
مردم بطلب علم و [illegible] میان مستحقان و رواج تجار و اهل بازار و انتقام مردم بعضی از بعضی و بسیاری
امانات در میان خلایق و خوشحالی امانت داران با بدی حال دلیل است بر تنگی معیشت و شدت در
طلب خراج و ضایع شدن تجار و اهل بازار و اهل علم و [illegible] آفت این قوم [illegible] بوجود آمده
باشد عطارد در سوم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر [illegible] سفر [illegible] خلایق
خصوصا تجار و طلب مال و تعمیر عمارت و طلب علم و ایمان و [illegible]
و منصب با بدی حال دلیل است بر ضد مذکورات عطارد در چهارم باشد از سنه با نیکی حال دلیل

بر نیکی حال ارباب قلم و منشیان و نویسندگان و زیادتی منافع دهقانان و بسیاری خراج و تعمیر کتب
و مصحف با بدی حال ها است بر غم و اندیشه و کوفتگی دست و زبان اصحاب تجارت و ارباب قلم خصوصا
که از ضرر غم حال ایشان باشد یعنی علاوه عطارد در دوم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر
بسیاری توالد و تناسل و سلامتی مردم کوه پایه و بسیاری اولاد ایشان و میل مردم بعلم و نیکی
با بدی حال ها بهتر از مذکورات عطارد در سیم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر صحت ابدان
و سلامتی اطفال از بیماری ها و رواج بازار عبید و اشتغال ملازمان بمکر و حیله و رفاهیت حال ایشان
سبب با بدی حال ها است بر ضد مذکورات و غلبه امراض و منسوبات کواکب ممازج ها که باو نیت باشد
دلیل است بر جوشش بسیار پس اگر مریخ ناظر باشد ظهور شی علم باشد و اگر مشتری غلبه کند زود رفع
شود و اگر زحل ناظر باشد امراض زود به تن [illegible] عطارد در هفتم باشد از سنه با نیکی حال
دلیل است بر زیادتی خصومت میان مردم خصوصا ارباب قلم و سط و میل مردم بعشق و نیکی احوال خلایق
و صحبت میان زنان و شوهران و بسیاری هو وحش و لواطه با بدی حال دلیل است بر تباهی ارباب قلم
خصوصا [illegible] که مفروز و مفسد باشند و بسیاری زنا و لواطه و وقوع عقدهای باطل و فساد حال
تجار و [illegible] شریکان و افساد میان زنان و شوهران عطارد در هشتم باشد از سنه با نیکی
حال دلیل است بر صحت بدن خلایق [illegible] با بدی حال دلیل است بر موت ارباب قلم و اطفال
و امرا و [illegible] و تجار و فقها عطارد در نهم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر بسیاری سفرها و نقل
و حرکت و حرص خلایق بطلب علوم خصوصا علم دین و علوم عقلیه و نجوم و نیکی حال علما و فقها
و اطبا و منجمان با بدی حال ها است بر ضد شد عطارد در دهم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر عزت
ارباب قلم و اهل ادب و دسترس این جماعت و بار ملوک و سلاطین و درست اعتقاد [illegible]
ایشان در امور ملکی و بسیاری امانت و دیانت این جمع و پدید آمدن صنایع عجیبه با بدی حال دلیل است
بر ضد مذکورات عطارد در یازدهم باشد از هشت با نیکی حال دلیل است بر خایه یافتن اهل علم و قلم

وعرع

و عرع الاباد شاهان و سلاطین نامدار و تنفر این جمع از عشق و صحبت با جوانان اما پدید آمدن محبت
و مودت میان هر صنف و صداقت و مراسلات و کتابات میان ملوک و مردم از هم متنفر با بدی حال
دلیل است بر ضد شی عطارد در دوازدهم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر گرفتاری و از مرتبه افتادن
و پریشانی شدن اهل علم و ارباب قلم و تجار و مخالفت میان پسران و پدران و شاید که بر حد علامت
رسد و پریشانی حال حیوانات سم شکافته با بدی حال دلیل است بر زیادتی و پریشانی مذکورات منسوبات
عطارد بر ایشان استدلالات قمر در بیست و دو از ده خانه طالع سال و قرانات و اجتماع و استقبال و انتها
پس اگر طالع باشد حال دلیل است بر صحت و سلامتی خلایق و نیکی معیشت و بسیاری باران و کمی مرض
و ضد اختیار ضد مذکورات باشد اگر بد حال باشد پس اگر در دوم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است
بر بسیاری جور و ستم رعایا و تنگی کسب و معیشت و علامت و ضد مذکورات اگر بد حال باشد در
اگر در سیم باشد از سنه با نیکی حال دلیل است بر سفر ملوک و عامه خلایق از جهت طلب خیرات
و بسیاری خوشحالی خویشان و ضد مذکورات اگر بد حال باشد در چهارم باشد با نیکی حال دلیل است
بر بسیاری عمارات املاک و بقاع و نیکی عواقب امور و فرح خلایق با بدی ضد مذکورات باشد
در پنجم باشد با نیکی حال دلیل است بر فرح و خوشحالی خلایق و رسیدن اختیار فرح آمیز و سلامتی
اولاد و رسیدن تحف بر رعایا و نیکی حال مردم کوه پایه با بدی ضد مذکورات در ششم با نیکی حال دلیل است
بر صحت ابدان خلایق و دوری از مرض و نیکی احوال چهارپایان و بندگان و ملازمان و با بدی حال دلیل
کند در چشم غالب شود و ضد مذکورات باشد در هفتم باشد با نیکی حال دلیل است بر بسیاری عقد
و نکاح و موافقت ازواج و مصادقت شرکا با بدی ضد مذکورات باشد در هشتم باشد با نیکی حال دلیل است
بر سلامتی خلایق و کمی خوف و خطر رسیدن [illegible] با بدی حال دلیل است بر بسیاری هم و
غم و خوف و خطر بسیار و مرگ عوام و مرگ در عالم در نهم باشد با نیکی حال دلیل است بر سلامتی خلایق
و کمی خوف و خطر و سلامتی مردم در سفرها و یافتن منافع از شغل ملاحی و خوشحالی تجار و سلامتی

ایشان و بسیاری سفرها بجانب زیارات عالیه و مناسک حج و ظهور دین و زهد و ورع و اگر خانه مشتری
با عطارد باشد خلایق توبه و انابت کنند و بتصدقات و خیرات و ساختن بقاع الخیر مایل باشند
و اگر بدحال باشد ضد مذکورات باشد در دهم سنه باشد با نیکی حال دلیلست بر نیکویی حال
ملوک و سلاطین و اکابر و اعیان و خوبی تجارات و نیکویی کسب و معیشت و خوشحالی رعایا از ملوک
و سلاطین و بسیاری کد و سعی مردم در کارها با بدی حال ضد مذکورات باشد در یازدهم سنه
باشد با نیکی حال دلیلست بر یافتن مرادات مردم فرومایه و رسیدن بمطالب عالیه و بسیاری خیرات
و مبرات و سعادت با بدی حال دلیلست بر توسط مذکورات در دوازدهم سنه باشد با نیکی
حال دلیلست بر نیکی حال حیوانات و صلاح حال مدعیان مملکت و دزدان و حرامیان با بدی حال دلیل است
بر بسیاری حرامیان و ظهور اعدا و شریان و بسیاری فساد و امراض فالله اعلم فصل چهارم در بودن
کواکب و راس و ذنب و حلول ایشان در بروج دوازده گانه زحل در حمل دلیلست بر تقرب یافتن بزرگان
حرات و صنایع شدن اهل مشرق و ارزانی نقره و طلا و پدید آمدن امراض در ملوک و پدید آمدن مرگ
در روم و عام شدن ظلم و جور در عالم و از بسیاری اراجیف سخت موهم و نقل نمودن ملوک از مقامی
بمقامی و اختلاف هوا و کمی باران و تغیر در مزاج اگر مغربی باشد قتال سخت و جوع و وبا پدید آید و باران
کم گردد اگر مشرق باشد خوف ملوک بسبب بسیاری اراجیف باشد رجعتش مشعرست بر صواعق
رعد و برق ثور دلیلست بر رواج بازار عیب و خوبی حال مشایخ و عابدان احتراقش مبنیست بر فساد
جواهر و خروج خوارج در جانب مشرق و مرگ زنان اشراف و نکبت ارباب قلم و اهل علم و فساد مردم
کوه پایه و موت دواب و توسط حال سال در هم فساد میوه باشد و اگر مشتری متصل یا مقارن باشد
دلیلست بر تباهی سال و بیرون آمدن دشمن با قوت و با سهم بسیار در ناحیه خراسان و اصفهان و اگر
مریخ متصل یا مقارن باشد حکم بدستور باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل مرگ زنان و
ساده رخان باشد و اگر عطارد متصل یا مقارن باشد دلیل نکبت ارباب قلم و اهل علم و ادب باشد

واگر قمر

و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل فساد اهل جبال و مرگ ستوران و حیوانات کوهی باشد شرفش
[illegible] دلیل بسیاری فتن و حروب در زمین مشرق و کمی طعام در طرف جنوب حرص خلایق در فساد
با وجود آنکه مفسدی را اگر خواهد خلق کشند و سوار شوند هبوطش دلیل اندوه و مرگ رعات و فساد حال
حیوانات وحشی [illegible] دلیل اندوه مشایخ و گرفتاری قلعه داران و بدی حال صحرا نشینان
و تباهی مزروعات حلولش زحل در جوزا دلیلست بر مرض در مشایخ و با متشویش خلایق و دزدی شوان
وضع حمل و مرگ زنان اکابر و فساد در زرع و گرانی ها و تنگی معیشت و مرگ حیوانات خصوصا
در شتران و گاوان و جنگ و جدال در جانب مشرق و سند و هند و عزت طعام مناظره در علوم و اگر
مغربی باشد جور ملوک بر رعایا و بسیاری شر و فتنه در اطراف مختلف و نهب و غارت و بر کشیدن
آدمیان از حلق و حصبه و آبله و اختلاف مزاج هوا و بسیاری باران و بادهای سرد و نزول صاعقه و برق
و اگر مشرقی باشد قتال در نواحی مشرق پدید آید رجعتش خون ملوک و مرگ بزرگان و انقیاد ایشان
و اراجیف در لشکر بسبب قتال و کشش و خون اهل مناصب دینیه سرطان دلیل بر توسط حال مزارعان
و خوبی حال بزرگان و اندوه مطربان و زنان احتراقش بسیاری مرگ چهارپایان و قحط و فساد میوه
و کمای سخت و بسیاری لصوص و تغیر هوا و بسیاری عمارات و زراعات و آبادانی زمین ها و اگر مشتری
مقارن یا متصل باشد دلیل فساد میوه و خرابی شهرها و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری مردان
و رامزان و فساد میوه و کثرت حرارت اگر وقت باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل شدت گرما
باشد یا سرما در آن سال اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر حکم مذکور و اگر قمر مقارن یا متصل
باشد دلیل بسیاری عمارات و صلاح زمین و بسیاری کشتها و میوه و گیاه هبوطش بسیاری باد
و باران و فساد طعام در طرف مغرب حمل دلیل اندوه مزارعان و اگر ماند بر زمین رود در اقلیم خفای و بیل
عکسش دلیل اندوه عامه خلایق خصوصا مشایخ و خانه های قدیم و صحرا نشینان و مزارعان و قلعه
داران حلولش زحل در جوزا دلیلست بر خوبی احوال شریفه و مضرت ملوک و وزرای ایشان و رواج سودها

واشتعال آتش بلاد و بسیاری فتنه و بسیاری امراض و خطر و فساد در همه موشها و خبث و مرارت سادات
و بسیاری باران و نیکوئی مزاج هوا و وقوع زلازل و بادهای سخت و بسیاری حرارت و کمی میوه اگر مغربی
باشد باران و بدی هوا اگر مشرقی باشد دلیل پدید آمدن امراض در ملوک رجعت شتری باعث نفقه
عقوبت و خرابی باشد زحل دلیل جمع نمودن اموال و خوبی حال سلاطین و کتاب باشد احتراق شتری
سختی و شدت غارت شیم طرف پایتخت و خوف اهل مناصب دینیه و بیماری زنان و بندگان خاصه در بلاد و
و فساد بادات و وبا و سرما و فساد طعام و موت و باد نواحی شمال پس اگر مشرقی مقارن یا متصل باشد
دلیل بخت اکابر و اشراف باشد و مرگ قضات و اهل دین اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل بیماری
زنان و بندگان و سپاهیان باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بیماری زنان و ساده رخان
باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی وزرا و ارباب قلم و دزدی و خرابی راهها و هلاکت
بزرگان ارباب قلم و اگر قمر مقارن باشد یا متصل دلیل فساد حال زنان حامله و اسقاط اجنه و بسیاری
سختی و فساد میوه ظهور شی ارتفع دلیل است بر درد و اندوه وزرا و ارباب قلم باشد خسوف دلیل کو
مزاج وزرا و ارکان دولت و گرفتاری مردمان عکس ... دلیل غم و اندوه مردم هند و مشایخ کشاد ...
باشد حلول زحل در سرطان دلیل است بر اندوه و اضطراب اهل مشرق و مغرب و رنجش خوی عام و
در ... و عزت طعام و پدید آمدن خروج سپاه و سرقه خصوصا در بلاد و غارت و تاخت در شمال
خصوصا در اعراب و بسیار در باخوارج و خروج خوارج و تندرستی ملوک و اطاعت خلایق ملوک
در این حالت قابل و کساد بازارها اگر مغربی باشد ضعف حال زارعان و بسیاری درد چشم و زکام
و اگر مشرقی باشد بسیاری باران و تغییر هوا و زلزله و انقلاب رجعت شتری مرگ بزرگان و بسیاری
و کمی آب چشمه مثل صلاح اکابر و اعیان و بسیاری آب چشمه و نیکی محصولات احتراق شتری کمی آب چشمه
خوف بزرگی در مشرق و هلاک ملکی بزرگ در روم و تفاوت تسعیر و ... و سختی کوه و سرما ... باشد
پس اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال ملوک خراسان باشد اگر مریخ مقارن یا متصل

بری

دلیل هلاکت ملک روم باشد اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل مرگ کودکان خرد و زنان و طفلان
باشد اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال ملوک بابل و مغرب زمین باشد و مصیبت و غم
و اندوه اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل گرانی نرخها باشد خسوف ضرر ارباب قلم و ادت و نقصان
آبها و عزت اطعمه و رواج بازار ... ظهور شی ارتفع کثرت آبها و سختی سرما و باد و تفاوت تسعیر و جنگ
در ... موت در جانب مشرق و موحش اما عکس ... دلیل رضا و اندوه وزرا و مستوفیان و خوشحالی
تجار و مردم بازار و خلاصی محبوسان و بسیاری زلزله حلول زحل در اسد دلیل بر وبای سخت و هلاکت
خلق کشتن بطریق رنج و بیم و قتل پادشاهان بدین نوع و پدید آمدن امراض و خصوصا در مخصوصین
سلاطین و بسیاری بلا و ستم مردم و کمی درستی در خلایق و حدوث حرب در مشرق و خرابی بعضی شهرها
و خرابی آن و گرانی تجبر و تکبر مردم سفله بر اشراف و ارباب فضل و حسب و مزاج هوا و تغیر هوا و تغییر
وقت و بسیاری باران و میوه و اگر مغربی باشد بیماری زنان و ملوک و تب حلم و اگر مشرقی باشد زیادتی
آبها رجعت شتری موت چهارپایان مشرق ... دلیل رواج کار پادشاهان خصوصا ملوک هند و مشایخ چهارپای
احتراق شتری تفاوت و تسعیرات و ارزانی و مرگ گوسفندان و سلامتی حیوانات بزرگ و بسیاری احوال
و ارزانی جواهر و طلا و مس و غیر آن از معادن و فساد سرد رختی و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل
باشد بر سلامتی چهارپایان بزرگ و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل بر ... باشد و اگر زهره
مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری زر و سیم و جواهر و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری
شهرها و سلامتی راهها و خرابی سیم و ارزانی آن و اگر قمر مقارن یا متصل دلیل خرما و فساد درختان بلند
بزرگ باشد خسوف ... اندوه بیماری و فرح ... در ستان و نکسی در بیماریها و بسیاری گرد باد سموم
و بسیاری حرارت ظهور شی ارتفع بسیاری تب و مرگ و فتنه و خرب و کمی باران بدی بادها و زیادتی حرارت
و بادهای سموم عکس ... دلیل اندوه و اضطراب مردم مشرق و قتل و غارت در مغرب و گرفتاری
رسولان و جاسوسان در فرح و مردم هند حلول زحل در سنبله دلیل است بر فساد حال ملوک و وزرا

وکتاب ما اهل هند و با او اراجیف سخت و نقصان مبایعات و زیادتی تاجران و منفعت یافتن مسافران
اماکن شریفه و بسیاری گندم و ارزانی نرخها و فراخی معیشت مردم عراق و بسیاری عمارات و بناها
عزت جهال و مردم فرومایه و دون و باران بسیار و خوبی مزاج هوا و اگر مغربی باشد بیماری ملوک
و درد چشم عامه و بسیاری زکام و کمی باران و اگر شرقی باشد بسیاری آبها و آمدن بارانها و رعد و برق
رجعت شی جور بر بزرگان مشرقی اندوه رعایا و خوبی محصولات و بسیاری حشرات الارض و قتل پادشاه
احتراق شی موت اطفال و اسقاط حمل و بسیاری میوه و ارزانی شعیرات و زیادتی آب و امراض زنان
و کودکان و بدی حال کتاب و هلاک وزیران صاحب قدرت و نیکی حال تاجران در اول سال و بعکس
در آخر سال پس اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بیماریهای کودکان اما عاقبت خیر
باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل فساد حال دبیران و هلاک مردی بزرگ و اگر زهره
مقارن یا متصل باشد بسیاری میوه و کشت و زرع و ارزانی نرخها و آنچه بکیل در آید یا بوزن در
آید و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل خوبی حال تاجران و بسیاری نفع ایشان و سختی گرما
و سرما و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بادها و پیوستگی بارانها و مهادر آن وقت و اگر گرما
باشد بسیاری حرارت و حرق باشد حضیض [...] دلیل بسیاری حاصل و محصول و اندوه رعایا از خواست
بسیار و فرار مزارعین ما ضرر ظهور شرقی [...] حمیات حاره و حادثه و موت و کشش میان اهل مغرب
و جنوب و حرکت در هوا عکس [...] دلیل اندوه مخصوصین سلاطین و اکابر و اعیان و رفاهیت
حال کتاب و بسیاری اراجیف و قلت مبایعات و فساد در هند و سند حلول زحل در میزان دلیلست
بر تجبر و تکبر و بزرگی ملوک و حدوث عمارات بناها و عزت اتراک و مردم روم و ظفر و خوشحالی نیکان اقلیم
اول و ارزانی نقره و خوشحالی اهل صنعت نیک حالی مزارعان و فتنه و شر میان زنان و شوهران و
ناسازگاری ایشان و حیرت تجار از تجارت و ارزانی و جنگ میان مغرب و جنوب و ارزانی در زمین
شام و بیماری از بسیاری رطوبات و خوبی مزاج هوا و اگر مغربی باشد کمی باران و خشکی هوا و سرما اگر

کرده

شرقی باشد خشک و ض... خلایق از امراض ... و طیرها و ارزانی بسیار رجعت شی امراض مزمن خصوص صداع اعضا
دروف و ابدان انچه مخفی مانده [...] دلیل خوبی مزارعین و علوم مراتب مشایخ و عزت وضع ایشان و
ارزانی اطعمه و فراخی معیشت و قیمت سپید و سلامتی ضیاع و عقار احتراق شی بسیاری آن در زمان
ارزانی در تسعیرات و صلاح حال ملوک و دهاقین و اضمحلال اعراب و عجم و ترک و پیدا آمدن
امراض کشنده پس اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل نیکویی سال و خوبی حال ملوک و سلاطین
و دهاقین و مشایخ باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال اتراک و مردم عجم باشد
و بسیاری نکبت منسوبات مریخ و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل آفت عرب و شدت حال
زنان و ساده رخان و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل بر زلت شدن مونان و سفله و بد اصلان
و استخفاف سلاطین و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال عوام و مردم بازاری و تجار باشد
حضیض [...] دلیل اندوه مزارعین و ارزانی با وجود قلت و آزار مشایخ و قلعه ماران ظهور شرقی او [تع?]
حربه و بدی بادها و شدت گرما و کمی طعام و اندوه کتاب مستوفیان و ارباب قلم و منع رعیت و ضرر مشایخ
و مردم صحرانشین و جلای وطن نمودن مزارعین حلول زحل در عقرب دلیلست بر بسیاری امراض
شدید و دشواری امور و پریشان اعدا و ریختن خونها و صرایت پر زلالات و درد میشانه و پریشانی بادها
و بسیاری بارانها و سرما و رطوبات و ضایع شدن احوال ملوک و پریشانی لشکری و ظهور حشرات الارض
در جانب مغرب و اگر مغربی باشد پریشانی لشکرها و بیماری ملوک اگر شرقی باشد منازعات میان ملوک
و انقراض عیوب و اعتلام ملوک رجعت شی بسیار اراجیف و فرحمانی خلایق در امور دین و هوا
[...] و در جعت با پریشانی سپاهیان باشد احتراق شی خشک در زمین مغرب و تنگی و سختی در عجم
و خروج اعدا در کوه پایها و بقای آن بد حالی مغرب پناه و گریختن مردم بادیه و مردم شهری و بارانها در ارزانی
سلاح پس اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل بر خروج دشمنی از کوهستان و دعوی کند
بر دین دیگر بجز اسلام خلق را بدان طریق خواند اما دین بیاید و اگر مریخ مقارن یا متصل شود دلیل

تکبت اهل خراسان باشد و خروج شخصی بزرگ در خراسان اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل
تباهی حال عرب خصوصا مردم بادیه باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل فساد ارباب قلم
و مردم با سواد باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری آب چشمه و باران و جویها باشد حمل
دخف مرگ پیر زنان بیمار و خفه شدن مردم بسیاری تنگ نفسی و امراض کشنده مزمنه باشد و اندوه
ملوک و ایشان ظهور مریخ در ثور ریختن خونها و جنگ و جدل میان مردم مغرب و شمال و مرگ کودکان
و پیر زنان عکس [illegible] دلیل عزت و تکبر ملوک و سلاطین و مشایخ و ارباب فلاحت و بسیاری محصولات
و قلت فتنه و آشوب و بسیاری آب حلول زحل در قوس دلیلست بر حرب و جنگ در مشرق و مغرب
و تسلط بندگان بر اشراف و بزرگان و مرگ پادشاه عراق و عزت تنگی بر خلایق و درد چشم و ذات الجنب
و فساد حال بعضی از وزرا و اهل مناصب دینیه و طاعون در خلایق خصوصا [illegible] و خوبی احوال
شریفه و اندوه ملوک و آفت دواب و نیکی هوا و ارزانی [illegible] اگر مغربی باشد اندوه خلایق و اگر مشرقی
باشد [illegible] رعایا و خلایق و اشتعال رجال [illegible] و تغیر [illegible] و نیکی هوا رجعتش [illegible] طعام زحل
[illegible] دلیل بسیاری طعام و ارزانی و رواج بازار عبید و خوشحالی برزیگران احتراقش عکس حیله ملوک
بر رعیت و بدی حال زنان و بزرگان [illegible] و سختی [illegible] قتلش [illegible] احتراق پس مشتری
مقارن یا متصل باشد دلیل نیکویی حال ملوک و کشادگی [illegible] آبادانی خرابها و تباهی حال علما و اهل دین
و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل سختی سرما [illegible] و اگر زهره مقارن یا متصل باشد
دلیل فساد حال مطربان و زنان و تباهی حال ارباب طرب و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد تباهی
حال ارباب قلم و اهل دیوان [illegible] و خوف ایشان از سلطان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد سفر
و حصول مراد ایشان باشد [illegible] دلیل آرامش فتنه و آشوب و خوبی حال خلایق ظهور [illegible]
دلیل تسلط عبید بر اکابر و اشراف و بیماری پادشاه عراق و بسیاری درد چشم عکس [illegible] دلیل امراض
و بسیاری شر و فتنه و اندوه [illegible] سلاح [illegible] و مرگ اطفال و پیر زنان حلول زحل در جدی دلیلست

بر تسلط

بر تسلط سفله بر اشراف و تفوق کوچک بر بزرگ و استیلاء عوام و امرا و سلاطین [illegible] کار
جهال و بسیاری خیانت [illegible] و بدی حال جوانان [illegible] اضطراب ایشان و نیکی حال [illegible] و نباتات
و بسیاری خوف و ترس و وقوع جنگ در زمین مشرق و برهم خوردگی و اختلاف در زمین [illegible] بلاد
و تفاوت تسعیرات و استیلاء بعضی ملوک عرب بر بعضی شهرها و صحراها و بسیاری باران و زلزله
و اگر مغربی باشد ظهور [illegible] و فساد مواشی و بدی حال راکبان کشتی باشد و اگر مشرقی باشد موت زنان
و [illegible] رجعتش تبدل امور و تشویش و برهم خوردن امور باشد [illegible] دلیل تفوق
مردم فرومایه بر اکابر و اشراف و رواج کار [illegible] بزرگوار [illegible] مشایخ و خاندانهای قدیم احتراقش شدت
سرما و خشکی هوا و فساد میوه و سردی [illegible] هوا و فساد میوه و سردی [illegible] و گرانی و غلبه سلاح [illegible]
و خرابی [illegible] و موت اطفال و ارباب قلم ظهور [illegible] بسیاری باران بدی باد [illegible] در خلایق
پس اگر مشتری مقارن یا متصل باشد [illegible] دلیل بود بر نیکویی حال اصحاب سلاح و بزرگ
شدن ایشان و بسیاری منافع و خرابی [illegible] و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل فتنه و جنگ و آشوب
و تاخت و غارت و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل اعتدال هوا و میانه بودن نرخها باشد و اگر عطارد
مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری مرگ دبیران و مرگ کودکان و کم شدن اهل دین و اگر قمر مقارن
یا متصل باشد دلیل سرما و سختی و جستن بادها و فساد غله و ارزانی آن [illegible] دلیل [illegible] ارباب
فلاحت و اندوه مشایخ و عزت اطعمه و بسیاری امراض ظهور [illegible] بسیاری خوف و ترس در عالم
و بسیاری فتنه [illegible] بلاد [illegible] عکس [illegible] دلیل اندوه اشراف
از تسلط عبید و جنگ و جدل [illegible] علما [illegible] بسیاری [illegible] بزرگان حلول زحل
در دلو دلیلست بر بسیاری وبا و موت در عالم و استیلای مردم سفله [illegible] و بسیاری خوف و ترس
و دشواری و اندوه [illegible] میل مردم به غربت و جلای اوطان فساد حال کشاورزان [illegible] و بسیاری
[illegible] و بادهای ناخوش و بسیاری برف و نقصان غلات [illegible] و تفاوت تسعیرات [illegible] زلزله

اگر غربی باشد سختی و دشواری حال خلایق از بسیاری رطوبت و سرما مردم بسی اگر شرقی باشد غم
و اندوه ملوک را دست دهد رجعتش ترسی بزرگان و بسیاری برف و سرما احتراقش فساد زرع و قحط
در اکثر ارض چنانچه باعث خرابی آنجا شود و وقوع حوادث در زمین یمن و توابع آن و در نواحی مشرق
و سختی حال و کار مردم پس اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل سرما و سختی و حرب و فتنه بسیار
بود در ناحیه خراسان و زمین یمن و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل خروج دشمنی بزرگ از جانب
خراسان باشد و اگر زهره مقارن یا متصل دلیل بسیاری بارانها و نمها باشد و اگر عطارد مقارن
یا متصل باشد دلیل فساد زمین حجاز و کوفه باشد و کم شدن عیش و عشرت و اگر قمر مقارن یا متصل
باشد دلیل بسیاری رعد و برق و بستگی کارها باشد خنس اسفلی دلیل اضرار کی ارباب فلاحت و ارزق
مشایخ و عزت اطعمه و بسیاری امراض باشد ظهور شرقی ارتفع خوف و ترس در عالم و بسیاری فتنه و دزد
قوی شدن در اکثر بلاد و با و مرگ در زنان و جوانان عکس رفیه دلیل عود نمودن احکام جدی و فوت
احکام علوی در مرد زنان حلول زحل در حوت دلیل است بر امراض و کوفت خلایق از ابتلای تشنه و یا مثل
نقرس و جذام و بسیاری الم و اندوه و حزن مردم بسبب بسیاری اراجیف خصوصا در اشراف و
احکام و سختی کوه و سرما در روستان و باران مفرط و اگر مغربی باشد غم و اندوه ملوک و سبب
حرکت لشکر اعدا و بسیاری مرض خلایق از نزله و سرفه و ذات الجنب و اگر شرقی باشد کی باران و
بسیاری قحط و توسط مزاج هوا رجعتش مرگ اشراف و مردم عزیز مکث فیها دلیل بسیاری طعام
و ارزانی استقامت حال اشراف و رواج بازار عبید آنچه سفید پوست باشند و خوشحالی بزرگان
احتراقش ظهور اعدا و خوارج در جانب مشرق و بسیاری ریختن خون و خوف ملوک و نکبت
ارباب قلم خصوصا کتاب دار الصداره و دار القضات و مصحف و کوفتن مردم و بسیاری باران
و اندوه و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل خروج خوارج از جانب اصفهان و فارس و سالی
باشد کم منفعت و تنگ سال باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل غلبه خون ریختن

وامراض

وامراض لازم آن و موت مشایخ بابل و مغرب و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بیماری زنان
از جهت سقط و ورم و سرطانهای ایشان و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل نکبت ارباب قلم و [illegible]
زنان و شرفه [illegible] و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری باران و آب چشمه باشد
سالی [illegible] بسیار [illegible] دلیل [illegible] آشفتگی و فتنه و آشوب و خوف اهل خلایق باشد
[illegible] دلیل تسلط [illegible] و آفات و برف [illegible] اسلام
[illegible] دلیل تشدد امرا و سلاطین و اندوه بزرگان و رعایا و فتح قضات و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اگر نوبت [illegible] باشد [illegible] کوفت
[illegible] منسوبات [illegible] منسوبات [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] و اگر [illegible] باشد دلیل [illegible] منسوبات [illegible] کوکب
باشد [illegible] دلیل است بر [illegible]
[illegible] حال مردم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] صاحب [illegible] و سلامتی [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و خیرات [illegible]
[illegible] و بسیاری [illegible]
و باران [illegible] اگر [illegible] باشد بسیاری رطوبات و [illegible] و اگر شرقی باشد بسیاری رطوبات
[illegible] مردم [illegible] حال [illegible]
[illegible] مردم [illegible] باشد و نیکی حال [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] ملوک و حرکت [illegible]
و حقوق [illegible] ملوک [illegible] حال [illegible] ایشان [illegible]
دلیل بسیاری [illegible] و [illegible] احتراقش ظهور اعدا [illegible]

[illegible]

و بحران در غلام [illegible] اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بلاها باشد در این سال و بسیاری آب

چشمه و خوبی ملک بابل اگر سفر کنند پشیمان نشوند و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری

ظلم بصورت [illegible] باشد و خواست از رعیت بحساب بصورت حسابی و اگر زهره مقارن یا متصل

باشد دلیل [illegible] خلایق اندر زمستان باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل بحث

ارباب قلم [illegible] کودکان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل خوبی حال ملوک و اشراف باشد

صلاح کار اکابر و اعیان و فراغت عامه خلایق و امنیت [illegible] دلیل اندوه صلحا و اتقیا و ضرر

ایشان از سلاطین و سپاهیان ظهور [illegible] بیماری [illegible] بیماریها سر حال نباشد

و تنگی غلات و بسیاری باران [illegible] دلیل فرح [illegible] و فضلا

و اتقیا و رونق دار القضا [illegible] دار القضا و دار الصلح [illegible]

دلیلست بر آبادانی زمین و بسیاری عمارت و ساختن [illegible] و معابد و بسیاری [illegible] و مواشی

[illegible] و نیکی حال [illegible] و بسیاری [illegible]

[illegible] در خلایق [illegible] و بسیاری باران و زلزله [illegible] و بسیاری سرما و برف

و احتمال [illegible] تابستان و بسیاری خشکی [illegible] و بسیاری [illegible] در دریا

و غرق [illegible] کشتیها و خوشحالی ملوک [illegible] باشد [illegible] زنان و ملوک

[illegible] رطوبات [illegible] و اگر شرقی باشد بسیاری باران [illegible] خروج خوارج بر ملوک [illegible]

دلیل [illegible] عیش [illegible] و خوشحالی [illegible] اگر

[illegible] و بسیاری خیرات و بسیاری باران و بادها

و فراخی و تنگی سال و تنگی حال خلایق پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] ناحیه

خراسان باشد [illegible] و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل خروج و خوارج [illegible]

باشد [illegible] اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل نیکوی سال

و منفعت

و منفعت [illegible] باشد و اگر عطارد مقارن باشد دلیل بسیاری نم و باران و بادهای سخت [illegible]

[illegible] باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر نیکوی سال و فراخی نرخها و صلاح اهل [illegible]

و کوهپایهها خاصه اهل سودان [illegible] دلیل بسیاری باران و اندوه زنان و حملداران و اشتغال

متقیان [illegible] ناپسندیده در [illegible] علما و [illegible] و بسیاری باران در [illegible]

و سختی [illegible] بادها و فساد میوه [illegible] دلیل بسیاری خیرات و ناامیدی ارباب صلاح

و اندوه زنان و حملداران و [illegible] و [illegible] صدور و اگر مریخ ناظر باشد [illegible]

[illegible] دلیلست بر نیکی حال خلایق و صحت ابدان و میل بوصیت [illegible] و دوستی نمودن [illegible]

و خوبی [illegible] نیکی حال وزرا و کتاب [illegible] و بسیاری [illegible] و [illegible] میان ملوک و ارزانی

[illegible] بسیار شدن شهرها و آبادانی بسیاری خیرات و پدید آمدن درد چشم و کودکان و

[illegible] زنان باشد و امنیت خلایق [illegible] و اعتدال تابستان و [illegible] زمستان و [illegible]

[illegible] و بسیاری [illegible] در جانب [illegible] و اگر مغربی باشد [illegible] در جانب [illegible]

[illegible] دشمن [illegible] غالباً از جانب [illegible] باشد و اندوه ملوک و فساد حال لشکری و اگر

باشد بسیاری باران [illegible] کشتی و بسیاری [illegible] باشد [illegible] دلیل استقامت حال

ارباب حکم [illegible] و مصادقت [illegible] خلایق [illegible] خوف هلاکت بعضی

ملوک باشد در مشرق و بسیاری از خلق [illegible] و فساد آدمیان و بسیاری خیرات و پدید

[illegible] نیکوی حال [illegible] و پدید آمدن ملک عظیم الشان [illegible] العدل [illegible]

پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بیماری ملوک [illegible] ایشان و اگر مریخ مقارن

یا متصل باشد دلیل فساد حال [illegible] و بسیاری [illegible] باشد [illegible]

و اهل فساد [illegible] ظلم سلطان بر رعیت و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل فراخی سال و منفعت

[illegible] و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد خوبی حال تجار و اهل بازار و فرح و شادی خلایق و اگر

قران مقارنه یا متصل باشد دلیل صلاح ملکی بزرگ باشد و زیادتی حشمت خلایق و آبادانی مردم و
نشستن خفض زحل در حوت دلیل غلبه و مستوفیان و ارباب قلم بر صلحا و اتقیا و وزرا و حبس کردن
اتقیا و نیکویان و ضایع کردن ایشان هبوط شمس در حمل موت و فوت زنان و جوانان و بیماری خلایق و
آفت درختان و بسیاری مزروعات و ارزانی حبوب بسیاری درد چشم و درد گوش باشد عکس فی
دلیل حوادث منسوبات مشتری و زهره و بیقیدی ایشان اما تحویل مشتری در سرطان دلیل
بر بسیاری خیرات و خوشحالی در عالم خصوصا در عراق و بارانهای نافع در زراعت و منافع یافتن تجار
از تجارت و سلامتی مزروعات و فتح و نصرت الکه یا ... شهرها که در کنار دریا باشند و
آنکه پیماری ... و ... ملوک ... عظیم ... اکثر مردم را باشد
و اعتدال امور و ناصح شدن عامه ملوک را و اطاعت خلایق ملوک را و اگر شرقی باشد سفر ملوک
و ... ابدان بلشکری ... مشرقی باشد بسیاری بارانها و ... و رجوع ... حزن خلایق
... ایشان را ... دلیل ... منسوبات مشتری باشد و بالاگرفتن
کار اتقیا و صلحا و ... مساجد و مدارس و بقاع الخیر و بسیاری خیرات ... قهر ملوک
با اعوان باشد و بسیاری خیرات و ثبات ... و خروج ... از جانب مغرب ... و جستن یا
... و نیکویی حال ... و بعضی از نواحی مشرق ... و بسیاری آب چشمه ... اگر زحل مقارنه یا متصل
باشد دلیل خروج ... باشد از جانب مغرب و اگر مریخ مقارنه یا متصل باشد دلیل جنگ و جدل
میان ملوک ... و سپاه و ... خونها ... و قتال ... و ... و بیماری صلحا
و متقیان و اگر زهره مقارنه یا متصل باشد دلیل بسیاری ... باشد ... و اگر عطارد
متصل یا مقارنه باشد دلیل باشد بر صلاح ... و نیکی حال ... صغری و تباهی حال خراسان
و اگر قمر متصل یا مقارنه باشد دلیل خوبی حال تجار و ... و عامه خلایق و رفاهیت حال مردم
و امنیت باشد خفض فی ... دلیل ... و صنعت ... و فرج ایشان باشد با وجود کم

نقص ... ایشان هبوط شمس ... در ... بیماری باشد ... و ... غلات
باشد یا ... و ... عکس ... دلیل خروج خوارج
باشد بر پادشاه ... ضایع ... خوارج ... اما تحویل مشتری ... دلیل ... بر عزت
... و ... ملوک ... و ... ملوک و غلبه ... بر جماعتی که ...
ایشان باشند و ... ملوک ... مشتری ... متابعت ... ملوک ... خود ...
... ملوک و خروج خوارج از جانب مشرق و بیماری در مردم ... باد
... صاحب اعتبار و بسیاری بارانها در فصل بهار و کم باد در تابستان و ...
... تابستان و ... اگر ... باشد ... ملوک و ...
ایشان ... اگر شرقی باشد بسیاری بارانهای نافع و نیکی مزاج هوا و اعتدال هوا
در زمستان ... بسیاری ... ملوک ... دلیل عزت و فرح و ملوک و ...
ملوک از منسوبات مشتری ... پادشاه ... و ... در خلایق و در ...
اگر زحل مقارنه یا متصل ... دلیل ... ملوک ... ایشان و اگر مریخ
مقارنه یا متصل باشد دلیل بیماری ملوک ... و نزاع و جدال ... بسیاری ...
... و اگر زهره مقارنه یا متصل باشد و اگر عطارد مقارنه یا متصل باشد ...
قلم باشد و ظهور ... ایشان و عدم آسیب ایشان و اگر قمر مقارنه یا متصل باشد دلیل ...
غم ... ملک بابل و ... باشد خفض ... دلیل ... شدن
منسوبات مشتری باشد ... هبوط ... بسیاری ...
و ... نیکی حال غلات و اشجار ... و ... نیکی ... عکس فی ... دلیل
عزت و فرح ... منسوبات مشتری ... آفتاب ... ایشان از پادشاه اما تحویل
مشتری ... دلیل ... خلایق ... خلایق با ملوک ... منافع و نیکی

خالی بودن از کتاب و منافع یافتن این طبقه و بسیاری فرح و سرور و رغبت بطاعات و عبادات و
رقص کاشتن و خیرات و بسیاری خیر و امانت و دیانت و اجتناب خلایق از محرمات و سلامتی زرع از
آفات و ارتفاع شعیرات و زیادتی باد و بسیاری حملات و بدحالی حاملان و بسیاری باران و برق و آمدن
فصول سال و اگر مغربی باشد اندوه و حزن خلایق و کمی خیرات و امراض مختلفه در ملوک اگر شرقی
کمی باران و سنی بود زکام و درد چشم **رجعتش** کمی باران نیکی هوا مایل باعتدال و بدحالی وزرا و ارباب
قلم و مزارعین **متی فی ه** ضعف سلاطین کومات باشد **احتراقش** گرانی اشیا مایل باعتدال و نیکی حال اهل شام
فارس و جزایر بیماری زنان و نوحه و مرض علما و اهل ادب و اهل دین و سال بس فراخ بود و بسیاری
خیرات و خوشحالی در خلایق و اعتدال هوا پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بود بر گرانی نرخها
و سختی بودن حال مردم از طلب بسیار و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل کند بر گرانی و بیماری
خصوصا بیماری کودکان و فساد نیت و مخالفت خدمتکاران و ملازمان بخداوندان خویش و اگر
زهره مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال علما و فقها و اهل ادب و مرض جهت علاوه باشد و اگر عطارد
مقارن باشد دلیل و فاصیت حال ارباب قلم و وزرا باشد و رواج بازار بر همه شان و اگر قمر مقارن
یا متصل باشد دلیل نیکوی سال و بسیاری فرح و شادی عامه و کثرت نفع تجار و اهل بازار باشد
و خوبی حال پیکان و رسولان **خفی فی ه** دلیل غلبه سودایات عطارد باشد … مشتری
و میل … **ظهور شرقی ارتج** بسیاری باران در زمستان و سرما و
فساد درختان و بسیاری بار گرفتن انگور و بیماری اکثر مردم باشد **عکسی فی ه** دلیل عزت علو
و خلایق … پادشاه عراق و فوت … در خلایق **اما طول مشتری در میزان**
دلیل است بر بسیاری عدل و خیرات و رغبت خلایق بامر شرع و … میل مردم باعتبار نبوی
و متابعت بان و کمی بیماری و ظهور صلاح در عالم و نخوت و تکبر و تعظیم خلایق و نیکی حال تجار و یافتن
منافع از آن و … و مرتبه کاران و اعتدال هوای بهار و مایل بحرارت و امکان باران

متغیر

متغیر در تابستان و اعتدال شعیرات و بسیاری رعد و برق در اول زمستان با کوهی غیر متوقع در
… زمستان اگر مغربی باشد بیماری ملوک و کمی باران و خشکی هوا با سردی اگر مشرقی باشد بیماری
… و درد چشم و نزله **رجعتش** ترویج ملوک زنان بزرگان و دختران بزرگان خود را **متی فی ه** دلیل بسیاری
نکاحات و ازدواج … سلام و بسیاری خیرات و مبرات **استقامتش** ظهور دشمنان … نواحی
… آسمان … و نیکی حال … کابل و مرض زنان و بزرگان
و مردان بزرگ و فساد … و نیکی هوا … شعیرات بارزانی و فراخی و تنگی سال و بسیاری
… اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل خروج دشمن از جانب خراسان
باشد … بقوت شوکت و جاه و حشمت و مکنت بهم رساند و اگر مریخ
مقارن یا متصل باشد دلیل بود بر ارزانی نرخها و خوشحالی عوام … و اگر زهره مقارن
یا متصل باشد دلیل بود بر فساد حال … و اگر عطارد
مقارن یا متصل باشد دلیل … بسیار … بسیاری اطعمه و البسه و اگر قمر مقارن
یا متصل باشد دلیل بود بر … بسیار … و علامت … **خفی فی ه** دلیل ظهور
… ظهور شرقی ارتج … نیکی
هوا و بهار و بسیاری باران … **عکسی**
فی ه دلیل … **اما طول مشتری**
بعقرب دلیل است بر صحت و … خلایق و خلاصی … و نیکی احوال خلایق و بسیاری
منافع ایشان …
بوقوع … فارس … و قسطنطینه و بسیاری زرع
و سلامتی گندم و ظهور … بوجود آید و بسیاری باران … خوف
حال … و نیکی … و بسیاری … و اشتغال …

وبسیاری عفونت زنان و امکان حرکت لشکرها و سلامتی ملوک و رسیدن اخبار مسرت آمیز و خوشحالی
عامه خلایق اگر غربی باشد موت و نوحه در خویشان ملوک و سکون لشکرها اگر شرقی باشد ابدا
دکوه و روستاها سرایت عوام و جعتش کی باران و جستن بادهای شمال متی فی د سلامتی خلایق و خلاصی
از غمها و خوبی معایش و شفقت حکام و سلاطین به منسوبات عشق و فرح منسوبات زهره
احتراقش نکبت کتابه و فساد زرع و غلات در ربیع و خروج هاشمی از جانب مشرق و متوسط
بودن سال و اعتدال آن و سختی سرما در زمستان و بسیاری باران پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد
دلیل خشکی سال و سختی سرما باشد اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری تسلط رعیت و
غلبه ایشان و تباهی کار سلطان ملوک و خروج رعیت بر سلطان باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد
دلیل خروج هاشمی ضعیف از جانب خراسان باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی
کار علما و فساد ایشان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال عوام باشد و مردم بازاری و دزد
و اوباش و فساق خفی فی ز دلیل سلامتی خلایق و اشد و ما اتقیا و مخالفت ایشان جماعت بار [illegible]
و آزرده شدن ایشان ظهور شی از تحت بیماری [illegible] در خلایق در فصل بهار و [illegible]
[illegible] و توسط نرخ و بسیاری باران و [illegible] در فصل زمستان عکسی فی د دلیل رواج مساجد
و معابد و مجالس وعظ و بسیاری خیرات و امانات تمام [illegible] باشد اما تحویل مشتری بعقرب
دلیلست بر عدل ملوک و رعایت رعیت و ظهور خیرات و ارزانی [illegible] چهارپایان و بسیاری امن
و امانت و [illegible] اقلیم چهارم و رسیدن فرح [illegible] ملوک را و
اصحاب [illegible] و عمارت و نقل کردن ملوک [illegible] آمیز و [illegible]
خلایق [illegible] در فصل پاییز و خوبی احوال حیوانات و بسیاری باران و توسط
سرما در اول زمستان و فساد طعام و بیماری و بسیاری میوه و گرمی سخت در تابستان و سستی
بادهای مشرقی اگر غربی باشد غم و اندوه ملوک و روستا [illegible] ایشان اگر شرقی باشد بیماری

ازدیه چشم

ازدیه چشم رجعتش خوشحالی رعیت بسبب عدل ملوک یا بسیاری باران متی فی ح دلیل فرح ملوک
بعدل و رعایت رعیت و بسیاری خیرات و آبادانی بقاع و [illegible] مظلومان احتراقش با وجود بسیاری
باران و خشکی هر سال و حدوث موت و مرگ و باد [illegible] و جنگ و فتنه در زمین فارس و کوهپایها
ایشان و تنگی حال وزرا و ارباب قلم اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل باران بسیار در اول سال و خشکی
هوا باخر سال باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل حرب و خصومت باشد در فارس و جبال بستان
و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری نم و باران و خوشی سال و اگر عطارد مقارن یا متصل دلیل
بود بر صلاح حال وزرا و کتاب و اهل دیوان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل سختی سرما و بسیاری [illegible]
محصولات [illegible] نقره و جواهر کان [illegible] باشد خفی فی ح دلیل بسیاری امر [illegible]
و نهی منکر [illegible] آن و [illegible] شرع ظهور شی از تحت مرگ مردی بزرگ از اهل مشرق و آفت کتاب
و ارباب قلم و بسیاری توالد و تناسل حیوانات و اعتدال فصل تابستان و جستن بادها و باران در آخر
تابستان و توسط هوا در زمستان و بسیاری میوه و [illegible] و [illegible] آن عکسی فی د دلیل [illegible] ارباب
سلاح باشد و بسیاری [illegible] واندوه اتقیا و اشراف و بسیاری مطعومات اما تحویل مشتری بجدی
دلیلست بر غضب نمودن ملوک بر رعایا و خروج خوارج بر ملوک و وقوع جور و ظلم بر عمال و خواری
[illegible] و [illegible] که [illegible] ایشان باشد و [illegible] و ارباب قلم و بسیاری دروغ و غلات
و وقوع زلزله و امکان خسوف و صحت خلایق و بسیاری باران و وزیدن بادهای [illegible] و کمی [illegible] در تابستان
و خوبی میوه اگر غربی باشد بیماری ملوک و روسا و بسیاری اراجیف اگر شرقی باشد بسیاری درد
چشم رجعتش مخالفت ملوک با رعایا متی فی ط دلیل بسیاری جور و ظلم و خواست و طلب از رعیت بعوض
عدل و اندوه سادات و وزرا و قضات احتراقش سرما و سختی در سال و بسیاری باران و ظلم و نوحه در کان
و ارزانی [illegible] و [illegible] که باعث [illegible] باشد اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل شدت سرما و خشکی هوا
و سال باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] باد جنوب میانه بودن سال باشد و اگر زهره

مقارن یا متصل باشد دلیل وبا و موت بسیار و بیماری از سردی و خشکی در ملک و فالج و اگر عطارد ناظر یا مقارن
باشد دلیل بر بیماری و ضعف حال ارباب قلم و موت صلحا و سادات باشد و اگر قمر ناظر یا متصل باشد دلیل
فساد و حال تجار و اهل بازار و جلاء اوطان نمودن مردم باشد خفی فی ط دلیل جور و ظلم و خواست و طلب
از رعیت بوجه ظلم بعلانیه و اهانت علما و صلحا و اتقیا و ویرانی و خرابی مساجد و معابد و بقاع الخیر ظهورش
ازنج بسیاری درد سر و درد چشم بیرحد هلاکت عکس فی ح دلیل رفاهیت منسوبات مشتری باشد
از ظلم و جور با وجود اندوه انهی معیشتی و کوفت مزاج ایشان اما تحویل مشتری بدلو دلیل بر صحت
سلامتی ابدان و سلامتی خلایق از بلیات و تازه شدن سنه رسان و آنچه سبق پیش ازان معمول باشد
و صفای قلوب ملوک از اندوه و رسوا شدن اشیاء پنهان تلطف نمودن ملوک با صاحبان قدرت
و حصای حوائج خلایق و دو باو طاعون در زمین مصر جنگ و جدل در زمین عراق مخالفت و فتنه میان
عرب و امکان گرفتاری و قبض خاطر بعضی ملوک و وزرا و امرا و یافتن منافع تجار از تجارت و بسیاری
باران و برف و باد در تابستان و شدت سرما و فساد طعام از بسیاری باران و باد و تفاوت تسعیر و
غرقه شدن کشتیها اگر مغربی باشد بیماری زنان ملوک و [illegible] اگر شرقی باشد
کی باد و باران رجعتش مرض ملوک و اندوه اعزه و ارباب صلاح متی فی ی شده وی باشد احتراقش
ظهور دشمن بر ملک و ارزانی و فساد حال وزرا و سلطان در شام و جزایر و طبرستان و شدت سرما
و بسیاری رعد و برق و صاعقه و باران اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل غلبه ملوک قوی بر اعدا
ضعیف نمودش فاگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر ملک و تباهی منسوبات خانه مریخ و موت
و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری باران و نم باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد
دلیل بسیاری باد و سرما و فساد و شغل ملوک و سلاطین و هلاکت وزیران و اختلاف قول مردان
با بزرگان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بارانها و ابرها باشد و پوسیدگی آن و رعد و برق
باشد و فساد میوه خاصه خرما خفی فی ف دلیل باران و بسیاری برف در بعضی مواضع و اندوه وزرا

و سادات و گرفتاری وزیر [illegible] و به بقاع الخیر ظهورش [illegible] علامات
اصحاب [illegible] کشتی و جستی باد [illegible] با اعتدال مزاج [illegible] عقلا
[illegible] عکس فی ط دلیل بر بسیاری ظلم و جور ملوک و سلاطین بر رعایا بسبب تعدی صلحا
و اتقیا و [illegible] گرفتاری اشراف و اندوه صلحا [illegible] اما تحویل مشتری
بحوت [illegible] با اطراف [illegible]
و بسیاری لشکر [illegible] و صلحا و بسیاری [illegible] و عادات
و عبادات و عفت زنان و ظهور خارجی [illegible] امکان
[illegible] شهری [illegible] باران [illegible] مزاج هوا اگر مغربی باشد
حرکت لشکر [illegible] باران [illegible] اگر مشرقی باشد [illegible] باران [illegible]
الجمله باشد رجعتش فساد جمیع امور باشد متی فی [illegible] دلیل [illegible] ملوک و سلاطین و عزت اشراف و سادات
[illegible] شریعه [illegible] احتراقش [illegible]
[illegible] بعضی ملوک مشرق [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] و بسیاری باران [illegible] اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] دشمنی عظیم بر زمین
[illegible] و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] و زهره مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] و نیکی زنان و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل
بودن سال و بسیاری نیکیها و سلامتی علما و مردم و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible]
و نیکی حال مردم [illegible] در معیشت و تجارت خفی فی [illegible] دلیل اندوه سادات [illegible] ظهورش خوشحالی
و خوشدلی مردم [illegible] سلامتی [illegible] زمستان [illegible]
سرما در زمستان [illegible] تابستان و جستی باد عکس فی [illegible] دلیل [illegible] سادات و اندوه
[illegible] تجار [illegible] اگر [illegible] دلیل [illegible] صلحا و اتقیا

مقارن یا متصل باشد دلیل وبا و موت بسیار و بیماری از سردی و خشکی در ملک و فالج و اگر عطارد ناظر یا مقارن
باشد دلیل بر بیماری و ضعف حال ارباب قلم و موت صلحا و سادات باشد و اگر قمر ناظر یا متصل باشد دلیل
فساد و حال تجار و اهل بازار و جلاء اوطان نمودن مردم باشد خفی فی ط دلیل جور و ظلم و خواست و طلب
از رعیت بوجه ظلم بعلانیه و اهانت علما و صلحا و اتقیا و ویرانی و خرابی مساجد و معابد و بقاع الخیر ظهورش
ازنج بسیاری درد سر و درد چشم بیرحد هلاکت عکس فی ح دلیل رفاهیت منسوبات مشتری باشد
از ظلم و جور با وجود اندوه انهی معیشتی و کوفت مزاج ایشان اما تحویل مشتری بدلو دلیل بر صحت
سلامتی ابدان و سلامتی خلایق از بلیات و تازه شدن سنه رسان و آنچه سبق پیش ازان معمول باشد
و صفای قلوب ملوک از اندوه و رسوا شدن اشیاء پنهان تلطف نمودن ملوک با صاحبان قدرت
و حصای حوائج خلایق و دو باو طاعون در زمین مصر جنگ و جدل در زمین عراق مخالفت و فتنه میان
عرب و امکان گرفتاری و قبض خاطر بعضی ملوک و وزرا و امرا و یافتن منافع تجار از تجارت و بسیاری
باران و برف و باد در تابستان و شدت سرما و فساد طعام از بسیاری باران و باد و تفاوت تسعیر و
غرقه شدن کشتیها اگر مغربی باشد بیماری زنان ملوک و [illegible] اگر شرقی باشد
کی باد و باران رجعتش مرض ملوک و اندوه اعزه و ارباب صلاح متی فی ی شده وی باشد احتراقش
ظهور دشمن بر ملک و ارزانی و فساد حال وزرا و سلطان در شام و جزایر و طبرستان و شدت سرما
و بسیاری رعد و برق و صاعقه و باران اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل غلبه ملوک قوی بر اعدا
ضعیف نمودش فاگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر ملک و تباهی منسوبات خانه مریخ و موت
و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری باران و نم باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد
دلیل بسیاری باد و سرما و فساد و شغل ملوک و سلاطین و هلاکت وزیران و اختلاف قول مردان
با بزرگان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بارانها و ابرها باشد و پوسیدگی آن و رعد و برق
باشد و فساد میوه خاصه خرما خفی فی ف دلیل باران و بسیاری برف در بعضی مواضع و اندوه وزرا

و سادات و گرفتاری وزیر [illegible] و به بقاع الخیر ظهورش [illegible] علامات
اصحاب [illegible] کشتی و جستی باد [illegible] با اعتدال مزاج [illegible] عقلا
[illegible] عکس فی ط دلیل بر بسیاری ظلم و جور ملوک و سلاطین بر رعایا بسبب تعدی صلحا
و اتقیا و [illegible] گرفتاری اشراف و اندوه صلحا [illegible] اما تحویل مشتری
بحوت [illegible] با اطراف [illegible]
و بسیاری لشکر [illegible] و صلحا و بسیاری [illegible] و عادات
و عبادات و عفت زنان و ظهور خارجی [illegible] امکان
[illegible] شهری [illegible] باران [illegible] مزاج هوا اگر مغربی باشد
حرکت لشکر [illegible] باران [illegible] اگر مشرقی باشد [illegible] باران [illegible]
الجمله باشد رجعتش فساد جمیع امور باشد متی فی [illegible] دلیل [illegible] ملوک و سلاطین و عزت اشراف و سادات
[illegible] شریعه [illegible] احتراقش [illegible]
[illegible] بعضی ملوک مشرق [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] و بسیاری باران [illegible] اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] دشمنی عظیم بر زمین
[illegible] و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] و زهره مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] و نیکی زنان و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل
بودن سال و بسیاری نیکیها و سلامتی علما و مردم و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible]
و نیکی حال مردم [illegible] در معیشت و تجارت خفی فی [illegible] دلیل اندوه سادات [illegible] ظهورش خوشحالی
و خوشدلی مردم [illegible] سلامتی [illegible] زمستان [illegible]
سرما در زمستان [illegible] تابستان و جستی باد عکس فی [illegible] دلیل [illegible] سادات و اندوه
[illegible] تجار [illegible] اگر [illegible] دلیل [illegible] صلحا و اتقیا

واظهار تعظیم و تکبر سادات و ارباب فضل و [illegible] بایشان سلوک کنند بسبب کم شفقتی ملوک
و سلاطین [illegible] بطاعت [illegible] عظیم است اما ظهور مریخ در حمل دلیلست بر قتال بارض مشرق
و کوفتن لشکری و اصحاب حروب و [illegible] دلیل [illegible] مشرق و غلبه اهل روم بر جماعتی که بجوار
ایشان باشند و بسیاری ظلم و جور و اختلاف [illegible] عراق و [illegible] مردم سپاهیان کوه پایه و مردم جنگل
و کوهی [illegible] جواهر آتشی و [illegible] و نیکوی حالها
[illegible] و بسیاری امراض [illegible] چشم [illegible] در جانب مشرق [illegible] مختلفه
میل بخشکی و اگر بغربی باشد دلیلست بر بسیاری [illegible] ملوک [illegible] با وجود عدم حس
لشکری [illegible] باشد دلیل [illegible] اشتغال [illegible]
جواهر و اگر [illegible] دلیل باشد بر [illegible] اشتغال [illegible] باشد
و اگر محترق شود دلیل باشد بر [illegible] و ارزانی اسعار و بسیاری امطار و [illegible] عیال داران و دهقانان
و [illegible] کتاب [illegible] و بسیاری رعد و برق و علامات سماوی و اگر زحل مقارن
یا متصل باشد دلیل بسیاری [illegible] و [illegible] هلاک مردم [illegible] و اگر مشتری مقارن
یا متصل باشد دلیل خوشی سال و بسیاری نیکویها و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible]
بسیاری [illegible] و خوشی اهل جبال و نیکوی حال مردم و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری رعد
و برق و صواعق و [illegible] و ظهور علامات سماوی و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل
بسیاری [illegible] و فساد [illegible] و کشتی [illegible] دلیل [illegible] و بیماری [illegible] خصوصا ملوک
و سپاهیان و اندوه [illegible] و راه زنان و طراران و اگر ظاهر شود از تحت الشعاع دلیلست بر بسیاری حرارت
و وزیدن بادهای سموم خصوصا [illegible] بعضی زروع [illegible] و غلبه امراض حاره خصوصا
در جانب مشرق و وزیدن بادهای تند و نیکو حالی اشجار [illegible] دلیل بسیاری حزن و اندوه عامه خصوصا
[illegible] و بسیاری فسق و فجور و گرفتاری سپاهیان و اندوه

راه زنان و دزدان و طراران و امکان باد سموم محرق با هلاک چوپانان اما ظهور او در [illegible] دلیلست بر خون
ریزش در طرف مغرب و شمال و بسیاری [illegible] زنان و کاوان و فساد میوه ها و علتهای زرد و [illegible] و خرابی املاک
و کمی عمارت و پدید آمدن مناقشات در میان عرب و فوت بزرگی در شام و بسیاری [illegible] و نیکوی آب
و چشمه و آب باران و بسیاری رعد و برف و کمی طعام و پدید آمدن امراض [illegible] و درد زانو و اگر مغربی باشد
دلیلست بر امراض [illegible] بر آبستنان و اسقاط حمل و فساد زروع و اشجار و انگور و زیتون و اگر مشرقی باشد
مشعر است بر کمی باران و بسیاری قحط فی رجعته [illegible] و هلاک بهایم باشد [illegible] خوبی حال بهایم و بسیاری
خون [illegible] اگر اول برج باشد فی احتراقه هلاک [illegible] و بسیاری صواعق و بروق و بسیاری باد
و مرگ [illegible] و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل هلاک چهارپایان از گاو و گوسفند و خر و اسب باشد
و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل قلت آفت و فراغت خلایق و اگر زهره مقارن یا متصل
باشد دلیل بسیاری باران و [illegible] با منفعت و سلامتی باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل بیماریها
کشنده باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد آفت حوامل و فوت و موت عامه باشد فی ظهوره تحت الشعاع
نیکوی حال مزروعات و نباتات و نقصان ابریشم و کمی باران و تغیر در تسعیرات و آفت خلایق و جنگ
و جدال از جانب مغرب و شمال و غم و هم اهل شام و درد چشم [illegible] دلیل استقامت حال سپاهیان
و [illegible] اما ظهور [illegible] دلیلست بر قتال و جدال در نواحی
شمال و بسیاری خوارج و مغلوبی خوارج و گرفتاری و اندوه ملوک و بیماری [illegible] مثل حصبه و آبله
و [illegible] و وزیدن بادهای هولناک و تاریکی هوا و پدید آمدن [illegible] نجوم و شهب و بسیاری حشرات
[illegible] بر خلایق [illegible] و کتاب اگر مغربی باشد [illegible] و بیماری
زنان [illegible] باشد و [illegible] اعضا و اگر مشرقی باشد دلیلست بر اختلاط خلایق و اتفاق ایشان
و نفع [illegible] و رجعت دلیلست بر پدید آمدن امراض [illegible] و [illegible] حصبه و آبله [illegible] دلیل تباهی
حال [illegible] باشد بسبب [illegible] ناهمواری این جمع فی احتراقه [illegible] و امراض

[illegible] و فوت و موت عامه [illegible] بزرگان و [illegible] کتاب و ظهور ظلم و بزرگ شدن مردم [illegible]
عامه [illegible] و گرفتاری راه زنان و دزدان و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل گرمای سخت و بیماریهای گرم در آن
[illegible] باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل [illegible] اشراف و بزرگان و اهل دین [illegible]
[illegible] و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] باشد و اگر عطارد
مقارن یا متصل باشد دلیل همان باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی [illegible] و [illegible] ظلم
و جور و بزرگ شدن مردم سفله باشد [illegible] دلیل بیماری و امراض [illegible] ارباب قلم و کشتن
[illegible] فی ظهوره تحت الشعاع [illegible] و نیکوی حال [illegible] نباتات و اشجار و بسیاری باد و کمی باران
[illegible] دلیل فوت و هلاک بهایم و اندوه زنان و [illegible] باشد اما ظهوره [illegible]
دلیلست بر قتال و جدال در نواحی مشرق و [illegible] مخالفت میان ملوک و بسیاری دزدان و راه زنان [illegible]
[illegible] بر کشیدن [illegible] و بیماریها [illegible] و درد [illegible] و بسیاری [illegible]
کوه پایها خصوصا در [illegible] و پدید آمدن سباع آدم خوار و کمی باران و بسیاری حرارت و اگر مغربی باشد
امراض حاره [illegible] در خلایق پدید آید و در کوه پایها اسقاط [illegible] بسیار باشد و اگر مشرقی باشد [illegible]
خلایق باشد [illegible] فی رجعته بسیاری حرارت و فساد [illegible] و وزیدن باد سموم [illegible] دلیل
بسیاری دزدان و طراران و [illegible] سپاهیان [illegible] آفت تمام غلات و مرگ [illegible] و بسیاری [illegible]
و ظهور [illegible] نواحی [illegible] و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بر فساد غلات
و قلت میوه و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیلست بر مرگ اشراف و بزرگان و اهل دین و اگر زهره
مقارن یا متصل باشد دلیلست بر [illegible] و [illegible] کشتیها و اگر عطارد مقارن یا متصل
باشد دلیل بود بر خروج عامه بر سلطان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بود بر گرفتاری عوام و
مرگ [illegible] فی تحت الشعاع حرکت سپاه و جنگ و جدل و غارت و تاخت و تالان و بسیاری راه زنان
و بیماری خلایق از حرارت و تب ربع و امراض [illegible] اعضا و [illegible] و تغیر در تسعیرات و قلت باران

[illegible] دلیل بسیاری امراض حاده [illegible] طبایع اکثر آن درد [illegible] باشد بسیاری
قتال و جدال در شمال [illegible] بمغرب اما ظهوره [illegible] دلیلست بر جور ملوک بر رعیت و ریختن
خون و بسیاری علل و حقوق در میان ملوک خصوصا در جانب مشرق و [illegible] و [illegible]
درد شکم و بسیاری مرگ خصوصا در کودکان و چهارپایان و کمی باران و طعام و تغیر در تسعیرات خصوصا
در جانب مشرق و [illegible] بادهای خشک و اگر مغربی باشد بسیاری [illegible] ملوک و [illegible] اکثر
خلایق و پدید آمدن اعدا و اگر مشرقی باشد دلیلست بر کمی باران فی رجعته دلیلست بر [illegible] خلایق
و [illegible] خصوصا در مغرب و روم [illegible] دلیل تسلط ملوک و لشکری باشد و [illegible]
لشکری [illegible] و بسیاری جور بر رعیت احتراقه دلیلست بر خروج اعدا و قتل [illegible]
و بسیاری موت در [illegible] و [illegible] اسعار [illegible] و امکان آفت [illegible] و امکان سوختن [illegible]
[illegible] و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بر خروج اعدا و هلاک شدن مردی بزرگ [illegible] و اگر مشتری
مقارن یا متصل باشد دلیل بر [illegible] باشد بوجه خوبی و اگر زهره مقارن باشد یا متصل دلیل سلامتی
و [illegible] باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال ملوک مغرب و مرگ [illegible] و اگر قمر مقارن
یا متصل باشد دلیل آفت کشتیها و اگر در اوایل اسد باشد دلیل خشم و غضب سلاطین بر اهل [illegible]
باشد [illegible] دلیل [illegible] ارباب سلاح [illegible] با وجود [illegible] ملوک و سلاطین
و [illegible] ظهوره تحت الشعاع دلیلست بر قوت ملوک و بسیاری ظلم و تسلط سباع آدمی
خوار در راهها و گرانی معادن و ارزانی حبوبات و سلامتی کشت و زرع و بسیاری حرارت در تابستان
و بسیاری امراض حاره [illegible] دلیل اندوه و ندامت ارباب سلاح باشد از کار خود و [illegible]
گرفتار شدن ایشان و فقر و فاقه و جنگ و جدل و گرفتاری [illegible] کشیدن دزدان
و راه زنان و طراران و برف و باران بحسب [illegible] زمان اما ظهوره [illegible] دلیلست بر بسیاری
مکر و حیله و فسق و فجور در میان مردم از زنان و مردان و میل مردم [illegible] و فساد حال [illegible]

عمال مصر و شام و نقص در مهمات خلایق و باران بی وقت و اختلاف تسعیرات و ریختن خون در زمین
یمن و حجاز و طرف جنوب و بسیاری خوارج و موت زنان و ضایع شدن اشراف و اکابر و امور مملکت
اخبار صالحه که وارد شود بر اعیان و بسیاری درد چشم و فساد هوا و کمی باران و بسیاری زلزله اگر
مغربی باشد دلیلست بر حزن کتاب و ارباب منصب و پریشانی مزارعان و اندوه صاحبان بروج و اگر مشتری
باشد مخبر است بر موت ملوك و اعاظم هر قوم فی الوجه مشعر است بر خشکی هوا و باد بد و زمستان
[illegible] دلیل اندوه منسوبات مریخ باشد و اگر عطارد ناظر باشد دلیل تعلق او به تعب ارباب قلم باشد [illegible]
دلیل آفت کتاب و اصحاب دیوان است از سلطان و رسیدن مکروهات بایشان و بسیاری امراض در
آدمیان و مرض انسان و میل تسعیرات بارزانی و بسیاری حاصل [illegible] امید کم بفساد برود و [illegible]
کودکان و زنان و اگر زحل متصل یا مقارن باشد دلیل کند بر بسیاری آفت و بیم و فزع اهل دیوان از سلطان
و اگر مشتری متصل یا مقارن باشد دلیل رسیدن مکروهات باهل دیوان و سلیم گذشتن آن و اگر زهره مقارن
یا متصل باشد دلیل تباهی خادمان و ساده زنان و مطربان باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل
تباهی حال دیوانیان و وزرا و ارباب قلم و اهل علم و ادب باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل فراخی
سال و بسیاری خیرات و خوشحالی عوام باشد خسف قمر دلیل اندوه ارباب سلاح و گرفتاری ایشان و
[illegible] ایشان پیش ملوك و خفه نمودن ارباب سلاح یکدیگر را ظهور ذوات الشعاع [illegible] وزیدن بادهای
گرم و خرابی بعضی مزروعات از آفت و مرض فی الحال [illegible] و جوششی ابدان کسوف قمر دلیل فرح ارباب
سلاح غلبه کنند بر جهان عزت منسوبات مریخ نزد سلاطین و ملوك باشد اما قران مریخ [illegible]
دلیلست بر امراض از بسیاری خون و طاعون و بسیاری موت در خلایق و ظلم تجار و فساد حال [illegible]
و ساده زنان و بسیاری فسق و فجور و خوردن سود [illegible] و ناسازگاری زنان با شوهران و رسیدن
آفت بمزروعات و رسوائی در امور پنهان خصوصا در امور اکابر و اعیان و اگر مغربی باشد مشعر است
بر خشکی هوا و فصل پاییز و کمی باران و مرض در مردم [illegible] از بادهای مختلف و خوشحالی لشکری و رسیدن

باطنها و اگر شرقی باشد مشعر است بر رعد و برق و صواعق و بلایا نها فی الوجه دلیلست بر مرض و قحط و
خصوصا در اشراف و اکابر [illegible] ملوك باشد با کسب منسوبات مریخ و اندوه مطربان و زنان
احتراق قمر دلیلست بر بدی حال مردم عجم و منازعات میان عجم و اعراب چون مستولی طالع خود
باشد عجم غالب آید بر عرب و نیکویی حال خلایق و خروج اعدا از جانب مغرب و ارزانی و نیکویی سال
اما تباهی حال رعیت و خوف و بیم ایشان باشد و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی اهل عجم و
صحرانشین و قلعه داران باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل ظفر اهل عجم بر عرب باشد و خوشی
حال مردم باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل ارتفاع انچه بودن در آرند باشد خسف قمر
دلیل اندوه تجار و بسیاری حلق کشیدن مردم و بسیار امراض اندرونی خصوصا ملوك و سلاطین
ظهور ذوات الشعاع دلیلست بر بسیاری حلق کشیدن مردم و بسیاری باران و کمی میوه خصوصا
انگور و زیتون و میل تسعیرات بگرانی کسوف قمر دلیل خشکی هوا و وزیدن بادهای بد و بسیاری
مکر و حیله در کتاب و بسیاری فسق و فجور زنان و مردان و اندوه عامه خلایق حلول مریخ بعقرب
دلیلست بر بسیاری قتال بر اهل یمن و بسیاری غارت و تاخت در مصر و کوهها از اهل مشرق و ظهور
قحط عظیم بر اطراف مشرق و موت ملکی در عالم و مرگ مردم کوه پایه و بسیاری اسقاط حمل و بسیاری
امراض حاره بسبب خون از طاعون و غیره و مرگ بسیاری از مردم شمال و بسیاری درد چشم در
جوانان و بسیاری قطاع الطریق با وجود بر حلق کشیدن و بارانهای عظیم و بسیاری قحط بسبب
فساد اطعمه و زراعت و بارانهای عظیم اگر مغربی باشد هلاك بهایم و درد چشم و اسقاط اجنه و سکون
لشکری و قلت حرکت سپاهی لازم دارد و اگر شرقی باشد کمی باران فی الوجه دلیلست بر حدوث امراض
مهلکه بر ملوك خصوصا که از سموم بهم رسد و پدید آمدن خلل در شرع نبی و فتور در سعی علما و ایمه و قضاة
از فوت ملکی خصوصا با تساهل [illegible] در نواحی [illegible] شد احکام رجعت باشد با غلبه اتراك و رواج
شرع احتراق قمر باعث ظهور اعادی در دولت باشد در جانب مشرق و بسیاری آزار از رعایا و عجزه و

مساکین و بسیاری باران پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل پدید آمدن دشمنی از جانب خراسان
اگر مشرقی باشد چنین باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری باران [illegible] باشد و اگر عطارد
مقارن یا متصل باشد چون زهره باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال سوام و باران باشد
خسف قمر دلیل اندوه سپاهیان و ارباب سلاح غلبه کنند بر جهان و جستجوی [illegible] ظهور ذوات الذوائب دلیل خروج
اعدا و بسیاری جنگ و جدال و فرح ارباب سلاح و غلبه [illegible] و راه زنان کسوف قمر دلیل بیماری مردم
بسیار و بیم موت بعضی باشد و اندوه زنان و مطربان و ساده زنان و حکم بقتل عام ظهور ذوات الشعاع بعقرب
دیگر مخبر است بر نیکویی حال امرا و لشکری و امکان وقوع حرب در نواحی مشرق و وبا و مرض در خلایق و
بسیاری باران و آب چشمه و نقصان [illegible] و ظهور حشرات الارض بسیار و مرگ پرندگان [illegible]
دزدان حلول مریخ در قوس دلیل بر قتل و کشتن و مرگ بسیار در جانب مغرب و بلاد مغرب و ارمنیه
سختی و طلب بزرگان رعیت و بسیاری درد از بسیاری خون و صفرا و امراض حاره حاده اکثر در زنان
آبستن باشد و مرگ در چهارپایان و ظهور مکر و حیله در خلایق و زیاده شدن آبهای بهاری و کمی باران
و بسیاری باران زمستان و فساد زرع و میوه و اگر مغربی باشد در خلایق بغضب ملوك خصوصا
روسا و افتادن مردم از بلندی و نقصان مردم از باد گرم و اگر مشرقی باشد مشعر است بر سختی حوادث
و کمی باران فی الوجه فساد و شر در لشکری و میل کشتن در میان هر قوم از قوم شان [illegible] حوت
و توبه بدکاران و اندوه مفسدان احتراق قمر [illegible] صلحا از ملوك و [illegible] خشکی هوا و فساد چهارپایان و
توسط حال مزروعات سنبله دار با وجود باد [illegible] و نیکویی حال اشجار پس اگر زحل مقارن یا متصل
باشد دلیل باشد بر میانه بودن سال و نیکویی حال سپاه و لشکریان و اگر مشتری مقارن یا متصل
دلیل صلاح کارهای اهل دین و ائمه و قضات و بزرگان و اگر زهره مقارن یا متصل باشد حکم بد [illegible]
باشد و اگر قمر مقارن یا متصل دلیل اندوه و گرفتاری مردم [illegible] باشد خسف قمر غلبه سادات و اشراف
و وزرا و اندوه سپاهیان و ارباب سلاح و توبه بدکاران و راه زنان ظهور ذوات الشعاع احداث حروب در

نواحی مشرق و مغرب و قصد [illegible] بسیاری باد و نیکویی زرع و نباتات و خوشحالی عوام و امراض حاد
[illegible] و بسیاری [illegible] پادشاه [illegible] کسوف قمر دلیل فتور و قصور [illegible] در دین نبی و [illegible] اهل
شرع و غلبه مخالفان مذهب نبوی و فوت بزرگی از اهل دین حلول مریخ بحمل دلیلست بر عزت ترك
و مردم [illegible] و وقوع [illegible] در هند و مشرق مایل بجنوب و بسیاری ظلم در جنوب [illegible]
خصوصا فارس [illegible] رعیت و وقوع وبا و امراض حاره [illegible] بعضی مواضع بر طرف
شدن [illegible] و بسیاری مراعی و مواشی و کمی باران و میوه [illegible] هوا و فساد مزاج هوا اگر مغربی
باشد مخبر بر موت [illegible] و بسیاری [illegible] و اگر شرقی باشد [illegible]
آفت [illegible] فی الوجه [illegible] حال امرا و لشکری و سرکردگان سلاطین
و [illegible] بفسق و فجور مایل شوند [illegible] احتراق قمر دلیلست بر [illegible] نیکویی حال لشکری
و توسط حال [illegible] و قتل و کشتن [illegible] بسیاری [illegible] و باد [illegible] و کمی باران و اگر سعدی
[illegible] زهره ناظر باشد باران و باد متوسط باشد اگر زحل مقارن یا متصل دلیل [illegible]
بر اهل [illegible] باشد دلیل خوبی حال لشکری و منازعت میان سادات و اهل سلاح
[illegible] و اگر زهره ناظر باشد دلیل بسیاری [illegible] و کمی باران و اندوه ساده زنان و اگر عطارد ناظر باشد
[illegible]
[illegible] ظهور ذوات الشعاع دلیل [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] نیکویی حال زرع و نباتات و بسیاری گرما و باد سموم و مرگ جوانان و وقوع حرب میان مشرق و جنوب
حلول مریخ بدلو دلیلست بر [illegible]
شایع در جمیع بلاد [illegible] خاصه فارسی و خوشحالی مردم اقلیم هفتم ظفر یافتن بر دشمنان [illegible]
موت [illegible] بعضی خانان مشرق و امراض عامه پدید آید و ریختن خونها اکثر این در بلاد حبشه
منسوبات برج دلو باشد و بسیاری باران و برف [illegible] و خیرات در این بلاد باشد اگر مغربی

باشد وقتل در بلاد حجاز و غرق کشتیها و سوء عدد زنان ملوک و بدی حال آبستنی و سختی کو ما باشد اگر
مشرقی باشد بعینه چون مغربی است اما یاغی شدن پادشاه زاده از جانب مشرق و غلبه و بر مغربیان از
قوم ناخوشی باشد فی الرجعة بدحالی رعیت و فرار از اوطان بواسطه ظلم ملوک هر قوم باشد احتراقش
بدحالی زنان ظهور زنا و فساد میوه و بسیاری باران پس اگر زحل مقارن باشد یا متصل دلیل سرما و
صعب و مردن مردم از دمه و باد یا سرد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل سرمای سخت و کساد
بازار با خصوصا میوه و اگر زهره ناظر باشد دلیل بدی حال زنان و پدید آمدن فساد و بسیاری فسق
و فجور و اگر عطارد ناظر باشد و یا قمر ممازج باشد دلیل بسیاری باران و باد ها باشد ظهور از تحت الشعاع
بسیاری باد و باران و حرکت لشکری نیکویی زرع و نباتات و ارزانی و میل مردم بازنا و ظهور اما به حیف
و بسیاری ملخ و فساد میوه و کمی باران و عزت طعام و وقوع حرب در زمین شمال و بسیاری دزدی
و دردکی و دزدها حلول مریخ در حوت دلیل است بر ضیق و فجور و زنا و مکر و حیله و انقلاب و بسیاری
قتل و کشتن در میان ملوک و افتادن ملوک و اشراف و اکابر از مراتب خود و غربت و دوابه و گرانی
حیوانات و کوفت حیوانات کارکن و بسیاری باران و برف و جستن بادها نیکویی هوا اگر مغربی باشد
بدحالی لشکر و استقاط اجنه و بسیاری سرما و تگرگ باشد و اگر مشرقی باشد پدید آمدن تبهای مختلف
و اوجاع مشکل و مزمنه باشد رجعتش حرکت و اندوه و بی ثباتی در مهمات و کمی رستگاری و گرفتاری صاحبان
و اندوه دزدان و زنان و خوشحالی سادات و صلحا باشد احتراقش خروج خوارج ظهور راهبا و تهاجد
جانب مشرق و وبا و حمیات حاره و فساد کشت و زرع و بسیاری باران و باد یا دردهایی بحرب پس اگر
زحل مقارن باشد یا متصل دلیل خروج دشمنی از جانب غربی باشد و خلل در اتفاق مردم قلاع و صحرا
نشینان و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری باران و نیکی حال زنان و بسیاری عشق و عاشقی
و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل ابر و باد و باران بسیاری و پریشانی حال ارباب قلم و اندوه
سپاهیان باشد و اگر قمر ممازج باشد دلیل باد و باران و ابر و میغ باشد ظهور از تحت الشعاع کی

باران

باران از جانب جنوب و خرابی مال و منال اکابر و اعیان و خانهای تقدیم و درد چشم و پریشانی ملوک
و عظماء در حین تحویل اگر نوبت بیست وی باشد دلیل گرفتاری و حبس و آزردگی منسوبات مریخ است
مگر آنکه بسعدی ناظر باشد و اگر جنگ روی نماید قتل عظیم شود و جماعتی که پشت بوی داشته باشند
مظفر و منصور گردند بعد از کشته شدن بسیار اما تحویلات شمسی در بروج اثنی عشریه اما حلول
شمس در حمل دلیل است بر عدل ملوک و قوت حال سلاطین و نیکویی حال لشکری و اعتدال هوا و
باران نافع و پدید آمدن ملکی در نواحی مشرق حلول شمس در ثور دلیل است بر کسادی بازار و عزت
طعام و تغیر هوا و سلامتی گاو و گوسفند و امنیت خلایق و میل مردم بعمارت و زراعت و حلول شمس
در جوزا دلیل است بر فساد حال وزرا و کتاب و سلامتی مزروعات و سرد رختی و بسیاری رسل و
میانه ملوک و رسیدن اخبار موحش و اراجیف مختلفه و بسیاری مکر و حیله و اباحتی مواضع
شریفه حلول شمس در سرطان دلیل است بر عزت و اشراق و اکابر نزد ملوک و سلاطین و ظهور خوارج
و مفسدان بلاد در نواحی مشرق و کمی آبها و تغیر تسعیرات حلول شمس در اسد دلیل است بر ارتفاع
دشمن و قوت ملک و مشرق و امکان خروج پادشاه عظیم الشان در جانب مشرق با وجود بسیاری دشمن
و خوشحالی مردم و نیکویی مزروعات و جنگ و کشش در نواحی روم و عیلی که در قلعه و حصار باشد
حلول شمس در سنبله دلیل است بر نیکویی حال اشجار و خلایق نیکو معیشت و کسب خلایق و
وزیدن بادهای گرم و سموم و بسیاری رمل و رسایل بر ملوک و رسیدن اخبار مسرت آمیز حلول
شمس در میزان دلیل است بر مرضی ملوک و ضایع شدن ملکی باشد در نواحی مشرق و تسعیر پیدا نمودن
انچه بوزن در آید و ماکول باشد و امکان حرب عظیم در نواحی مشرق حلول شمس در عقرب دلیل است
بر ظهور ابر و میغ و باران خصوصا که احتراق رصد در طرفین تحویل باشد و بسیاری ملخ در آبها
و وقوع حرب در نواحی مشرق و مغرب و ارزانی تسعیرات حلول شمس در قوس دلیل است بر
ارزانی اسلحه و حرکت لشکری و امکان حرب که در نواحی مشرق بود و بسیاری دزدان و زنان و بیماری

خوردن میوه‌ها و بسیاری دروغ و مکر و حیله در خلایق حلول شمس در جدی دلیلست بر نیکوی
احوال چهارپایان و در تلف ماندنها و مرگ و خیبتی بادها و بارانهای بسیار حلول شمس در دلو
دلیلست بر بسیاری باران و سرما و برفها و نیکویی زرع و سلامتی اکرم و امایح و خوشحالی خلایق و
وقوع حربها و فتنه در نواحی مغرب حلول شمس در حوت دلیلست بر بسیاری آبها و نیکویی حال زرع
و نباتات و در تلف زمینها و امنیت و خوشحالی عوام الناس و ملوک و اگر تحویل وی نوبت بست
بوی و سعد دلیل بر خفه شدن ملوک و سلاطین و بسیاری نیکی نفس و بیروایی و کسادی میوه و نبات
وی و اندوه اما تحویلات زحل در بروج اثنی عشریه اما در حمل دلیلست بر قحط و بسیاری باران
با نفع و باران پی در پی و بادهای متواتر و نیکویی مزاج هوا بعد او از شمس مشعر است بر حرکت لشکر
رجعت او مشعر است بر بسیاری رعد و برق و باران و سردی هوا تحت الشعاع او مشعر است بر بسیاری
امراض در خلایق احتراق او دلیلست بر وزیدن بادهای کثیف و امکان پدید آمدن امراض و بد
شدن خاصه در زنان و بدی فصل ربیع و نیکویی حال روغن و بسیاری باران خصوصا در ماه احتراق
پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل نیکویی تنال و صلاح حال اهل بادیه باشد و اگر مریخ مقارن
یا متصل باشد دلیل باشد بر بارانهای بسیار و تمام در آن ماه و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد
دلیل باد و باران و خوبی حال ارباب قلم باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر خوشحالی
عوام و خشکی هوا و صفای دلها خفه شرقی دلیل اندوه سپاهیان و رنج و فساد باشد ظهور شرقی
از تحت الشعاع دلیلست بر روشنائی صاحبان زمان و کمی نفع تجار و اهل بازار و بسیاری فرح در
خلایق و ظهور خیرات در عالم و خوبی حال چهارپایان و سیوفی در رخت و اعتدال هوای پاییز و بسیاری
باران در زمستان حلول زحل در ثور دلیلست بر غلو و رخواج و آزردگی خلایق و نکبت زنان ملوک
و سلاطین و بسیاری ابر و باران و برق و رعد و نیکویی حال هوا و سیل کمیل کند خشکی بعد او
از شمس بسیاری رطوبات و باران باشد رجعت او کمی سرما و بسیاری دفع و ترقی اقلاعی باشد تحت

الشعاع

الشعاع او اندوه ملوک و حزن ایشان باشد احتراق او فساد میوه و مرگ زنان و حیوانات و سلامتی
خلایق و نیکویی زرع و مردم شام پس اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل نقصان غلات باشد و اگر
مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل تو به شکستن و بقیدی صلحا و مردم مفتی و سادات باشد و اگر
مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل اندوه و گرفتاری سپاهیان و اندوه ساده زنخان و رواج لواطه
و فسق و فجور باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل صلاح حال و سلامتی مردم و نیکویی
کشت و زرع و خوبی حال اهل شام باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد همین حکم دارد خفه غربی
دلیل اندوه زنان و ساده زنخان و بسیاری لواطه و فسق پنهانی و اگر از عین صادر شود ظهور شرقی
از تحت الشعاع نیکویی حال مزدعات و نباتات و اشجار و خلایق باشد و ظهور فرح و سرور در
خلایق و حزن دشمنان و فوت باران در زمستان حلول زحل در جوزا دلیلست بر رطوبت
و بدی هوا و سلامت کشتیها بعد او از شمس نکبت کتاب و حزن این طبقه باشد رجعت او گرمی
و خشکی هوا لازم دارد خفه شرقی دلیل رواج بازار زنان و ساده زنخان و محل بازی و کسادی بازار عبید
و رواج عملیات و سلامتی مزاج خلایق تحت الشعاع او اندوه و غم خلایق با وجود کد و سعی در مهمات
و عدم نتیجه از آن احتراق او آزرده شدن اهل ادب و قلم بعضی از ملوک و اعتدال هوا در بهار
و سلامتی خلایق از آفات بخیر گذشتن بیماریهای سخت و وزیدن بادهای مختلف پس اگر زحل متصل
باشد دلیل نکبت اهل دیوان و اصحاب قلم حادث شود و اگر مشتری مقارن یا متصل شود دلیل
آفت و نکبت زراعت و علت اندرونی و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل خوشی و اعتدال
هوا باشد در بهار و سلامتی مردمان از آفات و حوادث و اگر عطارد متصل یا مقارن باشد دلیل
کند بر همین تاثیر و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بعضی عیش و عشرت عوام و تجار مردم
بازار باشد خفه غربی دلیل اندوه زنان و ساده زنخان باشد ظهور او سلامتی مزاج خلایق نیکوی
هوا و بسیاری حیوانات و بارانهای زمستانی و اعتدال هوا و بادهای خوب بسیار جهد حلول

زهره در سرطان دلیل است بر اعتدال و نیکویی هوا و وزیدن بادهای موسمی و حسن بعده او از شمس
و نکبت ملوک و بزرگان و حرکت لشکری رجعت نکبت زنان و نساء و مخنثان و سازندگان و عیب
ملوک و سلاطین تحت الشعاع مطالبات در خلق بسیار واقع شود و آزردن خلایق از آن
قه نیکویی بهار و اعتدال مزاج هوا و ارتکاب میل طراوت و سلامتی زنان و ساده زنخان و مغنیان
و مرغوب بودن مشروبات و اطعمه لذیذ اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل خوشی سال
و اعتدال هوا خصوصا در فصل ربیع و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل رفاهیت حال علما
و قضاة و سادات و تقضیات ارباب فضل و حصول مقصود و رواج بازار [illegible] دلیل باشد و اگر
مریخ مقارن باشد دلیل تولد [illegible] حرارت [illegible] و مخنثان چون فاسد و اگر عطارد
مقارن یا متصل باشد دلیل ضعف حال ارباب قلم و گرفتاری [illegible] ظهور تقلب و تعرض
این طایفه و اگر قمر مقارن باشد دلیل بود بر بسیاری بادها و حدوث علل و بسیاری عشق و عاشقی
ظهور [illegible] بسیاری آب [illegible] باران و سلامتی غلات و میوه حلول زهره در اسد دلیل است
بر بیماری و خصوصا [illegible] حرارت هوا مایل به فساد [illegible] بود [illegible] هوا بعده از شمس در جهت تحت
زهره نکبت و اندوه و غم سلاطین را و زنان ایشان و گرفتاری به امراض حاره حاده قه خوبی و اعتدال
هوا و [illegible] فساد حال زنان خصوصا زنان ملوک و سلاطین و [illegible] امید که [illegible] و تجارت
باشد و [illegible] لباس و نقره و عطریات و خوبی حال کتاب و ارباب قلم اگر زحل مقارن یا متصل بود دلیل
بود بر اعتدال هوا و [illegible] بدی حال مردم کوه پایه و اگر مشتری مقارن یا متصل بود
دلیل بود بر [illegible] امرا و سلاطین و سادات و علما و [illegible] میل مردم و این طایفه بطاعت و عبادت
و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل آزار زنان و ساده زنخان و خواجه سرایان از ملوک و مردم بیگانه
و بیرون شدن مال از کیسه رعایا بوجه [illegible] و زیادتی [illegible] زنان [illegible] و اگر عطارد
مقارن یا متصل باشد دلیل بود بر نفع ارباب قلم و کشته شدن یکی از [illegible] و اهل دین و ادب

و اگر

و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بود بر اندوه عامه خلایق و [illegible] ظهوره
سلامتی مزروعات و غلات و [illegible] و نزول [illegible] شدن آبها و خوشحالی ملوک و خوبی
احوال ایشان و پدید آمدن فتنه در نواحی مشرق از خروج خوارج [illegible] و ظهور [illegible] حلول
زهره در سنبله دلیل است بر بسیاری امراض سوداوی و امراض مستقره سوداویه خصوصا در بزرگان
در فصل خریف و شتاء و بسیاری [illegible] و مجاهدت ارباب سلاح و بسیاری [illegible] اشرار
و خوبی [illegible] و نیکویی مزاج هوا و میل به خشکی و سردی بعده از شمس خوار شدن ارباب قلم
در نظر ملوک و سلاطین [illegible] سلاطین و اندوه کتاب تحت زهره عزت یافتن زنان و ساده
زنخان نزد مردم [illegible] طبع قه بسیاری بادهای [illegible] ایام [illegible] است
و [illegible] ارباب مناصب خصوصا [illegible] منسوبات شرع و بدی حال زنان و ساده زنخان
و خواجه سرایان و [illegible] اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل اندوه و گرفتاری
عاشقان و زنان و ساده زنخان و سازندها باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل ترقی
[illegible] اهل علم باشد و گرفتاری [illegible] زنان اکابر و سلاطین و اگر مریخ مقارن
یا متصل باشد دلیل اندوه منسوبات زهره با وجود [illegible] و لشکری و اگر عطارد مقارن
یا متصل باشد دلیل [illegible] ارباب قلم بر زنان و اندوه منسوبات زهره و بیماری و غلبه سودا
گرفتن [illegible] و علت سرسام [illegible] و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل اندوه تجار [illegible]
خلایق باشد و اشتغال با فعال ناپسندیده مثل لواطه و شرب خمر ظهور زهره امراض [illegible]
[illegible] باشد و موافقت زنان با شوهران و نیکویی مزروعات و نباتات و بسیاری ترویج [illegible]
تجار و عزت منسوبات [illegible] و خوبی [illegible] طعام عکس مرغوب دلیل غلبه امراض
صحت
حاده حاره و نکبت زنان سلاطین و فتنه میان ساده زنخان حلول زهره در میزان دلیل است بر
و سلامتی خلایق و نیکویی هوا و بسیاری جستن بادهای خنک و نکبت و موت زنان خصوصا

خوانین و مقبلان و بسیاری فرح در خلایق خصوصا در جانب مغرب جدی نکبت زنان ملوک و سلطان

اسد و اقع ارزانی و فراخی حاصل و بادهای جنوبی و خروج عدو بادهای زیان کار از جانب جنوب و مغرب

و پریشانی اهل سنبله اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل عیش و عشرت و ضیافت و خوشحالی میان مردم

صحرا نشین و کوه پایه و قلاع و اندوه زنان و مطربان و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل

رواج کار القضاة و دار الصناعة و امر معروف و نهی منکر و میل منسوبات مشتری بلهو و لعب و عیش

و عشرت و ضیافت و خوشحالی سیاه زنان و مطربان و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل کوفت

مزاج امرای سلاطین باوجود آن اشتغال بعیش و عشرت باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد

دلیل نسل و صحبت و عیش و طرب ارباب قلم باشد باوجود آن از ملوک آزار کشیدن و اگر قمر مقارن

یا متصل باشد دلیل گرفتاری عشق و عاشقی عوام باشد و بدنامی ساده زنخان و زنان بود و

ظهور در سلامتی اکابر اعیان و ارزانی و فراوانی فرح اهل عالم و بسیار شدن باران و باد و سلامتی مزروعات

و خوشیهای سرد و خلق و نیکی حال زنان جدی ناسازگاری ازواج بسبب ساده رویان سنبله دلیل فرح

زنان و ساده زنخان و مطربان و عزت اهل اسلام و صحت در خلایق و امنیت باشد عکسه قوس

غرور سلاطین و بدنامی زنان اکابر و اعیان و نکبت کتاب و ارباب قلم بود برج زهره عزت زنان

و ساده زنخان و میل زنان اهل عزت با اهل سلاطین حلول زهره در عقرب دلیل است بر جستن

بادهای تند و انگشت نیکی هوا و نقل اهل ترابه باوجود فراغت جدی نکبت زنان اکابر و بحقیق

خوانها حمل توسط برجها و خروج دشمن از جانب مشرق و بسیار شدن باران و مردن ماه و سلامتی

مردم و خوشحالی اصحاب و اهل دین و نیکی حال نباتات زیرین عقرب حیثیت احتراق اگر زحل ناظر باشد

دلیل است بر اندوه منسوبات زحل و زهره و ناسازگاری ازواج و بیماری و اندوه زنان اکابر و اعیان

باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد عیش و عشرت اهل علم و قضات و سادات باشد و اگر مریخ

مقارن یا متصل باشد دلیل اندوه ساده زنخان و زنان از اتراک و رنود و اوباش باشد و بسیاری

فسق و فجور و ظهور خیانت و فضیحت زنان اکابر و اعیان باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد

دلیل است بر رفاهیت حال ارباب قلم و عیش و عشرت وزرا و مستوفیان و زیادتی عزت اینطبقه

و طایفه و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل اندوه عوام و اوباش و رنود باشد عکسه جدی دلیل

ناسازگاری ازواج از بسیاری رواج بازار ساده زنخان و اندوه اتراک و گرفتاری اتقیا بسبب

بیقیدی ظهوره قوت سرمای زمستان و بسیاری بیماری زنان عقرب خوشحالی عوام الناس گوفتاری و

رنود سنبله دلیل خوشحالی زنان و ساده زنخان و رواج بازار ایشان باشد حمل بی ثباتی مردم در

خاصه در اکابر و رؤسا حلول زهره در قوس دلیل است بر نیکی مزاج هوا و امکان میل رطوبت

بعده امکان امراض مسری و بیماری ملوک عقرب پدید آمدن حسد میان بزرگان و سو تدبیر

حمل نیکویی حال زهاد و عباد و خروج احدی از جانب روم قوس بسیاری فتنه و آشوب و استیلای

فرو مایه بر سادات و اکابر و باران‌ها و ابرهای پی در پی و بادهای سخت سرما و بسیاری فرح و سرور در

عالم و میل ملوک و اکابر بزنان و ساده زنخان و نیکی حال چهارپایان و خوبی سرد و خلق و جستن

بادهای بسیار و بسیاری عمارات عالیه و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل رواج بازار برده

عطریات باشد و بیماری اطفال و اشتغال بعیش و عشرت دهاقین و مشایخ و خانواده‌های قدیم

باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل رواج دار الشریعه و مدارس و دار القضات و

بعیش و عشرت و بیقیدی منسوبات مشتری و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل مکر و

وحیله ارباب قلم و حیله سازی زنان و ساده زنخان و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل سالوسی

عوام و زیادتی امر معروف و نهی منکر باشد عکسه فی ز دلیل خوشحالی عوام الناس و گرفتاری

رنود و اوباش و بدنامی زنان و ساده زنخان و مطربان حلول زهره در جدی دلیل است بر

وباء و خوشگواری آبها و جستن بادها جدی نکبت بزرگان خصوصا مردم مسن از عظما عقرب

اندوه و غم در خلایق سنبله و برج بیماری مشایخ و مردم صحرانشین احتراق زهره حرکت ملوک

عراق و رسیدن بمال بسیار و خرابی حال عامه خلایق و بسیاری ابر و باد و اگر زحل مقارن یا متصل
باشد دلیل بر جور و ظلم بسیار و فسق و فجور و ناسازکاری ازواج و اگر مشتری مقارن یا متصل
باو باشد دلیلست بر بی اعتدالی زنان و ساده زنخان و بی رواجی دار الشریعه و ظهور تزویر و خیانت
و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل بر اشتغال عیش و عشرت اتراک و خروج اعدا الاهل بیت
پادشاه و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر موافقت ازواج خصوصا رعیت ارباب قلم
و رسیدن بمطالب عالیه و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بر بی رواجی کار بازاریان و عدم منافع تجار
و اهل بازار ظهور ره نیکویی احوال مردم و بسیاری مشایخ و بسیاری آب و تنفر نمودن مردان از
زنان و کمی فرج زنان و کم خلاقی مشایخ حلول زهره بدلو دلیلست بر نیکویی مزاج هوا و جستن
بادهای متواتر و بسیاری ابر و باران بحوت بسیاری حشرات الارض و بسیاری آب چشمه و غرق شدن
کشتیها حمل بیماری خلایق از بسیاری رطوبات ثور سلامتی مسافران و کمی باران جوزا و ثور زیادتی
سرما در این ماه و بسیاری آبها اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل فسق و فجور و ظلم و ناسازکاری
ازواج باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل عزت اهل شرع و اشتغال بعیش و عشرت
و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر امنیت و صلاح و رواج منسوبات مریخ بسبب توجه
پادشاهان و سلاطین بحال رعیت و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل موافقت ازواج و عیش
و عشرت ارباب قلم و ادب و رواج بازار برده و عطایات و خوشحالی تجار و اهل بازار و اگر قمر مقارن
یا متصل باشد دلیل بر خوشحالی عوام و بسیاری مکاتبات و مراسلات پادشاهان و گرفتاری
جاسوسان و پیکان ظهور ره بسیاری باران و تگرگ و بسیاری امراض بلغمی حلول زهره بحوت
دلیلست بر بسیاری رطوبت در اوایل میل هوا بگرمی بحمل نیکویی مزاج هوا و بسیاری باران
و جستن بادها ثور نکبت امرا و اشراف جوزا دلیل قوت سلوک و اشراف و خوبی حال فقها و رواج
کار زنان و ساده زنخان عکس بثور دلیلست بر جستن بادها و بسیاری ابر و باران و خوبی مزاج

هوا اسد بسیاری اراجیف از خلایق سنبله بسیاری امراض بسبب غلبه بلغم و رطوبات فاسده
اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیلست بر برف عظیم و انی و صحرا نشینان و گرفتاری قلعه داران
و فوت موت شخصی از خاندانهای قدیم و ناسازکاری زنان با شوهران پس و رعونت ساده زنخان
و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل باشد بر ظهور عدالت و امانت و دیانت و امر بمعروف و نهی
منکر و صلاح و تقوی و رواج مدارس و خانقاه و عفت زنان و صلاح ساده زنخان و اگر مریخ مقارن
یا متصل باشد دلیل خوشحالی منسوبات مریخ باشد و اگر عطارد مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی
حال منسوبات عطارد باشد از فرط عیش و عشرت و اگر قمر مقارن باشد دلیل خوشحالی عوام بسبب
بلندی باشد ظهور ره سختی سرما و فساد میوه و حوت فاجران خف مغ با نیکویی احوال زنان و بسیاری برف
باران نافع و اگر نوبت بست و ی رسد در حین تحویلات دلیلست بر فرح مفرط زنان ساده زنخان و
مطربان و خوشحالی تجار و اهل بازار و انبوه فساق و فجار و گرفتاری عاشقان بوجه احسن حلول عطارد
در بروج اثنی عشر تحویل عطارد بحمل دلیلست بر بسیاری موت زنان سیمین و جستن بادهای
سخت خشک و بسیار بعده گرما و مفرط و خوبی مزاجها و بسیاری خون ریزش و غلبه اعدا بر اکثر
بلاد موت در اشراف جوزا خصب و جدری سرطان بسیاری آبله و فرح حیوانات آبی و موت دواب اسد
بسیاری امراض سنبله باد شدید با ابر و میغ و رعد و برق و بسیاری باران نافع و مرگ بزرگان و یکی که از اهل
علم باشد و ارزانی و اگر زحل باشد مقارن یا متصل باشد دلیل ابر و باد و باران باشد و بدحالی ارباب قلم
و مکر و تزویر مزارعان و قلعه داران و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری ابر مختلف منفعت و باران
و شورش دیر و بدی حال ارباب قلم باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل مکر و تزویر و حیله باشد
و فساد ارباب قلم و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال منسوبات زهره باشد و گشادگی
هوا و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل رغبت عوام بخواندن و نوشتن و توبه و انابت و بسیاری نفع
تجار و اهل بازار باشد ظهور عطارد تندی باد ناخوش و بسیاری آب و کمی نسل گوسفندان و بسیاری

مرگ مردم معتبر مغرب و گرانی طعام خسف ۷ دلیل است بر آنچه کیفیت گفته شد و تغیرات نقصان و اشتغال با فعال
بلند و ارزانی طعام و فرح شرف عکس ق ۷ دلیل است بر آنچه ماه باید قحط و جنگ و ابتلای بلاد بر مردم و لیکن بسیار
و اهل بازار و اندوه مردم در بازار و طرفه شفا یافتن تحویل عطارد بثور دلیل است بر قتال در نواحی
مغرب و مشرق و بسیاری درد چشم در مشرق و مرگ عظیم بزرگان و گرما و حیوانات بلا و خشکی در دریا
خوبی مزاج هوا و فساد طعام و خوبی آبها بعده مرگ گاوان مقد خوبی مزاج هوا مقد خوبی حال ارباب
قلم و مردم خانان و زنان و قبرایی و مواشی تع ۷ فساد در بهایم و مرگ چهارپایان قد امراض عفونی عرق
بهم رسد و خوف صاحب دولت و سلاطین از آنکه خواهند شد و خصومت در بازار و بسیاری بیماران و اگر زحل
مقارن یا متصل باشد دلیل بادهای مختلفه و گرد و بسیاری غبار و آشفتگی هوا باشد و اگر مشتری مقارن
یا متصل باشد دلیل ابر و گرد و غبار و خرابی مواضع و اندوه اهل صلاح باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل
باشد دلیل تباهی حال منسوبان مریخ باشد و بیماری از بسیاری حرارت و مرگ چهارپایان و اگر زهره مقارن
یا متصل باشد دلیل خوشی و عشرت ارباب قلم و سازکاری ازدواج باشد اگر قمر مقارن یا متصل باشد
دلیل خلعت و رفاهیت عوام و رواج بازار ایشان و نفع از کسب و وسعت معیشت باشد خسف ۷
دلیل بسیاری گرد و غبار و زلزله و اندوه ارباب قلم و گرفتاری اعزه و تلف شدن حال کتاب باشد
ظهور ۸ قتال در نواحی مغرب و مشرق و مرگ بزرگان و بسیاری آب و غرقه شدن و وباء در آب عکس ق ۷
دلیل است بر مرگ زنان مفسده و محیله و سستی و رطوبت هوا و امکان خشکی تحویل عطارد بجوزا
دلیل است بر قتال در جانب مشرق و مغرب و شمال و موت اشراف و طاعون و خروج مستغرق و نیکوی
مزاج هوا مایل بحرارت و خشکی بعده موت و زنا و کتاب و وبا و حصبه عقد تغیر در جمیع امور خصوصا
منظورات وی مقد ضد مذکورات و فرح ارباب قلم و اندوه مضطر تع ۷ بسیاری امراض و گرما
قد اعتدال هوا و سلامتی مردم و باران بسیار بیماری خصوصا در زنان و زود مردن ایشان و ارزانی و
بسیاری اراجیف اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل است بر استیلاء ارباب قلم و تقلب و تصرف نمودن

انجاوت و بازی خوردن مردم صحرانشین و قلعه داران و فرو ماندن در کار خود و اندوه خاندانهای قدیم
و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل باد و باران متصل چه در بحر و اندوه مشایخ و علما و ارباب فضل و قضات
و منازعات و رواج دار القضا و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل غدر و مکر و حیله و تدبیر ارباب قلم
و اندوه سپاهیان و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل فرح ارباب قلم و سازکاری ازدواج و خوشحالی
زنان و سازندگان و ساده رخان و اشتغال عیش و عشرت و زنا و مستوفیان و اگر قمر مقارن یا متصل
باشد دلیل است بر میل مردم بخواندن و نوشتن و بسیاری مکاتبات و مراسلات و اندوه جاسوسان
خسف ۷ ق دلیل موت و موت وزرا و ارباب قلم و اندوه مغنیان و مردم جنوب و بسیاری امراض از
گردن و دست و سینه ظهور ۸ حرب و فتنه در نواحی مشرق و بسیاری موت در نواحی شمال و گرمای سخت
در تابستان و سرمای زمستان و عزت اطعمه و بسیاری شیرینها و مرگ بزرگان عکس ق ۷ دلیل است
بر فساد اطعمه و حدوث حوادث عظیمه و سم قتال و جدال و بسیاری درد چشم و تنگی در امراض و فتوحها
در زنان تحویل عطارد بسرطان دلیل است بر قتال بر مشرق و مغرب و شمال و بسیاری درد از جرب
و حصبه و باد و باران و نیکی مزاج هوا و کمی طعام و فساد درخت و میوه خصوصا در جانب مغرب بعده
بسیاری اراجیف عقد موت اکابر مقد عزت جاسوسان و ارباب اخبار و سلامتی اکابر و اعیان تع ۷
حزن و اندوه خلایق و بسیاری گرما و جستن باد سموم قد جستن باد سخت کم منفعت و سلامتی مردم
و بسیاری خیرات و فراخی سال و خروج دشمنی بر نیت غارت و بسیاری بیماری گرم و تند و کمی مرگ و شایع
شدن و خرابی کاریها و کسادی بازار بنده چون زحل مقارن یا متصل باشد دلیل بادهای سخت زیان کار
و غرق سفاین باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل خروج دشمنی باشد در آن اقلیم و اگر مریخ
مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری غدر و مکر باشد خصوصا در میان اتراک و ارباب قلم و اگر زهره
مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بیماریها و مرگ اندک باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل
مرگ کودکان و بیماری از فرط حرارت باشد ظهور ۸ حرب و فتنه در نواحی مغرب و جنوب و شمال

و بسیاری اندوه در عالم طعام خسف ۷ فرو نشستن فتنه بحیله و مرگ و پشیمانی ارباب قلم از منصب
عکس ق ۷ دلیل فرح مفرط در خلایق و بیم موت و قتال و جدال و حزن ارباب قلم تحویل عطارد باسد
دلیل است بر بسیاری درد از درد شکم و سرفه و ریگ مثانه و موت در نواحی مشرق و افتادن اشراف از
مرتبه خود یا جای بلند و اختلاف هوا و گرما و فساد درختان و میوه ها و کمی طعام غایت بعده مرگ ملوک
عقد بسیاری اندوه ملوک و پریشانی و برهم خوردن کار ملوک مقد ضد مذکورات باشد تع ۷ حرارت
و بدی هوا قد تعصب ملوک بکتاب خود و بزرگان خود و گرفتن اموال از ایشان اگر زحل مقارن
یا متصل باشد بر خشم گرفتن ملوک بر بزرگان لشکر خود و آنها را از اهل بیت خویش یا
خویش و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل حمایت نمودن ملوک بر رعیت خود باشد و حرمان
و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد حکم همان باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل باشد که مال
ایشان بدست اهل بیت خرج شود و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بر تفرقه مال از خواص و عوام
خسف ۷ گرمای سخت بسیار و کمی طعام و ارتفاع تسعیرات و نیکی حال میوه و وقوع وبا در نواحی مشرق
ظهور ۷ دلیل خوبی هوا و بسیاری اطعمه و خوبی حال ملک زادگان و ارباب مناصب عالی عکس ق ۷
دلیل قتال در مشرق و مغرب و شمال و بسیاری درد از جرب و فساد میوه و درخت در جانب مغرب
تحویل عطارد بسنبله دلیل است بر درد یا خصوصا درد چشم و رسیدن کدورت و بلا باهل جنوب
و بسیاری گرما و باد سموم و امکان خوبی مزاج هوا در بعضی بلاد و بسیاری طعام غایت بعده افتادن
اکابر و اشراف و بیماری خلایق عقد بسیاری اراجیف مقد ضد رجعت باشد و خوبی حال منسوبات
عطارد تع ۷ بیماری ملوک و مرگ زنان اکابر و اشراف قد بسیاری سود تجار و خروج غدد در جانب
مشرق و فساد حال ارباب قلم و بادهای سخت و باد سموم کشنده اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل هلاک
بزرگی یا کدورتی بود و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل نیکی حال مردم و تجار بود و جمع نمودن
مال و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل خروج دشمن از جانب خراسان باشد و زحل را نیز این تاثیر

باشد اما مریخ قوی تر باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال دبیران و ارباب قلم باشد
و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری بادهای ناخوش و سموم کشنده و حوت تبه بود ظهور ۷
ارزانی و جنگ در نواحی حجاز و بیماری از شش و گرده و درد چشم و بسیاری باران خسف ۷ دلیل
و آشفتگی خلق و بحوصله در ماندن خلایق عکس ق ۷ ضایع شدن اشراف و بهم در افتادن ارباب مناصب
و گرفتاری بزرگی از ایشان و ارباب قلم و خوف یکی از ایشان تحویل عطارد بمیزان دلیل است که بادها
تند بسیار جهد و کمی طعام و فساد هوا غایت بعده حل پیدا شدن امور عقد بآشفتگی و آزار ساده
رخان مقد ضد مذکورات باشد تع ۷ بیماری خلایق قد بیماری خلایق و تفاوت تسعیر خصوصا
در مغرب و زینت و غلبه و سوء و جنون در خلایق و اعتبار مردم سفله پس زحل مقارن یا متصل باشد
دلیل بود بر گرانی نرخها خاصه انچه بکیل و وزن در آید و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل
بیماریهای سخت بود زنان را خاصه در ناحیه مغرب و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل ارزانی نرخها
بود خاصه انچه بکیل و وزن در آید و اگر زهره مقارن یا متصل بود دلیل قوت بود کی ارازل و اعتبار
سفله باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل سلامتی جوانان و کمی بیماری ظهور ۷ بسیاری
باران و بسیاری بادهای تند و بسیاری مزروعات و گرانی تسعیرات و نیکی حال خلایق خسف ۷
ارزانی قلت باد و باران و اندوه خلایق عکس ق ۷ بسیاری اوجاع و بیماری و اندوه ملوک و خوف
حال ارباب قلم تحویل عطارد بعقرب دلیل است بر قتال در نواحی مشرق و شمال و بسیاری باران
و سرمای سخت و نیکی حال هوا غایت بعده بسیاری اخبار و اراجیف کاذبه عقد مصاحبت لشکری
خوبی و بدی از نقل شی یا کواکب معلوم نمیشود مقد پریشانی حال ارباب قلم از مصاحبت لشکری
که از نقل مستفاد میشود تع ۷ اندوه ملوک و عقل قد سختی مردم و تجار و یمن و ظفر ملوک بر اعدا
و بسیاری دروغ و تزویر و مرگ اطفال و بدی حال ارباب قلم و بسیاری بادها و اگر زحل مقارن
یا متصل باشد دلیل ظفر ملوک بود بر دشمن و اگر مریخ مقارن یا متصل بود خروج دشمنی بود

از تاجیر چینی واگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری دروغ واراجیف باشد اگر نسبت بسلاطین
باشد واگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بود بر تباهی حال مردم و بسیاری بادهای مختلف ظهور
بسیاری ابرها وارزانی تسعیرات و خون ریزش در طرف جنوب و بیماری از بودن خصم و سردرد وگوش
وچشم بسیاری باران وکمی مزروعات و قحط بزمین مغرب خف گرانی و فتنه در مغرب و شرق و قلت
آبها و تولد بیماریهای درونی عکس در دلیل فساد هوا و بدی حال زنان و ساده زنخان و کمی طعام
باشد تحویل عطارد بقوس دلیلست بر صلاح حال ملوک و فتنه در جانب مغرب و بسیاری میغ و
تگرگ و باران و خوبی مزاج هوا و کمی طعام غایت بعده مرگ ملوک و بزرگان وتد فتنه در جبل عامل
مثلثه میان صلحا وارباب قلم باشد تع سلامتی خلایق و سکون و فراغت لشکری و اندوه
اشراف و رسیدن مکروهات بایشان قد آفت دواب و اهل شرق و فساد زنان اکابر و باد و باران
مخرب و آفت و اندوه و وزرا وارباب قلم زحل اگر مقارن یا متصل باشد دلیل آفت اهل خراسان
در ستور واگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل سلامتی مردم و ستور علی الخصوص اهل فارس
وعراق واگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل فساد حال لشکریان و سپاهیان امرا و سلاطین وجدل
و تعصب میان اهل ادیان واگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل فساد حال زنان محتشم و بادهای
سخت زیان کار باران بی منفعت واگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل حکمت بیمار باشد ظهور
باد سخت و غرق کشتی و بسیاری راه زنان و بسیاری خوردن محرمات و سود زر و عزت اطعمه و ظهور
مردم شریر و بد نفسی و اندوه اکابر و اهل قلم و فتنه و درد گوش و سرما در زمستان و کمی باران و غلا
و نباتات و عمارات و معیوب شدن زرع خف و فراخی اطعمه و سود تجار و اندوه صلحا و اتقیا و رواج
بازار مکر و حیله عکس فی ز دلیل سرما و قتال پیچیده و نیکی حال هوا والله اعلم تحویل عطارد بجدی
دلیلست بر خونریزش و جنگ در مشرق زمین و مرض و موت و بادهای غلیظ و کمی حلویات غایت
بعده بسیاری دبا و مرگ زنان اکابر عقد سلامتی مردم در یاد نیکی حال ایشان مثلثه خوبی حال

اربابِ قلم

ارباب قلم و مردم صحرانشین تع مردم در طلب زراعت و راحت قد بسیاری باران و سرما و بدی حال
عبار اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل اعتدال هوا و جستن بادهای جنوبی و خوشی هوا و اگر مشتری
مقارن یا متصل باشد دلیل آرزومندی و پریشانی سادات و قضات و علما و صدور باشد و اگر مریخ مقارن
یا متصل باشد دلیل غلبه و جنگ و جدل میان اتراک و ارباب قلم باشد و اگر زهره مقارن یا متصل
باشد دلیل اعتدال هوا و جستن بادها و سخت باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل بسیاری
باد و باران باشد ظهور بیماری خلایق و گرما و نیکی زراعت و نباتات و مراعی و مواشی و بسیاری
زلزله باشد و ارزانی حبوبات و تسعیرات و زلزله در بعضی بلاد متعلق بجدی فتنه در نواحی شرق
در میان جوانان خف دلیل صحت و سلامتی مردم و زراعت و بدی حال مواشی و مراعی و بسیاری
زلزله عکس فی ح بسیاری میغ و برف و خوبی حال ملوک مغرب و باران و خوبی مزاج هوا و قلت
طعام تحویل عطارد بدلو دلیلست بر خوبی مزاج غایت بعده موت مشایخ و سال خوردگان
از ملوک و عقلا عقد بسیاری اندوه مثلثه صدر جهت باشد و فرح کشاورزان و خوبی حال مشایخ
و اصل دیوان تع فی ی بدی حال مسافران و کمی سفر قد سرمای خشک و امکان میل ایشان با عیال
و کمی باران و بادهای جنوبی عفص و زد اگر زحل مقارن یا متصل بود دلیل سرما و اندک بودن
اگر مشتری مقارن یا متصل باشد مار جهت و اتصال میان ارباب قلم و مخالطت میان عرب و ترک
باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل خوشی و اعتدال هوا و بسیاری باران باشد و اگر
زهره مقارن یا متصل باشد دلیل حکم بهائم باشد و اگر قمر متصل یا مقارن باشد دلیل بادها
و ابرهای بی باران باشد و اگر بادها اندک باشد ظهور کمی باران و بسیاری زرع و حرکت لشکر و عجایب
مغرب و تفاوت تسعیرات و خوبی میوه و بیماری از یرقان و بیم فوت و موت خف دلیل باشد
بر بسیاری نقصان مزروعات و تفاوت تسعیرات عکس فی ط دلیل خونریزش در مشرق و بادهای
غلیظ و نقصان در عسل و حیوانات میوه که ابریشم و عسل حاصل او باشد تحویل عطارد بحوت

دلیلست بر بسیاری فوت و موت در حیوانات و نیکی مزاج هوا مایل بخشکی غایت بعده غرق
کشتی عقد بسیاری ابر و تری و خوفی اصحاب ملوک و عقلا مثلثه میل مزاج هوا بخشکی و رفاهیت
اصحاب دیوان تع بسیاری باران قد مرگ اشراف و فساد خلایق و سرمای معتدل و باران
بسیار و فراخی و خوبی فصل بهار و اگر زحل مقارن یا متصل باشد دلیل تباهی حال قضات و دبیران
و علمای که از نشاهیر ایشان باشد و اگر مشتری مقارن یا متصل باشد دلیل غلبه ارباب علم
و ادب بر ارباب قلم باشد و اگر مریخ مقارن یا متصل باشد دلیل گرفتاری ارباب قلم بدست
امرا و سلاطین باشد و اگر زهره مقارن یا متصل باشد دلیل عشق عاشقی ارباب قلم و گرفتاری
این طبقه در دام زنان و ساده زنخان باشد و اگر قمر مقارن یا متصل باشد دلیل خیزش آب
چشمه و بسیاری مزروعات بهاری باشد ظهور بسیاری آبها و جستن بادها و بسیاری نبات
بنواحی جنوب و نیکی مزروعات خف مرگ اشراف از اهل دیوان و سرما و قلت آبها عکس فی ی
دلیل فرح و جمال و خوبی مزاج هوا و نکبت عشاق در حینی تحویل اگر سوبت بست عطارد باشد
دلیل بر اندوه عقلا وارباب قلم و بزرگی کوچکان ایشان و تحکم و اظهار تقلب و تصرف عقلای ایشان
و رفعت و مرتبت یافتن از کار ماندگان منسوبات عطارد چون باهم جمع کنیم انتقال و تحویل
قمر در بروج دوازده گانه در حمل باران و نقصان طعام تع کثرت رعد و برق و صاعقه و موافقت
میان بزرگان جع فرح و خیرات و خلاصی محبوسان از لشکری و نجات بزرگان و عفو ملوک
و بسیاری مواشی در ثور بسیاری امن و فرح و فراخی و صحت و سلامتی و باران و رعد و برق
و سرما و بسیاری طعام تع رطوبت هوا و نم و باران و خوبی حال عامه خلایق و بستن عهود
و اگر عطارد ناظر باشد جع برطرف شدن بدکلی خلایق و رضای ازواج از زنان و سلامتی غلات
و مواشی و بسیاری گاو و گوسال در جوزا وبا و طاعون و امراض و باران تع دلیلست بر بسیاری
ابر و میغ و تکدر هوا و کمی باران و مناقشات میان عوام جع امراض سوداوی جنون و وسواس

وبستن

وبستن بادها و بد سرما و زمستان در سرطان فرح عامه و سلامتی حال مسافران و حرکت نمودن
ملوک بجهت مصالح خلایق و فراخی ارزاق و باران نافع تع دلیلست بر بسیاری حرارت و امساک
باران و عدم اتفاق خلایق با ملوک جع سلامتی کشتی و راکبان و بسیاری سلامتی غله در اسد
ملک تازه روی کردن و از ملکی بملکی رودن و نیکی حال رعیت و میوه و موت چهارپایان و باران
تع مرگ زنان و کمی باران و حرارت مفرط جع بیرون شدن مال و ملوک و جفای عامه و استغنا
ضعفا و باد در سنبله سلامتی آدمی و حیوانات و ارزانی حیوانات و بسیاری باران و طعام و
زرع و میوه و سرد رختی تع دلیل بسیاری آب و رطوبت هوا باشد جع سلامتی حکام و بسیاری
تزویج زنان اکابر و نیکی حال ارباب قلم و عزت طعام در میزان مرگ رؤسا و طغیان اختلاط
در ابدان و امراض و اندوه و فتنه و ملخ و کمی طعام تع دلیل بسیاری اخبار موحش اکثر دروغ
و باران جع عدل ملوک بر رعایا و ارتفاع قدر رعایا و میل عزبان بتزویج و امراض و حوادث و
انتفاع از کسب و اعتدال حرارت تابستان و بسیاری باد و تندی سرما در زمستان در عقرب
نزاع و جدال و موت و فتنه و جنگ تع دلیل است بر گرفتاری و اندوه رسولان و جاسوسان
و مسافران و تاریکی هوا و خطر کشتی و باد و بلا پس اگر جزو اجتماع جزو طریقه باشد دلیل است
بر فتنه عظیم و قتل و کشش و تاخت و تالان و نهب و غارت و گرفتاری بزرگی بخشونت
زشتی در ایام آن اجتماع مجرب مجرب جع بسیاری آب مضر در قوس حرکت ملوک
و نیکی حال اشراف و نکبت گناه کاران و بیماری و نقصان حیوانات و ضرر زرع و غلات
تع دلیلست بر اندوه اشراف و قضات و تغیر هوا و رغبت مردم بکارهای آتشی و بی ثباتی
خلایق در آن جع مخالفت و سرکشی در زندان و عزت علما و سلاح داران و خوبی حال ملوک
و چهارپایان و نیکی حال زرع و نباتات و باد سرد و نقصان تسعیرات در جدی ارزانی و بسیاری
روغن تع دلیلست بر شدت سرما و برف و فرو ماندن مسافران و بسته شدن راهها و

درحسد افتادن عوام و ناسازکاری ازواج و فساد حیوانات جدی ناسازکاری ازواج و سلامتی غلات
و رواج بازار نغر در دلو وبا و بسیاری ملخ و باران و فساد غله حوت اندوه ملوک اکابر و ظلمت هوا
و اندوه پیران و کشاورزان و اهل صحرا و فرزندان رسولان و پیکان و اهل سفر اکر جز و اجتماع حرف
قران علویین باشد مشعر است بر جنگ و کشتی بزرکی اندوه زنان و صدور و اشراف و خرابی مساجد و بقاع
الخیر و بسیاری شر و فتنه اکر مشتری راجع یا محترق باد رحضیض العرض ضعیف حال باشد تنگی
و عرضی پس اکر مریخ منعفش باشد و باد طاعون و خون دیری و مدلولات مریخ بظهور آید و منعفش
زحل باشد و مدلولات زحل بظهور آید و در میان منسوبات زحل بوجود آید و اکر ذنب باشد
بعذاب خفه نمودن و بروزند سامل و امثال آن باعث خرابی و منسوبات مشتری و اکر حالات مشتری
زحل را باشد آفت تکلعداران و منسوبات زحل را باشد جدی کم نفعی عوام و تجار و اراضی ارسل
و موت و باران و باد و سرما در حوت امراض پنهانی و بلاد و ارزانی حوت دلیلست بر هلاک مسافران
دریا و مخاطره کشتیها و آفت حیوانات و کثرت باد تنکی و خراب تجاره و اهل بازار جدی انچه کشت
شود غلبه کند در حین انتقال اکر بست و ی باشد دلیلست بر اندوه و کرفتاری عوام و مردم
بازار و اندوه تجار و بیماری منسوبات برج از عوام پس اکر ربع اول بست باشد حیات بیرند و اکر
ربع دوم باشد مال صرف شود صحت یابند در ربع سیوم صحت روزی شود اما دلالات
راس و ذنب در بروج اما راس در حمل ارتفاع حال اشراف رو سا و مراتب ملکی یا ملک زاده و تغیر اشیا
و پدید آمدن حاکمی عادل ضابط ذنب در حمل ضرر ملوک و رعیت و مخالفت میان ملوک و
رعیت و عزت یافتن مردم فرومایه و بلند قدر شدن ایشان و معارض شدن سفلکان حکام
را و شدت فتنه و دشواری در کارها و مهمات و هلاک مواشی راس در ثور سلامتی سال از آفت
و فراخی معیشت خلایق و ارزانی و بسیاری مواشی ذنب در ثور نیکی خلایق و بسیاری بادهای گرم
و باد سموم تخریب میوه و رواج بازار حیوانات ایضا در تابستان و سرما و زمستان راس در جوزا

تخریب

خوبی حال نویسندگان و ارباب صنایع و منجمان و نقاشان اما ذنب جوزا قتال و حرب و نیکی امراض
و فزع و وبا و قاتل راس در سرطان بسیاری سود تاجران و بهره یافتن کاسبان و آبادانی خانها و
ذنب هوا و باران معتدل بوقت و سفید نمودن آسمان ذنب در سرطان غرق شدن کشتیها
و نکبت آفت خلایق و ضرر آنها راس در اسد ظهور براعدا و عزت ملوک و سلامتی ابدان و خوشحالی
ملوک و نیکی حال رعایا ذنب در اسد آفت و بیماری و هلاک بعضی ملوک را و مصاحب مردم
سفله و مردمی که چیزی بایشان نباشد با ملوک و ظفر یافتن اعدا بر ملوک غافل و کمی سرد و بسیاری
اندوه و غلبه اعداء ملوک راس در سنبله ملوک در طلب صیاع و عطاره باشند و طلب نفع از
ملک و املاک کنند و بکشت و زرع مایل کردند و سلامتی و خیرات و برکت در خلایق پدید
آید و سلامتی مزروعات و اشجار باشد ذنب در سنبله موت در مواشی و خشکی سال و شدت
سرما و فساد نباتات و اشجار و اثمار و سوختن مزروعات راس در میزان بسیار فرح و سرور
و نعم در خلایق و اشراف و زنان و ساده رنگان و ارتفاع نقد زنان و میل مردان بایشان و صحت
ابدان ذنب در میزان اوجاع حاده حاره مثل سرسام و طاعون و رفتن خون راس در عقرب حرکت
میان مردم به غارت در میان ایشان بجهت طلب ریاست و ظلم و جور و فتنه و بسیاری ملخ در غله
ذنب در عقرب بهم خوردن خلایق و فتنه و زنا و بی راه رفتن زنان بادیه و ریختن خون و تنگی و مکروه
بعوام و درهم شدن و مرگ زنان در وضع حمل و باران مفرط و فساد میوه و شدت سرما و ظلمت
هوا راس در قوس حرکت ملوک و انتقال از مکانی بمکانی و ضایع شدن بعضی و افتادن بزرکان
از مراتب و منازل خود و خواری اشراف و بزرکی سادات و رواج کار قضات ارباب شریعت ذنب
در قوس بلند قدری مردم سفله و رسیدن بندها بمراتب آقایان مستولی شدن غلامان و
داخل شدن ایشان در امور عظیم و سادات ایشان رئیسا زادها و هلاک دواب راس در جدی خوبی
حال و اعتدال هوا و تابستان و زمستان و کرانی تسعیرات با وجود خوبی غله ذنب در جدی

شدت درویشان و تنکی و زلزله و نزول آتش از خانها راس در دلو نیکی حال خلایق و خوبی معیشت
و صحت ابدان و باران پی در پی و جستن بادهای معتدل و کمی زرع ذنب در دلو دلیل بسیاری جنگ
و فتنه باشد راس در حوت بسیاری بارانهای نافع ذنب در حوت دلیل غرق شدن مردم در آب
و فساد غله و بسیاری برف و تکرک و سرما اما صعود زحل در مثلثه ناری دلیل اعتدال گرما و بسیاری
خشکی جستن باد صبا در مثلثه خاکی دلیل سرمای سخت بود و برف بسیار و مثلثه بادی دلیل
جستن کرد و باد بسیار باشد و باران نیک بود و گرما و سرما معتدل بود در مثلثه آبی دلیل
سرمای سخت و باران میانه و تکرک آید و بادهای دبور بسیار جهد صعود مشتری در مثلثه ناری
حرارت و خشکی بود در هوا و کرد و باد باشد بی شمال و ده بود در مثلثه خاکی اعتدال حرارت
و پیوست و باد شمال و صبا جهد در مثلثه بادی خوشی هوا و بادهای معتدل باشد در مثلثه
آبی هوا نمناک بود افضل صیف و شتا معتدل بود در سرما و گرما صعود مریخ در مثلثه ناری
کرمی هوا و خشکی آن و سموم جهد و باران اندک و هوا تاریک در مثلثه خاکی اعتدال هوا در سرما
و گرما و باران اندک بود و باد دبور بسیار جهد در مثلثه هوایی هوا مختلف و باد دبوری جهد
در مثلثه آبی دلیل توسط سرما و گرما بود و بسیاری جستن بادهای جنوب بود هبوط
ضد صعود کورات باشد فصل پنجم در احوال قرانات بباید دانست که بر احوال کلیات عالم دو
چیز دلیلست یکی ادوار دوم قرانات مشتری و زحل اما ادوار چهار قسم است اعظم و اکبر
و اوسط و اصغر اعظم آنست که هزار سال شمسی یک درجه حرکت کند و یکبرج انتها و این برج
انتها را انتها والوف خوانند والوف را بنام برج خوانند چنانچه الوف حمل یا الوف ثوری و صاحب
برج را مدبر الالوف کویند و صاحب درجه ش قایم الوف خوانند و اکبر آنست که بصد سال
شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و قران در درجه را در درجه قسمت کبری خوانند بر این نام
منتهی الماره حملی یا ثوری و این را در دو انتها بکار دارند اوسط آنست که بده سال شمسی

بلکه دو

یک درجه تسییر کند و یک برج انتها و این دور را در طالعها بکار دارند اصغر آنست که بیک سال
شمسی یک دور نهاده اند و چنانچه سال را چهار فصل است این دور را نیز چهار فصل است
پس تبدیل دوری بدوری دلیل باشد بر انتقال دولت از قومی بقومی و تبدیل و انتقال
دولت از خویشی بخویشی باشد در زمان دولت قایم اما چون دور بدور بدل شود اکر
کواکب نحس مدبر آن دور باشد دلیلست که در آن مدت آن دور پادشاهان جبار قهار پدید
آیند و مردم در شدت افتند و حکم تبدیل در فصل همین باشد اما کمتر از دور باشد و اکر در
وقت تبدیل شدن دور قران اتفاق افتد این دو کوکب علوی با قران دور بکمال افتد در ضیق
و شدت و حکما و اوایل ادوار را اعتبار کرده اند خاصه اهل هند قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام
اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و موثرترین قرانات علویین است و قران این دو کوکب از جهار
نوع بیرون نیست اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اما قرانات اعظم آنست که نخست قران کنند
در اول حمل بعد از آن یکصد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل
سال شمسی در چهار مثلثه و در سیزده دفعه چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسور یا
پس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشد و در بعضی سیزده چنانچه در اول درجه حمل قران کنند
قران دوم در دو درجه و نیم توسی افتد جهت هر قرانی دو درجه و نیم بیشتر افتد پس قران
سیوم در پنج درجه اسد خواهد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل خواهد بود و همچنین
در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل و پنج سال بتقریب
و از قرانی بقرانی مدت بیست سال باشد بتقریب قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کند
و آن از اول ثور باشد پس این قران اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند در مثلثه خاکی
نیز دوازده قران کند و باشد که بسبب کسور سیزده قران کند پس مثلثه بادی نقل کند
و قران اول را نیز در این مثلثه قران اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران کند

در مثلثه بادی و بمثلثه آبی نقل کند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه
قرانها کرده باشد مبلغ چهل و نه قران قران باشد و مدت نهصد و هشتاد سال شمسی باز
ابتدا باول اسد کند پس آن قران را قران اکبر خوانند که اول قران در مثلثه آتشی و یکبار طبع
را قطع کرده و این دفعه ثانی است که ابتدا از مثلثه آتشی کرده باز قران بار در ره و درجه
و نیم حمل افتد سیوم در پنجم درجه قوس افتد و چهارم در هفت درجه و نیم اسد افتد بهمین
قیاس و دوازده قران با سیزده قران کند باز باول سنبله نقل کند و همچنین بر چهار مثلثه
قران کند تا باول قوس رسد بتقریب چهل و نه قران دیگر کرده باشد و از اول قوس ابتدا کند
که از قران اکبر باشد بهمین ترتیب قران میکنند تا بر چهار مثلثه قرانها کنند و باز باول حمل رسد
در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل نیم قران اعظم است و چون آغاز مثلثه آتشیست اکبر
و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است و چون یک قران است از دوازده قران اصغر
پس در هر یک قران اعظم سه قران اکبر و دوازده قران اوسط و مبلغ صد و چهل قران اصغر
و این جمله بحرکت اوسط است اما آنچه واقع شود آنرا تقویمی گویند و عدد و مدت آن بیشی
و کم شود اما وقت باشد که سه و چهار و پنج و شش و هفت کوکب در یک برج باشند قران اعظم
دلیل حدوث طوفان و تبدل احوال عالم و خرابیهای آبادان و آبادانیهای خراب شود و هیئات
و خلقت مردم بر نسق دیگر پدید آید مناسب صورت طالع قران اعظم مستعلی دلیل ظهور
پادشاهان جبار و دعویهای بزرگ و کارهای قوی بدست ایشان برآید و اثر این قران بماند قران
اعظم دیگر قران مدت دو هزار و نهصد سال بود بتقریب و قران اکبر دلیل تغییر و تبدیل
بعضی حالات عالم و ظهور جمعی که دعوی نبوت کنند و بدعت نو نهند و بیشتر اقالیم منقاد
ایشان شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز تا قران
دیگر رسد و آن مدت نهصد و هشتاد سال بود بتقریب چهل و هشت کس پادشاهی کنند

بتقریب

بتقریب اما اثر قران اوسط آنست که بیرون آیند پادشاهان که کمتر از اقلیمی باد رحکم آرند و بر دین
و شریعت صاحب قران کبری روند اگرچه رسوم پادشاهی نهند بمقتضی قران اوسط تاثیر
این قران دویست و چهل و پنج سال بچهار دقیقه بتقریب دوازده کس پادشاهی کنند اما اثر
قران صغری آنست که دولت از خاندانی بخاندانی نقل کند در همان قبیله که دولت بود و اقلیم
بود چنانچه از برادر به برادر و عم بعم زاده و مانند این چنانچه یاد کردیم در سه قران مدت
تاثیرات در حوالی بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد در بعضی دلایل موافق
دلایل تحقیق بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال بکند بخویشی دیگر و اگر ضد این
باشد خارجیان غلبه کنند در آن قران فتنها خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ در آن قران
دلیل حرب افتاده باشد اما قرانات علویین در حمل مرور زحل بالای مشتری دلیلست بظهور
انفعال ردیه از ملوک خصوصا پادشاهان عراق و بدی سیرت و خلق ایشان و کشته شدن
زنان ایشان و خوبی باران و غلبه قحط و بسیاری زرع و طعام و اگر زحل زیر مشتری بکند دلیل است
بر تجبر و تکبر ملوک بر رعایا و کم شدن اعداد ملوک و بسیاری اراجیف و دروغ و خوبی هوا
و وزیدن بادهای معتدل و خوبی زرع نکته چون تسییر طالع قران با سال بجز قران تا تثلیث
و تسدیس و تربیع و مقابله جزو رسد یا بمرکز علویین در سعد وقت ظهور آثار باشد که از نظر
معلوم میشود و تسییر او بدین نوع باشد یعنی [illegible] بهر سالی [illegible]
[illegible] هذا فی ثور مرور زحل فوق دلیلست بر محاربه اهل عراق بجماعتی که بهلوی ایشان باشند و ارمینیه
و ظفر مردم ارمنیه را باشد و بسیاری قحط و اکثر عالم از خشکی هوا با وجود مزروعات اگر زحل تحت
مشتری کند زحل دلیل بر اضطراب ملک عراق و خرابی ارمنیه و موت علما و پدید آمدن آلام دانده
و ضربه در اکثر شهرها با بسیاری باران و غم هذا فی جوزا اگر زحل بالای مشتری کند زحل دلیل بر قوت
ملک ارمنیه و بسیاری دزدی و راهزنی خصوصا کراز اعراب سر زنند و تصرف ناحق در مال کسی

باران و اگر زحل بر مشتری کند زحل دلیلست بر خروج سلاطین ترکان از مردم کوه پایه و قحط ارمنیه و نواحی
و خوبی زرع و میوه در عراق و باد و باران هذا فی سرطان اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیلست بر
عظیم شان ملوک عراق و کمال حفظ و ضبط مملکت با بسیاری دزدی و کمی باران و نقصان آبها
و اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیل بر خونریزی و جنگ میان ملوک و مرگ ملکی با بزرگی در عراق
و بزرگی مردم کوه پایه بر زمین عراق و خرابی اکثر اقالیم و بسیاری توالد آدمی با کمی باران و بسیاری
مزروعات و کمی امنیت هذا فی اسد اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیلست بر قوت و موت ملکی در عراق
و مرگ بسیار در آدمی و سباع و باران بسیار و نقصان مزروعات در اکثر بلاد و اگر زحل زیر مشتری
کند زحل دلیلست بر فرح ملوک عراق و موت بعضی ملوک عجم و هلاک خلایق و عداوت میان
اکابر و خوبی هوا و باد و خوبی مزروعات هذا فی سنبله اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیل است
بر خرابی ارمنیه و کمی باران و بسیاری قحط و اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیلست بر جنگ و جدل و
خونریزی در روم و خرابی بعضی شهرها و بسیاری باران و مرگ خلایق و امکان قحط در نواحی اهواز
و فارس هذا فی میزان اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیلست بر بسیاری علت و امراض عامه
از سرفه و غیره خصوصا در عربستان با قلت باران اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیلست بر محاربه
در میان باهم و خونریزی در ایشان و دشمنان این طایفه غلبه کنند و اشتداد قحط و بارانها
و خوبی و نیکی حال زرع هذا فی عقرب اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیلست بر موت ملکی
جبار و از هم پاشیدن لشکر و توابع او و ضعف رعایا و مردم او و بسیاری باران و بادهای خوب
اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیل بر موت ملکی جبار و خرابی عراق و بسیاری عداوت و جنگ
و جدل در اکثر اقالیم و سوختن غلات و عمارات با باران هذا فی قوس اگر زحل فوق مشتری
کند زحل دلیل است بر حدوث بلایا و شداید در اکثر اقالیم و بسیاری جنگ و جدل بر زمین عراق
و اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیلست بر بلا و فتنه و قحط بر زمین عراق و بسیاری فتنه و عداوت

وگیرودار

و گیرودار و جنگ و جدل میان خلایق با بسیاری باران معتدل و وزیدن بادهای خوب و مرغوب
و ارزانی اطعمه هذا فی جدی اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیل است که بر عدل شدن باران و خرابی
و کمی باران و نقصان آبها اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیلست بر موت ملکی و اکابر کوه پایهها و بسیاری
دزدان و بسیاری هلاک ایشان و بسیاری وحوش و [illegible] خوبی مزروعات هذا فی دلو اگر
زحل فوق مشتری کند زحل دلیلست بر شدت خلایق و قحط در اکثر بلاد با خوبی آبها اگر زحل زیر مشتری
کند زحل دلیلست بر نیکی حال اهل عراق و فراخی معیشت اهل عالم خصوصا اهل عراق با خوبی بلادها
و برف و سلامتی هذا فی حوت اگر زحل فوق مشتری کند زحل دلیلست بر موت اکثر اقالیم و غلبه اعدا
بر مردم کوه پایهها و عداوت و میوه در کوه پایهها و بسیار عبارات و برف و یخ اگر زحل زیر مشتری کند زحل دلیل است
بر موت اکابر و ملوک عراق و جلوس اولاد او بجای او و نیکی حال اقالیم و امکان قحط با خوشگواری آبها اما
حلول قرانات در بیوت اثنی عشریه طالع سال فی الطالع دلیلست بر شدت هوا مایل باعتدال و بسیاری
وبا و امراض و خرابی بعضی بلاد و قلت اموال و بی نفعی از کسب و عدم میل مردم بعلم و فی الثانی دلیلست
بر سهولت حال رعیت در معیشت و غلبه جهل و کم میلی بعلم و بسیاری مرگ در خلایق و میل ملوک
بجدل و بسیاری نفع تجار از تجارت و فی الثالث دلیلست بر قوت حال ملوک و صرف نمودن اموال در خرابی
مساجد در سال سیوم از قران و فی الرابع دلیلست بر بسیاری اسفار و انتقال و خرابی شهرها در سال
چهارم از قران و فی الخامس بر آفات که عارض حیوان میشود و نباتات در سال ششم و فی السادس دلیل است
بر بسیاری امراض و تعب در سال هفتم و فی السابع دلیلست بر بدی حال رعیت از ملوک و فی
الثامن دلیلست بر بسیاری موت در سال هشتم و فی التاسع دلیلست بر قوت ملوک و صرف
کردن اموال در سال نهم و فی العاشر دلیلست بر شدت و نکبت ملکان و ملک زادگان در سال
دهم و فی الحادی عشر دلیلست بر جمع شدن اموال ملوک و آبادی خرابی در سال یازدهم و فی الثانی
عشر دلیلست بر سعادت ملوک رعایا او بدست آوردن دولت در سال دوازدهم نکته در سال

موعود اکر طالع موافق برج موعود باشد احکام را قوی کرداند نکته در آن برج از کواکب نکوند
و سعادت و نحوست فلک و عرضی و نتایج آن را اضافه کنند از مطالع اشعه غافل نشوند نکته
قران در مثلثه ناری دلیلست بر قوت اهل مشرق اقوی ح اوسط ب ادنی ه و در مثلثه خاکی دلیل است
بر قوت اهل مغرب اقوی ه اوسط ط ادنی ا و در مثلثه بادی دلیل قوت اهل شمال است اقوی
ی اوسط و ادنی س قران در مثلثه آبی دلیلست بر قوت اهل جنوب اقوی یا اوسط ز ادنی ح
اهل آن جهت و منسوبات برج قوت دهد اما طریق قوت ضعف اقالیم از قران چون انتقال کنند
قران از مثلثه بمثلثه اکر میل ل باشد اقلیم اول و اکر بیشتر ی باشد اقلیم دوم و اکر بیشتر ح باشد
اقلیم سیوم را و اکر س باشد اقلیم چهارم و اکر بیشتر ه باشد اقلیم پنجم و اکر بیشتر ب باشد اقلیم ششم
و اکر بیشتر ز اقلیم هفتم نکته از ضعف و قوت و رجعت و استقامت و اتصالات و نظرات میتوان ضعف
و قوت حالات سکان آن اقلیم و منسوبات او معلوم شود نکته اعمار ملوک زمان قران از دو وجه کویند
اول قران در مثلثه ناری کم کننده عمر باشد اکر قوی کند و قران محکمست که بر سد و در زحل و اشتد
قران محکمست و در مثلثه خاکی دلیل طول عمر باشد خصوصا جدی و اکر صاحب قران باشد یا نظر زحل
و مشتری بطالع دلیل بقاء عمر باشد مدت دو قران و اکر در ثور باشد بنا بقدرت یک قران باشد
و اکر قمر و زهره خوشحال باشند و ناظر بطالع بقدر موضع عطیه بر قران افزاید و اکر سنبله باشد با خوبی
حال قمر و زحل و مشتری و عطارد و نظرات ایشان بزمان یک قران برسد و در مثلثه بادی دلیل بر طول زمان
که بشهادت زحل و مشتری و صاحب بیت نتوان کفت اکر در جوزا باشد سوی عطیه زحل و مشتری
مدت دو قران بقا باشد و اکر میزان باشد بقدر عطیه زهره و زحل عطیه باشد و امکان سرعت انتقال
دارد و اکر دلو باشد مدت بقا مدت سه قران باشد و اکر باز نوبت قران بدو رسد و زحل دلالت بر او بطریق
اول کند بقای بیشتر قران رسد و در مثلثه آبی اکر سرطان باشد دلیل انتقال بسرعت باشد مکر آنکه
مشتری مستعلی باشد و در حوت و عقرب نکته از صاحب خانه و نظرش غافل نشوند و دوری از طالع

از برجی

از برجی سالی و نظرات داخل قران شود دوم از صاحب رابع صاحب دولت کویند و نظرات کواکب باو
عطیه بقدر مکان بخشش یا کاهد نکته انتقال قران از مثلثه آتشی بهوائی دلیلست بر ظهور ملوک و روسا
و اکابر و علما و ظهور منسوبات آن برج از طبقات و دیکر مثلثات دلیلست بر تفوق ادانی بر اعالی که از
صاحب مثلثه بر ضعف و قوتش توان کفت نکته چون انتقال کند قران از مثلثه بمثلثه نظر کنند در
طالع سال قران بعد از تسویة البیوت اکر یکی از کواکب علویه در تاسع یا در ثالث باشد دلیل بر ظهور
انبیاء و اولیاء و علما پس اکر زحل باشد دلیلست بر ظهور انبیا و اکر مریخ باشد دلیلست بر ظهور پادشاه
خونخوار و مبدع ادیان و ادیال که خوب و بدی ایشان از مریخ و اتصالات وی کویند و اکر صاحب حد طالع
یا تاسع یا خامس در برج محده باشد دلیلست که در قران ثانی ظهور کنند یا در انتهاء دور ثانی ظهور کنند
یا انتهاء جزو قران بطالع قران نکته اکر در تحویل سال قمر در بیت خود یا جای باشد که بقوی خلق یا عرضی ازآن
باشد دلیلست بر حسن خلق صاحب دولت که از حالات معلوم میشود والا بر حکم ضد باشد اما علامات
صاحب دولت قران سه وجه کویند اول اکر سهم السعادت در مثلثه ناری باشد دلیلست که علامت
زردی و سرخی باشد پس اکر در راس باشد از طالع علامت در جانب ایمن باشد و اکر در ایسر باشد از طالع
علامت در جانب ایسر باشد و اکر در طالع باشد فوق الارض علامت در رو باشد از جانب راست و اکر
تحت الارض باشد علامت در لب یا رو از جانب چپ باشد و چون قسمت اعضا بر بیوت شد در ران در خانه
عضو نشان مضعف آخر ایسر و اکر در سیم باشد از اعضاء دو کردن و سینه از جانب چپ باشد و در چهارم
در پهلوی چپ باشد و در پنجم در کرده کاه باشد و در ششم علامت در ران و قدم باشد و در سابع اکر در
جانب فوق الارض باشد علامت در جانب راست باشد و اکر در تحت الارض باشد علامت در جانب
چپ باشد از ناف در هشتم علامت در پهلو باشد پهلوی کرده و در نهم علامت در پهلوی راست در
سینه یا میان در کتف باشد و در دهم علامت در پهلوی راست باشد و در یازدهم علامت در ران راست
یا پای راست باشد نکته رنگ علامت از محل سهم کویند از مثلثات یا از صاحب حد یا از موضع صاحب

جد ثانی نظر کنند بطالع قران که اکر برج مذکر باشد علامت صاحب دولت در جانب راست باشد و رنگ
سرخ و سفید و اکر برج مونث باشد در جانب چپ باشد و رنگ سبز و سیاه نکته موضع علامت از موضع
صاحب طالع کویند اکر طالع باشد در رو و در دوم در کردن و قس علی هذا نکته در هر خانه که باشد بقدر
دوری از آن که از مبداء دور شود چنانچه اوایل طالع سر باشد و اواخر طالع ناف و قیاس باقی بر این کن ثالث
علامت را سهمیست که از آن سهم اعلی کویند طریقش آنست که بعد میان رب الساعة و شمس کیرند بر درجات
طالع و طالع افزایند بهر جا که رسد از برج علامت از آن برج کویند و عضو منسوب باو اما سبب ظهور
و شغل و عمل او از بیشتر در طالع کویند اکر زحل باشد دلیلست که ترغیب با دیان و ملل کهن کنند و اجراء
احکام کذشته مندرس و اکر مشتری باشد دلیلست بر اجراء امور دینیه و علوم جدیده و اکر بحروف و نحو
منکر و حارسه و جهاد بر سر آن و اکر احد النیرین در موضع محموده باشند از طالع دلیلست بر آنکه آنچه امر کنند
بآیات استدلال کنند و احکام بکام دعوی کنند و اکر قمر باجتماع قرین باشند بحکمت سخن کوید بعد
از اجتماع و انصراف از کواکب یکوکب لعله متصل شود دلیلست که مقبول القول باشد و اکر غروب طبایع
کرده و اکر منحوس مسعود شود بقتال و جدال کار از پیش برده و اکر مریخ باشد دلیلست که امور قبیحه غیر
مستحسن که از نقل او توان کفت دعوی کند مثل الوهیت و نبوت و غیر قیاس باقی کواکب باین است اما
وقت ظهور صاحب دولت از طالع قران و موضع قران کویند اکر طالع یکی از بیوت علویه یا شرف مشتری
یا خانه آفتاب باشد یا انکه زحل در قوس باشد بحد یا تعدیل از طالع تاخیر در قران هر برجی را سالی کیرند
و قسمت آن برج بشهور و ایام کنند و اکر طالع برج مجوده باشد وقت ولادت از او کویند تا عدد طالع
یا عدد قران و امکان ظهور در قران ثانی و ثالث دارد چنانچه سبق ذکر یافت و ظهور صاحب دولت
در منسوبات برج قران باشد و احداث آن در برج مربع طالع قران باشد نکته خروج صاحب دولت در
بلاد منسوبه برج قران باشد و فساد حال صاحب دولت وقتی باشد که برج قران بکسوف یا خسوف
یا احتراق علویین معاً فاسد یابد یا صاحب رابع در طالع محترق شود و دولت فاسد شود مثال

که حضرت

که حضرت مولانای مرحوم محیی الدین مغربی آورده اینست که باعث بصیرت طالبان میشود انتقال قران
از مثلثه آبی بآتشی باشد یعنی قوس و طالع قران بود اسد چون قران در برج محدود است صاحب دولت
متولدی باید شد و چون بعد پنج برج بود پنج سال باشد و چون حد مریخ بود و در بروج محده بود
و در وی تاف بعد از پنج سال که از قران س سال باشد تولد کند و چون عود کند قران بقوس چنانچه
از مقاله او چهل و سه سال کذشته باشد چه مدت قوسی ک مدت حملی مط و مدت اسدی ک برکم
که هیچ باقی ماند ک ظهور کند و چون قران در قوس است خروج در بغداد کند و چون طالع اسد بود
و رابع او عقرب از زمین بصره ظهور کند و چون صاحب رابع مریخ بود و قران در قوس هو قران خطیر
قوس طالع اسد و چون عطایا جمع کردیم نشد صا معلوم شد که نود و یکسال این دولت در خانه او باشد
و فساد این دولت وقتی باشد که مریخ در اسد محترق شود و چون طالع اسد بود علامت در جانب راست
باشد و چون صاحبش در سرطان بود بر له درجه و با رابع بود دلیلست که انکشت پای او زیاده باشد
که شش انکشت باشد و چون سهم الخلیه در حوت بود علامت در پا باشد و چون سهم السعادة در جدی
بود و ششم طالع است این علامت در ران و قدم باشد اما جانب راست و چون منزل مشتری بود دلیل است
که از جهت امور دینیه و امر معروف و نهی منکر ظهور کند و چون شمس در اوج خود بود دلیلست
که بهمه امور کار کشد و مستمسک بآیات و احادیث کردد نکته در معرفت سیرت و شریعت و مذهب و ادیان
صاحب دولت کوییم مشتری دلیل سیرت و شریعت و اختلافات ادیان در آن زمان است و ملل و دول
از اتصالات مشتری باکواکب باشد خصوصا زحل و مریخ پس نظر کنیم بمشتری اکر در طالع قران در موضع
کدین لا نصاری باشد یا انتقال و اوراد بر طالع نظر باشد از آن سخن کوییم پس اکر مشتری ممازج
زحل باشد دلیلست که ادیان و ملل یهودی باشد که از محل زحل و جوهر زحل در آن محل توان کفت و اکر
بمریخ متصل باشد دلیل باشد بعبادت بتان و رواج بت پرستی و دین مجوسی و آتش پرستی که از
محل مریخ توان کفت و اکر شمس متصل باشد دلیلست بر آفتاب پرستی و دین مجوسی و آتش پرستی

کاز محل آفتاب توان کفت واکر بزهره متصل شود دلیلست بر دین اسلام و توحید و تصوف کاز
محل زهره توان کفت واکر بعطارد محل آفتاب توان کفت واکر بعطارد متصل باشد دلیلست بر
دین نصاری و بهر دینی که در او مشقت و عبادت و ریاضت کاز محل عطارد توان کفت واکر بقمر متصل
باشد دلیلست بر الحاد بسیاری و شکوک در مسایل بر دین و عدم ثبات در یک تحقیق و تعطیل
در امور و شرایع وی ثبات در یک دین ان از محل قمر توان کفت نوعی دیکر اکر صاحب قران زحل باشد
دلیل بر شقاوت اهل دین و منازعت و منافقت واکر مشتری باشد دلیلست که اصحاب توحید مردم
متشرع و با امانت ساعی این دین باشند واکر مریخ باشد دلیلست که اصحاب اسفار مردم سپاهی و کم خشوع
ساعی در دین دین باشند بسبب اختلاط بایم و ترغیب صاحب نظر واکر افتاب باشد معاون این
دین پادشاهان و سلاطین و اشراف و مردم باعزت باشند واکر زهره باشد دلیلست که اصحاب لهو
و نغمه زنان و خواجه سرایان باعث این دولت شوند واکر عطارد باشد دلیلست که صاحب اصحاب علوم
و خصومت و مردم متعصب ممد آن دین کردند واکر قمر باشد دلیلست که رنود و اوباش ممد و معاون
کردند کما از طبع کوکبی که قمر متصل باو خواهد بود توان کفت نکته فی اصل العباده سهم الدین کنند اکر
در تاسع یا عاشر طالع قران باشد دلیلست که عبادت الله تعالی باشد و قرب الی الله باشد و این دین
حق باشد بزبان حق باشد واکر در یازدهم یا دوازدهم باشد دلیلست که این دین داراننش بزبان تابع باشند
بعقل واکر در هشتم و هفتم باشند عامل احکام آن دین معاندان دین بود از ترس فاعل احکام باشند
واکر در ششم باشد دلیلست که بکراهیت فاعل احکام باشند بلکه در ظاهر و میان یکدیکر تابع باشند و در
خلوت بکرده منکر باشند و در پنجم دلیلست که اخبار و آثار آن دین دخواهان باشند و احکام راغب
باشند اما تساهل و تکاهل شیوه خود سازند واکر در چهارم یا سیم باشد معمران و جاهلان تابع و فاعل
احکام باشند و در دوم اول منقاد باشند و چشم بانعامات و جزاء اعمال داشته باشند طریقه این سهم
بعد میان مریخ و قمر کیرند و طالع و درجات افزایند و انرا سهم الدین نامند نکته بودن این سهم در

بیوت

بیوت کواکب بر تقدیر عدم اتصال دین مشعر بر ضعف و قوت باشد واکر در بیوت زحل باشد عبادت
و میل مردم و رواج بازار اصنامی باشد واکر در بیوت مریخ باشد میل مردم باتش کاری و اتش پرستی نار
آتش و آتشکاری و اتش پرستی باشد واکر در خانه آفتاب باشد دلیلست بر عبادت و میل مردم و رواج
اصنام از ذهب باشد واکر در خانهای زهره باشد دلیلست بر رواج بازار و عبادت و میل مردم اصنام کاز
نقره باشد واکر در بیوت عطارد باشد دلیل بر رواج بازار نقاشان و میل مردم بصور متنوعه و عبادت
صور واکر در خانه قمر باشد دلیلست بر عبادت و میل مردم و رواج بازار کاو اما سهم دیکر که آنرا سهم الملك
کویند دیکر انرا سهم السلطان احتیاج میشود طریقه که عمل در اول بعد میان درجه طالع قران تا جزو
قران کیرند و بر درجه طالع سال و طالع افزایند منتهی بمطلوب باشد اما ثانی بعد میان وسط السماء
شمس یا وسط السماء تحویل کیرند و بر موضع مشتری افزایند منتهی بمطلوب باشد و این رسم
در جمیع تحویلات بکار آید و حکم بمواضع و نظرات کواکب باو و صاحب موضع کنند اکرچه در مقاله
سهمات بتفصیل بیین خواهد شد اما معرفت لباس متعارف از کوکبی که در عاشر طالع قران باشد
واکر کوکبی نباشد از صاحب عاشر طالع قران کویند واکر زحل باشد دلیلست بر لباسهای سیاه
موتانه و پوستینها و شقه و امثال آن واکر مشتری باشد دلیلست بر لباسهای سفید و انچه از صوف
باشد واکر مریخ باشد دلیلست بر لباسهای سرخ و زرد واکر شمس باشد دلیلست بر لباسهای الوان
دیراق واکر عطارد باشد دلیلست بر لباسهای بوقلمونی از ابریشم و علف واکر قمر باشد دلیلست بر
جامهای سفید و الوان و غلیظ اما معرفت مرتکبان ایشان از کوکب موجود چهارم یا صاحب چهارم
کویند پس اکر زحل باشد دلیل اسیران و منسوبات وی باشد واکر مشتری باشد دلیل فیل و منسوبات
وی باشد واکر مریخ باشد دلیل و منسوبات وی باشد واکر زهره باشد دلیلست بر اشتران و منسوبات
آن واکر عطارد باشد دلیلست بر خران و منسوبات آن واکر قمر باشد دلیلست بر کاوان و منسوبات
آن اما معرفت انتقال دولت بجمیع و حالات ایشان در چند نکته لازمه نکته لازمه در معرفت

باشد انتقال طالع یا در جانب مغرب یعنی در سابع خروج از آن جانب باشد واکر در وتد الارض باشد
از جانب شمال و بلاد عجم واکر در وسط السماء باشد از جانب جنوب باشد بمعاونت حتی از اهل بیت
ادنی واکر نادر بیوت سی باشد حکم برین کنیم و قرب ببران و تعدد نظر داشته باشیم و چون صفت
شهری که او بیرون آید خواهیم که بدانیم نظر کنیم بسهم الملك اکر در عاشر باشد این شخص در اوسط اقلیم
باشد واکر در بروج آتشی باشد از ناحیت مواضع حار خشک و در بروج بادی در کوهپایها و منسوبات
آن و در بروج آبی در کنار دریا نهرهای عظیم بالنسبه الی الجهة و در بروج خاکی در شوره زار و ریکستان
نکته نظر کنیم در تحاویل سنه خصوصا سال موعود اکر یکی از علویین در درجه شرف باشد و قمر ناظر باشد
باو دلیلست بر ظهور طبیعت آن کوکب در جمیع عالم خصوصا اقالیم بلاد منسوب بآن کوکب و رواج بازار
و منسوبات آن کوکب نکته لازمه دانستن مدت بقاء ملک و دولت بصاحب دولت نظر کنیم بسهم الملك
در طالع انتقال قران که دلالت کند بر دولت صاحب قران اکر در وتد باشد و صاحبش در وتد باشد
دلیلست که مدت دولت بقدر زمان دور اعظم باشد یعنی ۹۶۰ سال شمسی واکر در وتد باشد و
صاحبش در وتد باشد دولت بقدر زمان دور اوسط باشد یعنی ۲۴۰ یعنی سال شمسی واکر ساقط
باشد از اوتاد و ناظر بطالع نباشد دولت بقدر زمان دور اصغر باشد سال شمسی و امکان
زیادتی و کمی بسال دارد که از انتقال و بروج و مثلثات معلوم شود طریقه دیکر در وقت قران نظر بنیرین
کنیم خصوصا قمر اکر در اوتاد باشد قدر مدت اعظم باشد و در مایل وتد باشد قدر مدت اوسط
و در زایل وتد قدر دور اصغر طریقه دیکر اکر قران و صاحبش در وتد باشد و بری باشد از نحوس
و مناحس در محل خوب باشند و سهم الملك نیز منحوس باشد دلیلست بر قوت این دولت و ظفر
از پیش بردن مهمات و زیادتی جاه بقدر دور اعظم و قیاس باقی برابن است واکر در اوتاد نحوسی باشد یا اوتاد
کواکب راجع یا ساقط بر قصر مدت و زودی زوال و تفرقت جمعیت واکر ظهور این دلایل در بلادی باشد که
برج قران و موضع صاحب قران دال باشد بران نکته لازمه اما در سلوک باشد واکر کوکبی در شرف

یا خود

یا خود باشد یا خانه خود عدد حظ بیرون حاز شود اکر کوکبی در برج مجسد باشد حدود ملوک متضاعف
شود نوعی دیکر بعد میان طالع قران سهم الملك بیننده بعدد کوکب موجود بدستور کویند نکته
مراتب کواکب بمرتبه که منطقش بهشتم باشد صاحب دولت از بیلاق حکمش و اعتبار بهشتم باشد و بحو
و خاصیت کوکبی باشد معامله ملت زایل از صاحب سهم الملك حادث بیننده پس اکر ناظر باشد دلیل
ملت اولی از تثلیث یا تسدیس ملت اولی بسلامت ماند واکر بتربیع یا مقابله ناظر باشد دلیل فتنه و تمام
دخول تزلزل باشد خصوصا مریخ را قوت باشد در یکی از اوتاد اوتاد قوی باشد نکته لازمه در معرفت
صفت مولد این ملت از اشخاص نظر بطالع و طالع انتقال قران در مثلثات از جهت صفت مولد
واکر اسباب و طبع ایشان از خلوه کواکب و ممازجت کواکب بایکدیکر و بعضی دلیلی برای معرفت بدانکه
هرکاه جزو طالع شخصی که متولد شده باشد از نحوی که متصل شده باشد باو ملک جزو طالع انتقال قمر
باشد یا موضع احد النیرین باشد خصوصا صاحب النوبه یا جزوی که زحل و مشتری و شوربا باشد یا انکه طالع
و تدی باشد از اوتاد طالع یا انکه وتدی موضع دلیلین باشد یا یکی از دلیلین یا انکه شریک باشند در دلالت
دو کوکب دلیلست بر تصرف در مملکت و قدرت یافتن در ان بقدر برج و صاحب برج پس طالع انکس برج
وسط السماء باشد و صاحب او شرقی باشد وقت انتقال قران از مثلثه بمثلثه دیکر برجی که ان کواکب دلیل
او راحت باشد دلیلست که بوصیت صاحب ملک باشد واکر برخلاف ان باشد حال بمقتضی برج کوکب
او دلیل باشد واکر در طوالع موالید اهل مملکت که استعداد بزرکی در او باشد افتاب در خانه یا شرف یا در
وسط السماء یا در یکی از اوتاد باشد و صاحب طالع متصل باشد یا در مواضع محموده خصوصا در اوتاد
ملک و بزرکی شود واکر زحل نیز بحالت افتاب باشد و صاحب طالع بد و ناظر چنانچه کفته شد سلطنت
و بزرکی شود اما جابر و ستمکار باشد واکر صاحب وسط السماء بدین صفات باشد ملک و بزرکی
واکر قمر در شب همچون آفتاب باشد یا در شرف باشد ملک و مستولی کردد و او را پادشاهی مذکورات باشد
ایضا انصراف قمر از عقده و اتصال بکواکب شرقی در وسط السماء در درجه شرف دلیلست ایضا چون

انتقال دولت از امتی بامتی مذکورات از منتقل بکذرانند وطالع قران ماضی وطالع این قران وطالع
سنین وارباع واجتماعات واستقبالات وتسییرات این طوالع ورسیدن بکوکب اصل واین کواکب
ونتایج ایشان وامتزاجات کواکب ملاحظه کنند وچون سر وستولی وصاحب ومد برقران اول
یعنی کذشته ساقط شود وصاحب دولت سابق ضایع شود واحتراق چنانچه مذکور شد دولت
بفساد دهد ایضا چون سر وستولی وصاحب ومد برقران حادث بحالات مستحسنه وقوی خلق
وعرضی رسد صاحب دولت ثانی چنانچه مذکور شد درمیان آید نکته در برج قران نظر کن که دلیل
بر قوم ناحیه وسبب نقل دولت باشد پس اکر اینجا بجدی یا سرطان رسد سبب دین وملت ظهور
کند خصوصا که قمر در سرطان باشد وقیاسی باقی بپوت براین کن ومریخ را سعادت داند واکر مشرقی
باشد امداد از اهل شرق وجنوب باشد واکر مغربی باشد امداد از اهل مغرب وشمال باشد واکر مریخ
با علوبین باشد یا در یکی از اوتاد باشد امری که دلالت کند بسرعت بفعل آید واکر در زایل باشد مد دولت
او دیر بفعل اید واکر در میزان باشد مدد واسفار این اوله عبید ومردم سفله باشند واکر در طالع باشد
از اهل بیت صاحب امداد کنند واکر مریخ ساقط باشد دلیلست که صاحب دولت از ملک ودولت
امیدوار شود واکر برد نور ماد فع قوت یا قوی عرضی راست باشد بعد از یاس امیدوار شود
واکر در وتد باشد دلیلست که از اهل ملک وسلطان باشد وصاحبی کند ملک را بزور وقوت واکر
ناظر باشد بجزو قران از تربیع دلیلست که یکی از لشکری استیلا یابد بر ملک وحکومت کند خصوصا
که مریخ در چهارم باشد ودر وقت انتقال قران از مثلثه بمثلثه انتهاء تسییر سال حد اند اکر
یکی از اوتاد طالع پیت رسد وطالع سال برج ثابت باشد دلیل بر ثبات دولت تا وقت تمام دور
خصوصا که اینجا بخانه کوکب مستولی رسد نکته طالع هر بلد وهر اقلیم وهر طرف را دخلی عظیم است
غافل مشو نکته در وقت قران اکر زحل فوق مشتری کذرد سعار حادث بجور وظلم وشمشیر واقع
شود واکر مشتری فوق زحل کذرد بعار حادث بعدل وانصاف از پیش رود واکر صاحب حد جزو

استقبال

استقبال یا اجتماع وپیش از سال قران وپیش از ربع قران وپیش از جزو جزو قران منحوس باشد دلیل است
بر خروج خوارج بر ملک ودر زمان مناسب چنانچه بعمل سابق وتفتیش معلوم شود وصلاح فساد حال
او نیز معلوم شود واکر قران در بروج منقلبه واقع شود باعث فتنه وتغیر عامه خلایق باشد وزود
بر طرف شود واکر در بروج ثابته باشد دلیل بر ثبات آن ودر بروج ذو جسدین دلیلست بر توسط حال
واکر حکم بر صلاح حال باشد در همه عالمست خصوصا اقالیم وبلاد منسوبه بمشتری واکر حکم بر فساد باشد
در همه عالم است خصوصا در اقالیم وبلاد منسوبه بر زحل نکته تسییر اینجا بهر خانه منتهی میشود در سال
موعود خصوصا هفتم چون منحوس شود نکرند که آن نحس صاحب چه خانه است بمنازعه ومباحثه ومنا قشه
ومباحثه ومجادله سبب منسوبات آن خانه باشد واکر بسعدی مسعود باشد منسوبات آنخانه محمود
معادن باشد نکته اکر انتقال کند قمر از برجی ببرجی واز سنین موعود نباشد طالع انتقال قمر را نقطه
باید کرد واز انتقال دولت وملت معلوم باید کرد نکته لازمه انتقال دولت وملت از قومی بقومی یا از
قومی بقومی از زوال دور کویند چون یکی از کوکب سفلیه باشد پس چون قران دلیل انتقال باشد ودر
بروج مجسده باشد طالع نیز بروج مجسده باشد دلیلست که چون تسییر بجزو قران رسد تغیر واقع شود نکته
چون قران در اول بروج شود بامیکر اوله تغیرات وحالات در قران ثالث بوجود آید وچون در اوسط
برج باشد در قران ثانی وچون در اخر برج واقع شود در قران اول واقع شود نکته اکر سهم الملوک
در اوایل بروج باشد دلیلست بر تبعیت اقوام در این ملت انتقال از خویش بخویش واکر در وسط برج
باشد دلیلست بر دوام ملک نسلا بعد نسل واکر در آخر برج واقع شود دلیلست که قومی که مخالفت باشند
خروج کنند وطلب ملک نمایند پس اکر دولت ملت سپری شده باشد بدر رود والا فلا که از دیکر اوله
توان کفت نکته نظر کن بسهم الملک که ناظر بچه کوکب است یا برد نور یا دفع طبیعت بچه کوکب دارد
دلیلست که انتقال دولت بقومی که کوکب شعی باشد شود نکته لازمه چون عرض صاحب دولت
وصاحب انتقال باشد دلیلست که از چه جهت از چه شهر است نظر بسهم الملک کنیم اکر در جانب مشرق

قمر در شرف کوکبی باشد وان کوکب در شرف قمر دلیلست ایضا کواکب باقی بمقدار اول اوج در درجه
طالع یا در جه دهم دلیلست ایضا براین با احد النیرین در درجه تو رید کواکب یا شد دلیلست ایضا برکه سعادت
در درجه شرف خود با نیرین باشد وبا سهم السعادة در دهم دلیلست خصوصا که یکی صاحب سهم السعادة
نکته زحل هند ومشتری بابل ومریخ ترک وافتاب روم وزهره عرب ونواحی مصر وعطارد مصر وبعضی بلاد
شام وقمر چین واقالیم هر یک بنوعی که مذکور شد با بلاد پس چون رب وسط السماء در طالع متوالیه
بصاحب طالع متصل شود واین دو کوکب شرقی در شرف خود باشند مولود ملک وصاحب آن ملک شود
ایضا چون صاحب عاشر وطالع وقمر وسهم السعادة وصاحبش مسعود باشند وصاحبان ایشان در خیر
خود باشند دلیلست براینکه سلطان صاحب قدر بزرک باشد ایضا افتاب چون در شرف باشد ودر
دقیقه طالع باشد دلیلست ایضا چون نیرین در شرف خود بایکدیکر باشند وقمر در رضیحه خود باشد دلیل است
نکته عظم قدر وحالت ملوک از دلیل استنباط باید کرد نکته در وقت ملک شدن اکر صاحب طوالع
متصل شود بافتاب وزحل وصاحب عاشر باتصال قویه در اوایل عمر ملک وبزرک شود واکر اتصال
صاحب بغیر ثلاثه باشد ملک شدن او در اواسط عمر باشد خصوصا که کوکب واحد باشد واکر میان دلیل
وزحل دو کوکب باشد در آخر عمر پادشاه شود نکته چون حالت مذکوره در این موالید مکرر واقع شود
اقرب دستعد باشد ومریخ را مربی شناسند واکر مساوات در این نیز باشد اسم وعلامت که از قران
مستقل شود واو را ملک دانند نکته اکر سهم الملوک با اصل باشد ومقبول باشد بر بعد از مباحث دلیل است
بر خوبی حال صاحب دولت وعدل واصلاح حال رعیت وخوبی اطاعت ایشان وهمچنین اکر زحل در مقام
محمود باشد واکر مذکورات بدحال باشند ودر مکان محمود باشد دلیلست بر جور وفساد واکر صاحب
سهم وصاحب طالع غیر مقبول باشد دلیلست بر فساد حال رعیت وتقلب وتعظیم واکر صاحب سهم
در وقت تحویل که دال باشد بر قیام صاحب دولت مقارن نحسی باشد دلیل خوبی در اول دولت باشد
وبدی حال در آخر وفساد حال اطراف واکر محصور باشد میان سعد ونحس اکر تسییر اول بسعد رسد

دولت

واخر بنحس اول دولت خوب واخر بد باشد واکر بعکس باشد حکم بعکس باشد نکته چون سهم الملک
بصاحب بیت ناظر باشد بغیر مقابله دلیلست که صاحب دولت خوش حال نباشد اما بعدل ورعیت پروری
بیشتر مایل باشد وبر اعدا مظفر ومنصور باشد واکر مقابله باشد اعدا بر او غالب باشند وکرنیز دارد نکته چون
صاحب سابع زحل باشد وتدبیر بکوکب تحت الشعاع داشته باشد دلیلست بر هلاک اعدا صاحب
دولت بدست غیر واکر کوکب در تحت الشعاع نباشد اعدا قوی العداوت باشند باکی واکر این کوکب
متصل باشد بکوکب شرقی که صاحب خیر باشد دلیلست بر بسیاری اعدا وخروج ایشان از جانب شرق
باشد واکر زحل ناظر باشد بکوکب مدبر از تثلیث یا تسدیس دلیل قلت اعدا وخرابی اعدا وضایع شدن
در جنکها وانجا آوردن اعدا باشد بصاحب دولت واکر زحل در موضع خوب باشد وکواکب دفع قوت
باو کنند دلیل بسیاری خوارج ومنازعین ومفلسین صاحب دولت با وجود کثرت منسوبات ولشکر
وبیم هلاک صاحب دولت باشد صاحب خانه زحل اکر یکی از نیرین یا مشتری باشد دلیل بر انکه خارجی
ومنازع از اهل بیت صاحب دولت باشد نکته عام اکر زحل در تحویلات نهاری در شرف وناظر بمشتری باشد
دلیلست بر آبادانیها وعمارت شهرها وضایع شدن اعدا نکته عام اکر سهم الملک تثلیث زحل باشد یا تسدیس
قبول
ویره وقبول صاحب سهم کرده باشند دال باشد بر حب رعیت ملک را وآبادانی واکر در تربیع باشد یا
دلیل توسط حکم باشد واکر در مقابل باشد دلیل ناراستی وتخاصم وجنک وجدال رعیت باشد نکته
چون مشتری شرقی باشد ناظر بشمس یا قمر یا طالع در بروج ملوک باشد خصوصا که مستعلی باشد در
تحویل دلیل ظهور وقیام صاحب دولت باشد وجمع اموال بدوستی رعایا او را واز بروج مجسده باشد تا کیفیتی
کنیم واکر از بروج ثابته باشد دلیل ثبات وطول مدت وجمع اموال باشد واکر مشتری ساقط باشد از منا ظر
نیرین وطالع دولت بطول بکشد واکر مشتری در تحویل سال ظهور در سابع باشد دلیلست بر جمع اموال
واکر مشتری زاید باشد وبمریخ متصل باشد دلیل است که اموال متفرق شود بحق وباطل بالکلیه وقدرت صاحب
دولت واکر مشتری در خانه خود باشد وبمریخ متصل باشد دلیل صرف اموالست بر وجهی که صلاح

حال رعیت باشد واگر مشتری در خانه باشد که موافق طبیعت وی باشد ودر محل قوی باشد از طالع بری
از نحوس دلیلست بر جمع اموال وطلب از رعیت واگر خلاف گذشته باشد مال که باشد محافظت کند واگر
مریخ در موضع خوب باشد ودر خانه مشتری ومشتری در خانه مریخ باشد دلیلست بر اطاعت اهل
مملکت بسبب ضبط صاحب دولت وبلند شدن آوازه افتد وار علم باحوال ومملکت او خصوصا اگر زحل
نهاری وشمس ناظر باشد از وتدی یا در یکی مواضع خوب باشد وهمچنین است اگر مریخ در خانه خود باشد
یا در شرف خود یا خانه مشتری یا خانه آفتاب ناظر باشد بمشتری بتحویل شمسی دلیل عزت وبسیاری جمعیت
وشهرت صاحب دولت باشد نکته مریخ اگر مقارن سهم السعادة باشد دلیلست بر ریختن خونها وکشتن
خویش وقوم وعزت آنکه حرب وو رغبت بسفر یا داگر راس مقارن مشتری باشد در طالع تحویل سنه شود
دلیلست بر قوت واقتدار او بر سایر ملوک ورؤسا ورعیت نکته در وقت ظهور چون شمس متصل شود
بمریخ که خالی السیر باشد غیر متناظره بر زحل دلیلست بر سرکشی لشکری وشدت فساد ایشان واتفاق ایشان
با خوارج وقطع طرق واندوه خلایق واگر مریخ متصل باشد بر زحل دلیلست بر سکوت لشکری واطاعت ملوک
وضعف خوارج بلکه در نک نتوانند کرد خصوصا اگر زحل در بیت خود باشد واتصال آفتاب با مشتری از غیر
نظر دلیلست بر بسیاری خوارج خصوصا اگر از رعیت اهل بیت باشند وبسیاری غم واندوه واگر مشتری بر زحل
ناظر باشد دلیلست که با وجود خوارج ودو فتنه ساکن گردد وضعف خوارج خصوصا اگر سهم نیز مشتری باشد
نکته عام اتصال شمس بر زحل دلیل سلامتی ملوک وظفر وقوت خصوصا که زحل بری باشد از مناحس
ایضا انصراف شمس از مشتری واتصال بمریخ بعده اتصال بر زحل در یک برج دلیلست بر خروج خوارج
از اهل بیت ملک یا کسی که سمت وکالت بزرگی داشته باشد ورسیدن بملک غم واندوه واگر مسعود باشد
آخر ظفر یابد واگر اتصال بر زحل بکند واگر کند در برج دیگر کند خروج خوارج وتعدی وخوف بر ملک باشد
واگر مریخ بعد از انصراف بمشتری متصل شود بر زحل خروج بر ملک باشد از اهل بیت او کسی که صاحب داعیه
باشد پس اگر مشتری بر زحل متصل شود اعانت باید پس اگر مریخ متصل شود بر زحل کار از پیش برد پس اگر مار

متصل شود بمشتری دلیل بر تغیر وتبدیل اهل البیت وخروج صاحب داعیه بسبب آن پس اگر این اتصالات
در خانه خود باشد نفسی از نحوس باشد ظفر از صاحب داعیه باشد نکته لازمه چون یکی از کواکب در شرف
هفتم طالع در شرف خود یا کوکب دیگر دلیلست بر تسلط ملک بر رعیت وبدی حال رعیت در زمان این
ملک بسبب منسوبات کوکب صاحب شرف واگر کواکب حال در هفتم در هبوط خود یا کوکبی باشد دلیل است
بر خوبی حال رعیت وبدی حال ملک پس نقل هم بهم طالع کنیم ودهم موضع آفتاب پس اگر از بروج باشد
وسعدی در وباشد یا سعدی با وناظر باشد دلیل سعادت وطول زمان ملک باشد واگر در عاشر کوکبی
باشد که در شرف خود یا در حیز خود وشمال باشد وزاید باشد این صاحب دولت را فضل وقوت زیاده گردد
نکته عام اگر صاحب رابع وسابع در طالع باشد یا در عاشر دلیلست بر خضوع اعدا دولت واگر صاحب
طالع یا عاشر در رابع یا در سابع باشد دلیلست بر خضوع ملک بجهت اعدا نقل سهم الملک کنیم اگر
در سعد باشد ودر رصد نحسی دلیلست بر جور وظلم نکته عام اگر صاحب سهم الملک مصرف باشد از صاحب
بیت المال دلیلست بر صرف نمودن اموال واگر متصل باشد دلیلست بر جمع نمودن اموال واگر نظر نباشد
دلیلست بر عدم التفات ملک بمال این نکته در جمع پوت وغایت واجب است وحکم براو باین طریق
اما معرفت در سهم که لازمست اول از شمس تا پانزده درجه اسد بعد گیرند وبر موضع قمر افزایند منتهی
مطلوب باشد واین را سهم السلطان گویند دوم از قمر تا پانزده درجه سرطان بعد گیرند وبر موضع شمس
افزایند منتهی مطلوب باشد واین را سهم الرعیت نامند واگر در خانهها زحل باشد دلیلست بر بنا وعمارت
وکندن قنوات وانهار واگر در خانهها مشتری باشد دلیلست بر پدید آمدن زهد وصلاح دروغ وعفت و
عبادت وحج وزیارت مواضع متبرکه وتعمیر بقاع الخیر ومساجد ومعابد واگر واقع شوند در خانه مریخ
دلیلست بر آنکه لشکر کشی وکار وبار ودیدن لشکر واسلحه پدید آید وبسیار شود واگر واقع شود در خانهها
زهره دلیلست بر بسیاری لهو ولعب وخواستگی وسازندگی وتمتع یافتن از زنان وساده زنخان واگر
واقع باشند در خانههای عطارد دلیلست بر بسیاری محاسبات ومطالبات ورواج بازار حکمت وعلوم

واگر در خانهها بیرون واقع شود حکم بر طالع ایشان کنند نکته واگر در خانه دو کوکب باشند ترکیب کنند
احکام او قوت وضعف صاحب خانه دخیل است احسن آنست که با دلیل یعنی دلیل قران جمع کنند چنانچه
سبق ذکر یافت سند که حضرت مرحومی استاد محیی الدین مغربی آورده در ظهور نبی علیه السلام انتهی
سوی بجوزا رسیده بود وصاحبش عطارد بود وصاحب دوره قمر بود وچون نبی در حوت وحمل خانه
مشتری ومریخ بود صلاح وعبادت رواج یافت اما قتل وکشش وقید وبند بیشتر شد وچون بعد
از دور قمر بود بایکدیگر رسید باقی او حاکمست ما بر سر احکام دیدیم نکته لازمه در معرفت مدت عمر وبقای
صاحب مولود واین بدو نوع معلوم میشود اول از جهت تحاویل قرانات ثانی از جهت تحویل سال وماه
روز ظهور اما نقل از جهت طالع سنین عالم وقرانات نقل بطالع تحویل سال عالم که تولد نموده باشد
کرده نقل کنند بحال زحل اگر در خانه خود باشد صاحب دولت از چهار موضع داشته میشود اول
بعد میان زحل وطالع هم بر سی درجه سال گیرند ثانی بعد میان طالع وزحل با سنه وبهر سی درجه
سال ثالث بعد میان طالع وموضع قرانات بدستور رابع چهارم از سابع سال تحویل یا سابع طالع قران
پس اگر زحل در شرف خود باشد ودرجات از پنج درجه گذشته باشد یا پست وپنج درجه سال تحویل
ده وقت باشد اول ماه قران آینده واقع شود مثل سنین مستفاد از طالع قران تا موضع قران و
در این بود وقت است یکی رسیدن وی بسال قران موعود ثانی رسیدن با تمام علیه ملت طریق
داشتن وی انانچه او درانست از هر برجی سالی تا اوتاد قران وتا تثلیث جزو قران ایضا رسیدن بعد که
منحوس وباوتاد نحوس پس اگر زحل در یکی از خانههای خود باشد از یک دقیقه تا پنج درجه یا از بیست
وپنج درجه دلیلست بر یکی عمر وثبات قایم یعنی صاحب دولت از جهت تعیین وقت هر درجه سال و
هر پنج دقیقه ماهی وهر دوازده ثانیه روزی وهر سی ثالثه ودو دقیقه پس ملاحظه کنند با نهاوده
از سال قران تا اوتاد نحوس پس اگر در یکی از خانهها کواکب علوی باشد وصاحب خانه در یکی از اوتاد
باشد بعد میان صاحب خانه تا خانه سند بهر درجه سودا از هر برجی سال شمسی وهر ده درجه ونیم ماهی

و بهر پنج دقیقه روزی یا پنج جمع شود مدت عمر شی باشد واگر در میان اوتاد از صاحب بیت باشد موضع
وی بجمل سابق عمل کنند واگر یکی در وتد دیگر هم در زایل او یکی از وتد تا زایل وتد شمرده بهمان عمل کنند
واگر زحل یا صاحب خانه کمتر از سی درجه باشد از هر درجه ماهی وهر ده دقیقه روزی مدت عمر باشد
اگر زیاده از شصت درجه باشد شصت طرح کنیم وباقی عمل سابق کنیم واگر یکی از بیوت منقلب باشد
یا در خانه قمر باشد وقمر ناظر باشد بعد بگیریم میان کوکب وتدی با کوکب سایلی وعمل سابق کنیم واگر ناظر
بر زحل باشد مشتق بعد بگیر وعمل سابق کن طریقه دیگر عمل از هر درجه ماهی وهر ده دقیقه روزی و
عمل سابق کنند واگر زحل در خانه آفتاب باشد وتحویل نهاری باشد بعد میان آفتاب وزحل بگیرند وعمل
سابق کنند طریقه دیگر اگر میان شمس وزحل کمتر از سیصد درجه باشد وهر درجه ماهی گیرند واگر زیاده
تر باشد بعد زیادت عمل کنند واگر تحویل سال باشد بعد از زحل تا شمس گیرند عمل سابق کنی واگر زحل
در برج مجوف باشد نظر بر سال وماه وروز مضاعف شود نکته در سال ظهور ناسد اگر زحل مقبول نباشد
عجب که سال بسر برد واین اعمال بمشتری وصاحب خانه اش وبخلاف عمل زحل بر برجی یا ماهی ومهر بدستور
و یا تهار از زحل بهم رسیده جمع کنند مگر آنکه زحل در خانه کوکب سفلی باشد بصاحبش نظر نباشد اما طول
عمر وجاه وطالع استقبال قمر چون از مثلث بمثلث برود میان طالع وقران گیرند ومریخ وزحل را بانیر اعظم
رخاه صد وبعمل سابق کار با نجام رسانند ومدت بقا دانند پس چون در تحویل سالی صاحب دولت
از قرانات با ترییع مریخ فاسد شود یا در برج بعد آن ومحترق گردد دولت بفساد انجامد واگر بسلامت گذرد
قران را که آینده باشد بسر برد مگر بقاطع رسید طما غفی شدن بانواع است یکی رسیدن بتربیع نحوس
در تحویل سال تا رسیدن بتربیع یا مقابله وانتهاآت در اصل مسئله با قران تاسع باشد بعد موضع قرانات تا
طالع گیریم واگر قران یکی از بیوت علوی باشد ودر ثالث یا تاسع باشد سیما اگر در دو باشد بیم خوف
در سال نوبت باشد پس اگر زحل در خانه خود باشد عمر قایم بقدر یک قران باشد واگر در خانه مشتری
یا مریخ باشد بعد موضع زحل با قرانات ملحق بخشند واگر بشرکت کواکب علوی باشد سنین خود را

اما قرانات کواکب سفلی دال بر طول عمر نیستند اما اگر زحل در حوت کواکب علوی باشد و مقبول باشد خواه
ناظر باشد و خواه نباشد دلیل طول عمر است و اگر در حوت کواکب سفلی و غیر مقبول باشند دلیل کمی عمر
باشد و از جهت سهم الملک عمر یا معلوم اوقات کو چه طریقش هر روز بعد از مشتری یا زحل در شب بر عکس
و بطالع تحویل افزایند منتهی مطلوب باشد که مشتری در برج خویش باشد و تحویل نهاری باشد و سال
باشد از او شاد بعد از زحل تا مشتری گیرند و سی درجه بر او افزایند و بر طالع افزایند منتهی بسهم الملک
باشد و اگر مشتری در شرف خود باشد و تحویل لیلی باشد از مشتری تا زحل بعد گیرند و بر طالع افزایند
سهم الملک باشد پس نقل کنند تا ابتدا سفلیین کی بموضع سهم رسد چون رسد وقت نکبت باشد
ایضا بعد سیاره شمس و سهم گیرند بر هر درجه سالی منتهی بوقت نکبت باشد و اگر منحوس شده باشد
ایضا مقابله زحل و مشتری بموضع سهم وقت نکبت باشد ایضا چون زحل بنیر اعظم فاسد شود مریخ
بقمر وقت نکبت باشد ایضا تحویل شمس بمنتهی بسهم وقت نکبت است ایضا تحویل سال که قمر در طالع
باشد یا عاشر و شمس برسد بجزو ثانی از طالع و صاحب طالع برتر باشد وقت نکبت است بعد از شش
ماه اگر در رسیدن شمس بجزو ثانی نکبت رسد سهم آنست که در وقت تحویل سال قیام اگر زحل شرقی باشد
و اگر زحل تا درجه انتها ملت و اگر مشتری شرقی باشد از مشتری تا درجه انتها ملت و درجات طالع تحویل
بر او افزایند با طالع منتهی بسهم باشد که عمر زو توان گفت سهم آنست که در وقت قیام از کوکب هر چه
تا درجه انتها و طالع گیرند و بر طالع و درجات جمع کنند منتهی بمطلوب باشد که عمر زو توان گفت
پس اگر این دو سهم و مشتری غربی باشند یا شرقی از زحل تا سهم اول و از مشتری تا سهم دوم پس ما
بین کوکب شرقی تا شمس از درجات و دقایق را بر [red] ضرب کنیم بر آنچه کوکب شرقی حرکت کرده از درجه و
دقیقه در برجیس قسمت کنیم خارج قسمت مقدار عمر باشد از سهم ثانی آنچه بعد باشد میان سهم و کوکب
غربی از درجه و دقیقه در [red] ضرب کنیم حاصل را بر آنچه کوکب غربی سیر کرده قسمت کنیم و بر طالع درجات
طالع افزایند او منتهی باشد تا جزو کوکب شرقی آنچه شود بعمل سابق عمر قایم باشد سهم آنست که اقتضا

باحوال ملوک عمل یعنی بعد جزو نیر اعظم تا درجه زحل گرفته بر درجات جزو اقتران افزایند و این را سهم
الملک الاول نامند سهم از درجه مشرق تا درجه زحل آنچه باشد بر برج و درجه قران افزایند منتهی باشد سهم
ملک ثانی نامند آنگاه بعد سهمین بهر یک از صاحبشان در روز و بعکس در شب و بعد هر یک از سهمین
تاریخ در روز و بعکس در شب و جمع کنیم آنچه شود هر برجی را سال بدستور عمر صاحب دولت دانند
و عدد سهم اول از زحل و سهم ثانی مشتریست چو عطیه بایشان بخشند اما معرفت کمیه عمر ایشان بعد
از قیام بدین نوع باشد نقل بطالع و عاشر کنیم و استخراج هیلاج و کدخداه کنیم بدستور موالید بعده
از آن سیر درجه طالع بجهت دانستن حال بدن و سیر درجه عاشر بجهت دانستن حال سلطنت و حکومت
و باد دادار تمام عمل کنیم پس اگر بقاطع رسد و منحوس شود حکم بقطع کنیم و اگر بقاطع نرسد بلکه بعفت
انجامد حکم بفساد کنیم و از درجات قاطع و فاسد غافل نشویم و بقدر امکان کوشیم و قطع از فساد
و فساد از مرض و مرض از تغییر مزاج و غیره از مراتب بود واجب دانیم و این از صاحب حد و وجه و بحال
و از درجات و در بهره و هفت بهره و نیم بهره و اثنی عشریه استنباط توان کرد و از ضعف و قوت ناظر
مرضی کواکب غافل نباشد که بحسب فقیر حقیر علاوالدین محمد منجم نبرد نیست شهادات از مطالع و طالع
ملت و طالع قران ملت و انتهاآت و تسییرات از او تا دو از ترابیع تحویل در این مواضع غافل نشوند چه
حکم است که در این سال حادثه روی باید شی نمود و آن در قران حادث باشد بلکه از نفس کواکب ایضا باشد
از اصل قران ملت و قران حادث از انتقال مثلثه و انتهاآت هر دو و تسییرات و مطارح اشعه و مواضع
کواکب اصلی و تسییری غافل نشوند که نتایج کلیه بدان عاید میشود اما علتی که مستلزم بکثرت باشد بعد
مطالع سال قیام اگر زحل در حوت دال بر علت باشد از برودت و رطوبت و اسهال و سل خصوصا
در جدی اگر در دلو باشد از بادهای سرد و قولنج و امثال آن و اگر در حوت مشتری باشد مرض ایشان
بر وجه محمود باشد پس اگر در قوس باشد علت از حرارت و غلبه بادهای گرم و اگر در حوت باشد علت از
غلبه حرارت و رطوبت باشد و اگر در خانه مریخ باشد از غلبه حرارت و امکان ضربت نیز دارد و اگر مریخ

معادن باشد پس اگر در حمل باشد علت در سر و رو باشد مانند ماشرا و غیره و اگر در عقرب باشد علت
در اسافل بهم رسد و خنازیر از طاعون و وبا و ماننده آن نگاه دارد و اگر در اسد باشد علت از حرارت و یبوست
باشد خصوصا اگر شمس بمریخ منحوس شده باشد و اگر در خانهای زهره باشد دلیلست که علت بادها
و سموم بهم رسد و آنچه باین ماند پس اگر در ثور باشد علت از سردی و خشکی باشد و از چهار پایان و اگر
در میزان باشد علت از حرارت و رطوبت باشد و از درد حلق خصوصا اگر زهره در حمل باشد و اگر حوت
عطارد باشد علت فساد عقل از کثرت حرارت و رطوبت و فساد درون پس اگر در جوزا باشد علت از حرارت
و رطوبت و اوجاع سینه و اگر در سنبله باشد علت از فساد کبد باشد از معده و جگر و روده و غیره و اگر در خانه
قمر باشد علت از برودت و رطوبت باشد نکته در بیان علت از موضع صاحب خانه غافل نشوند که آن
علت در آن عضو بهم رسد که از برج کواکب توان گفت نکته از نظرات کواکب و در نمودن دفع طبیعت
و قوت بر زحل و صاحب خانه زحل غافل نشوند چه امکان قوت آن مرض یا شرکت مرض دیگر دارد یا ضعف
آن مرض یا دفع آن مرض ما در از ضعف و قوی ذات و بعضی حالات استنباط توان کرد اما معرفت روز
نکبت طریق آن نقل تحویل سال قیاس کنیم اگر زحل و مریخ مقارن باشند یا متصل بتربیع یا مقابله و ناظر
بطالع باشند دلیلست بر قتل شاه و اگر زحل مقبول باشد و مریخ ضعیف باشد در غیر حظ خود دلیل است
بر خواری و مذلت قایم بعده عفو کنند و باعث بلند شدن فتنه و آشوب شود و اگر زحل تحت الشعاع باشد
یا محترق باشد و شمس دفع قوت کند مریخ دلیل است بر قتل قایم و اگر مریخ منصرف شود از زحل از
تربیع یا مقابله نقل کند قمر از زحل و نور را بدون نور کوکب دیگر که قاطع باشد و زحل ساقط باشد از
اوتاد و مریخ در موضع خوب باشد دلیلست بر قتل قایم و اگر قمر نقل کند نور را میان هر دو دلیل دلیل
قیام است و اگر زحل ساقط باشد از طالع مریخ قوی المکان باشد یا در وتد باشد یا متصل باشد از تسدیس
یا تثلیث و نور کوکب سعدی در میان نباشد دلیلست بر قلت بقا و نکبت قایم با آهن و تمکین اگر در
سفر باشد یا در نقل و حرکت خصوصا که نظر تسدیسی باشد در سال انتقال قمر از مثلثه بمثلثه

و اگر مشتری در بیت زحل و بد حال شود بمقارنه مریخ یا در تربیع یا مقابله بدون کوکب سعد دلیل
قتل است و اگر مریخ بمشتری مقارن باشد در هبوط مریخ یا در وبال یا در یکی از بروج که کواکب قطع
نور ایشان بکنند دلیل قتل باشد و اگر مریخ با شمس باشد در برج ثانی شمس باشد یا در یازده یا ده
دوازده آفتاب باشد دلیل قتل است و بعد از آن خفته باشد مدت و اگر میان شمس و مریخ سی درجه
بعد باشد مدت بقایش سی ماه باشد بقدر سنین مریخ و اگر میان ایشان بیشتر از سی درجه باشد
مدت بقایش بقدر سنین درجات باشد و بعد وقت باشد نکو اینکه بعد سی درجه بیش نباشد و
اگر آفتاب در اصل طالع قایم باشد در طالع سال قران و در طالع سال قیام دلیل کور شدن است و اگر
نحس در ربع اول باشد در اول سال بر قایم حادثه روی نماید و همچنین در ارباع دیگر حکم بر وفق قایم
باشد در آن ربع و اگر در وقت انتقال قران بمثلثات و قران در یکی از بیوت مشتری باشد یا در
شرف مشتری دلیلست بر بسیاری سفر قایم و قتل و خون ریختن و اگر زحل مشرقی باشد و یا شمس
باشد سال بسر برد و اگر صاحب عاشر در برجی باشد که منتهی شعاع باشد یا در سرحد قران دلیل موت
باشد و اگر عاشر با مریخ منحوس سازد دلیل قتل باشد و اگر قیام قایم در سنه قران باشد و مریخ
ناظر باشد بموضع قران یا بعاشر و خالی باشد از نظر سعود دلیل قتل باشد و اگر بعاشر ناظر نباشد
دلیل کرختی و ثبوت باشد و اگر در حینی قیام قایم زحل بمشتری ناظر نباشد در وقت تحویل سال
نیز ناظر نباشد دلیل عدم خروج خوارج باشد و طول مدت دولت او باشد و اگر مریخ ناظر نباشد
دلیل عدم حرب و فتنه باشد در آن مدت و اگر مریخ ناظر باشد بر زحل مقبول دلیل ضعف حرب
باشد و اگر هر دو مقبول باشند و بهم مقبول نباشند دلیل بسیار حرب و فتنه باشد و اگر
زحل و مشتری مستولی باشند بر آن اقلیم دلیل بزرگ شدن عوام باشد و کشته شدن ایشان
و بسیاری فتنه بعد از آن آنچه منع فتنه کنند و دولت خوب باشد و از حلول ارباع بهره بهم هفت
سال باید که کم و زیاد حکم توان کرد و اگر صاحب عاشر در برج جسد یا شد و مطلع در بین قران

به نکبت عظیمی رسند پس اگر کوکب نحس باشد دلیل طول این شدت نکبت باشد پس اگر در برج
مرئی یا موت باشد آن یا شد واگر در وتد باشد وصاحبش روند باحتراق نحس در موضع دلیلی
یاد رعاشر باید رطالع خوف موت باشد مگر آنکه حاری باشد واگر مریخ راجع باشد در شود یاد رعقرب
در وقت تحویل سال قران یا سال عالم خوف موت باشد ملک را با لشکری او افتد سماوی باشد واگر
در ثانی باشد سبب موت غذا باشد و باقی بیوت بر این قیاس کن واگر مریخ در برج مثلثه باید و لت قوی
باشد یاد رمقابله این دو باشد و متردد باشد وار ستن نحوسه قایم باشد البته در ین سال هلاک
شود حاکم آن ملک دولت متزلزل شود واگر زحل مقارن صاحب خانه باشد و هم متصل شود نظر مریخ
وعطارد با مریخ باشد یا ناظر بر زحل وبصاحب خانه زحل دلیل قتل قایم باشد بسموم واگر نحس مضی
سال راجع شود خوف موت قایم باشد **نکته** نظر بکوکبی کند که دلیل حال قایم باشد کنیم و قبول نور
کند و نور دفع نود غیره بوقت کم شود یک روز پیش و یکروز پس ملاحظه باید بود که کال خوف است
نوعی دیگر اگر صاحب طالع در میزان باشد وکسوف در عقرب واقع شود دلیل هلاک عاست واگر کسوف
در میزان باشد و زحل در جدی و مریخ در سرطان دلیل هلاک است بسم یا قتل بشمشیر بسموم در حوت
احتراق زحل شود در جدی وانکساف شمس باحتراق کوکبی در برجی فوت ملوک مودی الاقتدار لازم
دارد واگر انخساف قمر در حمل باشد و زحل در سرطان و مریخ در جدی دلیل هلاک قاریست وقتی که
آفتاب بآن جزو رسد **سهم العلو** در روز نازده درجه سهم الغیب تا مشتری و در شب مخالف و
جمع کنند با آنچه بعد باشد میان طالع یا صاحب حد عاشر از محل این سهم حالت قایم توان گفت
پس اگر از نحوس سالم باشد خصوصا از صاحب چهارم و هشتم و دوازدهم دلیل سلامتی باشد در
آن سال اگر منحوس باشد از صاحب چهارم خصوصا که مریخ باشد دلیل حبس و قتل او باشد واگر
صاحب هشتم منحوس باشد از حرارت و شور نکبت رسد و قیاس باقی بیوت پس نظر بدوازده
خانه کنیم و از کواکب نحس در برج آن غافل نشویم و از این جهت که فتنه از آنجهت کوییم با بامث علو

ازجهة

ازجهة کوییم که از سعود و نحوس و نظرات او غافل نشویم **اما** معرفت صفت روزی که نکبت رسد
در سال قایم در تحویل نقل کنیم بقمر دوم برجی که یا شد نکبت از روز منسوب باو باشد واگر
بصاحب خانه ناظر باشد اول روز واگر بصاحب خانه دوم ناظر باشد رسد سی دوم از روز
و قس باقی البیوت چون اگر برجی که بر جزو قران نحسین در برجی افراینده جزو قران در برج لاحق مشخص
میشود نقش یا سهم ابعه مند واگر کوکبی که آفتاب دفع نور باو کند صاحب پنجم باشد فرزند یا عشق
فتنه شود و قس باقی البیوت **فصل ششم از باب اول** در معرفت احکام قران نحسین در بروج
دوازده گانه با وجود آنکه مذکور خواهد شد اینجا مجملا گفته میشود **اما در حمل** دلیل فتنه میان
روم و عرب باشد و جنگ وجدل در مشرق و خراسان بشهادت قمر و مشتری قحط با عدل رواج
یابد و شوق نجوم در طرفین شب در روز ظاهر شود واگر زحل فوق مریخ کند دلیل بیماری کودکان
و بیماری حرارت و باد سموم در تابستان و پاییز و غلیظ بودن هوا مایل بکدورت واگر زحل تحت
مریخ کند دلیل غمگین شدن ملوک عراق و بسیاری مرگ و موت مردم کوهستان و باد گرم
در تابستان باشد **در ثور** دلیل فتنه میان کوهیان و مغربیان باشد بشهادت عطارد بهم
رسیدن نفاق باشد میان بهایم و سفر ملوک و علما و اشراف و بیماری ملوک و اشراف و مرگ
زنان و زهره در میزان غلبه کذب و اراجیف و بد حالی ملوک و اشراف از خواری سفها و جهال
خروج خوارج بر ملوک و استیلا آن و ریختن خون و کثرت زنا و جستن باد و زیادت آبها و خرابی
در نباتات و اشجار واگر زحل فوق مریخ کند بسیاری قحط و جوع و شدت مرگ در میان ادمیان
و سرما و برف و [illegible] باشد واگر زحل تحت مریخ کند دلیل مرگ ملوک و اکابر و هوا و غلبه اعدا
و مرگ و قحط و جوع و سوختن در اکثر بلاد باشد **در جوزا** دلیل وقوع فتنه در بلاد مغرب بشهادت
میزان و زهره و عطارد دلیل نکبت کتاب و ارباب قلم و اهل حساب و برانگیختن لشکری بر ملوک
و فساد مرغان و ارزانی تسعیرات اگر زحل فوق مشتری کند در اکثر بلاد بلایا و طغیان کنند

ملخ بسیار شود و باد سموم و خشکی هوا غالب شود واگر مریخ با زحل بر تحت کند دو تحریک عسکر
لشکر کوه یا به وغد راه اهل مغرب و کثرت بیماری و مرگ و خونریزی در مردم باران و رعد و برق باشد **در سرطان**
دلیل فتنه میان ارمنیه و عرب و بشهادت میزان و مشتری قحط در جمیع آفاق باشد واگر زحل فوق
مریخ کند طاغیان و ترکان بقتل آیند و عداوت در میان خلایق و بسیاری باران و ملخ باشد واگر
زحل در تحت مریخ کند خروج خوارج واعدا بر ملوک و بسیاری ملخ و توسط باران باشد **در اسد**
دلیل شر و فتنه میان ترک و عرب باشد و خوف خلایق و بیم ملوک از یکدیگر و فساد میوه و حیوانات
و بشهادت قمر و بهم رسیدن قتال میان ملوک باشد یا آنکه ملکی محکوم ملکی شود و با این سبب
غارت و ضرر بر رعیت راه یابد و از حیوانات موذی ضرر یابند و بسیاری ابر و گرما واگر زحل فوق مریخ
کند کثرت باد سموم و قلت مزروعات و طعام باشد واگر زحل تحت مریخ کند هلاک بعضی از
و اعیان ملوک عراق و ارمنیه باشد و قحط و کم چیزی در عراق غالب شود و وزیدن باد [illegible] عفنی
باشد **در سنبله** دلیل ظهور فتنه در جنوب و بشهادت عطارد بدی حال ارباب قلم و آفت زروع
و کسادی بازارها و خصوصا برده و بشهادت زهره دلیل خوبی حال ملوک و حصول مطالب ملوک
از رعایا با وجود مکابره بر رعایا اگر زحل فوق مریخ کند دخل اکثر بلاد با شدت سرما و امتداد آن
خصوصا در زمستان و بهار و فساد ثمار واگر زحل تحت مریخ کند دلیل اندوه مردم صحرا نشین
و قلعه گیران و فساد حال ایشان و هلاک بزرگی از ایشان باشد **در میزان** دلیل فتنه میان روم
و عرب باشد بشهادت مشتری و ضرر با شراف و ظهور علامات سماوی باشد واگر زحل فوق مریخ کند
اعتدال زمستان و قلت سرما و کینه در میان رعایا واگر زحل تحت مریخ کند دلیل جنگ و جدل
میان ملوک و مرگ زنان و کمی باران باشد **در عقرب** دلیل جنگ وجدل میان عرب بشهادت
مشتری و قمر دلیل بسیاری باران بود در اکثر مواضع و بشهادت زهره ضرر ملوک از باد سموم باشد
و بیماری حرارت و مخالفت میان ملوک و ظهور ظلم و بشهادت عطارد بیماری در عراق

ابرا

و نکبت ملوک فارس باشد واگر زحل فوق مریخ کند دلیل خوبی مزاج هوا و فساد و فتنه در زمین
و اسکات پوست هوا بر عکس فتنه در کوهستان و فساد در اکثر بلاد و ظهور ملخ مضره و
رعد و برق و باران **در قوس** دلیل پدید آمدن آیین و رسم تازه و عهد نو میان ترک و عرب
و بشهادت مشتری و عطارد و قمر بسیاری جنگ و جدل و حیرت ملوک و بلند قدر شدن
اشراف و سادات و قضات و ارباب قلم و منسوبات علوم دقیقه اگر زحل فوق مریخ کند جنگ
فتنه میان ملوک و بسیاری موت در بعضی اقالیم خصوصا منسوبات قوس و شدت حرارت
باد سموم و بر عکس دلیل کثرت امراض اقالیم و جستن بادهای چند و [illegible] ارزانی اطعمه و کساد
بازارها **در جدی** دلیل جنگ و فتنه در نواحی جنوب و فتنه بشهادت شمس و عطارد دلیل
مهلک ملوک زنان باشد و بسیاری باد و برف و کمی نباتات و کثرت دزدیها اگر زحل فوق مریخ
کند دلیل اشتداد سرما و غلا شدن بره خرده و ظلم باشد بر عکس کوسفند و خرابی و شدت
گرما و سرما و ریختن خون از رعایا و حصد و حجامت **در دلو** دلیل فتنه و آشوب در نواحی
عراق باشد بشهادت قمر قلت باران و موت در خلایق و بسیاری راه زنان و قطع طریق بر مسافران
اگر زحل فوق مریخ کند شدت حرارت و برودت باشد و وقت بر عکس کثرت اهل ملوک خرابی
و کمی باران در عالم **در حوت** دلیل است بر حرب و جنگ در اطراف مشرق و بشهادت زهره مرگ
علما و سادات و صدور باشد بشهادت شمس قتل در ملوک بهم رسد و بسیاری ملخ و بشهادت
فساد زنان و ضایع شدن سادة زنان و خواجه سرایان و سازندگان و بشهادت عطارد تباهی
ارباب قلم و فسادی بلاد را باشد واگر زحل فوق مریخ کند دلیل است بر اشتداد حرارت و [illegible]
واندوه زنان و سپاهیان و کرفتاری سلاطین و مردم تبریز بر عکس دلیل است بر شداید بر اکثر
عالم و بسیاری باران و رعد و برق **نکته** چون طالع قران بعینه طالع تحویل سالها باشد دلیل است
بر حسن معیشت و میل مردم بکار و بار معنیه و نو ساختن اشیا و تمام ساختن آن و زیادتی ها

در زراعت و رواج منطق و کلام و میل مردم بعلوم و طلب معاملات و بیع و شرا و میل مردم باکل و شرب
باطعمهٔ الوان و البسهٔ خاکی رنگ و تیره **واگر ثانی** طالع سال باشد دلیلست بر بسیاری مبایعات و جمع
نمودن اسباب و اموال و بسیاری منازعات میان خلایق بسبب مال و اسباب و بسیاری انکار **واگر
ثالث** طالع سال باشد دلیلست بر بسیاری احسان و زیادتی حسن زنان و زیادتی انصاف و وقار
و تصرف نمودن دار العباده از مساجد و معابد و بسیاری مراسلات و مکاتبات و اخلاق حمیده و تفکر
خلایق در امور دینیه و امانت و دیانت و ورع و بسیاری اختلاف و منازعات در میان امور و بسیاری
حرکت لشکری و میل مردم باطعمه و البسهٔ زرد رنگ **واگر رابع** طالع سال باشد دلیلست که در بلاد
او رغبت بساختن مساکن و دفن ذخایر امور و کم حرکت و ملاحظه عواقب یا رب خود و اعز نعاقرام
مردم مستی و میل مردم باطعمه و البسهٔ سرخی مایل و طبع برج **واگر خامس** طالع سال باشد دلیلست که
در بلاد او بسیاری عطایا و رغبت مردم بزنان و اولاد و دوستان و فرح و سرور و هزل و میل بابو
تدبیر و ساختن شهرها و جمع نمودن غلات و بسیاری رسل و رسایل میان دوستان و رغبت مردم
باطعمه و البسه سفید باشد **واگر ششم** طالع سال باشد دلیلست بر بسیاری ملخ و میل مردم بعبادت
اصنام و انچه باو شبیه باشد و قوت یافتن مردم سفله و مردم عبوسی و بندگان و زنان فاسق و کاهرد
بسیاری علل و امراض و سفر و حرکت خلایق از اوطان خود و بسیاری فسق و فجور و بسیاری حسد و
خسارت و خیانت و عیار و خروج بر ملوک و عظما و خود شان و طغیان و عدم اطاعت و رعیت و لشکری
و مکر و غدر دوستان بایم و اکثر رغبت مردم باطعمه و البسه سیاه و تیره باشد **واگر هفتم** طالع سال باشد
دلیلست بر بسیاری تزویج در بلاد و رغبت مردم بزنان و میل بعروسی و محبت زنان باعث غرامت
کشیدن شود و سفر و نقل و حرکت خلایق بعزیمت و عزت شدن بلدان بسبب و انهدام و حرابی قومی
و ارتفاع و عزت قوم دیگر و بسیاری خصومات و انکار یکدیگر را بود و بسیاری استخفاف بخلایق بلکه
بعضی بعضی را و رواج انچه عادت شده باشد و رغبت خلایق به بیع و شرا و تفکر خلایق در موت و اسباب آن

و بعض

در رغبت مردم باطعمه و البسه خاکی رنگ و الوان **واگر هشتم** طالع سال باشد در بلاد شی دلیلست که امراض
و موت و قتل جور راسدن سمایم بهم رسد و خوف و نقل بامور سفله و معایب و کسب اموال و تصرف در
امانات و حفظ اموال و تمتع مال مردم و فقر و فاقه و حاجت و شدت و سختی و کاهلی و بطالت و حیل
و مکر و خدیعت و منازعت و امور باطله ضایعه و بسیاری حسد و کمی معرفت و بسیاری حماقت و رغبت
خلایق باطعمه و البسه سیاه باشد **واگر نهم** طالع سال باشد دلیلست برانکه در بلاد او میل علوم الهی و
حقیقی بهم رسد و خواندن اخبار انبیا و رسل و رواج بازارهای زهد و عباد و میل و مکر از روی دقت
و هنواری و بسیاری بادها و میل مردم بمساجد و معابد و بسیاری اخلاق صادقه و میل مردم باطعمه
و البسه سفید باشد **واگر دهم** طالع سال باشد دلیلست که در بلاد او ملوک و عظما و سادات صاحب
اصل و نسب و صاحب تکبر گویه بهم رسد و ارتفاع قومی از ایشان و صادر شدن صنایع بدیعه عجیب
و ارتفاع اشراف و رغبت مردم باطعمه و البسه سرخی مایل **واگر یازدهم** طالع سال باشد دلیلست که ظاهر
شود در بلاد او عبادت و بسیاری مصادقت و بیع و شری و تدبیر و بخشش و سخا و عمارت معابد
و رسل و عشقبازی و محبت و دقت در صناعات و راست قولی و مخلی و رسیدن باینها و بسیاری
سعادت و راست قولان و رغبت مردم باطعمه و البسه زرد رنگ باشد **واگر دوازدهم** طالع سال باشد
دلیلست که در بلاد او جور و ظلم بهم رسد و اندوه و بدکاری خصومات زیاده شود و عزت و بزرگی غلامان
و مردم سفله و بسیاری خروج و خوارج و ملوک و برهم خوردن اوضاع مردم و رواج بازارها و سفلگان هم
و شکستن عهود و میل مردم بعزبی و کذشتی از زنان و بسیاری حسد و مکر و انکار بر بدبندی و
بیماریها و مزمن و رغبت مردم باطعمه و البسه مایل بسبزی باشد **خاتمه** این باب در نکتها و اسرار نجومی
باشد **نکته** در زحل بجاسه زحل باجوزهر در مثلث آتشی دلیلست بر قتل و موت و هلاکت در عقلا
آدمیان بجاسد و در مثلث خاکی دلیلست بر فساد و هلاکت اطفال و ضایع شدن نباتات و سرقت
دکیابان و طعام و در مثلث هوایی دلیلست بر مرض خلایق در شرفه خصوصا که مریخ کواه باشد و

در مثلث آبی دلیلست بر نقصان آبها و مرض حیوانات بحری و مسافران بحری و مرض حاجیان و عابدان
سر از صاحب مثلث منسوبات مکان و صاحب فاعل نشوند **نکته** اتصال **ح ل** از **ه** و **ع** و **ل** در بروج
ناطقه دلیلست بر عنا و توانایی خلایق خصوصا در منسوبات صاحب خانه پس اگر یکی راجع یا هر دو راجع
باشند اثرش زودتر بفعل آید پس اگر نظر باز باوتاد باشد زودتر در سواتر باشد پس اگر وتد طالع و
عاشر باشد دلیلست بر شر عام و فتنه شایع و مبدا آن از جانب مشرق باشد و اگر عاشر و رابع باشد این
فتنه بحر و زودتر بفعل آید اما از جانب مغرب باشد و اگر سابع و رابع باشد این فتنه اشد باشد
از کذشته خصوصا که احد بعد از توقف در آن وتد باشد و اگر در این سال قران علویین واقع شود
دلیلست بر فتنه و شر و مرض در دهره رجه پیشتر و اظهر و زودتر واقع شود اگر این اتصال در اوتاد
باشد شر و فتنه و قتل کمتر باشد و بزودی خوب شود **نکته** تحویل زحل از برجی ببرجی دلیلست
بر تغییر هوا و تغییرات در سماویات و زلزله و رعد و برق و شهب تغییر امور و عارضه و پدید آمدن
حروب و امراض **نکته** عدم مناظره علویه در وقت تحویل سال دلیلست بر امن و عافیت و عدم
حرب و جنگ و فتنه و آسایش خلق باشد **نکته** بودن مریخ در فتح یا در تحت الشعاع در وقت تحویل
سال دلیلست بر قوت لشکری و مردم سفله و تسلط این قوم بر ملوک و سلاطین خود شان و امکان
ضایع کردانیدن ملوک شان و بالا گرفتن کار سفله بنحوی که نزاع و جنگ میان ایشان و عظمای ایشان
و خونریزی بسیار شود و قتل و کشش بحدی که و پس اگر مریخ در برج منقلب باشد دلیلست بر بسیاری
قتال و جدل و حروب و اگر در برج ذو جسدین باشد دلیلست بر استقامت امور بعد از قتال و وقوع
صلح بعد از خونریزی بسیار و اگر در برج ثابت باشد دلیلست بر قتل علما در راه دین و دولت
و تمرد و تسلط بعضی بر بعضی **سر** اگر نظر کنند صاحب بیت بر مریخ دلیلست که این امور بمکر و حیله
تمام شود و از طبیعت صاحب خانه غافل نباید شد **نکته** در وقت تحویل سال اگر نحوسی خوشحال
باشند امنیت و صلاح باشد و اگر منحوس باشند دلیل بر بسیاری شر و قتال در این سال فساد در عالم

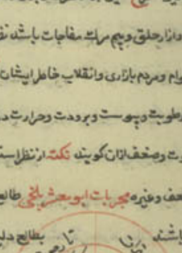
نکته رجعت **ل** و **ع** نظر کنند بهر یک که پیش هر کوکب داده از منسوبات آن کوکب و ضعف و قوت
حال آن کوکب را نقل کنند و احوال بدانند رجعت ثلثه علویه و زمان واحد دلیلست بر تغییر دین و
دولت عظیمی و مرگ ملوک **نکته** و اگر مشتری با زهره بوسط السماء در وقت تحویل حلا نیست بجا
بهر جهت ملوک و سلاطین **نکته** حلول زحل مریخ در ثامن یا ثانی عشر یا سادس آفتاب باشد بحرق
باشند یا ساقط باشند یا در وبال باشند دلیلست بر اندوه و مرض و مرگ ملوک **نکته** مجاسده
زحل با مریخ یا ذنب در وسط السماء دلیل اندوه و از مرتبه افتادن و مرگ پادشاه و از اعیان است و بجاسده
ایشان یا راس در وسط السماء دلیلست بر رواج کار پادشاهان و رواج منفعت یافتن تجار و منتفع
شدن عوام از کسب **نکته** تحویل سعدین در وسط السماء دلیلست بر سعادت حال ملوک و عا
نکته حلول زحل و مریخ در حوت و قت تحویل دلیلست بر پریشانی ملوک و سلاطین و همچنین چون
مشتری یا زحل یا مریخ در ثانی عشر یا سادس باشد **نکته** اتصال زحل بمریخ و جوزهر در طالع یا رابع یا خامس
دلیلست بر جنگ و جدال سخت و جوع و قحطی و بسیاری شر و ترک افعال خیر عامه خلایق را
حاصل شود **نکته** مجاسده زحل بذنب وقت تحویل دلیلست بجوع و شدت سرما عظیم پس اگر در
سرطان یا عقرب واقع شود دلیلست بر نقصان آبها و رسیدن ضرر بمنسوبات سرطان و عقرب
و اگر در حوت واقع شود دلیلست بر ترس و خوف بسیار و بیماریهای سرد و خشک و عامه خلایق در حزن
و اندوه علما و عباد **نکته** حلول رب طالع سال و قمر در اماکن خود دلیلست بر خیر و صلاح و فواید
نیکی معیشت خلایق و ایمنی خلایق در وطن خود و اگر در اماکن ردیه باشد دلیلست بر ضرر و قهر
خلایق بایکدیگر و بدی معیشت و بسیاری خیرات و جوع و خوف بسیار **نکته** چون مریخ در طالع سال
با اجتماع یا استقبال یا در رابع این سر واقع شود دلیلست بر نمودن آتشی در هوا و ظهور
نهایی نجوم خصوصا اگر در برج منحوسی باشد و عطارد مقارن یا مقابل مریخ باشد منحوس باشد و حکم واقع
شود و اگر ثانی باشد خصوصا در برج ارضی باشد دلیلست بر زلزله و نمودن آتشی بر زمین و زلزله و زحل

چهارم رعشه خلایق و فساد زحل در چهارم در معادن بدیت دلیست و اگر زحل باشد خصوصا اگر نظاره
او باشد قمر و اگر بی باشد رعشه رعنی در فلک نوح خود صاعد باشد کار قوی تر باشد پس اگر مریخ باشد
شهب احداث کنند و اگر زحل باشد ابر و امثال احداث کنند نکته حلول نحسی در عاشر در برج هوایی با
وجود قرآن با قمر منحوس دلیلست بر اختلاف هوا و ریختن ستاره و ظهور شهب و نیازک و ذوذنب
نکته اتصال صاحب طالع با صاحب رابع تحویل با صاحب طالع در ربع اجتماع یا استقبال پیشی
از تحویل بصاحب ششم یا عکس قمر دلیلست بر امراض رعیت و بلاو اگر منحوس آن بصاحب هشتم
متصل باشد دلیلست بر موت بسیار بسبب مرضی که از طبع کوکب توان گفت نکته بودن
مریخ در یکی از او تاد ناظر با جمله الیومی نحس بنظر نحسی یا بر جرم دلیلست بر قتل بسیار و بنحو
دکر فتاری خلایق و بد حالی رعیت و بد کاری ملوک از رعیت و ضرر رسیدن برعیت و ملوک و
اگر زحل بمریخ ناظر باشد و مشتری ساقط دلیلست بر اراجیف و وقوع واقعه خلایق از آن و جنگ
و جدل در بلاد و اقالیم منسوبه بمریخ نکته چون آفتاب بحقیقی باشد در طالع دلیلست بر سکون
و صلح و خیرات و بر راست رفتن خلایق خصوصا عقلا و اشراف پس اگر بمریخ منحوس شود
دلیلست بر اندوه عقلا و اشراف بسبب بیماریها و دردها و جنگ و جدل کردن نهایت ایشان را نکته
در طالع روز احوال پادشاهان از آفتاب کوییم و در شب از قمر و بشرکت از مره و کار و سوال سما
و صاحبان کوییم احوال وزرا و کتاب و مشرفین از عطارد احوال لشکری و جمله سلاح از مریخ و
احوال حاجات و صدور و علما از مشتری و احوال مشایخ و خانه های قدیم و قلعه ها و کشاورزان
از زحل و احوال رعیت از طالع و مستقیم قمر پس اگر خوشحال باشد حکم بر خوبی باید کرد و اگر بد حال
باشد حکم بر بدی باید کرد نکته حلول سهم السعاده و سهم الغیب در ارباب مثلثات ایشان
در بیوت مقبوله بی با نظار مرغوبه دلیلست بر خیر و صلاح و عزت و تاییدات خلایق و ملوک
خصوصا منسوبات رب السهم و رب مثلثات و بلدی دلیلست بر بدی نکته صلاح سهم السعاده

دلیل عیش و عشرت ملوک است و صلاح سهم الغیب دلیل سلامتی ملوک باشد و فساد این
دو حکم بر عکس باشد نکته نظر مریخ با آفتاب و بصاحب بیت آفتاب بنظر عداوت از برج آتشی مکروه
پادشاه از جانب مشرق بهم رسد و از برج هوایی مکروه از جانب مغرب بهم رسد و از برج خاکی
مکروه از جانب جنوب بهم رسد و از برج آبی مکروه از جانب شمال بهم رسد نکته نظر مریخ بسهم
السعاده و سهم الغیب بنظر عداوت دلیلست بر فتنه و جنگ و قتل و خونریزی و بسیاری دزدی
و راهزنان نکته تشریق ه و ب باهم دلیلست بر فرح و سرور در عالم خصوصا پادشاهان و امرا و شرفا
و بتربیع زحل با فرح و حزن ممزوج باشد تشریق زهره و مریخ باهم دلیلست بر خوبی حال لشکر
و ذخیره نهادن و عیش و عشرت لشکری و بتربیع زحل بدی حال و حرکت لشکر بجانب مشرق و قوت
ترک و توابع ایشان ایضا تشریق ه و ل باهم دلیلست بر فرح کشاورزان و صحرانشینان و قلعه
داران و بتربیع مریخ و اندوه غم پادشاهان و عقلاء شرق باشد ایضا تشریق ه و ه باهم دلیلست
بر فرح کشاورزان و صحرانشینان و قلعه داران و بتربیع مریخ اندوه و غم پادشاهان و عقلاء شرق باشد
ایضا تشریق ی باهم دلیلست بر سرور کتاب و ارباب قلم و بتربیع مشتری سختی حکم ایشان و تسلط
با عدا باشد و بتربیع مریخ کرفتاری ارباب قلم و توابع ایشان بتهمت باشد پس اگر مریخ با این دو
شرقی باشد دلیلست بر پریشانی وزرا و ارتکاب اعتماد و بی حرمتی باتباع ایشان و ارباب قلم
رسیدن ایضا تشریق ی و ه باهم دلیلست بر جمعیت و توانایی و توانگری ارباب قلم و وزرا و مستوفیان
و بتربیع زحل این احوال از جانب خیانت و ناگهانی بهم رسد و اگر مریخ با ایشان باشد دلیلست بر
رسوا شدن ایضا تشریق ه و ح باهم دلیلست بر تسلط ملوک بر حاجیان و اهل عبادت و بتربیع
زحل این امر ممتنع میشود بلکه بستمی رسد و خیرات و مبرات ظالمی بر طرف شود ایضا تشریق
ل و ب و ه و ح باهم بتربیع یکی با ایشان دلیلست بر ستم و تعدی و طلب ملوک از رعایا و گرفتن
مال از ایشان باب دوم در دلائل جزئیه بر سبیل کلی مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در احکام

فصول اربعه اگر نظر کند صاحب شرف برج منقلب شرف خود و وقت تحویل آفتاب آن برج را دلیلست
بر صلاح احوال مردم و یافتن منافع و خیرات در آن فصل نکته در تحویلات کواکب در فصول چون
از قوی و خاصیت واقع کواکب غافل نشوی تحویلش ببرجی که موافق قوت آن باشد واقف و موافق
طبیعت فصل با نظرات و اله موافقه دلیلست بر آنکه فصل موافق طبع خود کند و سلامتی لازمه
ذات خلایق باشد خصوصا که سعدان ناظر باشند و اگر تحویل در برجی باشد که مخالف خوی مخالف
طبع فصل باشد و نظرات شاهد بر یقین دلیلست بر تغیرات هوا از برد و یخ و باد و باران و غلبه امراض
و علتی که از کوکب و نظر کواکب او مفهوم شود و اگر منحوس شود و سعود ساقط باشند دلیلست بر
آنکه بیحاقیت و علل برسند و موت شایع و خطا افتادن معالجات که از مریخ و عطارد و زحل و ذنب توان
گفت و این در تحویلات علویه مجرب باشد و در سفلی اگر از رجعت و استقامت و تشریق و تغریب و خروج
و طبیعت برج فصل غافل نشوند و در کل از قوت و ضعف با خبر باشند خطا در احکام واقع نمیشود
نکته در نظر کواکب بشمسی در وقت تحویل و اوایل تحویل حمل در بهار اگر ل نظر کند دلیلست بر سرمای بهاری
مردم اگر هستان نقص معهود اگر ی نظر کند دلیلست بر خیر و امن و امانت و خوبی نباتات و منسوبات
صاحب مثلثه مشتری و فساد خون و خوبی حال صاحبان بحمل اگر مریخ نظر کند دلیلست بر ترخها
و حربا و بسیاری شب و اختلاف هوا اگر زهره مقارن شود دلیلست بر بسیاری آبهای نافع و خوشحالی
مردم خصوصا زنان و ساده رنگان و مطربان اگر مقارنه عطارد باشد دلیلست بر اختلاف هوا و بسیاری
فتح و فراق اگر قمر نظر کند دلیلست بر انقلاب امور و تغییر و تبدیل آن در تابستان نظر زحل دلیل باد
سموم باشد نظر مشتری دلیل خوبی هوا و وزیدن بادهای خوب باشد نظر مریخ دلیل گرما و امراض
حاره باشد نظر زهره دلیل بسیاری میوه و خوشحالی مردم باشد نظر عطارد دلیل گرما و بحث
باشد و مرطی موت نظر قمر دلیل شعاشی طبیعت ربود داو باشی و مردم بازاری باشد نظر بدی دلیل
عدم ثبات در امور باشد و تبدیل و تزویر و عدم ثبات در مهمات باشد در پاییز نظر ل دلیلست بر تباهی

سرد رختی و محصولات حریفی نظر ی دلیل واپس افتادن میوه و تباهی حال او باشد نظر ح دلیل بسیاری
باران و تب و کرمی هوا و توسط و متزاج آن نظر ه دلیل خوبی هوا و سیل برطوبت باشد نظر د دلیل
باران بسیار باشد نظر ه دلیل اندوه و پریشانی عوام باشد و ترک نمودن اوطان و انقلاب خاطر
ایشان در زمستان نظر ل دلیل برف و تگرگ و سرما و سخت باشد نظر ی دلیل امراض باشد سانده
سرفه و درد سر و دندان و دهن و غیره نظر ح دلیل تبها و عرق و باران و هوا و مختلف غیر مقتضی فصل
باشد نظر ه دلیل سرما و سخت و از حلق و بیم مرک مفاجات باشد نظر د دلیل افراط سرما و باد
نظر ز دلیل اندوه و گرفتاری عوام و مردم بازاری و انقلاب خاطر ایشان نکته از احوال خاصه کواکب
که از لازمه ذات ایشان باشد از رطوبت و یبوست و برودت و حرارت در حینی نظر با آفتاب در فصول
غافل نشوند و حکم مذکور از قوت و ضعف آن ان گویند نکته از نظر استنباط حال باید نمود و این
حالات با وضع کرد از شدت و ضعف و غیره مجربات ابو معشر بلخی طالع تحویل قمر از برجی ببرجی در
کنند پس اگر زهره و عطارد ناظر باشند بطالع دلیل باد و غبار باران باشد در
وقت ما شاء الله مصری گوید اجتماع زهره و قمر یا زهره و عطارد در
حوت و قمر ناظر باشد بدیشان از قوس یا عقرب یا ثور یا جدی
یا سنبله باران مفرط باشد بر حد نقصان رسد فصل دوم از باب دوم در



دلائل برق و باران و غیره بروج بارانی بر این ترتیب است اقوی مقدم است و اضعف موخر اول اسد
دوم دلو سیوم سرطان چهارم عقرب پنجم حوت کواکب بارانی چهارند بر این ترتیب اول قمر دوم زهره
سیوم عطارد چهارم زحل نکته احوال خاصه کواکب لازمه ذات ایشان شود اما قمر از اجتماع تا تربیع
اول تری کند بعده تا استقبال گرمی کند بعده تا تربیع ثانی خشکی بعده تا اجتماع سردی کند کواکب
علوی از احتراق تا مقام اول تری کند بعده تا مقابله شمسی گرمی کنند بعده تا مقام دوم خشکی کنند بعده
تا احتراق سردی کنند اما سفلیین از احتراق تا مقام اول تری کنند بعده راجع شوند تا احتراق در

رجعت کردن کنند بعده تا مستقیم شوند خشکی کنند بعده تا احتراق سردی کنند نکته چون ممازجات
یکی خشکی و یکی تری و یکی سردی و یکی گرمی واقع شود اختلاف در هوا پدید آید اما قوت و ضعف این
مازج و از نکته لازمه مستحسنه منازل که در فصل ۱۳ گفته شود غافل نشوند قران این کواکب با مشتری
بطیء السیر یا راجع یا غربت باد در بروج بارانی دلیل بسیاری باران است در ین سال و بعد و مواکبات دلیل
کمی باران است ایضا چون صاحب طالع سال یا فصل یا صاحب طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر سال
یا فصل کوکب بارانی باشد در برجی از بروج بارانی باشد و کوکبان دیگر بارانی بدو ناظر شوند دلیل بسیاری
باران در اوایل فصل باشد پس اگر قوی باشد باران عام کثیر النفع باشد باران و ظلمت هوا و بسیاری
ابر و میغ باشد و اگر عطارد باشد دلیل باران و ابر و باد و باران کم و ظلمت و غبار باشد ایضا تحویلات عطارد
متغیر هوا است و در بروج بارانی مستلزم باران اگر بطیء السیر باشد ابر احداث کند پس در این حال اگر
قمر و زهره در بروج بارانی باشند تغیر هوا و باران پی در پی ایضا اتصال قمر و زهره از خانه عطارد باران
و باد آرد خصوصا که عطارد با زهره باشد تقریب زهره با استقامت در اول فصل زمستان دلیل بسیاری
باران باشد تا رجعتش پس چون راجع شود و محترق گردد دلیل بر بسیاری باران و اگر در اول زمستان
زهره شرقی باشد و راجع دلیلست بر بسیاری باران تا آنکه مستقیم گردد و نزدیک شود با فتاب
دلیل بسیاری باران باشد در آخر زمستان ایضا بودن مریخ در یکی از اوتاد خصوصا وسط السماء در
برج هوایی متصل شود بعطارد و سعود ساقط باشند از و دلیلست بر بسیاری رعد و برق و
باران پی در پی شدید دلیلست بر بسیاری ملخ و فساد هوا و اگر در تحت الارض باشد در برج هوایی
و متصل شود با و عطارد و سعود ساقط باشند دلیلست بر زلزله و ظهور آتش در زمین و رجعات
و فساد معادن و اگر برج آتشی باشد دلیلست بر احتراق حبوبات ارضی و مزروعات و فساد مزروعات
با آنکه رنگ رخ بسوزند و اگر در برج آبی باشد دلیلست بر کمی آبها و فساد حیوانات آبی و آدمی که
در آبش کار باشد و اگر سعود ناظر باشد حکم بعکس کنیم ایضا اگر زحل در بروج هوایی باشد و سعود

ساقط

ساقط و عطارد متصل بوی باشد دلیل ظلمت هوا و فساد حبوب بادهای عفن و بسیاری باران متوالی
ایضا اگر زحل تحت الارض باشد دلیلست بر ظلمت هوا و زلزله و بیرون آمدن آب چشمها و اگر در برج
خاکی باشد دلیل خشکی زمین و کمی آب چاه و رودخانها و فساد حیوانات آبی و کارکنان آب باشد و اگر
زحل در برج آتشی باشد در تحت الارض دلیل فساد حبوب ارضی و اگر عطارد ساقط باشد از و دلیل آفت
صلح باشد و اگر سعود ناظر باشند بر زحل حکم بر زیادتی باشد نکته بودن احد النیرین در اوتاد خصوصا
عاشر و صاحب حظ باشد دلیل تغیر و ظلمت و فساد هوا باشد چون قمر در موضع قاسیس بود در دلیل
تغیر هوا بود و اگر برج بارانی بود ابر و بارندگی باشد نکته اگر زهره و مشتری در اوتاد باشند خصوصا
عاشر و صاحب حظ باشند دلیل اعتدال و خوبی مزاج هوا آنچه گفته شود و نشانیه شود خوب
اید در ین سال نکته بودن عطارد بیکی از اوتاد خصوصا عاشر در برج هوایی مقارن احد النحسین
دلیل بسیاری بادهای موذیه نکته تحویل سعدین در بروج هوایی دلیل وزیدن بادهای خوب نافع
موافق طبایع و موذی زرع و غرس باشد نکته اتصال صاحب طالع بمریخ در بروج آتشی دلیل زیادتی
حرارت و نقصان برودت باشد نکته و در برج بادی دلیلست بر جستن بادهای مختلف باشد مایل
بحرارت بمقتضی فصل در برج آبی دلیل قلت آب و حرارت آن و در برج خاکی دلیل زیانی معادن و سوختن
آتش و غارت و سوخت نکته اتصال صاحب طالع بزحل و در بروج ناری دلیل اعتدال و خوبی مزاج هوا ست
اگر سهم ارباح شهادت دهد و در برج بادی دلیل ظلمت هوا و برودت هوا و جستن بادهای مختلف
و در برج آبی دلیل قلت آب و معلوم ساختن شاریان آب نقص ابو و در بروج خاکی دلیل فساد زرع
و برودت هوا و برف و دمه و تگرگ بمقتضی و ابر و باد با تجربه نکته اتصال کواکب رطبه برطبه دلیل
باران و تری هواست و نظر خشک بخشک دلیل خشکی باشد و نظر رطبه بخشک دلیل اعتدال باشد
و در این اتصال طبایع بروج را دخلی عظیم است غفلت از آن جایز ندارند نکته اتصال دلیل بزحل بسیاری
رعد باشد و بمشتری دلیل بسیاری باد باشد و بمریخ دلیل برف و صاعقه باشد و بشمس دلیل کمی باران

و بسیاری باران باشد و بزهره دلیل باران بسیار باشد و بعطارد دلیل باران و باد و ظلمت هوا باشد و بقمر
دلیل باران صرف باشد ایضا بودن باران در سرطان دلیل صفاء باران است و در اسد دلیل قلب باران است
اما صفا باشد و در عقرب دلیل بسیاری باران است و ظلمت هوا و در دلو دلیل باد و غبار بعد از آن باران
باشد و در حوت دلیل سرما بعد از آن باران باشد ایضا بودن مثلثه آتشی دلیل کمی گرما است و مریخ در
مثلثه آتشی دلیل زیادتی حرارت باشد و در مثلثه خاکی زحل دلیل بسیاری برودت هوا باشد و رطوبت
هوا و مریخ دلیل توسط هوا باشد و بادها و معتدل و خشکی آبها و در مثلثه آبی زحل دلیل برودت باشد
و مریخ دلیل عفونت هوا و آب باشد و در مثلثه هوایی زحل دلیل یخ بستن و سرما باشد و بسیاری تگرگ
و ابرهای مظلم مریخ دلیل حرارت و صفاء هوا و پدید آمدن شهب و نیازک و شواهق نجوم ثانیه تحویل زحل
دلیل تغیر هوا بطبع فصل با زیادتی حر و ظلمت هوا و برف و باران باشد تحویل مشتری دلیل حدوث بادها
خوب و تند و رطب باشد تحویل مریخ دلیل بسیاری حرارت و بادها و سموم باشد حاره محرقه و نقصان آبها
باشد تحویل زهره دلیل بادها خوب و رطب باشد تحویل عطارد دلیلست بر حدوث بادها و معتدل باشد
سریع الانقلاب نکته از سهم الحوادث و حالات آن چنانچه در آخر سهامات مذکور است غافل نباید شد
نکته انصراف مریخ از مقابله زحل در بروج آتشی دلیل شدت حرارت باشد در اوایل تشریق مریخ در وقت
تحویل شمس بسرطان دلیل شدت حرارت باشد تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی دلیلست بر شدت
سرما ایضا انصراف قمر از زهره و اتصال او بمریخ دلیل عکس باران بارد ایضا انصراف قمر از شمس و اتصال زحل
دلیل عکس باران آرد ایضا بودن قمر در جزو اجتماع و استقبال و تربیع این هر دو جزو باران آرد ایضا نظر
مریخ و زهره و باران آرد ایضا نظر زحل و شمس باران آرد با کدورت هوا ایضا نظر مشتری و عطارد باران
آرد ایضا نظر زحل و قمر سرما آرد ایضا اتصال صاحب طالع اجتماع و استقبال بصاحب صفتم انتقال نور
کند جمع نور کند دلیل بارانست در آن فصل یا ماه اگر قوت باران باشد یا برف اگر وقت باشد ایضا زیادتی
قمر در سیر و صعود او در اوج در وقت تحویل و محل او ما بین طالع عاشر باشد ما بین سابع و رابع باشد دلیل

بزیادتی

زیادتی آبهاست در ین سال یا فصل و این عمل طالع اجتماع و استقبال نیز کنند و اگر مثل مذکورات باشد
دلیل کمی آب باشد ایضا اگر مریخ ولی سال باشد و در وسط السماء باشد در برج آبی و کوکب دافع نور او باشد
بلیه لیلی افراط باران و زیادتی آب خصوصا که مریخ راجع باشد یا منحوس که دلیل اشتداد و زیادتی پیشی
از پیش باشد اسپ که بحق ببیند باشد ایضا اگر زحل حالات مذکوره مریخ داشته باشد و با هبط باشد
فلک اوجش دلیل بارانست و افراط آن ایضا مربیت از مشتری و زهره و قمر اگر ضعف مریخ داشته باشد
دلیل باران و کم ضرریست ایضا اتصال قمر بزهره یا عطارد به تثلیث خصوصا که این هر دو در یک برج
باشند یا ما بین طالع و وسط السماء باشد و برج آبی باشد دلیل باران و رعد و برق است خصوصا که قمر
در حد مریخ یا زحل باشد نکته بودن قمر و عطارد در حد زحل دلیل زیادتی سرما و قلت رعد است
اگر قمر و عطارد یا زهره در حد مریخ باشند دلیل باران و زیادتی برف باشد ایضا مقابله قمر بشمس یا
زهره یا زحل وقت تحویل دلیل بارانست نکته انتقالات و تحویلات مستلزم تغیر هوا باشد ایضا
وقت تحویل شمس بمیزان یا رسیدن به پست درجه عقرب اگر قمر متصل باشد بزهره یا عطارد دلیل
بسیاری باران در ین سال باشد و اگر زهره و عطارد در یک برج باشند از بروج آبی یا بارانی و هر دو
شرقی باشند دلیل بارانست و اگر غربی باشد در بروج بارانی دلیل بارانست و مبدا اول و آخر سال
اما کمتر و ضعیف تر خصوصا که قمر متصل باشد به هر دو یا یکی باران آورد ایضا در گرما و سرما چون مریخ
بیکی از اوتاد طالع سال یا فصل اجتماع یا استقبال رسد ناظر بدلیل یا بقمر دلیل بارانست یا حرارت
یا برودت بمقتضی فصل یا ماه یا سال نکته کامله در وقت رسیدن آفتاب به پست درجه عقرب
طالع مشخص کنیم و تسویة البیوت تمام کنیم و اگر کواکب معلوم کنیم پس نظر کنیم بزهره و مشتری و
عطارد اگر غربی یا راجع یا بطیء السیر باشند دلیل باران بسیار و رطوبت هوا باشد در آن سال و اگر شرقی
یا مستقیم یا سریع السیر باشد حکم بر عکس باشد و نظر بمریخ کنیم اگر در یکی از اوتاد باشد خصوصا
در وسط السماء در برج هوایی و ناظر باشد بعطارد دلیل بسیاری برق و باران باشد بسیار تند و

سقل و مضر ایضا دلیلست بر بسیاری ملخ و فساد هوا اگر مریخ در وتد الارض باشد سعود از و ساقط
و ناظر بعطارد و دلیل زلزله و ظهور آتش در زمین و کثرت رجفات و کبریت و فساد معادن باشد و
اگر مریخ در بروج ناری باشد و حالات مذکور مستقیم باشد در وتد الارض دلیل احتراق ارض و جو
ارض باشد و معادن ارض و کشت و زرع مرغان و فساد زرع و اگر مریخ موصوف در بروج آبی باشد و در وتد
الارض باشد دلیلست بر قلت آبها و فساد حال حیوانات آبی و اگر سعود ساقط باشند دلیل حضرت
یافتن از رعود و بروق و فساد و مضرت آن و اگر ناظر باشند با وجود بسیاری ضرر کم رسانند و اگر زحل در
عاشر باشد و عطارد ناظر باشد دلیلست بر ظلمت هوا و فساد جو و باران آهسته متوالی و اگر زحل در بروج
آبی باشد مستقیم بصفات مذکوره دلیلست بر برف و باران و یخ بستن و شدت سرما و اگر زحل در بروج
ارضی باشد در وتد الارض و ناظر بعطارد و سعود ساقط دلیلست بر ظهور آب سیاه از زمین بسبب
زلزله و ظهور رجفات و سقرات و اگر زحل در وتد الارض در بروج آبی باشد موصوف بانچه گفتیم
دلیل قلت آبها و فساد حیوانات آبی و کارکنان در آب باشد و اگر زحل در وتد الارض در بروج آتشی باشد
موصوف بصفات دلیل فساد کباریت و جواهر و معادن باشد **نکته لازمه** از نظرات سعود و نحوس
درین بابها غافل نشوند و از سهامات واقف باشند **دلایل برف** اگر زحل در بروج آبی باشد فوق
الارض دلیلست بر ظلمت هوا و فساد جو و باد با عفونت و بستن آبها و سرما و برف ایضا انصراف زحل
بدلیل در بروج خاکی دلیل شدت سرما و برف باشد و هم دلایل ایضا بعد از اجتماع نظر زحل بقمر برف آرد
ایضا اتصال صاحب طالع اجتماع یا استقبال بصاحب هفتم دلیل برف است اگر وقت باشد ایضا
بودن آفتاب در بروج زمستانی چون قمر از شمس منصرف شود و بکوکب بارانی متصل گردد برف
آرد ایضا احتراق زحل در زمستان تا اتصال یا قمر از تربیع و مقارنه برف آرد ایضا احتراق زهره در اجتماع
شمسی و قمر درین بروج ح و ط و ی و یا برف آرد ایضا درین اجتماع احتراق عطارد برف آرد ایضا درین
اجتماع قران زهره و زحل برف آرد ایضا اجتماع در بروج اربعه مذکوره و مجاسده زهره با ذنب برف آرد

ایضا در اجتماع مذکور قران سفلیین برف آرد ایضا در این اجتماع تربیع یا مقابله زهره و زحل برف آرد
ایضا در این اجتماع مجاسده زحل با ذنب برف آرد ایضا در این اجتماع مجاسده عطارد با ذنب برف آرد
در این اجتماع قران عطارد و زحل برف آرد ایضا در این اجتماع اتصال قمر بکوکب بارانی برف آرد ایضا
مجاسده شمس با ذنب درین بروج برف آرد احتراق سفلیین و بودن زحل دلیل تکرر گشت و تیرگی هوا
باشد ایضا مجاسده عطارد با ذنب و تربیع بر زهره و مریخ و تربیع زحل با شمس و تربیع یا مقابله عطارد
و مشتری دلیل برف باشد **نکته** تربیع مرصت کافیست و در رجعت ضعف و قوت طبایع مذکور شود
احکم قوی شود پس بر نظر از قوت حال نباشد و از نکات عامه قرانات غافل نشوند که منتج است **فصل**
سیوم در ارزانی و گرانی تسعیرات بر وجه کلی حال گرانی و ارزانی از ستارگان علوی باید شناخت زحل
دلیل گرانیست خصوصا که قوی باشد و مشتری دلیل ارزانیست خاصه که ضعیف باشد و اینهم قوت
دلیل وقت قران علویین باشد و در این امر نظر بچند چیز باید کرد اول طالع تحویل سال قران دوم
طالع تحویل سال عالم ثالث برج انتها از سال قران رابع برج قران علویین خامس طالع اجتماع و استقبال
مقدم بر قرانات و تحویلات سادس جزو قران سابع جزو قران اجتماع یا استقبال ثامن مستولیات
در طوالع و اجتماعات و استقبالات تاسع قمر عاشر قابل تدبیر خداوند طالع حادی عشر خداوند شرف
طالع ثانی عشر تحویلات در کل احوال ستارگان بچند چیز نگاه باید داشت اول سعود ستارگان دوم
ظهور از تحت الشعاع سیوم زیادتی در نور و عدد و حساب و سیر و قدر چهارم بر جهات مستقیم الطلوع
پنجم قبول از یکدیگر ششم اتصال از وتد هفتم بودن با ستارگان ثابته که بطبع سعدان باشند و دلیل
با دلیل کدام ستاره است و در کدام برج است از طبع آن بروج ستاره و آن شهر حرف زنند بدانکه چون آفتاب
بنوزده درجه میزان رسد طالع وقت درست باید کرد و مراکز بیوت منتج باید نمود پس اگر قمر میان
طالع و رابع باشد دلیل گرانی سخت باشد و اگر میان رابع و سابع بود دلیل اضطراب نرخها باشد
مایل بگرانی و اگر میان سابع و عاشر بود دلیل اضطراب نرخها باشد مایل بارزانی و در دیگر مربع دلیل

ارزانی باشد اگر در طالع باشد در بهار تسعیرات زیاده شود و اگر در عاشر باشد در تابستان تسعیرات
زیاده شود و اگر در سابع باشد در پاییز و اگر در رابع باشد در زمستان تسعیرات زیاده شود بدانکه
طالع و دوم دلیل بود بر زیادتی و هفتم و چهارم بر ثبات نهم و سیوم بر بازگشتن و بازپس آمدن و
کسادی یازدهم و دوازدهم و پنجم بر اندک زیادتی و جایگاه شرف دلیل بود بر زیادتی صعود کوکب
دلیل زیادتی باشد هبوط دلیل کسادی نظر بجزو اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویلات خصوصا
انقلاب اربعه خصوصا اول حمل و مستولی بر جزو طالع بر فصل و مستولی بر او باید دید انگاه نظر
کنیم بحال وی از صعود و هبوط و قوت و ضعف و زیادتی و نقصان در حالات خمس اگر زاید و صاعد
و ذنب در شمال باشد خصوصا در وتد یا مایل وتد و متصل شود بکوکب قبل خود دلیل گرانی باشد
و اگر متصل شود بکوکب خود دلیل نقص تسعیرات باشد خصوصا که در زایل وتد باشد و اگر متصل
شود بکوکب صاعد زاید خصوصا در وتد یا مایل وتد دلیل گرانی باشد اگر مستولی بر جزو طالع ناقص
باشد در حالات خمس و ذنب بود بجنوب دلیل گرانی و زیادتی تسعیرات باشد بعد از آن روی بنقصان
نهد چون ناقص است ایضا قمر و طالع و مستولی بر او نظر کنیم که از حالات خمس چه حال دارد و مراتب
ضعف و قوی وی بدانیم اگر صاحب طالع یا صاحب بیت قمر در طالع باشد یا مقارن قمر یا که نظر باشد
دلیل گرانی و زیادتی تسعیرات باشد اگر زاید باشد و اگر ناقص باشد دلیل ارزانی و نقصان تسعیرات
باشد و اگر میان رابع و سابع باشد دلیل اضطراب تسعیرات باشد مایل بارزانی و اگر قمر تحت الارض باشد
دلیلست بر علو تسعیر خصوصا که متصل باشد بکوکب زاید و نحس یا مایلی خصوصا میان طالع و
رابع باشد و اگر قمر فوق الارض باشد دلیل ارزانی باشد در جمیع اشیا سیما که متصل باشد بکوکب
ناقص خصوصا که صاحب عاشر و طالع باشد زحل در برج قران یا مثلثه آتشی و مشتری ساقط از وی قحط
و گرانی نرخ بود بلاشک اگر اتفاق افتد که ذنب با زحل باشد دلیل قوی تر باشد و طعام عزیز شود
و مردم گرسنگی برند مدت آن قران و همچنین اگر مستولی بر طالع یا جزو اجتماع یا استقبال مقدم

بر تحویل حال زحل داشته باشد حکم زحل داشته باشد و بر قران باشد که عطارد با او باشد این حکم
است اما در ماه چون حدود تا اجتماع یا استقبال در نهم یا سیم یابی دلیل ارزانی بود و اگر زاید بود در سیم
نرخ بیفزاید در آن ماه اگر صاحب وسط السما زاید باشد و در شرف خویشتن یا صاحب اجتماع یا
استقبال ستاره پیوندد در وتد وسط السما تسعیر بالا گیرد و اگر بخلاف آن ناقص در حساب یا هبوط
یا تحت الارض نرخ بکاهد ایضا چون قمر بعد از اجتماع یا استقبال متصل شود بر زحل صاعد در اوج
یا بدور گرانی و تنگی شود و اگر عطارد با زحل باشد یا ناظر گرانی پیشتر شود و آنچه گران شود طلا منسوبات
برج زحل باشد و عطارد اگر متصل باشد و از نکات عامه غافل نشوند **استخراج** که ارزانی و گرانی
[illegible] باشد در حوی کوکب و برج کوکب نظر کنیم اگر دلیل عطارد باشد دلیل زیادتی و نقصان
امتعه که تجار آورند و کتابه و آنچه بدین ماند و جامهای اغذیه بخرند و صبر بگرانی و از آنش میکنند
و مرچه [illegible] روزه خوانند و اگر زهره باشد دلیل خوشی صورتان و ساده زنخان و بویهای خوش و البسه و
اسبابهای زینت و اسباب عیش و طرب و اگر شمس باشد از نو صنعتی گویند و طلا آلات و منسوبات
او و اگر مریخ باشد از نو صنعتی گویند ناحوسی نقره و طلا ارزان شود و باشراف خوبی رسد و اگر
زحل باشد از نو صنعتی گویند و اخباس او مثال سلحه و اگر مریخ منحوس باشد دلیل ابا نشود ارزانیش
باشد و اگر مشتری باشد از نو صنعتی گویند ناحوسی نقره و طلا ارزان شود و باشراف خوبی رسد
و اگر زحل باشد از نو صنعتی گویند اگر خوب باشد آنچه از زمین بیرون آید و احوال مشایخ و دهاقین
و اربابهای خانهای قدیم **نکته** و اگر او منحوس باشد حکم بر خلاف بود **نکته** اگر اوتاد در مثلثه آتشی
باشد و نحوستها باشد دلیل عزت دواب و گوسفندان و زر و سیم و آنچه با آتش سازند و اگر بروج الملک
باشد ضایع شود و ارزان گردد و اگر در بروج هوایی باشد دلیل ارزانی و گرانی آرد و آنچه باشد در
بروج آبی ارزانی و گرانی آنچه از آب آرند مثل جوهر آبی و حیوانات آبی و در بروج خاکی ارزانی و گرانی حبوب
و میوه گویند **نکته** اگر صاحب طالع در اوتاد باشد و شرقی و در صعود و مسعود باشد دلیلست بر آنکه

مردم حریص باشند بجهت معیشت که از قوت وضعف کوکب توان کفت خصوصا در روزی که برج
قمر رسد در طالع یا انکه در طالع درآید و بصاحب طالع نظر کند واکر قمر در سابع باشد دلیل ارزانی کند
انچه صاحب طالع بدان دلالت کند واکر صاحب طالع در طالع باشد دلیل ثبات تسعیرات باشد
و وقت تغییر شی اتصال بکوکب مثل خود باشد واتصال صاحب طالع بکوکب زاید دلیل زیادتی
تسعیر باشد در روز اتصال و اشتداد کرانی وقتی باشد که هر دو زاید باشند و در حادی عشر یا ثانی
یا خامس باشند واتصال صاحب طالع بکوکب ناقص دلیل نقصان تسعیرات باشد در روز اتصال
و اشد نقصان وقتی باشد که هر دو کوکب ناقص باشند و در نهم وسیم و دهم و دوازدهم و ششم باشند
واکر این دو کوکب که هر دو در وتد باشند دلیل ثبات تسعیرات و اتصال صاحب طالع یا صاحب
بیت دوم بکوکب وتد السماء دلیل ارتفاع تسعیر باشد خصوصا که هر دو زاید باشند واکر هر دو
ناقص باشند کال ارزانی شود بعد از اجتماع یا استقبال اتصال قمر بصاحب برج زحل دلیل کرانی کند بر
که از جوس برج زحل توان کفت نکته اکر قمر بیان اول سرطان وآخر قوس باشد دلیل کرانی بود و در تتمه
دلیل ارزانی نکته اکر قمر در طالع باشد کرانی ممتنع است واکر در میانه عاشر و سابع باشد اختلاف
تسعیر باشد واکر در هفتم باشد متوسط باشد مایل بارزانی که در وسط السماء باشد کرانی باشد نکته
اوتاد دلیل خلاصی اشیاء است و مایل وتد متوسط و زایل وتد تغییر اشیا بسعود در اتحاد دلیل شرافت
و عزت باشد اما بنحوس در اتحاد دلیل حارف و ارزانی و کم قدری باشد نکته و ارزانی ناقص در حساب
و ناقص در عدد و ناقص در نور و ناقص در قدر و ناقص در سیر و رجعت و بطوء سیر و بودن در
برج مجوج و در برج هبوط و عرض جنوبی و هبوط در فلک و مجارجت بسعود و بودن سهم
و کوکب در خانه خود و حد خود و در مکان سهم السعاده و رجع بوه کوکب و با سهم الغیب بودن و
در وجه کوکب سعد بودن و در مثلثه اولی بودن و محصور بین السعدین بودن و در نه بهره سعد
بودن و در اثنی عشریه سعد بودن و در درجات وارد جات سعد بودن و هفت بهره سعد

بودن

بودن دلیل ارزانی باشد عموما وخصوصا در نکات دیکو تشخیص میشود اما دلایل کرانی زاید در
حساب و زاید در عدد و زاید در نور و زاید در قدر و زاید در سیر و صعود در افلاک اوج و تد و برج
و عرض شمال و بروج مستقیم الطلوع و برج شرف و بیت عاشر و سرعت سیر و ابتدا و تصمیم و استقامت
سیر اعداد و مستور و استیلاء و صلب و تشریق و بیت اقبال و در روزه و اوج و استعلاء و درجه مظلمه
و زحل و مضیه غیر زحل و بیت فرح و صاعد از طالع و بروج شمال دلیل کرانی اند عموما خصوصا
در نکات دیکو تشخیص شده نکته حاصل باین عمل از ضعف و قوت عمل کردن کواکب کردن نداند
وحکم بالغلب کند نکته عاشره ارزانی و کرانی بقدر قوت و ضعف صاحبش باشد اعتراف در اجتماع
و استقبال پیش از تحویلات و اتصال بسعد دلیل کرانی و بنحس دلیل ارزانی باشد واکر قمر در وتد باشد
یا در شرف بری از نحوس دلیل زیادتی مصانع و کرانی باشد نکته صاحب طالع چون بشرف رسد دلیل
زیادتی تسعیر و ارتفاع باشد واکر ناقص باشد در حساب و یا بط باشد و بهبوط رسد دلیل نقصان
تسعیرات و ارزانی ایضا اکر طالع برج آتشی باشد یا صاحب طالع در برج آتشی باشد دلیل احتراق
اشیا و کرانی باشد و ایضا تحویل زحل در بروج منقلبه دلیل ارزانی و اضطراب تسعیرات باشد پس
اکر میزان رود هر چه بوزن در آرند کران شود تحویل زحل در بروج ثابت دلیل کرانی باشد خصوصا در
دلو و ثور تحویل زحل در بروج ذو جسدین دلیل ارزانی باشد خصوصا طعام و انچه پخته شود خصوصا
در حوت و سنبله زحل چون در میان شرف و هبوط باشد دلیل کرانی باشد و در نصف دیکر ارزانی
باشد تحویل زحل در مثلثه آتشی با زیادتی حساب دلیل زیادتی تسعیر باشد خصوصا انچه صاحبه
چهارپا ست و پا باشد واکر ناقص باشد ارزانی انچه کفتیم تحویل زحل در بروج خاکی با زیادتی دلیل زیادتی
تسعیر باشد انچه از زمین روید واکر ناقص باشد ارزانی و فساد انچه از زمین روید تحویل زحل در بروج
بادی زاید مضرت از وزیدن بادها و عقل باشد و باعث کرانی باشد واکر ناقص باشد دلیل ارزانی باشد
با وجود مضرت از کی باد و احتراق اشیا تحویل زحل در بروج آبی زاید دلیل کرانی باشد بسبب زیادتی

آبها واکر ناقص باشد با وجود کمی آبها ارزانی باشد نکته اکر طالع یا صاحب طالع در بروج هوایی باشد
دلیل بسیاری میوه و سرد رختی باشد ایضا میزان تحت الارض باشند و ناقص دلیل نقصان تسعیر
باشد واکر فوق الارض باشد و زاید دلیل ارتفاع تسعیر باشد خصوصا که در برج آتشی باشد نکته
بودن مشتری در طالع اجتماع یا استقبال پیش از تحاویل و متصل بصاحب طالع یا زهره و صاحب
رابع سالم از نحوس باشد و صاحب خانی سعد کرداند صاحب طالع را دلیل است که در آن سال ارزانی باشد
واکر ضد مذکور باشد دلیل کرانی باشد نکته اکر صاحب طالع در یکی از اوتاد باشد زاید در سیر دلیل
زیادتی تسعیر باشد در این سال ایضا اکر در یکی از اوتاد کواکب زاید باشند در سیر دلیل زیادتی تسعیر
باشد واکر در طالع باشد در بهار واکر در عاشر باشد در تابستان واکر در سابع باشد در پاییز باشد واکر
در رابع باشد در زمستان نکته اکر قمر یا صاحب اجتماع یا استقبال در طالع عاشر یا یازدهم یا پنجم و
مقبول و زاید در سیر باشد خصوصا با کوکبی زاید باشد دلیلست بر زیادتی تسعیرات واکر سابع یا رابع
باشد و متصل باشد بکوکبی که در بیت دو خانه باشد و مقبول باشد در موضع در تسعیر زیادتی
نکته اما مطلوب و مرغوب مردم باشد واکر مقبول نباشد مرغوب طبایع نباشد واکر در ششم یا دوم
سیم بود مقبول باشد دلیل تغییر تسعیر و کساد بازار با بهر حال طلب و بیع و عزت و ارزانی و کرانی
بحوجب موضع وابسته باشد واکر در بعضی باشد دلیل ارزانی بعضی تسعیرات باشد نکته مشتری دلیل
ارزانی باشد خصوصا چون ضعیف حال باشد و زحل دلیل کرانی اکر قوی حال باشد در کرانی قوت
و ضعف زاید و نور و قدر و حساب و عدد و بودن در اوتاد باشد مفصلی که سبق ذکر یافت در ارزانی
ضد آن قبول دلیل طلب و خواهش مردم باشد دلیل نفاق و کسادی باشد نکته مستولی بر طالع از
تحویلات و اجتماعات و استقبالات اکر قوی باشد و صاعد در افلاک خود زاید خصوصا در سیر و در
اوتاد و در حظوظ خود دلیل عزت و کرانی مدلولات کوکب باشد واکر ناقص السیر و خلاف مذکورات
باشد دلیل نقص تسعیرات واکر بطی السیر باشد تسعیرات بیک حال مانند اعتبار قمر در ثور و سنبله

وجدی

وجدی تغییر تسعیر مایل بکی و تغییر نباتات واکر در جوزا و میزان و دلو مخسف شود دلیل ارزانی تسعیرات
و خوبی مزروعات و ظهور زلزله باشد اما احکام کرانی و ارزانی و عزت و خواری اشیا از روی سهمات بدو
نوع بود اول بوجه کلی دوم بوجه جزئی اما وجه کلی از موضع سهم و صاحب سهم و مستولی بر سهم
و نظر اتش بکوکب کویند اما موضع اکر سهم در اوتاد باشد دلیل عزت منسوبات سهم باشد اکر برج ثابت
باشد قیمت بیک حال ماند واکر برج منقلب باشد مختلف شود واکر برج جسد باشد تفاوت کند بسیار
پس اکر در طالع در بهار واکر در عاشر باشد در تابستان واکر در سابع باشد در پاییز واکر در رابع باشد
در زمستان بدان صفت موصوف باشد اما صاحب سهم اکر زاید النور باشد و زاید الحساب و زاید القدر
و زاید العدد و زاید السیر در قیمت منسوبات سهم بیفزاید در اوتاد با عزت و در زایل یا حادی و در مایل
متوسط در فوق الارض مابین طالع عاشر در بهار و مابین عاشر و سابع در تابستان در تحت الارض مابین
سابع و رابع در پاییز و در مابین رابع و طالع در زمستان واکر در شرف خود باشد تحقق آن چیز باشد و با مقصد
در مراتب حکم بارزانی باشد اما مستولی بر جزو سهم چون صاحب سهم باشد اما نظرات او بکواکب از سعد
دلیل ارزانی باشد خصوصا مشتری اکر ضعیف باشد و بکواکب نحس دلیل کرانی باشد خصوصا از زحل خصوصا
که قوی حال باشد اما نظرات بوجه جزئی ه صاحب و مستولی و سهم بر زحل قوی حال دلیل کرانی باشد اکر
در ششم باشد بیماری خلایق باعث کرانی باشد اکر سعدی ناظر باشد دافع مرض باشد واکر نحسی ناظر
باشد یا با ذنب باشد مزید مرض شود و در دیکر بیوت بهیئت نکرند مثلا در رابع باشد سبب کرانی باشد
خواستن خلایق بجهت تخم و کشتن باشد و در دوم بجهت رزق و روزی باشد و در هشتم بجهت دفع
مرات باشد و در نهم بجهت بردن بمحال و جاها باشد ه صاحب و مستولی و سهم با مریخ دلیل کرانی باشد
اکر مریخ زاید باشد در مراتب خیر دلیل باشد سبب تباه شدن آن جنس و خواهش خلایق از خانه کوچ بیند
ه سهم و صاحب و مستولی با مشتری قوی حال باشد دلیل کرانی و عزت آن چیز باشد ه سهم و
صاحب و مستولی با آفتاب دلیل احتراق و کرانی و منسوبات سهم باشد ه سهم و صاحب و مستولی

باز هره دلیل عزت و کرامت باشد ه سهم و صاحب و مستولی با عطارد دلیل بیقدری و بی عقلی او باشد
پس اگر نا پدید مراتب خسیس باشد و صاعد در فلکین دلیل عزت و کرامت باشد والا فلا ه سهم و صاحب
و مستولی با قمر دلیل انقلاب احوال منسوبات سهم باشد پس بر جزو استقبال یا اجتماع نکرند چنانچه
مذکور شد مقابله ضد مقارنه باشد لیکن پیچ فی لازمه او باشد و احوال ببوت به ستو نکویند و
و س حکم قران دارد اندکی کمتر و تربیع مقابله باشد اندکی کمتر اما انظار صاحب سهم بسهم و انظار
مستولی بر سهم بسهم چهار نوع است ق دلیل بسیاری و کثرت منسوبات سهم باشد و تفاوت
حالات کوینه چنانچه مذکور شد س دلیل توسط حال و بسیاری بی وفق باشد ب دلیل عزت و توسط
حال و احتیاج خلایق باو باشد ع دلیل پیشرفت کمال اتفاق خلایق باشد ل دلیل بیقدری و محق
منسوبات وی باشد صاعد و زاید و اوج در ده دلیل تفاوت تسعیر باشد بگرانی فصل چهارم از باب دوم
در حروب و فتن و آشوب و محنت و حال ملوک و لشکری دلایل فتن مریخ و زحل و عطارد و اتصالات
و نتایج ایشان از سهامات باشد بلکه آفتاب دلیل پادشاه است مشتری دلیل مدعی و خارجی ملت
باشد زهره دلیل صلح و صلاح و عاقبت بخیر بودن قمر دلیل رسولان و جاسوسان پس چون در وقت
قران میان این کواکب و نتایج ایشان اتصالات و انظار نا محمود باشد که در ایام این قران حربها و فتنها و
خون ریزیها واقع شود پس اگر مشتری در وقت قران مستعلی باشد در مدت قران مدعی و خارجی
وجود نباشد و اگر مریخ در وقت قران یا وقت تحویل سال قران در خانهاء مشتری باشد مدعی و خارجی
لشکر جمع آورند اما وقت جمع آوردن وقتی باشد که انتها طالع قران یا برج قران بیکی از دو خانه
مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتها یا طالع سال بود رعیت یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ مشتری
ناظر باشد قوت پیشتر کنند و اگر در عاشر طالع سال باشد خارجی و مدعی بتخت مملکت رسند و اگر
در دیگر خانها باشد قوت نباشد و اگر در خانه نهم باشد بگریزند و اگر در چهارم باشد در میان بوم
بمانند و اگر در دوازدهم باشند در مانند و بگریزند و اگر در هشتم باشند باطل و شکسته کردند اما

اگر مریخ در خانه زحل باشد در وقت قران یا در وقت تحویل سال قران مدعی و خارجی زود باطل گردد نیکو
در حدی که باوجود که یعنی در ان مرز و بوم صلح و امانی داشته باشند اما در وقت خروج مدعی اگر زهره
نیکو حال باشد صلح زود و اگر در ان وقت نظر علوی داشته باشد زهره با طالع دلیل خیر و صلح باشد
ایضا اتصال نحسین در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در ان سال یا فصل خصوصا که
بروج ناطقه و اثر مقارنه و مقابله پیشتر از تربیع باشد و تسدیس و تثلیث دلیل استحکام بهم رسیدن
فتنه باشد اما بهم رسد و اگر یکی راجع یا هر دو راجع باشند فتنه را اثر پیشتر و اسرع باشد و این نظر
در اوتاد باشد سخت تر و بد تر باشد پس اگر نظر از طالع و عاشر باشد دلیل فتنه علم باشد و اصل او
از مشرق باشد و اگر نظر از عاشر و سابع باشد این فتنه در جانب مغرب باشد و اگر نظر از هفتم و چهارم
باشد فتنه را قوت پیشتر باشد و بد ترین اوضاع آنست که احد هما با این هر دو در ان وتد حظی باشد و بد تر
آنست که در آن سال قران علویین اتفاق افتد و این احوال وقتی بوجود آید که تسییر مریخ بر زحل رسد
یا بشعاع تربیع و مقابله او یا وتدی از اوتاد طالع و سیر وسط شمس معتبر باشد و آن اینست نکته
پس اگر چنان باشد که بدان مدت که تسییر مریخ بر زحل رسد تسییر آن وتد نیز بدان نحس رسیده باشد یا
بشعاع نحس پس فساد و شر در آن وقت ظاهر شود و اثر قران نحسین زود تر ظاهر شود خصوصا که
اول فصل تابستان که قوت مدعی و خارجی بسیار باشد ایضا رجعت مریخ یا تحت الشعاع بودن مریخ
در ابتدای سال یا فصل یا اجتماعات و استقبالات دلیل حرب و فتنه و قتل و شبیخون خصوصا که در وتد
باشد و بد تر آنکه برج منقلب باشد و بد تر آن باشد که در برج انتها و قران باشد ایضا اگر مریخ به تربیع
آفتاب باشد بتحویل سال یا فصل قومی با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر مقابله برج آفتاب
باشد دشمنی و مخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنها افتد خصوصا که مریخ در برج منقلب باشد
بد تر آنکه مریخ راجع باشد پس اگر مقابله آفتاب باشد از حمل تا به مریخ در میزان باشد مخالفان بدی کنند
و طرایق جایها بود و در خوف باشند و پشیمان شوند و بگریزند و یا مراجعت کنند در وقت استقامت

مریخ اما اگر مریخ ساقط از ناظر باشد بر انتها یا برج قران یا خداوند طالع سال باشد دشمنان بدی کنند بر پادشاه
خاصه که در مواضع بد باشد و دلیر گردند و حربها انگیزند پس اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج آتشی نکوهد
دشمنان پادشاه از جانب مشرق بیرون آیند و جهات دیگر همین حکم دارد و اگر مریخ خداوند خانه آفتاب
بود و بعد و از جانب مشرق بیرون آید و مریخ از خانهای غربی هیچ خانه بدتر از چهارم نباشد چه از وبال
بدر رفته روی بهبوط دارد و قوس بهترین است چه از خانه بدر رفته روی بشرف دارد و ضعف مریخ
در ابتدای سال و فصل از زحل دلیل قتل و فتنه و تشویش باشد ایضا نظر مریخ بسهم الغیب یا سهم السعاده
بنظر عداوت دلیل دزدیها باشد و خیانت و قتل و ناایمنی راه و حرب و اگر بجای مریخ زحل باشد و باو
بیکی و خواست افتد و ظلم بسیار نکته لازمه مرجید در سیلو سال یا فصل در بروج انتها و طالع ولادت
پادشاه یا انتها و عاشر یا انتها و طالع جلوس او در کدام که موجود باشد اگر مریخ در وتدی از اوتاد آن طالع
باشد خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه بود و بد تر آن باشد که آن وتد موافق طالع
سال افتاده باشد نکته در تحویل سال یا اجتماع و استقبال مقدم صاحب عاشر و نجم نحس باشند
ناظر بشمس دلیل موت پادشاه باشد و حال ملک در حرب از طالع ولادت وی بگیرند و از طالع دولت
وی و از طالع ملک وی و از طالع موضع حرب پستند نکته اتصال شمس با مریخ از حد و سعدین نصرت
پادشاه را باشد و لشکر او و نظر عطارد با مشتری بمودت از حد و سعدین دلیل بسیاری خزانه
پادشاه را و راستی مستوفیان و ارباب قلم باشد و از حد و نحسین دلیل تباهی و ناراستی باشد نکته
قوت ذات سهم السعاده و سهم الغیب و مستولی براین دو سهم دلیل راستی ملوک و خلایق و
سلاطین باشد و قمر با ماس در وسط السما زیادتی ملک و دولت پادشاه باشد خاصه که قمر مقبول
باشد و فرزندان این سال مقبول زایند و بادولت باشند و آفتاب در وسط السما دلیل ظفر ملوک
باشد بر اعدا خاصه که مشتری ناظر بوی باشد بنظر مودت اما نکته لازمه چون صاحب عاشر و
طالع و قمر و سهم السعاده و صاحبیشان مسعود باشند و صاحبان ایشان در حیز خود دلیل است

که ملوک صاحب قدر و منزلت و مرتبه شوند ایضا چون قمر در حیز خود باشد یا شرف خود و شمس
در برج شرف دلیل اقتدار و رفعت پادشاه است ایضا در طوالع سنه چون سعدین در درجه شرف
خود یا نیرین باشد یا با سهم السعاده در سهم دلیل اقتدار و رفعت است خصوصا که یکی صاحب
سهم باشد و ایضا در طوالع سنه کوکبی چون در شرف کوکبی باشد و آن کوکب در شرف قمر نتیجه
اقتدار و رفعت پادشاه است ایضا چون احد نیرین یا هر دو در مستور بکوکبی باشد دلیل اقتدار
ملوک است و میل با فعال صاحب مستور به ایضا کواکب بیابانی که بقدر اول یا دوم باشند
در درجه عاشر یا طالع باشند دلیل اقتدار و رفعت ملوک را ایضا رجعت ثلاثه علویه با هم دلیل
نزاع و جدال و تغیر ملل و دول و موت پادشاه باشد ایضا منحوس احد النیرین یا هر دو از مریخ کرده
یکی از اوتاد باشند دلیل قتل باشند و هم آنست که قتل عام باشد ایضا انتقال مریخ از برجی به برجی اگر
مریخ ناظر باشد با احد النیرین دلیل جنگ و خونریزی ایضا اگر مریخ بوقت حرب در ربع شرقی باشد
از طالع پادشاه ظفر او را باشد و اگر در ربع مغربی باشد ظفر خصم را باشد و اگر در برجهای شرقی باشد
ظفر لشکر مشرق را باشد و سه جهت دیگر همین حکم دارد و اگر چنانچه مریخ ضعیف حال باشد او را
پس پشت دارند و این قول ابو معشر است اما ابو نصر مظفری که از اصحاب احکام است میگوید که
مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقیست و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبیست
و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو مغربیست و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیست پس مریخ
در هر ربعی که بود از ان ارباع ظفر لشکر آن طرف را باشد و این قول را از اسرار می بینی شمرند
و ابو المحامد غزنوی در کفایة التعلیم آورده است نکته اگر بوقت قران یا طالع قران یا سال یا فصل
یا اجتماع یا استقبال که مقدم باشد بر دیگر طالع العاشر یا مستولی مریخ باشد و نور یکی از علویین بدو رسد
و هر دو عطارد ناظر باشد بمریخ و زهره ساقط از وی در مدت این طالع حربی قایم گردد میان ملکی
که از خاندان قدیم باشد و خارجی که دعوی حق کند خاصه که مریخ در وتدی باشد و بنظر عداوت زحل

با پیوند و عطارد را اعانت کند آنگاه ببینیم که مریخ بذات خود نور مشتری بر زحل میرساند اغاز فتنه از
خارجی و مدعی ملک را بود و اگر مریخ بتوسط سفلی نقل نور بمشتری کند سبب مرهم فرو نشاندن فتنه
بلند شود و خارجی سفتی باشد پس اگر سفلی دو باشند و یکی نور زحل بمشتری دهد و دیگری نور
مشتری بر زحل اغاز فتنه از هر دو جانب باشد لیکن بواسطه منسوبات سفلیین مکان ایشان از طالع
و غیره و اگر اتصال مریخ بر زحل اتصال دفع قوت یا دفع طبیعت باشد ملک غالب آید و بنفس خود
قوی حال باشد بقوتها و عظیم الشان قوت رفعت و ظهور چون وتد و افق و شرف و صعود افلاک
و کال تشریق و مانند آن و مستعلی باشد بر مشتری بنوعی از انواع عاشر خود یا عاشر طالع و اگر اتصال
مریخ بر زحل اتصال انکار بود ملک مغلوب گردد خاصه که زحل بنفسی خود ضعیف حال باشد بضعفهای
عظیم الشان چون سقوط از طالع و زوال از وتد و هبوط در افلاک و افق و رجعت و احتراق و بودن در بیوت
ذنبیه و درجه هبوط و غیره و باین مزاج نیز یا صاحب رابع یا ثامن خود متصل باشد یا رابع و ثامن طالع
و اگر نظر مریخ بر زحل از عداوت باشد کشش در لشکر ملک بیشتر باشد و حرب بر او دشوارتر و اگر
بمودت باشد بر عکس و اگر زحل در بروج دراز مطالع باشد بسیار فرزند یا قم درست بد پیوندد
و با شمس در روز لشکر ملک بیشتر بود خاصه که خداوند برج متصل باشد بر زحل و اگر بر عکس باشد
حکم بر عکس بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتد یا قریب و بپیوندد از برج ثابت یا وتد ملک پایدار
باشد در حرب و اگر عطارد ناظر باشد بر زحل ملک با مکر و حیله باشد و اگر آن نظر قبول باشد آن حیله
مکر بجای خود از پیش رود و اگر نحس باشد و اگر زحل در برج ذوجسدین خاصه قوسی باشد مریخ از وی
منصرف بود ملک با جرأت و در بس توسط بود و اگر زحل بمشرق باشد یا در برج شرقی بود ملک جوان
و جنگجو و توانا و بهادر باشد و اگر مغربی باشد یا در برج غربی بود پیر ترسان و بلا ملاحظه باشد
و چون حال ملک بر زحل متوسط است حال خارج از مشتری بدان حال خارجی بد بهی مزاجها و اگر مریخ
در برج ثابت باشد حرب قایم شود خصوصا که زحل نیز در این برج باشد و مرد و کران رو باشند و اگر برج

ذوجسدین

ذوجسدین باشد حرب مکرر گردد و اگر در برج منقلب باشد زود سپری گردد خصوصا که مریخ سبک رو
باشد حرب بزودی آغاز شود و اگر گران رو باشد دیر مگر که زحل با او باشد و دلیل زیاده شدن حرب زیاده
شدن مریخ باشد در سیر و حد و قدر و نور و صعود در افلاک و بودن در بروج زیاده مطالع و عرض
شمال و دلیل نقصان حرب ضد مذکورات باشد و دلیل شهرت حرب صعود در افلاک و افق و قران
با راس باشد و دلیل خمول حرب هبوط مریخ است و دلیل مکر و حیله اتصال با عطارد و قران با ذنب باشد
و دلیل استعداد حرب بی محاربه نظر مودت مریخ با علویین است و دلیل صلح اتصال زحل و مشتری است
بنظر مودت بذات یا بنقل کوکب سعد یا حل شدن مزاجها و مریخی از اوتاد و قوی شدن مزاج صعود
خاصه زهره در اوتاد یا اتصال بعطارد دلیل قوت و شدت حرب بودن مریخ است در اوتاد خاصه که راجع
گردد و اگر در طالع باشد کشش رعیت بسیار شود و اگر در عاشر باشد کشش مهتران لشکر بسیار بود
و اگر در هفتم باشد غارت و برده بسیار شود و اگر در چهارم باشد ترس و هزیمت بسیار بود نکته مفید
موضع مریخ در زایچه طالع هر شهر از شهرها ثبوت اثر مذکور در آن شهر دید کاهی حکم جزم بوقوع آثار در عالم شود
باشد و موضع مریخ نیز از شهرها حرب باشد یا مریخ ناظر باشد بذات موضع خصوصا نظر عداوت
یا جهت و تدبیر یا ربعی که بخشی در وی باشد و ربع مشرقی از طالع است تا عاشر و جنوبی بعد از عاشر است تا سابع
و مغربی از سابع تا رابع و شمال از رابع است تا طالع و آغاز حرب از جهت برجی مریخ باشد و موضع او از برج
قابل و تدبیر مریخ ایضا اگر شمس بمریخ بپیوندد و مقبول گردد کشش هم بسیار شود و همچنین اگر سهم حرب در
وتد افتد و ناظر بمریخ و زحل حرب ظاهر شود خاصه که برج آتشی باشد و اگر این سهم حرب اول را باشد حرب
میان مهتران و امرا و ملوک بهم رسد و اگر سهم حرب ثانی را باشد حرب و نزاع میان رعایا و عوام بهم رسد
طریق استخراج سهم حرب اول بروز و شب از درجه آفتاب گیرند تا درجه هفتم و از طالع بیفکنند و سهم
حرب دوم از درجه مریخ تا درجه قمر گیرند و از موضع شمس بیفکنند در روز و شب موافق است اما قسمت
حرب علی رای کیا کوشیار و سید ... انتها است از طالع قران یا تسییر از طالع سال بجرم مریخ یا بمنظر مریخ

و وقت رسیدن مریخ بدرجه وتد خاصه درجه طالع و وقت افتادن درجه طالع سال است یا فصل یا اجتماع
یا استقبال درجه مریخ قران تا درجه مقابله و تربیع وی و وقت پدید آمدن ستاره بادم و اگر مریخ در برج
وتدی باشد پس چون از درجه وتد باشد تسییر درجه مریخ بدرجه وتد رانند تا وقت پدید آید و اگر بیشتر
باشد تسییر درجه مریخ رانند و هر درجه سال اگر وتد قران باشد و ماهی اگر وتد سال باشد و روزی
اگر وتد اجتماع باشد یا استقبال بدان شرط که هر یک از وتد خود در نگذرند و همچنین اگر در
مایل یا زایل وتد باشد و رجوع این چند دلایل که بر شمردیم بر اصلیست که در تسییرات گفته شد و اگر
مریخ ساقط ... باشد و راجع شود و هبوط یا وبال و یا برجی ساقط جمع سعد بدان ننگرد و دشمنان
ملک را برانگیزد بحسب و اگر ناظر باشد بسهم الغیب ایضا خسوف و لون ماه و کسوف دلیل حرب
و فتنه شود چنانچه در محلش بتفصیل گفته شد نکته وقتی که مریخ دلیل حرب و فتنه شود در اوایل سال
تا فصل سعدی بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها همه در قوت باشد اما بفعل نیاید و بالا نگیرد و اگر
آن سعد مقبول باشد و قوت دار و مانع از طبیعت آن سعد و موضع او باشد و اگر مریخ در خانه سعدی
باشد چون آن سعد راجع گردد اهل فساد از فساد باز گردند و اما فساد ایشان ظاهر شود و اگر مستقیم
ماند ظاهر نشود و اگر شود بجای نرسد نکته لازمة الرعایه قمر چون از استقبال یا اجتماع مقدم باز گردد
و اگر بسعدی ناظر بود یا بپیوندد دلیل خیر و سعادت باشد و تندرستی خلایق خاصه که نظر مودت باشد
و مقبول بود و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد در آن سال یا فصل اما این عمل در اجتماع و استقبال
نگاه دارند و حکم بر پانزده روز از طبیعت آن کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر یاد چنانچه مذکور
شد رعایت کنند اما پیوستن قمر با عطارد در وقتی که از آفتاب منصرف شود بر نظری که باشد دلیل
اراجیف و اخبار باشد و کسادی بازار خاصه که نظر نحس باشد و اگر قمر از نحسی منصرف شود و بعطارد بپیوندد
دلیل شدت بود در خلایق و تفاوت نرخها خصوصا که نظر نحس باشد اما اگر از سعد منصرف شود و
بعطارد بپیوندد دلیل اخبار خوش باشد و گرمی بازار و فرح عوام و ارزانی نرخها و خوشی خلایق فصل

پنجم

پنجم از باب دوم در بیماری و وبا و طاعون دلیل بیماری و صحت عام طالع جزو قران علویین و طالع
سال قران علویین و طالع سال عالم و طالع فصل و طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر طوالع ...
و خداوندان ایشان و قمر است اگر مسعود باشند همه یا بیشتر دلیل صحت است و اگر منحوس باشند دلیل
مرض خصوصا که نحوس محترق باشند یا در هبوط خصوصا در ششم و هشتم و صاحب ششم
و هشتم از هر طالع چون منحوس باشند یا در مواضع ردیه باشند یا با ذنب یا با ستارگان بیابانی طبع
مریخ با زحل یا هر دو یا بطبع عطارد منحوس باشند دلیل بیماری و مرض خاصه که نحوس که صاحب
ششم و هشتم باشند پس چون خداوند طالع یا قمر یا هم منحوس گردند متصل با صاحب ششم دلیل
بیماری عام است و اگر متصل با صاحب هشتم باشد دلیل مرگ عام است خصوصا که صاحب طالع و قمر
در ششم یا هشتم منحوس گردند بصاحب این دو خانه و وقت بیماری و مرگ و وقت رسیدن انتها و
طالع سال قران و جزو قران ببرج ششم و هشتم است و رسیدن تسییر درجه هر یک و درجه خداوند
هر یک بجرم نحوس و رسیدن صاحب ششم و هشتم بدرجه طالع و در وقت تحویل و اگر زحل ناظر باشد
بسهم الغیب و سهم السعاده بنظر عداوت دلیل مرگ عام است و جنس بیماری از مزاج کوکب نحس گیرند
و از مزاج بیت و برج ششم و هشتم گیرند و مزاج صاحب ششم و هشتم گیرند و مزاج بیماریها کواکب و بروج
مذکور شده است و از دلایل و حالات برج عاشر و وتد السما غافل نشوند چه در بیماریها و صحت عام
و فرج آن و مراعات بیوا از مراعات بیت عاشر است و دلایل بیت عاشر از فساد و صلاح چون بیت ششم و هشتم باشد که
بنحوس منحوس شوند یا نه و تعدد آن نوع باشند و با وجود حالات مذکوره اگر سعدی تلافی کند بنظر یا بدفع
نور یا رد نور یا غیره بقدر قوت کوکب سعد یا قوت نحس فساد مذکوره مکثر شود بلکه شاید که در کل دفع کند از
قوت و ضعف غافل نباشند و امراض منسوبه کواکب اینست زحل بیماریهای کهنه و باریک و نزله و کوفت ...
و تب و ارز و درد سر و سیت و بیماریهای بلغم و استسقا و جمله بیماریها که از سردی خیزد مشتری خناق ...
و تشنج و درد جگر و دل و بیماریها که از باد یا از خلط بود مریخ تبهای حاد و غب و درد جگر و معده و آمدن خون

[illegible]

از کلو و سقوط اچند وجید بیماریها که از افراط خون بود زهره علت معده و کرده و اوزانی که رونده بود و بواسیر و زنان داشتن فارو و بیماریها که از افراط تری باشد و فاسد شدن رطوبات عطارد دیوانگی و زایل شدن عقل و وسواس و غلبه سودا و امثال آن از نواضع و صرع و سعال و قی الدم و جید بیماریها که از خشکی بود و تباهی آن قمر فعل او چون زهره بود شمس فعلش چون مریخ بود سهم السعاده و سهم الغیب چون زحل بدیشان ناظر کرده بمقابله و تربیع دلیل مرگ بسیار و بیماریها زحلی باشد فصل ششم از باب دوم در قرانات و احتراقات و اجتماعات در بروج دوازده کانه اما حمل ه ی ل ق ا دلیل زوال دو ثان و تزویکان و عوت اشراق و صدور و ظهور پادشاهان بزرگ و کسانی که شرع و آیین و دین تازه نهند و حادثهای نو پدید آید و جور و ستم روی نماید و رونق مساجد و معابد و صوامع باشد و بناهای عالی نهاده شود و انتقال دولت و نو شدن ملکی بجز به در جانب مشرق و اقلیم دوم و ح ل ق ا دلیل فتنه و حرب در جانب مشرق و اقلیم سیوم و اجتماع لشکر و خشکی در آن ولایت و تنگی ماکولات و فرو رفتن خوبی و رنج بازار آلت حرب و ساز عادت اسباب جنگ و جدل و بیماریها دموی و قتلها و آفت سران سپاه و احتراق مواضع بسیار و آفت کوسفندان و قطع طریق و خوف عام و ظلم و ستم و تاریکی هوا و جستن رعد و برق ه ه ل ق ا دلیلست بر بسیاری فوت و موت و بسیاری امراض در عالم و مخالفت میان روسیان و اهل اسلام و مرگ بزرگی قل ق ا دلیلست بر جنگ و جدل میان مردم و ظهور ملکی تازه با سلطان عادل و پدید آمدن موت و طاعون و وقوع باران و تتمه احکام مذکور شد ه ل ح ق ا دلیلست بر تسلط روم بر ارمنیه و وقوع طواعین در مردم اهواز و جستن بادهای شمال و سیلها مرات در عالم ه ر ل ق ا دلیلست بر مخالفت میان ارمنیه و روم و حرب و جنگ و بسیاری اوجاع در اکابر و اشراف ه ه ی ق ا دلیلست بر دخول روم در ارمنیه با بسیاری جنگ و جدل و وقوع باران اگر در اوایل برج قران شده باشد ی ق ا دلیلست بر قلت باران و موت اکابر و تغییر اسعار و اراجیف در عراق و ه ی ق ا دلیلست بر نیکی احوال اکابر و سادات و قضات و بارات اگر در اول برج باشد و فوت بزرگی در بابل و زیادتی آبها و صلاح اهل شلم ه ه ی ق ا دلیلست بر صلح ارباب مناصب و اصحاب قلم و باران اگر

هر اوایل

هر اوایل برج بود و کثرت جنگ و جدل میان اهل ه ز ی ق ا دلیلست بر خوشی سال و فراخی معیشت و باران و بادها و نیکی حال عامه ح ق ا دلیلست بر فتنه و جنگ و جدل و کثرت دروغ و قلت خیرات و بادهای تند و کثرت شر و سوختن اماکن شریفه و غیره و اندوه لشکری و از باقی احکام که مذکور شد غافل نشوند ه ه خ ق ا دلیلست بر فتنه و اراجیف در کوه پایها و اسقاط اجنه و نیکی حال امرا و سپاهیان و بدی حال زنان و مطربان ه خ ق ا دلیلست بر جنگ و حرب در زمین شام و مغرب و کمی آب چشمه و جنگ و خونریزی میان روم و ترک و خرابی مغرب زمین و کثرت امراض و صرف و باران ه خ ق ا دلیلست بر ضرر بابلیان و فوت ملک و اهالی ایشان و نفاق دواب و جنگ قد ق ا دلیلست بر بدی هوا و کثرت رعد و برق و بلا و مرگ زنان و بدی حال مطربان و پریشانی ساده رخان و خدم و خواجه سرایان ته ق ا دلیلست بر بسیاری باران و باد و سرما و کثرت خیرات و زیادتی آبها تتمه از پیش طلب کنند ع ی ر ق ا دلیلست بر کثرت رعد و برق و صاعقه و امکان صلح و دیر زلزله ه ه ع ق ا دلیلست بر خوبی مزروعات و خوشحالی ارباب قلم و کثرت خیرات و ابر و باد و باران ه ر ه ق ا دلیلست بر کثرت باد و باران و سرما در فصل زمستان و خوبی احوال عالم ه ر ز ق ا دلیلست بر بسیاری باران و جستن بادها و اختلاف هوا اما در ثور ه ی ل ق ا دلیلست بر بزرگی دولت و دهقانان و ارباب بیوتات قدیمه و بسیاری زرع و عمارات و زراعات و آبادانی و گرانی نرخها با وجود فراخی نعمت و زلزله و کسادی بازار برده و بیماری گوسفندان و گاو و ایمنی و صلاح در بلاد جنوبی ه ه ی ل ق ا دلیلست بر ضعف حال اهل سپاه و امرا و فتنه و تشویش و قوت سفلگان و آفت اشراف و بزرگان و قوت بدکاران و قتل و قطع اعضا و تباهی غلات و نباتات و بسیاری کرم و ملخ و حشرات الارض و بی‌راهی در مردم و رعد و برق و سرما در و فتنه خاصه در اقلیم سیم ه ه ل ق ا دلیلست بر موت ملک روم و و باء عام و فتنه و سختی باران قل ق ا دلیلست بر گرانی و جوع و زیادتی حمل و رطوبت هوا و قوت بزرگی و اتصالات دیگر کواکب در حین احتراق مذکور شد ه ه ل ق ا دلیلست بر جنگ میان خلایق و کثرت باران و موت ارباب قلم و وزرا و مستوفیان و بادهای تند ه ر ل ق ا دلیل گرانی و باران و جنگ میان خلایق باشد ه ح ل ق ا

دلیل خرابی اکثر بلاد و موت اکابر و مخالفت میان اهل اسلام و مردم روم و حرکت لشکر و خوبی حال امرا و لشکری باشد ق ق ا دلیل تغییر هوا و باد سموم و موت بعضی علما و اکابر و باران اگر در اوایل برج باشد باقی احکام از اتصالات حین احتراق مذکور شد طلب دارند ه ه ی ق ا دلیل فساد مزروعات در بلاد روم بود با انفاق بمحل و خوبی هوا ه ر ی ق ا دلیل خوشدلی خلایق و رسل مکاتبات میان ملوک مایل مصالح و اقبال کتاب و ابر و باران ه ح ق ا دلیل باران و باد و قحط در فارس باشد ق دلیل گرمی هوا و خشکی بود و از زمین افتادن مردی بزرگ و موت خلایق و شورش در بعضی اماکن کوهستانات و اتصالات کواکب در حین احتراق مذکور شد از و غافل نشوند ه ه ح ق ا دلیل فوت بزرگی باشد و جنگی که ساده باشد باز نده خرابی بعضی دهکده و مرگ و خوشحالی لشکری و کثرت فسق و فساد دلیل مخالفت و اراجیف و موت در عالم خصوصا در روم و کثرت باران مضر و ضرر و نقصان وزرا و ارباب قلم و فوت بزرگی ه ر ح ق ا دلیل تعب و بدحالی و پریشانی رعایا و عوام الناس باشد و میل مردم بجلای اوطان و باران و بادهای سرد و نفاق دواب قه دلیل موت ملوک و حرکت لشکری و آمدن باران و بادهای سرد تتمه از پیش طلب دارند قد دلیل فتنه و حرکت اهل کوهستانات و فساد حال وزرا و اهل قلم و اختلاف هوا و باران تتمه احکام از پیش طلبند ع ر ی دلیل رطوبت هوا و کثرت باران و شبنم و صلاح حال عامه ه ه ه دلیل خوبی حال مردم موصل و فرح ارباب قلم و خوبی هوا بود ه ه ر دلیل خوبی حال علما و رطوبت هوا و باران باشد ه ر ه دلیل نقص ماه و توسط باران و کثرت اراجیف بود اما در جوزا ه ی ل دلیل ظهور علما و حکما و ساختن کتابها و نهادن آیینها و رواج دین و مذهب و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم طب و نجوم و پدید آمدن مردم فصیح و جستن بادهای سخت و فساد درختها و عمارات عالی و خروج خوارج و اشرار و غارت و معرفت خلایق و هراسی از امراض مهلکه خاصه در مغرب و ع ل دلیل تباه شدن میوه و بیماری دموی و سودائی و حرب و ظلم و ستم و قتل مشاهیر و خشکی هوا و بادهای مغرب و ظلمت هوا و آفت اشجار و غارت و خرابی و دست بر آوردن بدکاران خاصه در اقلیم سیم قل دلیل فوت بزرگی و شدت حرب و وزیدن باد سموم مهلکه

مخالفت

مخالفت میان مشایخ و فساد حرب و کثرت ملخ و باران و حصبه و آبله بود تتمه اتصالات حین احتراق مذکور شد ه ه ل دلیل فوت زنان و رسوایی ساده رخان و مطربان و باد و باران و خوبی حال مشایخ و ارباب زراعت باشد ه ر ل دلیل خونریزی در طرف شمال و کثرت فتنه و شر در ارباب قلم و ستم عظیم بود ه ر ل دلیل کثرت اراجیف و فتنه و باران و باد باشد ه ح دلیل هلاک مردم دریابار و ما کیان سقاین و خرابی اکثر دهات و بدی حال روسا و کلانتران و ارباب دین یا کمی باران و موت بعضی از اشراف و بزرگان و فرح لشکر ق دلیل رطوبت هوا و شدت حال علما و مرگ محدثی و تفاوت در تسعیرات تتمه از پیش طلب دارند ه ه ی دلیل خوبی حال اکابر و اعیان و سادات و قضات و زنان و فرح ملوک و صدور باشد ه ر ی دلیل فرح علما و خوبی حال کتاب و ارباب قلم و جنگ روی و خرابی دهکدهای طرف شمالی بود ه ی دلیل کثرت باران و فرح قضات بود ق دلیل حرارت و خشکی هوا و فتنه و کثرت مرگ و ریختن خونها بود تتمه مذکور شد ه ح دلیل کثرت فساد و زنا و جنگ و مرگ زنان و پریشانی مطربان بود ه ر ح دلیل فوت و بطرف ملکی بود و تجدید ملکی باشد در بعضی بلاد و زود عزل شدن آن و خروج خوارج در خراسان ه ر ح دلیل کثرت قتل و پیوستن هوا و کمی باران و برطرف شدن مردی قه دلیل مرگ زنان و فرح ملوک و توسط تری هوا و باران قد دلیل باد سموم و هوای گرم و فتنه در مصر با قتال تتمه احکام مذکور شد ع ر ی دلیل کمی باران و عدم رطوبت با بسیاری ابر و تغییر هوا ه ه ر دلیل سلامتی راهها و ناسازگاری ازواج و رعد و برق ه ر ه دلیل توسط بارانها و وزیدن بادهای گرم باشد ه ر د دلیل باران و تغییر هوا باشد و اگر در اوایل برج بود اما در سرطان ه ی ل دلیل مخالفت ملوک و سلاطین و فرو رفتن خوبی و غلبه اراذل بر اشراف و سلامت دهاقین و پیران و آفت کشتیها و بزرگی ناکسان و شدت سرما و رفت و خرابی خانها از آب خاصه در سواحل شمال ابو معشر بلخی گوید دلیل نیکویی حال اشراف و سعادت قضات و منجم و تباهی کار دزدان و سفلگان و تنگی حال مشتریان و تباهی حال زحلیات ه ح ل دلیل فتنه عظیم و غلبه کردن مردم سفله و زحمت بزرگان از دونان و آفت بدکاران و فساد سقاین و خرابی و غارت

در فارس و ارمنیه صغری و بابل و آفت نباتات از ملخ و ندرت بعاد و هلاک سران سپاه و جمع آمدن لشکرها
در آنجا و ضبع انواع سختی قل دلیل مرگ زنان ملوک و مرگ در جمیع اقالیم با خشکی هوا بود و از
احکام اتصالات غافل نشوند هـ ل دلیل وبا و طاعون در بلاد ترک و قحط با کثرت امراض و باران
و بدی حال زنان و مطربان و خدمتکاران هـ ل دلیل بر موت بعضی زنان ملوک و عامه خلایق و
بدی حال کتاب و وزرا و ارباب قلم و تندی بادها و بارانها هـ ل دلیل موت زنان و تنگی خلایق در
اقالیم و شدت باران و امراض هـ ی دلیل نیستی اعادی ملوک و کثرت دزدی و فساد و زیادتی دعلیم
و فرات و ظهور فرنگی و حرب میان ایشان و مسلمانان و مخالفت عوام با امرا ف دلیل کثرت فوت و موت
در اهل جبال و نیکی حال مردم دریا و ساکنان دجله و فرات و مرگ قضات و اغنیا هـ ی دلیل بر
مخالفت بندگان و مقاومت ایشان با ملوک و صاحبان خود و مرگ بزرگی در فارس و طوفان و ظهور
عجایب در کوهستانات هـ ی دلیلست بر خرابی اکثر اقالیم و فساد عقلی حکما و علما و فرح و زناد
ارباب قلم و باران هـ ر دلیلست بر کثرت رطوبت و قتال میان خلایق فح دلیلست بر شدت خوف
و حرارت عظیم و خشکی هوا و مرگ امرا و سوختن بجانب شمال و مرگ بزرگی و امیری و امراض آبله و حصبه
و کثرت ملخ هـ ح دلیلست بر اختلاف هوا و اقبال امرا و لشکریه و پریشانی زنان و مطربان هـ ح
دلیلست بر کثرت فوت و موت در مشرق و قتال میان ابنای ملوک و خرابی املاک و مخالفت جدل
میان عرب و شدت حرب و قلت آب و خرابی کاریزها و چشمه و موت وزرا و کتاب و متصرفین هـ ح
دلیلست بر حرب و مرگ ملک کوچکی و خروج شدن خزاین بجهت حروب و کثرت موت قه دلیلست
بر کم آب واندوه مطربان و خواتین و موت خدمتکاران خواتین قد دلیلست بر بسیاری موت و شدت
گرما در اوایل و کمی آب و فساد کاریز و نیکی حال کتاب و متصرفین ع ر ی دلیلست بر توسط باد و شدت
گرما و باران هـ دلیلست بر زلزله و مرگ در بلاد مشرق و روم و مرگ زنان و امکان باران و رعد و برق
ق ر دلیل باران بود هـ ر دلیلست بر باد سموم و امکان باران و بادهای مختلف امادر اسد هـ ی ل دلیل

ظهور

ظهور و خروج پادشاه از جانب مشرق و اقلیم رابع در انتقال ملک و نهادن رسمهای غریبه و بسیاری خوف
و تاختن و غلبه کردن سباع و میل خلایق بصید و داشتن وحشی و تفاوت نرخها و ملامت بزرگان هـ ل
دلیل فتنه و آشوب در مشرق و سوختن جایها و قتل بزرگان و نهب و غارت و ظلم و ستم و حرکت لشکری
و شدت گرما و مضرت رسانیدن سودیات انسی و وحشی و استیلاء حرارت بر مزاجها قل دلیلست بر رعد
بلاد شرقیه و شدت حرارت در شمالیه و قحط و عزت حبوب در جنوب و بسیاری موتی و ملخ هـ ل دلیل است
بر موت ملک با اشراف و عظما و زنان و مطربان و شدت در مشرق و خوشی حالی مشایخ و مزارعین هـ ل
دلیلست بر اختلاف هوا و تلف و فوت کتاب و بدی حال بعضی از ملوک و کثرت وبا و شدت حرارت هوا
و غبارهای تیره هـ ر دلیلست بر موت ملک بابل و قحط و کثرت ملخ و اسقاط اجنه و امکان باران ق دلیل است
بر خلاف و ناسازگاری در نواحی مشرق و ظهور خوارج و کودکشی ملک بزرگ در فارس و فوت اکابر و عظما و ظهور
عداوت میان خلایق و صلاح حال زرع و خوبی حال مشایخ و زارعین و موت قضات و اشراف و اکابر هـ ی ح
دلیلست بر وقوع فتن میان ترک و عرب و شدت خوف و اندوهناکی عالمیان و ظهور آیات سماویه و زلزله
و قحط و گرانی و غبار باد سموم هـ ی ح دلیلست بر موت ملک و خرابی قلعه و بابل و غلبه اعدا بر قوم بر خود شان
و نقصان آبها و چشمها و موت بزرگ و خوبی حال امرا و لشکریان هـ ی ر دلیلست بر کثرت ملخ و زکات و خشکی
هوا و کدورات او سیفها و موت بزرگ شاهی و فرح ملوک و تفاوت نرخ و نقصان آبها هـ ی ه دلیلست بر
امن و صحت خلایق و بسیاری درم و دینار و طرب امرا و اکابر و اعیان و عزت اهل طرب و بسیاری سود و رونق
دارالقضا و اعتدال هوا هـ ی دلیل رونق احوال محترقه و قوت دیوان و تجار و حضور اهل فضل در مجلس
اکابر و جستن بادهای گرم و صفا و هوا هـ ر ی دلیل بسیاری بخار و تموج هوا و رونق کار بزرگان و سلاطین
خواتین و راستی خلایق هـ ح دلیل تاریکی هوا و طرب اهل سپاه و مخالفت ازواج و حرارت در زنان و کودکان
و میل نمودن تا پسندیده و بدنامی چند و محارم و اهل فتق و بسیاری دزدان هـ ح دلیل گرما و خشکی
و بسیاری نهب و اخبار و اراجیف و حیله در خلایق و فساد معادن و عزلت آلت حرب و بهاریها و حرب

وفتنه در فارس و هلاک لعل و سلوک و مرگ علما و حرب میان اهل مشرق و مغرب و حرکت ترک و سپاهی
سود و رفض ادیان و زلزله در مملکت هـ ح دلیل بروز تم و بیماری زنان و عامه و بدی هوا و آفت زرع و
دجاجه و سان ع ی ر دلیل بسیاری باد سموم و کمی باران و مرگ زنان و هلاک ساده زنخان و صلاح حال
خلایق انا عزه قد دلیل موت مواشی و اغنام و بسیاری ملخ و گرمی هوا و کمی نم و باران قه دلیل اصلاح
حال زنان و ساده زنخان و جور ملوک بر رعیت و بدی حال سازندگان هـ ه دلیل خشتبازی میان زنان
و امردان و اعتدال هوا و میل خلایق بعشق و فجور و سبزی بازارها هـ ه دلیل بخار و باران و جمع آمدن
زنان و مطربان و میل عوام بتفرج صحرا و گشت و حرکت رسل و مسافران و زیادتی آبها هـ ر دلیل امن
کاروانها و بسیاری معاملات و رواج بازار و علوی عامه اما در سنبله هـ ح ل دلیل آفت مزارع و طرفی جایها
خصوصا روم و بیم زلزله و آشوب و تازه شدن دولتی و تغیر در امور ممالک و سرما در تشتی و بیماری
و موت زنان و موت کتاب و وزرا و ارباب قلم هـ ح ل دلیل فساد نباتات و زلزله و خرابی بقاع و برخواستن
غبار و خشکی هوا و ظهور ملخ و حرب قل دلیل خشکی و بیماری مهلک و موت حلم و بدی حال مردم
شمال و موصل و کوهستان هـ ل دلیل اندوه زنان و مطربان و مخالفت ازواج و شدت سرما و خوارک
حریر و نیلی و پریشانی زنان و ساده زنخان و مطربان هـ ل دلیل غضب نمودن اهل دیوان بر مقتنین
وفره و بستگی بازارها و تجار و عمال و اراجیف و غم و تهمت میان خلایق و سرما و تفاوت نرخها هـ ر ل دلیل
بسیاری رطوبات و حرب و موت در اکثر بلاد خصوصا روم مح ی دلیل ضایع شدن اموال تجار و جنگ
در کوهستان سال اهل العراق و موت اکابر و اشراف و قضات و بسیاری دزدان و فساد هوا و باران
ف دلیل بسیاری بادها و مخالفت میان ملوک و موت ملکی و رطوبت و تغیر تسعیرات مایل بگرانی و
کدورت ارباب مناصب و مرگ بعضی قضات هـ ی دلیل سلامتی غلات و نباتات و عمارات و صلح میان
مردم و میل علما و قضات بلهو و نشاط و اعتدال هوا و خروج خوارج بر اقلیم دویم و تعمیر حصارها هـ
ی دلیل قوت ارباب قلم و تجار و اهل بازار و رسیدن خبرهای نیک و جستن بادهای مفسد و سلاطین

کشتیها و رونق ارباب بر و رفع بازارها و راستی مردم و خوشی پرستی هـ ر ی دلیل فرح عوام و امنیت راهها و سپاهی
جارها و شادی زنان و اطفال و ترکی هوا فح دلیل بسیاری امراض و موت و خسارت لشکری و باران بقدر
دیره هـ ح دلیل ناسازگاری ازواج و دشمنی و وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان و مطربان و بیماری
و دیوانگی و تاریکی هوا هـ ح دلیل استیلاء حرارت بر مزاجها و خصومت اصحاب دیوان با ارباب سلاح
و غلبه کردن عوام و اراجیف و دردها و مکر و حیله در خلایق و بدگشتن هوا هـ ح دلیل فسق زنان و
مطربان و بیماری ایشان و رنج مسافران و خصومت عوام قه دلیل کثرت باد و باران و موت زنان و مطربان
قه دلیل حرب و ظهور ردی و خشکی هوا و کمی باران و موت ارباب قلم و خسارت ایشان هـ ه دلیل
تعلق و تعشق میان زنان و امردان و ساختن تیرنهات و بکار داشتن عطرها و بخورها و بسیاری ضحکات
و مزاح در خلایق و ظهور مسخرگان و تغیر هوا ع ر س دلیل بسیاری رطوبات و آبها باشد هـ ر دلیل بلوری
و جمع آمدن زنان و مطربان و بسیاری نعمت و ارزانی و شادی عوام هـ ر دلیل رواج بازارها و کثرت معاملات
و آسودن کاروانها و رسولان و میل مردم بحکایات و اخبار و نم در هوا اما در برج میزان هـ ل دلیل قوت
احوال دهاقین و گرانی غلات و رونق خاندانهای قدیم و تجدید ملتی باد و لتی و تغیر در اوضاع و اخلاق خلایق
و ظهور مردم فصیح و خوشی الحان و اصوات و بسیاری بادها و باران هـ ح ل دلیل فتنه در جانب مغرب و
بیماریهای خونین و آفت لشکری و بدکاران و ظلم و ستم و فساد هوا و درختان و قتل و دزدی و سرما اگر وقت
باشد قل دلیل حروب میان ملوک و بسیاری اعدای ملوک و مرگ مردی معروف در جانب مغرب و
بیم خوردن اکثر عالم و موت اطفال و باران هـ ل دلیل طرب و شادی حرا اهل ستاق و پیران و بلاد کوفتن
کارها و نرخها و موافقت ازواج و رونق مطربان و کثرت استعمال اوتار و مزامیر و شدت و سرما و خشک
هـ ل دلیل اراجیف و تفاوت نرخها و خصومت در عوام و بیماری مردم شریف و ظهار باطل و فساد
اشجار و اندوه عطاردیان و تغیر هوا و سرما هـ ر ل دلیل ملامت عوام و زنان حامله و بسته شدن راهها
و تیرگی هوا و اراجیف و حیرت بسیار در خلایق هـ ح ی دلیل ضعف حال امرا و اهل سلاح و فوت وزرا

واشراف و تغییر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی قی دلیل باران و ابر و موت و مرضی مهلک و هلاکت اکابر و
ستولیین هه ی دلیل کثرت جمعیت و فراوانی نعمتها و عدل در حکام و راستی در خلایق و وقوع نکاح
خیر و صحت خلایق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب و بازارها و مفید هدی دلیل رسیدن اخبار
درست و دوستی وزرا با اهل دیوان و جستن بادهای سخت و علاج پذیرفتن بیماران و اعتدال هوا
هزی دلیل اندوه عوام و زنان و خوف بدکاران قح دلیل بسیار فتنه میان حرب و بسیاری بلاد و
غلبه حرارت و موت و امراض و خوف هوح دلیل بسیاری فسق و فجور و میل مردم و زنان با فعال ناپسندیده
و خصومت ازواج و اسقاط اجنه و بیماری [illegible] و سلسله [illegible] و تیرگی هوا هوح دلیل
اندوه عمال و مستغرقان ارباب دیوان و اراجیف و رنج تجار و اهل بازار و رعد و برق و باد تند و اظهار سخنان
بیهوده و بدی هوا و بیماری و خیانت و حیله در مردم هدح دلیل رنج زنان حامله و کینه داران و در ماندن
مسافران و رسولان و قطع طرق قه دلیل بسیاری ابر و باران اگر در اول میزان باشد و مرگ زنان قد
دلیل نکبت ارباب قلم و باد و باران باشد [illegible] دلیل کثرت فواحش و خیرگی زنان و امردان و رونق خمارات
و مقامرات و رسیدن مسافران دریا و بارندگی سخت ع ری دلیل رسیدن اخبار و اراجیف و باران اگر در
اول میزان باشد به برج هده دلیل بدی حال اهل خرج و آفت فاسقان و زیاده شدن آبها و سرما و سلامتی زنان ه
در دلیل گفت و گوی خلایق و در ماندن مسافران و رسولان و تیزی بازار برده و اراجیف و بارندگی و سرمای
سخت اما در عقرب هدی ل دلیل بالا گرفتن کار فرومایگان و تفوق جستن بر بزرگان و اشتغال دولت
خاندانی و قوت ملکی جبار و پدید آمدن سلطان بر ملک و دگرگون شدن رسمها و فرو رفتن بسیاری از ظلم
داران و برخواستن فتنه و حرب در اطراف عالم و خرابی جایها و آب و موت حیات و عقارب و کثرت باران
ملک و طوفانات و خسارت [illegible] و خوشحالی اتراک و مزارعین و غرق کشتیها و خروج لشکرها و
نهب و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم هحط دلیل [illegible] خصوصا ماده
کوه پایها و ظهور ملخ موذی زرع و رعد و برق و فرو رفتن ملکی ذوالقدر و برخواستن آشوب بر ترکان

تسلط خدام بر مخادیم خویش و ترسی در خلایق و آسیب از ناپاکان و غلبه کردن دونان و غرق سفاین و
دست برآوردن دزدان و فساد آبکاران و خرابی سیلها قل دلیل حروب و فتنی میان ملوک و بسیاری
مرگ بطاعون و بسیاری بادها با رطوبت و مرگ ملکی یا بزرگی بجانب مغرب و اراجیف و تنگی در عالم ه
ل دلیل آفت زنان ناپسند و گرفتاری فساق و اندوه ارباب رود و سرود و شدت سرما و خرابی سواحل
و تلف شدن زرعها و ابرهای غلیظ هرل دلیل تشویش اهل بازار و دواوین و تجار و زنان مزرعات و
سرما و یخ بندان و اراجیف و قطع طرق و گرانی نرخها هرل دلیل گرفتاری جواسیس و در توقف نمودن
مهمات عوام و بازارها و بی نفعی و تاریکی هوا هحی دلیل غلبه کردن امرا و اهل سلاح بر وزرا و اشراف و
موت اشراف و تلف شدن مال خلایق و بارندگی قی دلیل رطوبت هوا و موت بسیار و بدی حال قضات
و سادات و اراجیف جهت اعزه و مساکین ههی دلیل بسیاری بارندگی و طی بعد روز راه بزرگان و دلیل
عالم و سلامتی مردم دریا بار و توبه فساق و اشراف هری دلیل افراط بادها و خنکی و بارندگی و خلاصی محبوس
و سلامتی مسافران دریا و رونق بازارها و اخبار راست هری دلیل آسانی وضع حمل و از غم خلاص شدن
زنان و عوام و قلت ظلم و ستم و امکان بارندگی قح دلیل بسیاری حروب و قتال و موت ملکی یخها و خشکی
هوا و گرمی و حاجت ملوک بلشکری ههح دلیل بسیاری باران و سرما و فاش گشتن فسق و فجور خاصه
در لشکریه و مردم ناپاک و سقوط اجنه و علت در آلت تناسل و ناله مغنیان هرح دلیل خوف خلایق
و ظلم بر اهل و فساد کشتیها و آبها و کثرت لواطه و مکر و فسون و گفتن سخنان دروغ و تهمت و خیانتها از
در نوع و بد گشتن هوا هرخ دلیل اندوه و مودات و بیماری ایشان از بدکاران و ستم قه دلیل مکر زنان و توقف
در کوهستان هرح دلیل کثرت فواحش و خیرگی زنان و امردان و رونق خماران و مقامران و رسیدن
مسافران دریا و بارندگی سخت هره دلیل بدحالی خمادان و زیاده شدن سرما و آبها و سلامتی زنان قد دلیل
باد و باران اگر در اول برج باشد هرح دلیل گفتگوی خلایق و در ماندن مسافران و رسولان و تیزی
بازارها و اراجیف و بارندگی و سرمای سخت اما در برج قوس هطل دلیل بسیاری باد و باران و بسیاری

دزدان و تفرقه حال مسافران و گرفتاری جاسوسان و ملامت خلایق و آفت کشتیها و بارندگی و تاریکی هوا
و سرما [illegible] دلیل ظهور شخصی که از اعجاز و نبوت گوید و آغاز شریعت نهد و مردم را بحق دعوت کند
از علم تفسیر آگاه بود و مردم با آن سبب با او رغبت نمایند و طایفه مفقود شوند و طایفه دیگر موجود
شوند و مخالفت در مردم بعضی ببعضی و تغییرات عظیم بوجود آید خصوصا در امور دین و دولت
و تبدیل در صفات و نفوس مردم و وقوع حادثهای بوالعجب و امور غریب هحل دلیل قایم شدن حرب
و فتنه و بکار داشتن انواع اسلحه و اندوه محارف و غارت و قتل و آفت و آسیب اهل سپاه و نقصان
آبها و وقوع امراض حاره قل دلیل وقوع در حواشی و وقوع حروب میان ملوک و ملک عظیم و شدت و
اشراق و باران و رعد و برق و فساد مشایخ و بزرگان هه ل دلیل اندوه زنان و مطربان و تلف شدن اجنه
و کدورت هوا و مفارقت ازواج و کسادی لباس و شدت سرما هرل دلیل نکبت اصحاب دیوان و تجار
و صرف و اراجیف و قلب شدن نقود و تشتت بالا نهاد و نوشتن خطوط مزوره و گفتن محالات و ظلم
مردم منافق و کذاب و ضعیف و مضر و بد گشتن هوا و خشکی و ناروایی کارها و بیماری جوانان و اندوه
خلایق هرل دلیل ضعف حال عوام و زنان حامله و اندوه مالداران و مسافران و سرما اگر وقت باشد
هحی دلیل بسیاری مجادله در علوم و خصومت [illegible] و اشراف با اهل و غالب شدن بزرگان بر ناکسان
و کرماد رو فتنش قی دلیل مرگ اکابر و بسیاری اوجاع در عراق و باران ههی دلیل کثرت تفریح و رغبت
علما بطرب و صلح میان خلایق و صحت بیماران و برآمدن مهمات و توبه بدکاران و بارندگی نافع هری
دلیل رغبت مردم بعلم و ادب و قوت اهل حرف و تقرب اهل دیوان نزد وزرا و گفتن سخنان حق
و جستن بادها و اعتدال هوا هرف دلیل آسانی وضع حمل و مصالحه میان مردم و سلامتی مسافران
و خلاصی محبوسان قح دلیل رطوبت هوا و باران و حرب و قتال و ریختن خون و دروغ قولی اکابر و
صدور و [illegible] ههح دلیل پریشانی ازواج و طرب اهل سلاح و سرما و برف و رغبت زنان بکار ناپسندیده
هرخ دلیل ملامت دبیران و محاسبان و ارباب فضل و کسادی بازارها و ستم بر رعیت و رغبت مردم بلواطه

دلا و بر و ناراستی در خلایق و اراجیف و تغییر هوا و بیماری از شکم هرخ رنج حامل عوام از اهل سپاه
و محبوسی رسل و جواسیس و آشفتگی کار زنان قه دلیل توسط باران و باد و بیماری و موت زنان هره
دلیل فراغت خواطر و رونق تجار و حرف جماد و عشقبازی میان زنان و امردان هره دلیل سلامتی
مسافران و خوشدلی رسولان و صلح عامه و فرح زنان و امردان و بارندگی و سرما قد دلیل وباء و نفعت
میان خلایق و باد و باران و بسیاری در دریا بار هرر دلیل برودت هوا و بارندگی و تردد رسولان و
مسافران و اخبار متلون ع ی ر دلیل اندوه قضات و اشراف و اهل علم و آفت ستودن و رغبت مردم بکارها
آتشی و تغییر هوا اما در برج جدی هلی دلیل تغییر دولتها و احوال عالم کند و بزرگ شدن خسیسان
و ناکسان و پیچیدن مردم شریف و بنای عمارات محکم و حصارها و استوار و خرابی و خسف و اماجیفه
زیاده شدن حیوانات و بیماری و سرما و قلت بارندگی و زیادی آب چشمه و فقس ملک عظیم عراق
کوه پایه و هلاک دزدان هحل دلیل قوت امرا و اهل حرب و در ساختن با رعیت و رفتن این طایفه بصحبت
نقل و رغبت مردم بصید و جرات نمودن ارباب بیوتات و خرابی بعضی مواضع و خشکی هوا و آفت
گوسفندان و برزگران قل دلیل رطوبت هوا و کمی آبها و موت ملک جبار و خسارت مشایخ و بزرگان
و رسایل و رسل میان ملوک ههل دلیل حال خواتین و اصحاب لهو و طرب و دشواری وضع حمل
و ناسازگاری ازواج و بیماریهای مزمن و ابرهای سیاه و شدت سرما و برف و نشاط پیران و دهاقین ه
رل دلیل شدت و یخ بندی و اراجیف و مکر و خیانت در خلایق و ناروایی بازارها و تنگی طعام و جدل
مشغولی اهل دیوان و حرف و تجار هرل دلیل گرفتاری رسولان و جاسوسان و توقف مسافران
و بدی راهها و قوت سرما و خصومت عوام و ظلمت هوا هحی دلیل ضعف حال وزرا و علما و اشراف
و بیماری و مذلت درین طبقه و رنجه شدن از امرا و اهل سپاه و قوت اوباش و مردم قلاش و ضرر
رسانیدن بشریفان قی دلیل تکبر و تجبر بعضی ملوک و موت دواب و تغیر تسعیرات و مرگ علما و سادات
و رطوبت هوا و زلزله و سال بسیار خوب باشد ههی دلیل اصلاح پذیرفتن کارها و اکابر و خلایق

اثاثه و صلح میان ازواج و بازایستادن زنان از بدی و توبه بیدگانان و تنگ شدن کارها و اعتدال هوا و
ایمنی راهها ه ح ی دلیل دزدیدن بادها و سرما و رواج بازارها و غلبه کردن سنگها و قوت حال دهقانان و منفعت زنان
و بخششها از هر نوع ه ر ی دلیل مخالفت عوام با واعظان و فاضلان و انکار میان ایشان و اسیر و خلاص و گرفتاری
و حرکت مسافران قح دلیل خشکی هوا و حرب و خون ریزش و اراجیف و مخالفت امرا و لشکریان و امراض
و علت و موت ه و خ دلیل خرج اهل سلاح و رغبت نمودن بفسق و فجور و رونق خمارخانه و تولد دختران و بسیاری
بارندگی و ناسازگاری ازواج ه ح خ دلیل بسیاری اراجیف و رنج تجار و اهل بازار و گفتن سخنهای محال و دروغ
و وقوع تواطو و حیلها و کارهای ناحق و بد گشتن هوا و ضعف در مزاجها و رعد و برق ه ر خ دلیل ابتلای
عوام از سپاهیان و بی رونقی بازارها و توقف مسافران در شوارع و ضیح حمل قه دلیل طاعون و حبس
بادها و مرگ اطفال و بدی حال زنان و مطربان و خواجه سرایان ه ح ه دلیل رونق بازار تجار و اهل بازار و
اخبار راست و نشاط در خلایق و میل نمودن با غلام و کردن سحرها و مشعبد بازی میان زنان و اربابان و
سرما و برف ه ر ه دلیل قوت حال عام و مسافران و صلح میان خلایق و سرما و بارندگی و منفعت تجار
قد اگر در اول برج باشد دلیل بسیاری باران باشد ه ر ه دلیلست بر بسیاری رطوبت در هوا و برف و باد
و رواج بازار بود ع ر س دلیلست بر شدت سرما و برف و درماندن اهل سفر و رسولان و بسته شدن
راهها و در جا افتادن عوام و ناسازگاری ازواج و فساد حیوانات اما در دلو ه ی ل دلیل حرب و فتنه
و قصد کردن بزرگان یکدیگر را و فرود رفتن قومی و برآمدن طایفه و بزرگ شدن دونان و آسیب رسانیدن
به بزرگان و هلاک پادشاهان و تغییر در سیرتهای مردم و قحط در اکثر بلاد و موت بزرگی ه ح ل دلیل
جمع آمدن لشکرها و دلیری نمودن اکراد و احشام و خرابی جایها و آفت پیران و سیاهان و بیماریهای
خونی و هراس در مردم و فرو رفتن ملکی نامی از خاندانهای قدیم دلیل بر خروج و ظهور واعظ و شیاطین
مجاز و مرگ در بلاد مغرب با رطوبت هوا و موت بزرگی ه ه ل دلیل غلبه نشاط پیران و کشاورزان
و فساد مطربان و اشد و مرد زنان و ناسازگاری ازواج و مرض و سرفه و یخ بندی ه ح ل دلیل کثرت باران و

یخ بندی و بسیاری اراجیف و بدی هوا و کسادی بازارها و ملامت تجار و اهل بازار و پریشانی مردم ه ر ل دلیل
اندوه خلایق و بیم زنان حامله و زحمت مسافران و ظلمت هوا و بد گشتن آبها ه ح ی دلیل مخالفت امرا و
وزرا و بیماری قضاة و دائم مدافعت یکی از مشاهیر و بد گشتن هوا و بادها و تخریب و تهمت بزرگان قی دلیل
ظلمت هوا و بسیاری سرفه و موت اکابر و قضاة ه ه ی دلیل صفای هوا و فرح در علما و اشراف و دهقانات
زنان و رونق مطربان و جستن بادهای خوش و صحت خلایق و برآمدن حاجات و فراوانی طعام ه ح ی
دلیل کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و امانت در مردم و رونق بازار و فرح
تجار ه ی فرح عامه و عفت زنان و کثرت خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و صفای هوا قح دلیل
حرارت و خشکی هوا و جنگ و جدل و موت ملوک از اتراک ه و ح دلیل بارندگی و سرما و بیماری زنان و
ساده زنخان و فسق و فجور و اوباشی و سقوط اجنه ه ر ح دلیل جنگ و جدل میان خلایق و خواست و طلب
از رعیت و ستم بر اهل حرفه و اطلاق و حوالات و غم و تهمت بر یکدیگر و ظهور مردم خائن و ظلم و اندوه
ارباب قلم و عمال و تجار و اهل بازار و کسادی بازار برده و بد گشتن هوا و سرما ه ر غ دلیل زحمت مسافران
و بسته شدن راهها و گرفتاری جاسوسان و اندوه زنان و بیماری عوام قه دلیل خشکی هوا و موت
موت ه ه ح دلیل رونق تجار و اهل بازار و طرب در عمال و دوستی زنان با مردان و سختی سرما ه ر ه دلیل
سلامتی مسافران و زنان و شادی عوام و بلاد و سرما قد دلیل حرب در جانب قبله و باران و هوای گرم
اگر در اول برج باشد ه ح ر دلیل بادها و سرما و خیرها و کوتاه کردن نیز نجات و افسونات و حرکت
تجار ع ر س دلیل کدورت خاطر ملوک و اکابر و جستن بادها و ظلمت هوا و اندوه پیران و کشاورزان
و اهل صحرا و درماندن پیکان و رسولان و اهل سفر اما در حوت ی ی ل دلیل بسیاری آبها و آفت
آب و تغییر در ادیان و دول و خروج سلاطین و خرابی جایها بآب و موت و بسیاری ملخ و قحط در عجم
و موت ملک مغرب و تعویق جستن سالکان و خطر سالاین و فتنه و خلاف میان ملوک و ح ل
دلیل حرب در شمال و جوشیدن دریا و غرق کشتیها و بارانها و سیلها و مضرت ... و آفت حیوانات

آبی و تهی که خشکی باشد بشوابید نگرند قل دلیل خشکی هوا و قلت باران و بدی حال اشراف و موت ملک
بزرگ و فتنه ه ح ل دلیل رنج خواتین و اهل طرب و خادمان و شدت بیماری شوائب و ضیح حمل و کسادی
اقمشه و مشغول خلایق ه ح ... دلیل بسیاری اراجیف و نقصان آبها و اندوه عمال و تجار باشد و مردم
بازار و اهل فسادی و کسادی متاعها و آشفتگی دماغها و وقوع سرما ه ر ل دلیل ... نسوقها و برف و باران
و زنان و بد گشتن هوا و آبها و سرما در وقت و اندوه مالداران ه ح ی دلیل حدت و استیلای حرارت
بر مزاجها و اشتداد مخالفت اهل سلاح با معارف و اعیان و غلبه ابرار بر اشرار و توبه فجار و امر معروف
رونق احتساب قح دلیل خوبی احوال سلاطین و خوشی ایشان و بسیاری رسل و رسایل و خوبی غله
ابر و باران ه ه ی دلیل ایمنی و فراغت خواطر و وقوع جمعیت جمع ما جمع اکابر و اشراف و سادات و فراخی
نعمت و کثرت خیرات و بارانها و نافع و سلامتی کشتیها و فرو نشستن آشوب و رونق ابواب البر و نکاحها
و ظهور شادی علما و قضات و رغبت مردم بعلوم ه ح ی دلیل ترحم وزرا و اکابر بر عمال و اهل بازار
و فضلا و خلاص اهل این طایفه از اندوه و بادهای نمناک و ... و سلامتی مسافران دریا و میل مردم بتوبه
و صلاح و ایمنی و فراوانی نعمت ه ر ی دلیل زیادتی آبها و سلامتی کشتیها و دیانت عوام و عفت زنان
و توبه بدکاران قح دلیل خشکی هوا و حرب میان ملوک و خلفه تولد و رعد و برق و باران و طوفان ه
ه ح دلیل خیرگی زنان و وقوع نکاحها و بسیاری بارندگی و رنج مسافران دریا و تهمت بر خواتین از
محارم و بیماری این طایفه ه ر ح دلیل بدی حال متصرفان و عمال و تجار و اهل بازار و کسادی بازار و
چهارپا و بسیاری تهمت و خیانت میان خلایق و اراجیف و بادهای تند و آفت حیوانات آبی و غرق
کشتیها و تغییر هوا ه ر ح دلیل رنج مسافران و آفت کشتیها و بسیاری الخرج بره و آفت زنان و مکروه
عوام قه دلیل بسیاری باران و مرغ و ماهی باشد ه ح ه دلیل موافقت میان زنان و امردان و رونق
مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن خبرهای نیک و بارانهای مفید ه ر ه دلیل سازگاری ازواج
و رونق کار عوام و مسافران دریا و باران و منافع و ضیافتها قد دلیل عزل وزرا و موت بعضی اموال

ابر

ارباب قلم و بلاد و بازان و پشیمانی سوء حظ ... دلیل رواج دار الضرب و دار القضا و اصلاح ذات
البین و باران و زیاده شدن آبها و غیرت تجار و اهل بازار ع س ر دلیل حرکت مسافران در بلاد و خطر
کشتیها و آفت حیوانات آبی و کثرت بارندگی و نحوست عوام و تعمیر قنوات و بستانها فصل هفتم
در بیان اتصالات کواکب سبعه سیاره اما در زحل از تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله س ی ل
و ... دلیلست بر نیکویی حال مشایخ و قوت ملوک و اشراف و خوشحالی بزرگان و بندگان و
خدمت و ارتقای اعلی و ... دلیلست بر تغیر امور عالم و مخالفت میان اکابر و اشراف
و حرکت لشکرها و بسیاری رسل و رسایل و بارانها ... و ... دلیلست بر احتیاج ملوک
و سلاطین برعایا و قوت سلطان عرب و باران و عزت خاندانهای قدیم ... و ... دلیلست
بر خوشدلی اهل عالم خصوصا مشایخ و بزرگان و زنان و مطربان ... و ... دلیلست بر بسیاری
امراض و نقل بکتب و علوم قدیمه و اختلاف بادها و عفونی و حرکت خلایق و بسیار رعد و باران
... و ... دلیلست بر اتفاق ازواج و پدر و فرزندی و بسیاری تندر و برف و باران ع ی ل
دلیلست بر بهم رسیدن حروب و فتن و طلب ملوک ملک یکدیگر را و نهب و غارت و بدی حال اشراف
و قضات ل ی ل دلیلست بر حروب میان ملوک و فساد ادیان و مذاهب و انقطاع طرق و خشکسالها
و گرانی اطعمه و کسادی آن ع ح ل دلیلست بر بسیاری مردمان و رواج زنان و انتشار حروب و سیلها
جفا بر رعیت و زیادتی مشایخ و بزرگان و لشکریان و بسیاری فتن و محاصره نمودن شهرها و قلاع
و بسیاری اراجیف و موت ... و بعلق آویختن ل ح ل دلیلست بر مضرت رسانیدن
اهل علم بعضی ببعضی و عداوت میان ملوک و جنگ و جدل و برف و خون ریزی و ...
خلایق از یکدیگر و ملاقات ذو لشکر عظیم در اقلیم بلکه در موضعی ح س ل دلیلست بر ترس و ...
و خشکی و اراجیف و رسل و رسایل در میان ملوک و حرکت لشکری و ترس و خوف و بسیاری شر
و فتنه ل س ل دلیلست بر بسیاری منازعات میان ملوک و بدی حال مشایخ و بزرگان و بسیاری

جوی بر رعیت و نهب و غارت و موت و اوجاع و باران ع ه ل دلیلست بر دشواری وضع حمل و بدی حال
زنان و مطربان و خدمت و خصومت میان خلایق و بزیان رفتن غلات و هلاک زنان آبی ل ه ل دلیل است
بر خصومت میان آدمیان و میاه ازدواج و موت و هلاک زنان و خسارت مطربان و اندوه رعایا و باران
ع ۷ ل دلیلست بر بسیاری مخالفت و خسارت ارباب قلم و مرض و مرگ ستبران و بادها و تختلف و باران
ل ۷ ل دلیلست بر تزویر و کتب و بسیاری رنج و خسارت ارباب علم و ارزانی دواب و حرکت لشکر و
جلاء اوطان نمودن بعضی و رسیدن بلا ببلاد منسوبه بعطارد و جفا و آزار ع ر ل دلیلست بر جنگ
میان عوام و اندوه رسولان و حاسیان و رنج صحرانشینان ل ر ل دلیلست بر بسیاری خصومت میان
خلایق و فتنه و شراع مشتری از تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله س ح ی و س ح ی دلیلست بر
بسیاری حرارت و جهاد و حج و رواج مذهب و خوبی حال لشکریان و امراء و فرح ملوک س س ی و س س
ی دلیلست بر فرح ملوک شمال و شرق و رسل و رسایل و طلب صلح میان ملوک و بستن عهود و
صلاح حال اکابر و اعیان و ارزانی و باران س م ی و س م ی دلیلست بر رنج و تهمت بر زنان که امید بر تزویج
نباشد و فرح خواتین و مطربان و خوشدلی عالمیان و اهل علم و باران س ح ی و س ۷ ی دلیلست بر فرح
وزراء و ارباب قلم و بسیاری جدل و مناظره و باران س م ی و س م ی دلیلست بر خوبی هوا و رسیدن
اخبار مرغوبه و شنوانی خوج و رسیدن خلایق بحاجات ع ح ی دلیل بر بسیاری حرب و قتال و دزدی
و قطع طرق و آفت مال تجار بظلم و جور و نزع میان ملوک و موت بعضی اکابر و زنان ل ح ی دلیل است
بر بسیاری خصومات و ظلم و نهب و غارت و دزدی و موت در روم و جنگ میان خلایق و خلع
کفر و هلاک بعضی ارباب دین و محاصره قلاع ع س ی دلیلست بر اختلاف هوا و مغضوب شدن
ارباب علم از سلاطین و مضرت اهل عراق و فقدان مردی مشهور از اهل دین ل س ی دلیلست
بر بادها و عفص و بسیاری خصومت و مناظره میان ملوک بزرگ و نقض عهود و تغیر قواعد قدیم
و مضرت علما و ارباب دین ع ه ی دلیلست بر بسیاری مراسلات میان ملوک و فرح اهل ناموس و

مذهب

مذهب و ادیان و بسیاری جدل و مناظره و بسیاری پشه و روغن و بویهای خوش و باران ل ه ی دلیل است
بر مخالفت ازواج و خوشدلی خواتین و مطربان و باران و خوشحالی رعیت ع ۷ ی دلیلست بر خصومت
میان قضاة و سادات و ظهور اشرار و دروغ و تزویر و اراجیف و حرکت کتاب و تغیر ارباب قلم و باران و
بدی هوا ل ۷ ی دلیلست بر خصومت میان علما و جدل و بسیاری سل بعضی معاشد در معاملات و تغیر
ارباب دعاوی و رسل میان ملوک و فرح و خوبی هوا و باران ع ر ی دلیلست بر کتمان اسرار و بسیاری
دیانات و ارتفاع شان عباد و کثرت عبادت و تجدید مساجد و کثرت اراجیف ل ر ی دلیلست بر بسیاری
خصومات و ادیان و فقد و هلاکت اما بمریخ از تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله س ح ح و س ح ح
دلیلست بر ظهور ملوک و قوت ایشان و حرکت لشکریان و باران س ح ح و س ح ح دلیلست بر سهولت
وضع حمل و خوبی حال لشکر و ارزانی س ح ح و س ح ح دلیلست بر حرکت لشکری و سلاطین و رسل و
رسایل میان ایشان و طلب جهاد نمودن س ر ح و س ر ح دلیلست بر خوبی حال امرا و لشکری و ارباب
سلاح ع س ح دلیلست بر موت ملکی یا امیری و بسیاری موت و امراض و انتشار حروب و مخالفت و خلف
قول میان ملوک و کثرت جور ایشان و خصومت و فتنه میان عالمیان و حریق و غارت و خرابی بعضی
قلاع و حصارها ل س ح دلیلست بر حروب و قتال و خلف و منازعه و خسارت ملوک و موت ملکی یا امیری
و موت و اوجاع از کثرت خون و مقابله میان دو ملک یا میان دو لشکر و هواها بد ع ه ح دلیلست بر
بسیاری فسق و فجور و زنا و باران و اسکان کرگ ل ه ح دلیلست بر شدت حال زنان و مرگ ایشان و
اطفال و فقد ملک کوچک سال و کثرت فساد و فرح لشکری و مخالفت میان مردم کوه پایه ع ح ح
دلیلست بر خسارت ارباب قلم و مرگ بزرگ زاده و بسیاری اراجیف و خلف و اخبار موحشه و تغیر اسعار
و ارزانی دواب و حرکت لشکری و حرب اندک ل ح ح دلیلست بر خصومت و جدل حکام و کثرت مکر و
دیدی و خسارت ارباب قلم و گرفتاری وزیری و موت پادشاهزاده ع ر ح دلیلست بر جور ملوک بر رعیت
و ظلم و کثرت اراجیف ل ر ح دلیلست بر حرب و قتال و منازعات و ظلم و جور اما بشمس قرانات س د س

و س ر ش دلیلست بر ظهور ناس و صلاح حال عامه و باران ل ر ش دلیلست بر شدت امور و دشواری
معاملات و تغیر قلوب عامه از ملوک و ظهور اشرار اما بزهره از س ه ه دلیلست بر ظهور سوات میان
امم و صلح میان ملوک و فرح ارباب قلم و اهل لهو س ر ه و س ر ه دلیلست بر رغبت عوام بلهو و
طرب و بصحبت زنان و ساده زنخان ع ر ه دلیل بر میل مردم بفسق و فجور و معاصی ل ر ه دلیلست بر
خصومت میان عالمیان خصوصا زنان و اراجیف اما بعطارد از س ر و س ر دلیلست بر طلب مردم علوم
و اشتغال بآن و باران ع ر دلیلست بر طلب علم نجوم و اسرار خفیه و نجوم و علم سحر ل ر دلیلست بر
مناظره در علوم دینیه و بسیاری مجادله و نفاق در علوم نقل از جفر زحل اما رسیدن زحل بشرف شمس
دلیلست بر عزت منسوبات زحل و رسیدن مطالب از ملوک و با وجود اندوه و رسیدن مشتری بشرف
شمس دلیلست بر کبر و سرکشی و عزت و اعتبار وزرا و صدور و رواج کار ایشان و ارتفاع مناصب ایشان
این طبقه رسیدن مریخ بشرف شمس دلیلست بر پدید آمدن امرا و سلاطین و رواج کار ایشان و تمام شدن
برآورده شدن این طبقه و منسوبات مریخ رسیدن زهره بشرف شمس دلیلست بر جمعیت و بالداری و
عزت و توانگری و سلامتی با خوف زهره یا ز او رسیدن عطارد بشرف شمس دلیل عزت ارباب قلم
و در هبوط ضد مذکور باشد فصل هشتم از باب دوم در شرف و هبوط کواکب و مقدمتین اما
ض س دلیل است بر اندوه سلاطین و حکام و ازدیاد جاه اعیان و اشراف و عدل بر رعیت ط س دلیل است
بر قوت حال سلاطین و ملوک و عظما و حرکت عساکر ترک و شام و قتل و ضعف بعضی از ملوک ایشان
ف ر دلیلست بر رونق حال عالم و نوازش یافتن رنود و اوباش از بزرگان و راست آمدن کارها و فرح
رسل و اهل سفر ط ر دلیلست بر کدورت عوام و آزردگی ایشان و کسادی بازارها و پریشانی اصحاب
ملک و املاک و بزرگ رعیت ف س دلیلست بر بسیاری امن و عدل و خیرات و ارزانی و قوت عظما و
اکابر و مزارعین و خوبی حال قضات و ارباب دین ط ر عکس شرف باشد ف ... چون هبوط راس باشد
ط ... چون شرف راس باشد ق ل دلیلست بر علو مراتب مشایخ و عزت و خوشدلی ایشان و مزارعین

وارزانی

و ارزانی معدن و فراخی معیشت و رواج مذهب و خوشحالی و ترقی خاندانهای قدیم و سلامتی ضیاع و عقار ق ک ت
از مشتری غافل نشوند و از کاملی عهد و نقل بطایع ارزاق و گرانی گویند ط ل دلیل است بر اندوه مشایخ و
مزارعین و خاندانهای قدیم و مردم کوه پایه و صحرانشین خصوصا مردم هند و رعیت عراق ف و د دلیلست
بر فرح قضاة و سادات و مشایخ و فقها و عدول و مشایخ و زهاد و اشراف و وزرا و محفوظ بودن این طایفه
از ملوک و صواب اعتقاد تدبیر و فاید در معاملات و فراخی نعمت ط ی دلیلست بر اندوه سادات و قضاة
و صدور و وزرا خصوصا از پادشاه و وقوع مرگ در ایشان ف ج دلیلست بر عظمت و شوکت امرا و سلاطین
و سرهنگان و اهل سلاح و دلیری مفسدان و دزدان و حرکت خوارج و عزت سلاح و شعور عالم خلایق
الا اشرار و بسیاری فجور و فسق ط ج ضد مذکور باشد و مرگ سرکشان و فجار ف ه دلیلست بر فرح
خواتین معظمه و ساده زنخان و مطربان و خواجه سرایان و کثرت مناکحات و عزت پیرایه و جواهر و
مطربات و رونق کار زنان و ساده زنخان و خوشحالی مردم عالم ط ه دلیلست بر اندوه خواتین و منسوبات
زهره و مرگ ایشان و ضعف شرف باشد ف ب دلیلست بر فرح وزرا و ارباب قلم و سلامتی تجار و صلاح بازار
برده و طلب نجوم و حکمت و وقوع معاملات بخیر و سلامتی کودکان و کثرت علوم دقیقه و رغبت مردم
بنرد و شطرنج و شعبده و میل و ظهور مردم زنادقه و ساکوس ط ب دلیلست بر بدی حال علما و فضلا و وزرا
و ارباب قلم و تجار و اهل بازار و فساد در معاملات و احکام نجومی و اراجیف و تهمت و بیماری کودکان و پیران و نقص
و برستان و کسادی بازارها فصل نهم از باب دوم در وبال کواکب اما زحل در وبال دلیلست بر
وحشت خلایق و قلت غلات و فساد مزارع و نباتات از موش و ملخ و ضعف حال دهاقین و اهل قلاع
و جبال و مشایخ و خاندانهای قدیم و یهودان و مردم منسوب ببرج اما مشتری دلیلست بر اندوه علما و
وزرا و قضاة و سادات و صدور و متهم شدن ایشان و عزت طعام و بی رونقی دار القضا و مدارس و بدی
حال منسوبات ببرج اما مریخ دلیلست بر پریشانی امرا و اهل سلاح و گرفتاری در زندان و رسوایی ایشان
و آفت اهل سلاح و خصومت میان منسوبات او و بدی حال منسوبات خانه اما شمس دلیلست بر اندوه

پادشاهان ملوک و مهتران و سران سپاه و خصوصیت این طایفه و کسادی جواهر و قلت نقود و گرانی
اما زهره دلیل دلبستگی خواتین و منسوبات او و ضعف حال منسوبات اسلام و فرو بستگی کار مطربان
و کسادی حریر و اقمشه اما عطارد دلیل حیرت دبیران و عمال و متصرفان و مستوفیان و اهل فضل و اراجیف
متنوع و اندوه تجار و اهل بازار و فساد هوا اما قمر دلیل تنگدلی عوام و سقم زنان حامله و گرفتاری جواسیس
و پیکان و در ماندن مسافران و خصوصیت خلایق فصل چهارم از باب دوم در رجعت کواکب با راس و
ذنب اما زحل دلیل خوبی مزروع و نبات و بسیاری خیرات و خواب و اقبال مشایخ و فلاحین و عیب با ذنب
ضد مذکورات باشد اما مشتری با راس دلیل خوبی احوال ارباب دین و علما و منسوبات مشتری و ارزانی
اطعمه و خوشدلی عامه خصوصا رعیت با ذنب عکس آن باشد اما مریخ با راس دلیل ترقی و خوشدلی ارباب
سلاح و لشکریه و منسوبات مریخ و بسیاری دزدی با ذنب عکس آن باشد اما شمس با راس دلیل فرح
ملوک و سلاطین و رسیدن اخبار خوب بایشان و زیادتی جاه پادشاهان با ذنب ضد آن باشد اما زهره با راس
دلیل فرح زنان و مطربان و سازندگان و رواج کار ایشان و خوشحالی عوام و باران زهره با ذنب ضد آن باشد
اما عطارد با راس دلیل صلاح حال وزرا و ارباب قلم و اهل وصل و با ذنب عکس آن باشد اما قمر با راس
دلیل بسیاری فرح و خوبی حال عالم با ذنب بعکس آن باشد اما ل معکبن دلیل گرفتاری و اندوه خانگی (نهانی)
قدیم و مشایخ و اهل زراعت و صحرانشین و قلعه داران باشد جمکبن دلیل اندوه و حبس و گرفتاری
سپاهیان و امرا و سلاطین و رنود و اوباش باشد ی معکبن دلیل اندوه و گرفتاری وزرا و بیافتادن
و بی قیدی ارباب مناصب عالیه و سادات و قضاة و صدور و وزرا و مردم عالیشان باشد حمکبن دلیل (پریشانی)
اندوه ملوک و سلاطین باشد معکبن دلیل رسوائی و اندوه و گرفتاری زنان عفیفه و عذرات مکرمه
و زنان هر طایفه که او صاحب حد هر گز توان گفت معکبن دلیل پریشانی و رسوائی و اندوه ارباب قلم
و اهل دیوان باشد و گرفتاری و سرگردانی ایشان ر معکبن دلیل اندوه رنود و اوباش و تجار و مردم بازاری باشد
باشد و اگر باقی از سبعه باشد از غلیظ و غریم و سرهوش و کلاب و ذود با نوعی حکمش همین باشد

اما فصل یازدهم از باب دوم در طلوع و غروب و رجعت و استقامت کواکب اما زحل ظهور شرقی
باشد دلیل اقبال مزارعین و مشایخ و رعیت باشد غروب شرقی اگر غربی باشد دلیل خسارت مشایخ و فلاحین
و باران و تغیر هوا و اندوه رعیت باشد رجعت دلیل تغیر اسعار و حرکت عساکر و جلا وطن بعضی و خسارت
فلاحین و موت پیرزنان و اکابر باشد استقامت دلیل خوشدلی ملوک و سلاطین از کتب خصوصا اکثر
باشد و فواید مزارعین و رعیت و غنیمت باشد اما مشتری ظهور شرقی او دلیل است بر اقبال قضات و فقها
و نیکی حال ایشان و خوشدلی رعیت غروب غربی او دلیل توقف مهمات ارباب دین و ناموس و ولایت و خرابی
در اوایل رجعت دلیل توقف حال ارباب ناموس و اکابر و تغیر دولت و رسل و رسایل میان ملوک و در
اطعمه و کسادی آن استقامت دلیل فرح قضات و سادات و اکابر و وزرا و فقها و تسعیر یافتن اطعمه و
رسل و رسایل میان ملوک اما مریخ ظهور شرقی او دلیل خوبی حال لشکری و فرح منسوبات مریخ باشد
غروب غربی او دلیل خسارت امرا و لشکریان و گرفتاری بعضی امرا و در توقف ماندن بعضی مهمات ایشان
رجع دلیل تردد امرا و بطالت مهمات امرا و لشکری و خسارت لشکری و بیچارگی و بسیاری دزدی پس
اگر مدبر بر زحل ... زیان کلی بغربت رسد منع دلیل فرح لشکری و عزت ایشان و احتیاج ملوک بایشان
و عزت ... اما زهره ظهور شرقی او دلیل کثرت باران و فرح خواتین و اوباش باشد غروب غربی او دلیل باران
و برودت هوا و موت زنان و مطربان و سازندگان باشد رجعت دلیل بیماری زنان و خواتین و ضعف
ماندن مهمات ... و مرگ زنان و باران منعه دلیل خسارت مفسدان و فرح عالمیان خصوصا زنان و
و اهل عزت باشد اما عطارد ظهور شرقی او دلیل فرح وزرا و ارباب قلم و خوشدلی رعیت و باران در اوایل
غروب غربی او دلیل پریشانی هوا و باران در اوایل و خسارت کتاب و متصرفین و عمال و ارباب قلم
باشد رجعت دلیل خسارت مال ارباب قلم و مستوفیان باشد و تردد درویشان و اندوه عوام مادام که
غربی باشد منعه دلیل فرح امرا و وزرا و اهل ادب و ارباب قلم و خوشدلی عالمیان و باران در اوایل فصل
دوازدهم از باب دوم در بودن کوکب در اوج و حضیض اما زحل دلیل قوت حال رعیت و فرح مشایخ

و فلاحین و اکراد و اهل جبال و خوبی مزروعات و بسیاری فواید از منسوبات وی بمنسوبات وی باشد
ضل ضد مذکورات باشد جی دلیل صلاح قضات و منسوبات مشتری باشد و بسیاری فواید ایشان
ضی ضد مذکورات و کمی خیرات باشد جخ دلیل قوت حال امرا و لشکری و احتیاج ملوک بایشان باشد و خوبی
حال دزدان و راه زنان ضخ ضد مذکورات باشد و ارزانی دواب و میل تسعیرات بارزانی و اندوه دزدان
جس قوت حال ملوک و سلاطین و اشراف و بسیاری سعادات ایشان باشد ضس ضد مذکورات باشد
و اندوه خواتین و حیرت در امور عالم و ضرر ملوک و علما و حروب و اخبار موحشه و اراجیف دروغ
جه دلیل خوبی حال زنان و سازندگان و مطربان و شادمانی کوهیان و کثرت فواید ایشان و گرانی
لولو و رسیدن اخبار مسرت آمیز و نیکی نشو و نما اطفال ضه ضد مذکورات و دشواری وضع حمل
و اسقاط اجنه و ضرر کوهستانی جد دلیل صلاح حال ارباب قلم و بزرگان و خوشدلی رعیت ضد ضد
مذکورات و مرگ اطفال باشد فصل سیزدهم از باب دوم در طلوع منازل اما شرطین دلیل نم و باد میان
صبا و جنوب باشد اما ع بطین دلیل خشکی و باد میان جنوب و دبور باشد ع ثریا دلیل میل هوا
بگرمی و رطوبت و باد میان صبا و دبور اما ع دبران دلیل پوشش هوا و باد میان جنوب و دبور اما
ع هقعه دلیل رطوبت هوا و تیرگی بود و باد جنوب ... اما ع هنعه دلیل رطوبت و تاریکی هوا و باد میان
شمال و دبور اما ع ذراع دلیل رطوبت هوا و باد میان شمال و دبور بود ع نثره دلیل گرمی هوا و غلبه حرارت
بر مزاجها و غلبه باد دبور بود اما ع طرف دلیل رطوبت هوا مایل باعتدال و باد سرد میان شمال و صبا
باشد اما ع جبهه دلیل هوا بود برطوبت عظیم و باد میان جنوب و صبا اما ع زبره دلیل میل هوا
بود برطوبت و جستن بادها و جنوب اما ع صرفه دلیل بسیاری رطوبت و باد دبور اما ع عوا دلیل کثرت
رطوبت و باد دبور اما ع سماک دلیل رطوبت هوا و جستن بادها و رطب اکثر جنوبی اما ع غفر دلیل
افراط رطوبت و بسیاری نم و جستن بادهای مختلف لونیه اکثر جنوبیه اما ع زبانا دلیل خشکی هوا و
کمی نم و باران و بسیاری زلازل و قوت باد شمال و صبا اما ع اکلیل دلیل رطوبت و نم و بادهای مختلفه

و کثرت گرد باد میان جنوب و صبا اما ع قلب دلیل بسیاری سرما و میل هوا برطوبت و گرفتگی و باد
سخت میان صبا و جنوب اما ع نعایم دلیل بسیاری رطوبت و جستن باد جنوبی قوی حاصف اما ع بلده
دلیل میل هوا برطوبت و باد جنوبی باشد اما ع ذابح دلیل رطوبت هوا و بسیاری نم و باران و بادی
سخت میان جنوب و دبور اما ع بلع دلیل اعتدال هوا و باد شمال و دبور بود اما ع سعود دلیل
کثرت بادهای با نم میان شمال و دبور بود اما ع اخبیه دلیل اعتدال هوا و جستن
بادهای مختلف خصوصا میان شمال و صبا اما ع مقدم دلیل رطوبت هوا و اعتدال
آن و جستن بادها شمالی و شرقی اما ع موخر دلیل اعتدال هوا و رطوبت فی الجمله و
جستن بادهای شمال اما ع رشا دلیل هوا باعتدال و جستن بادهای شمال و گاهی
باد جنوبی جهد نکته ... مستحسنه اگر کواکب دال بر رطوبت یا مستولی بر جزو
اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال در منزلی افتند که دلیل رطوبت بود در آن
سال نم بسیار بود خاصه که کواکب علوی باشد خصوصا در مدت مکث او دران منزل
و اگر کوکب با منزل متفق الحرض باشد اثر نمی بیشتر باشد باب سیم در احکام خسوف

جدول مبادی و نهایات منازل کواکب							
المنازل	مبادی	المنازل	المبادی	المنازل	المبادی	المنازل	المبادی
شرطین	ططط	نثره	حطط	غفر	وطط	ذابح	ططط
بطین	يوج	طرف	جسنا	زبانا	وسنا	بلع	طسنا
ثریا	يامه	جبهه	دكه	اکلیل	دكه	سعود	طكه
دبران	كج لد	زبره	كج لد	قلب	يج لد	اخبیه	كج لد
هقعه	الاو	صرفه	كالو	شوله	كالو	مقدم	كالو
هنعه	.بر	عوا	هيز	نعایم	جور	موخر	اور
ذراع	.رط	سماک	هرط	بلده	جرط	رشا	ارط

و کسوف و ثوابت نجوم و غیره مشتمل بر هشت فصل فصل اول در احکام کسوف در بروج دوازده گانه
مشتمل بر مقدمه و پنج نکته مقدمه محتاج میشویم بمعرفت فاعل و قابل و کیفیت و کمیت مکان و زمان
از معظم زمان اما فاعل کوکبی باشد که در طالع وسط کسوف میتی باشد یا مستولی بر طالع باشد
یا ثابتی که جزو مذکور در درجه طلوع او اتفاق شمس و قمر در این محل لیاقت ... (اشکال)
و چون آن درجه بدایره نصف النهار رسد و اثر ثوابت زیاده از اثر علوی باشد و اثر علوی زیاده از اثر
سفلی باشد و اثر مقیم قوی تر باشد از اثر سریع و فاعل را مدبر خوانند اگر مدبر مذکور باشد انچه قوی تر باشد
مقدم دارند و دیگری را شریک او سازند و کیفیت فعل از مزاج مدبر باشد چنانچه بتفصیل احکام مدبرات مذکور
خواهد شد اما قابل این معرفت مدلولات برج کسوف و خسوف باشد و برج مدبر و طالع وسط بر ایشان خصوصا

کار نیك مثلث باشد و آن صورت از صور شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر شده باشد بشرط آنکه جزو
کسوف یا خسوف موافق طلوع یا مر کوکب باشد چنانچه مبین شود اما کیفیت [illegible] کسببی شود
چه بهر حالت وضع اثری بر آن مترتب میشود اما کمیت کسوف و خسوف و آثار مرتبه بر آن مذکور شود
اما مکان آن نیز مذکور شود اما زمان و معظم تاثیر آن مفصلا معلوم خواهد شد اولا نظر باید کرد که کسوف
در چه برج باشد اثرش بجواین منسوبات آن برج و برج مدبر باشد پس اگر در برج ناطقه باشد معظم تاثیرش
در انسان باشد و اگر در برج ذو قوایم از بعد باشد در گوسفندان و گاو و امثال آن باشد و اگر در برجی
آبی باشد اثرش در حیوانات آبی باشد و قیاس باقی بر این کن نکته اول کسوف در برج حمل دلیلست بر
ضایع شدن طلا و نقره و جمع شدن آن بخزاین و تلف شدن بعبث — و س زحل برجزو کسوف دلیل است
بر اصلاح احوال ملوك و مصالح ایشان با اعدا و ترك جنگ و جدل ع و ل زحل بجزو دلیلست بر اشتداد
عداوت و حرب و فتنا المشتری نظر بموضع کسوف بی نظر کرباشد دلیلست بر عزت ملوك و
فرح و سرور و ظفر با عدا — و س مریخ دلیلست بر قوت امرا و حمل اسلحه و لشکریان و اطاعت ایشان ملوك
ع و ل مریخ دلیلست بر ریختن خونها و مخالفت عوام با پادشاهان و فساد طرق و معیشتها ه ه دلیل برمرگ
زنان و اطفال و صلاح حال منسوبات زهره از ساده زنان باشد ه ۷ دلیلست بر محاسبه کتاب و ارباب
قلم و ضیق احوال ایشان بسبب غش و خیانت کسوف در برج الثور دلیل آفت شتر و گوسفندان و گاو
باشد و احتراق حبوبات و اثمار و خرابی موضع بسیار و قلت عمارت و بسیاری اندوه و حزن در عالمیان
س و — زحل بجزو دلیلست بر بسیاری سرما و برف و یخ بستن و بسیاری حمل خرما و خوبی نرخ و خوبی حال
اکراد و مزارعین ع و ل زحل بجزو دلیل حدوث فساد میوه از شدت سرما و خشکی و خرابی اراضی و قلت زرع
و فساد کرم در شکم و غیره و آفت شتر و گاو س و — مشتری بجزو دلیلست بر سعت و فراخی میان خلایق
و سلامتی حبوب و ارزانی گندم و عیش و عشرت و توانگری و قلت درویشی و صلاح گاو و شتر و ارتفاع قوا که
ع و ل مشتری بجزو دلیلست بر اضطراب حال خلایق در امر معیشت و قلت زرع و باد و رخت س و —

مریخ دلیلست بر خوبی معادن و خوبی حال سپاهیان و قلت حرب و بسیاری عشق و غلبه حرارت ع و ل
مریخ دلیلست بر قلت حرارت و خرابی سردرختی و بضع دواب و بسیاری مرض و موت در ملوك و منسوبات
موضع مریخ و سپاهیان ه ه دلیلست که خوبی و سلامتی قوا که باشد و ساختن عمارات عالیه و بهم رسانیدن
خلایق اسباب خانه را ه ۷ دلیل فساد خوشروکی [illegible] داشتن ملوك در طلب خوارج و مردم
گنهکار کسوف در برج جوزا دلیل کدورت هوا و جستن باد ها و عفونت و میل مردم بمعاشرت و پدید آمدن وبا
باشد خصوصا که عطارد منحوس باشد که در این وقت هلاك اطفال باشد س و — زحل بجزو دلیلست
بر برودت هوا و قلت حرارت تابستان و پدید آمدن [illegible] اوجاع سلیمه از غلبه صفرا و سودا و برودت
و یبوست و زنادقه مکر و حیله و تزویر و از ریای مشایخ بسیار [illegible] بیت ع و ل زحل بجزو دلیلست بر کثرت
تخیلات و وسواس و حدوث امراض حاره مزمنه و باد های تیره سیاه و ظلم [illegible] و موت مشایخ و عجایز
س و — مشتری بجزو دلیلست بر کمی امراض و صحت ابدان و صفا و اعتدال هوا و بسیاری خیرات و ورع و صلاح
و راستکویی و عمارت مساجد و معابد ع و ل مشتری بجزو دلیلست بر قلت امانت و دیانت و کثرت وبا
و موت و قطع ارحام و بیرحمی و ظهور مذاهب مخالف از الحاد و غیره و مکر و حیله بندکان بصاحبان و ضعف حال
علما و قوت مردم احمق و جهال س و — مریخ بجزو دلیلست بر امراض و موی و اوجاع صفراوی و ظهور [illegible]
و زیاد کشیدن آتشها و بسیاری سوز ع و ل مریخ بجزو دلیلست بر طاعون و بیسی و امراض ردیه که از زیاده
خون بهم رسیده باشد و مرك مفاجات و ریختن خونها و کدورت هوا و خشکی چشمها و رودخانهها و علو اشرار
بر اخیار و ظهور خوارج و دزدان و سوختن در مواضع بسیار از زمین ه ه دلیل مرك زنان و بسیاری آزادی
بندگان و کثرت حزن و اندوه و تنگی معیشت و دروغ و بسیاری نزاع میان زنان و مردان و بسیاری طلاق [illegible]
معاش ه ۷ دلیل بدی حال اطفال و کودکان و پریشانی قوی از کتاب و عمال و تشدید ملوك در طلب امور
و اسباب و بی ادبی خلایق و خواری و اختلاف و منازعات و خصومات در خلایق کسوف در برج سرطان
دلیلست بر بسیاری باران متوالی و آفت غلات آبی مثل نیشکر و برنج و امثال آن س و — زحل بجزو دلیل است

بر سردی و خوبی هوا و خوبی حال فلاحین و حدوث عمارات جدید ع و ل زحل بجزو دلیل قلت باران و نقصان
آبها و خشکی زرع و توسط حال خلایق مایل بتنگی و عسر و کدورت س و — مشتری بجزو دلیل سلامتی و صحت
و قوت و امن و خوبی حال و عیش خلایق خصوصا سادات و تعدیل آبها و خوبی غلات و آمدن بارانها بوقت و
بلند قدری علما و ساختن عمارات و خیرات و اتفاق خلایق ع و ل مشتری بجزو دلیل آفت علما و مرض و علت
و اضطراب اهل عراق باشد س و — مریخ بجزو دلیلست بر نشاط آدمیان و اوجاع بسیار و حیات بلغم
و سعال و فتنه عظیم و جوع و خوف در زمین مصر و انجار عقب او باشد از جانب مغرب ع و ل مریخ بجزو
دلیلست بر آنکه آنچه مذکور شده باشد واقع [illegible] باشد ه ه فساد فواکه و ضایع شدن بویها و کمی حمل
انگور و تنگی احوال عالم و باران بیوقت و ضیق و [illegible] فقر در خلایق ه ۷ دلیلست بر زکاة غلات و حبوب
کوچك و طلب نزاع از زبدی انصاف و اگر عطارد محترق باشد غرق اطفال و قلت آب و نقل در خلایق
و فساد غله آبی مثل برنج و نیشکر و فساد جایهای که از گل باشد کسوف در برج اسد دلیلست بر خواری
ملوك و عظما و پدید آمدن و باد و حوش موذیه و رسیدن بلا و مضرت بزمین ترکستان و روم و حروب
و فتنه در جانب مشرق و بسیاری جود و ظلم در عالم س و — زحل بجزو دلیل بزرگ شدن اسافل و تضییع
اشراف و قوت یافتن بندگان و تسلط ایشان بصاحبان و تباهی هوا و پدید آمدن اوجاع حاده و کمی حرارت
تابستان و اعتدال برودت زمستان و سال باشد خوب جهت سکان اقالیم اول ع و ل زحل دلیلست
بر خروج خوارج و علو حال اسافل و بدی و اهانت ملوك س و — مشتری بجزو دلیل قوت حال صلحا و
اهل دیانت و قضاة و سادات و صدور و عزت ذهب و فضه و برطرف شدن سرسبیل و ظلم و میل ملوك
بصلح ع و ل مشتری بجزو دلیل بسیاری قطوع حجاج و ارزانی جواهر و ذهب و فضه و بسیاری امراض
و اوجاع ضعیفه کم مضرت س و — مریخ بجزو دلیلست بر صلاح حال لشکری و تبعیت و انقیاد ایشان
بملوك و بسیاری مصالح ملوك و قوت ملوك روم و رغبت ترك بتاخت و غارت و ظفر یافتن ایشان
و بسیاری فساد در زمین خصوصا ترکستان ع و ل مریخ بجزو دلیلست بر استیمان لشکری و امر ملوك

و رسیدن خفت بایشان و فتنه در زمین روم و ریختن خونهای بسیار و دزدی و قطاع الطریق و اشتداد
حرارت و کمی آبها و ضایع شدن آهن و حرب و فتنه در بلدان و منسوبات باشد ه ه میل ملوك بفساد و
کمی فرح و بسیاری امراض در زنان حامله با اندوه و تنگی معیشت و احتیاج خلایق ه ۷ دلیلست بر اندوه
خریج کتاب بعنوان نرخها و جود میل ایشان بادب و خیرات و پاکیزگی کسوف در برج سنبله دلیلست بر
کشتن زنان بعشق خود و دختران بکر و سوختن مزرعات و برنجی گندم و جو و رسیدن بمرض
تحت و قطع نمودن و قلت سرما و بسیاری فقر و مسکنت س و — زحل بجزو دلیلست بر بسیاری
علف و خار و نباتات عفص اهلیلج از بلوط و غیره و فساد دختران و آبادانی قهستان و شدت سرما و تراکم
برف ع و ل زحل بجزو دلیل بر فساد مزروعات از شعیر و غیره با وجود ارزانی و بسیاری زلزله و ملخ س
و — مشتری بجزو دلیل سلامتی غلات و خوبی نرخ و بسیاری عمارات باشد ع و ل مشتری دلیل آفت علف
و نباتات عفص و کمی عمارات و بایان و برطرف شدن خیر و برکت از عالم باشد س و — مریخ بجزو دلیلست
بر فسق و فجور و زناد بحیلهای زنان بشوهران و عشقبازی و فتنه و جرح بسیار در زمین یمن و احتراق زرع
و قلت درختان و ظهور ظلم و جور و مکر باشد در عالم ع و ل بدستور اما قوی باشد ه ه دلیل بر کدورت
و بر هم خوردن عیش مردم باشد و قحط در مصر و ضیق احوال ایشان و آفت زرع ه ۷ در حال ارض ماه
الاحوال عطارد گویند از رجعت و استقامت و احتراق و غیره وی کسوف در برج میزان دلیل مرك و وبا و
مرض الابدان و طاعون در خلایق و فنا و هلاك بعضی ملوك اسلامیه و مضرت و فساد حال اشراف
و سادات س و — زحل بجزو دلیلست بر اطاعت عبید ملوك را و تفویض نمودن امور ملوك بر عبید
و عزت لشکر و ارتفاع مراتب مردم سفله و جستن باد های سرد مهلك زروع و اشجار مثمر ع و ل زحل دلیل
بر حبس بعضی ملوك باشد و منازعه باطل فیمن خود و فتنه و فساد باشد میان خلایق و غلبه عبید بر ملوك
و جور و ظلم بی دینی و حدوث بادهای مظلم س و — مشتری بجزو دلیل ظهور عدل و انصاف و حق و
صحت ابدان و قلت خرابی و کثرت عمارت و صفاء هوا و کثرت نکاح و توالد و تناسل ع و ل مشتری دلیل

بسیاری شر و زنا و تغیر عقاید به دین و قطع و قلت رحمت و شفقت و تنگی معیشت خلایق و هرج احوال ملوک
س و ب مریخ بجرز و دلیل گرفتاری سکان اقلیم بورطه عظیم و شدت و کدورت میان ایشان و ملوک
و غلبه ملوک با ایشان و بسیاری عزت لشکریه و اعوان و بلند شدن فتنه درین از اختلاط لشکری
و رعیت و آشوب بحر بود ع و ل مریخ دلیل سفک دما و گرانی و فجور خصوصا در زنان و بسیاری دزدی
باشد ه ه دلیل اختلاف بلیه ملوک درین سال باشد و کم ارتفاع و انتفاع ملوک باشد و قلت سرور
و بسیاری غم و اندوه از اقارب و احبا و فتنه که بملوک مکروه رسد و اتلاف و هلاک شوند و ب فساد نجا رات
و قلت امانت و دیانت و اندوه ارباب قلم از مطالبات و حساب حادث و این سال سنگین باشد بر حکم
اهل دواوین کسوف در برج عقرب دلیل مرگ حیوانات آبی و کارکنان در آب و کثرت غرق و ضیق
حال جزایر عرب و قلت حشرات س و ب زحل بجرز و دلیل شدت سرما و کثرت امطار و فراخی در بلاد
حبش و روم و مصالحه اهل دریا و سلامتی ایشان و بسیاری بخت در بلاد ع و ل زحل دلیل ظلم و هول
و باران و کثرت حشرات الارض و غرق شدن کشتیها درین سال س و ب مشتری بجرز و دلیل آبادانی شهر
و میل مردم بحج و خیرات و فراخی در زمین و صلاح و تقوی مردم بتدبیر و امن و استقامت در عالم ع و ل
مشتری دلیل قلت باران و خشکی صحرا و بادیه و نقصان تجارت دریا و خرابی مواضع بسیار و تنگی و
مسکنت اهل مکه و مدینه و سایر حجاز س و ب مریخ بجرز و دلیل عزت عرب و ظفر ایشان و حصول فتح و
بسیاری غزوات و نفع و تجارات ایشان ع و ل مریخ دلیل قتال و سفک دما و میل جماع سلاطین بزنان
و بچه ها و ظلم و تعدیات ه ه دلیل تسلط حبش باشد بر عرب و بلاد از دشتستان رود و کیاه سوخته شود
و چهارپایان انچه در نقارت مانند مزید خوف و اندوه ایشان ه ب فرق تجار و بالد سلامتی صاحب و کرانی غله
خصوصا گندم در بادیها و کثرت امراض در اهل بادیه کسوف در برج قوس دلیل نفاق دواب و امراض
خصوصا در آدمی و ضایع شدن ذهب و حدوث بلا و فتنه در زمین اصفهان و ارمنیه و خراسان س و ب
زحل بجرز و دلیل خوبی حال مهتران و چطاران و رواج بازار دواب و لشکری شدن رعیت و تسلط و تجبر ایشان

بر رعیت ع و ل دلیل آشوب و فتنه و خوغا و ضایع شدن امرا از حرب و بجادله و سلال صعب باشد س و
ب مشتری بجرز و دلیل عدل ملوک و نیکی برعایا بدادن خراج و خیرات و امر معروف و نهی منکر و حصول
مقاصد خلایق و عزت و نصرت و ظفر ملوک بر اعدا ع و ل مشتری دلیل عزت ملوک و رعایا و نهایت
کار ایشان بشر و فتنه انجامیدن و دست دادن اندوه و خوف و خوف ایشان س و ب مریخ بجرز و دلیل
خوبی حال لشکری باشد با وجود معامله و کثرت اعدا و غلبه اعدا با ایشان و از ملوک پیدا انچه فرح افزاید
ع و ل مریخ دلیل ظهور حوادث بر ملوک و خوف و اندوه و نکبات ملوک و اندوه اهل صلاح ه ه دلیل ترک
ملوک باشد بر انفس ایشان و قلت سرور ایشان و اشتداد احوال خلایق و فاقه و فقر ایشان ه ب
دلیل کثرت گریختن بندگان و کودکان و قلت علم و کثرت مکر و حیله و اندوه و فساد حال اهل دواوین و کتاب
کسوف در برج جدی دلیل فنا و بزان و قلت گیاه و خشکی و ضایع شدن مراعی و موت مشایخ و شدت
بلاد فارس و خرابی مواضع بسیار و پنهان ساختن اموال در جایها و ضیق معیشت عامه س و ب زحل
بجرز و قران دلیل ابادانی و کثرت زراعت و عمارت و روئیدن گیاه و کثرت مراعی و خوبی حال مواشی و قوت حال
فلاحین و اکراه ع و ل دلیل موت بزان و کثرت زلزله و احتراق غلات و ضیق حال خلایق و جلاء اوطان
اهل قریه و اشتداد ملوک جهت طلب خراج و مضرت خلایق از دونان و مردم سفله س و ب مشتری بجرز و
دلیل کثرت برکت و صلاح و فرح و خیرات و فراخی در معاش و تعمیر مساجد و خانقاه و سایر جهات حسنه ع و
ل دلیل بسیاری امتزاج و اختلاط و ایغر کشیدن خصوصا در زمین فارس و بدی حال اهل عراق و کثرت و
با و مکر و غدر و نقض عهود و استخفاف ایمان و ظلم س و ب مریخ بجرز و دلیل ازدیاد لشکری و خوبی حال
امرا و اصلاح حال ایشان و ارتفاع قدر شان و صلاح حال عوام و استغنا و از غنایم ع و ل مریخ دلیل خروج
خوارج بر ملوک و دعوای ملک از برای خود و حدوث حزن و اندوه بر ملوک با بلاد خوف و ظلم و غضب
بر خلایق ه ه دلیل قلت امطار و زلزله و قلت نفع مزروعات ه ب قلت ولادت بران و انچه زاید مرده
بود و آفت بهایم و تحطی و قلت باران کسوف در برج دلو دلیل حدوث وجع شدید در آدمی و مرغان

و کثرت امراض مزمنه و طاعون و درد گرده و حصبه و آبله و کثرت بادهای مختلف و مکروه حیله و تکدر هوا
و امسکان باران و نم و برق و رعد و برف و صاعقه و قوس ملون کرک و ظهور آیات سماوی مهلک عالم س
و ب زحل بجرز و دلیل حدوث برف بارده و زمستان خشک کند و مهلک نباتات و حیوانات باشد
ع و ل زحل دلیل جنون و وسوسه و ضعف عقل و ظهور آیات سماویه و موت و تنگی و فقر و فاقه
و امراض از دوا و انچه پی بمانند س و ب مشتری بجرز و دلیل قلت باران و صفا و هوا و خوبی میوه و
ظهور صلاح و امن و خیرات و عدل در عالم ع و ل مشتری دلیل خلاف منکورات باشد س و ب مریخ
دلیل هبوب بادهای سموم و خرابی شهر و بادیها از غایت اعدا و حسن انتفاع عامه بلشکری و امرا ع
و ل مریخ دلیل موت در عالم و جنگ و جدل و بر جستن و اعتبار یافتن بعضی ملوک مشرق و شر انگیزی
در روم و ترک و ضیق معیشت و ظهور جوع و خوف و سرقه در خلایق ه ه و باد و موت زنان خصوصا
در کوه پایه و کثرت نفاق بندگان و جور و خوف ه ب دلیل وبا در اطفال و کدورت هوا و هبوب بادهای
عفنه و فساد مزروعات از موش و ملخ کسوف در برج حوت دلیل کثرت بارانهای مخرب و حدوث
وباد رحاجیات و اهل سلاح و غلبه سفلکان بر عظما و اشراف و ظهور امور قبیحه در عالم و انکار علمای کبار
س و ب زحل بجرز و دلیل مخفی و فجور و عشق مشایخ باشد و بسیاری سرما و برف و بارانها و مخرب و
بسیاری علف و گیاه و عمارت نمودن فلاحین زمینها را ع و ل زحل دلیل کثرت امراض در عالم و گرانی
تسعیرات و کمی عمارات و فساد مزروعات در آب و فساد میوه و سر درختها و تنگی حال مردم سفله
س و ب مشتری بجرز و دلیل حمد و شکر و خیرات و بسیاری صلاح و ورع و عفت و خوبی سلوک اغنیا
با ارباب حاجت و عدل ملوک و صحت ابدان و امن در عراق ع و ل مشتری بجرز و دلیل کثرت ربا و نفاق
و شر در عالم و فتنه و ازدواج در ارض روم و عرب و بیرون شدن مال بسیار از اهل روم و عرب و حدوث
خوف و جوع و جور و عسر ولادت و ظلم س و ب مریخ بجرز و دلیل اعتدال هوا خصوصا در صیف و بسیاری
آبها و استیلاء در زمان اهل خیانت و تکبر و اهل جهل و قلت اهل علم و ادب ع و ل مریخ دلیل حروب و

بحقیق خونها و بسیاری درجاع و امراض قاتله و آفات در زرع و کمی میوه و نقصان فواکه و صلاح نیرهم روم
و غارت و تاراجها از ملوک رسد ه ه دلیل کثرت حزن و اندوه خلایق و تنگی نفس و وحشت میان آدمیان
ه ب دلیل قلت ادب و فساد خط و غرق مزروعات این سال نیها ستا از جهت صیبها و نیز تنبیه نکته
در دیم طالع و سطکسوف و طالع صاحب برج طالع اگر طالع و سط کسوف حمل باشد و مریخ ناظر
باشد بر س یا ب دلیل خوبی حال ملوک و امرا و عقلا باشد با نصرت و ظفر و انقیاد اعدا ع و ل دلیل
حرب در ارض روم و ترک و انقطاع طرق و سفک دما باشد مع دلیل بسیاری غدر و مکر و خلاف
و دروغ و جور و ظلم باشد مع امراض و موت خنم و شدت حرارت و ضیق شدید و اگر ساقط باشد
از حمل دلیل کاشتن و فرو ماندن امرا و لشکریه و قلت حرب و صلاح حال مشایخ اگر صاعد باشد
دلیل رعد و برق و صاعقه و علامات سماویه مفزعه باشد اگر هابط باشد دلیل علل و طواعین
و امراض سر و حلق مثل کشتن امراض حاره رطب باشد ثور و زهره ناظر باشد بر س یا ب دلیل صلاح
حال زنان و ساده رنجان و مطربان عه دلیل ارزو سبتی جماع و فسق و فجور و کذب و عذر و مکر و
اسقاط اجنه بود قه قلت سرور و کثرت هموم و اندوه و فساد نباتات درختان خصوصا در اقلیم زهره
اگر ساقط باشد دلیل پر رواجی بازار زنان و ساده رنجان و اندوه ایشان و کمی عیش و عشرت اگر صاعد
باشد دلیل سلامتی کاروان و چهارپایان وحشی و خوبی هوا و صیف و اگر هابط باشد دلیل قلت دق
و استخفاف زنان بشوهران و بسیاری نکاحها و بزور نا پسندیده و اگر جوزا باشد و عطارد ناظر به
س یا ب دلیل خوبی حال اطفال و زنان و بسیاری توالد و تناسل و صحت و سلامتی و خوبی ارباب قلم
و تجار ما را الشر یعم ع و ل دلیل عاشق شدن اولاد بود بوالدین و گریختن از ایشان و کثرت فجور و تولد
بزنا عه دلیل گریختن بندگان و خیانت تجار و ضایع شدن ادب و علم و رواج جهل قه دلیل امراض
حاره حاده یابسه و فساد حال کتاب و ارباب قلم و خواستن مردم اولاد اگر ساقط باشد دلیل تضیع
ارباب قلم و تجار و ارزانی آرد و فساد کودکان اگر صاعد باشد دلیل ارتفاع علم و ادب و طلب ادب

وبادهای خوش باشد اگر هابط باشد چون ساقط باشد اگر سرطان باشد و قمر ناظر باشد به س ما
دلیل قوت حال وزرا و عمال و تسلط ایشان بر احکام و حشاد بیان اکابر و اصاغر و تسلط اسافل بر اعالی
علیه ع ال دلیل فساد حال وزرا و عزل حکام و عمال و قلت آبها و تغییر حال عامه و استحاره اگر ساقط
باشد دلیل بسیاری باران و وبا و نقصان غلات باشد اگر صاعد باشد دلیل قوت عامه بود بر ملوک
و خروج عوام و شدت و مکر و فتنه ملوک و عامه را اگر هابط باشد دلیل وبا و مرض و کثرت باران و قلت
عمارت و نقصان غلات و اگر اسد باشد و شمس ناظر باشد به س ما دلیل فراخی و ارزانی و خیرات و
صلاح حال عامه با ملوک ع ول دلیل طلب حساب نمودن ملوک از کتاب و طلب تجار بار تجارت و حقوق
اولاد ابوین را و گریختن عبید اگر ساقط باشد دلیل امراض حاره حاده و مرگ مواشی خصوصا از حیوانات
و مکر و غدر قوی ملوک را و تنگدلی ملوک و غلبه شهوات بر انسان و حیوانات و اشتداد حرارت صیف
و نقصان برودت زمستان و بسیاری یرقان و مرض فواکه و قلت آبها و نزول مرتبه اشراف و علو فرومایگان
و مردم سفله اگر صاعد باشد قلت حالات مذکوره باشد اگر هابط دلیل اشتداد حالات سقوط باشد اگر
سنبله باشد و عطارد ناظر به س ما دلیل فراخی سال و بسیاری زرع و بلند قدری کتاب و ارباب
قلم نزد ملوک ع ول دلیل هلاک قوی باشد از کتاب و عمال و پستی این قوم و تسلط اشرار ایشان
بر اخیار ایشان و تلف شدن اموال ایشان عند مکر عبید بر صاحبان و فجور زنان و فضیحت دختران
قد دلیل اشتداد احوال عامه و فساد مزروعات و تسلط عمال بر اهل خراج بظلم با جمله سالی باشد کثیر
الظلم والشداید اگر ساقط باشد دلیل جلاء اوطان باشد و قحط و آفت مزروعات و ظهور جور و ظلم
و شدت خلایق و اکثر این در اقلیم برج سنبله باشد اگر صاعد باشد دلیل خوبی حال فلاحین و ارباب
زراعت و میل مردم بعمارت و تجارت و بلندی قدری ارباب قلم و خوبی حال کودکان و بسیاری بضاعت
اگر هابط باشد دلیل قلت ادب و کثرت جهل و استخفاف کتاب از ملوک و بدی حال تجار و خرابی ضیاع
بسیار اگر برج میزان باشد و زهره ناظر باشد به س ما دلیل مبارکی سال باشد و خوبی و ارزانی و

رفاهیت

رفاهیت و سرور در خلایق و خوبی حال زنان ع ول دلیل تنگی حال عوام و بسیاری بخل و دروغ و بدی
حال زنان و کسادی بازار و معطل بانت و عطریات و گرانی عسل دلیل کثرت زنا و فجور زنان با مردان و ظلم
تجار و اهل بازار و حذر رسادرات و انقباض عیش نمودن محتسبان و بسیاری فقر و مسکنت قد دلیل
کدورت هوا و امراض حاره و یرقان و وبا و خرابی و اشتداد حرارت صیف و اگر ساقط باشد دلیل قلت
خیرات و امر معروف و گرفتاری خلایق بارباب قطع و عقوق خلایق و کم عیشی و مرض زنان و مردمان
اکثر از نسوان و ذکور باشد اگر صاعد باشد دلیل قلت حرارت صیف و هبوط بادهای شمال و بسیاری
فواکه باشد اگر هابط باشد دلیل قلت آرد و عطریات و بسیاری صبا به و رطوبت و عشب باشد
اگر برج عقرب باشد و مریخ ناظر به س ما دلیل بسیاری فسق و فجور و خیانت و دزدی و زیادتی
حشرات الارض و بسیاری موت بسموم و قوت لشکری و بلند قدری دونان و اهل بادیه ع ول
مریخ دلیل حروب و فتنه در جانب قبله و جنوب و بسیاری امراض با سلامتی ابدان و مشغب شدن
لشکری و خونریزی در زمین عرب و قلت باران و غرق شدن کشتی و شداید و مضرت و بلای عظیم
عامه خلایق را غ دلیل کذب و مخالفت عامه مر ملوک خود را و خروج و فتنه و طلب ملک بجهت
نفس خود قح دلیل وبا و طاعون و آبله و حصبه و قروح قبیحه اگر ساقط باشد دلیل وبا بود در زمین
عرب و تنگی و حاجت و مسکنت اگر صاعد باشد دلیل افراط حرارت صیف و هلاک بهایم و حدت
و حرافت در اماکن کثیره و برق و صاعقه و رعد و فراخی معیشت اهل بادیه و بسیاری شیر و روغن اگر
هابط باشد دلیل بارانهای مفسد و پوسیدن اشیاء پنهان و ش بسیار و قطع راهها و عزم دزدان
در بلاد بحرین اگر طالع برج قوس باشد مشتری ناظر به س ما دلیل قوت حال امرا و عظما و کثرت
خیر و دروغ و صلاح و عدل ملوک و انصاف رعیت و خیرخواهی ملوک و سرور و ایمنی و ظفر و سلامتی
در این سال باشد ع ول دلیل بسیاری زنا و فجور و قلت امانات و قطع ارحام و مخالفت میان اقارب
و ظهور فاقه و مسکنت و حاجت در خلایق و منازعه و مجادله میان وزرا و علما سالی باشد پر فتنه

اشیاء تابل و نقصان عتی دلیل غدر و مکر و فتنه و خیانت میان اصحاب ملوک و حدوث و فساد در دین
و خروج صاحب دعوت دینی بنفس خود قی دلیل وبا و انصراف از حال بحال مثل طرح و ام الصبیان
و بیخوابی و موت دواب و فساد در غلا و بدی حال حجاج و زایران و مستولیات و خادمان مواضع متبرک
و قلت رحم و صدقه و اگر ساقط باشد دلیل زوال ملک اقلیم و بیعت از ملکش و مرض شدید بر آن
ملک را و اضطراب حال لشکری و امکان نهب و غارت و شداید بسیار و اگر صاعد باشد دلیل اعتدال
هوا و خوبی صیف و قلت باران و صحت ابدان و سلامتی اشجار و فراخی معاش و برکت کسب و رفاهیت
اگر هابط باشد دلیل ارزانی تسعیرات و تزلزل عقاید نزد ملوک و استخفاف عامه بادیان و ظهور جور
و ستم و مکر و غدر و فساد و امور مکر و حیله اگر طالع برج جدی باشد و زحل ناظر به حی ما ارتفاع
او باشد در قوم و مردم سفله و استیلاء ملوک بر بندگان و فخر نمودن با ایشان و آبادانی زمینها و خوبی
حال عامه ع ول خرابی کاریزها و چشمها و اشتداد سرما و نقصان حرارت صیف و احتراق گیاهها و
مرگ بزان و تنگی در کار خلایق و قلت عمارت عتل دلیل کثرت گریختن عبید و اولاد و جلاء اوطان
خلایق و معطل شدن زراعت و حدوث خشکی و زلزله منکره قل دلیل ضایع شدن بندگان و موت
از وباء در بلاد جنوب و مردن خلقی بسیار از مشایخ و نقض عهود و اگر ساقط باشد دلیل هلاک
اکراد و مردم صحرانشین و فاقه و مسکنت در اکثر بلاد و مرض گوسفندان و قلت گیاه و نقص ریع
مزروعات و تنگی احوال عامه و اگر صاعد باشد دلیل ظلمت هوا و ریاح بارده و ابرهای پی در پی و قلت
باران و نقصان مزروعات و مردن دواب از برودت و اگر هابط باشد دلیل خرابی غلات بسیار از زمین
مثل خیر و زرد و غیره و مرض از فالج و بسیاری باران و سرماهای مهلک و بلا و آفت آدمی زاد از جهات
مختلفه اگر طالع برج دلو باشد و زحل ناظر به س ما دلیل باران و ظلمت هوا و ملخ مفسد و قلت
موت مشایخ و خوبی حال اکراد ع ول دلیل جوع در زمستان و قحط و قلت آب و کدورت هوا و جهتی
بادهای عقیمه و کثرت وسواس و فساد میوه و قلت برکت از زمین عتل دلیل اضطراب خلایق

و وقوع

و وقوع وبا در عالم و غدر بندگان بصاحبان و تبدل حال فرومایگان و مردم سفله از نیکی به بدی
و برعکس قل دلیل خرابی عمارات و استخفاف بادیان و اشتداد حکام بطلب خراج و وقوع فتنه و
تنگی بمنسوبات زحل و س بسیار از جهات اگر ساقط باشد دلیل قلت بیم و اندوه و غم و بیماری
مشایخ و ملخ مفسد و قلت باران و خشکی گیاه و برطرف شدن منافع زمین و اگر صاعد باشد دلیل
ظهور آیات سماوی و عجایب و بادهای مظلم و بارانهای مضر و شکست کار وزرا و حکام و حیله در
ادیان و سخنان شرک آمیز کفرانگیز و اگر هابط باشد دلیل افتادن ازراه مردم بسیار و جلاء اوطان
خلایق و فتنه در زمین هند و خشکی و زلزله در نواحی جنوب و کثرت غم و قلت باران اگر طالع
برج حوت باشد و مشتری ناظر به س ما دلیل مبارکی سال و فراخی معاش و بسیاری خیر و صلاح
و عزت اهل دین و میل ملوک بعدل و امر بمعروف و نهی منکر و زوال اهل ظلم و خوبی حال عامه خلایق
ع ول دلیل باشد بضد آنچه گذشت عتی دلیل انتقال قوی از ملوک بملوک و ظهور شک در خلایق
جور و فقر و حاجت قی دلیل امراض در اسافل ابدان و ضرر مزروعات در آب و اگر ساقط باشد دلیل
کثرت ربا و قلت خیرات و کثرت جور حکام و ارزانی تسعیرات و تصنیع اشراف و وقوع وبا و موت
در خلایق و تنگی معاش و اشتداد فقر و فاقه و خرابی مواضع بسیار از منسوبات برج حوت نکته
سیم در دلالات کسوف در بیوت دوازده گانه از طالع اما در طالع دلیل علت بدن خلایق و بسیاری
وبا و امراض در خلایق منسوب به برج اما در ثانی دلیل قلت اموال و تنگی معاش و بسیاری غضب
خصوصا در حکام و دزدی در عالم اما در ثالث دلیل بسیاری عقوبت و عقوق خلایق و قطع
ارحام و دوری اقوام و بسیاری دزدی و خیانت و قطع طرق و میل و رغبت خلایق بکذب و مکر
و ظلم و غدر اما در رابع دلیل قلت ضیاع و عقار و خرابی بناها و کمی عمارات و انهدام مواضع اکثر از
زلزله و آفات سماوی و رنجیدن آباء از اولاد و بدی عواقب امور اما در خامس دلیل خسر ولادت و
موت زنان آبستن و اطفال و نفرت زنان از نکاح و اولاد و میل شدن فرج برج و قلت توالد و تناسل

انگه رسانی دلیل هجوم بلا در بلاد باشد و طاعون و بسیاری امراض مزمنه و میل زنان بزنا و فسق
و فجور خصوصا معظمات ایشان و بسیاری زاییدن زنان اولاد مرده و عوارض چشمها و بسیاری عمارتها
و ظهور اخلاق ردیه اما در سابع دلیل فساد نکاحها و قلت توالد و تناسل و نقص فرج بسبب تزویج
و حدوث مضرت و قتال و معاندت و خیانت شرکا یکدیگر و اکثر این حالات در برجی که صاحب هفتم
واقع شود اما در ثامن دلیل موت و طاعون خصوصا در ملوک و عظما و اشراف اما در تاسع دلیل
موت حاجیان و انبوه مسافران و تلف شدن مال حاجیان و قطع طرق و اضطراب اما در عاشر دلیل
آفت عظیم باشد بملوک و مملکت را و ظفر اعدا بر خاندان ملک و بسیاری شر و خوف و موت آن ملک
در مدت اثر آن کسوف مگر آنکه سعدی در وسط السماء باشد یا ناظر بوسط السماء بنظر سعد و اگر
بنظر نحسی باشد منجم علاج کند چنانچه در مجلسی بیان کنیم اما در حادی عشر دلیل بدکاری خلایق
و بدی عاقبت ایشان و ناامیدی و کثرت خوف و قلت معیشت و تنگی سعادت بدترین آن باشد که
شهها از جا منحوس باشد یا در صورت زایچه ساقط باشد اما در ثانی عشر ظفر اعدا با قلیم برج کسوف
باشد و مغلوب شدن و کشته شدن و مضرت و شکایت عظیمه و امور شاقه مهلکه بمنسوبات برج
و موجب برج رسد نکته چهارم در احکام مدبرات کسوف گوییم اگر زحل مدبر باشد دلیل مضرت خلایق
از کثرت ظلم و تنگی و خوف و منسوبات زحل مستولی شوند و الم رسانند و خیانت و خرابی پدید آید
و دیر گشتن هوا و سرما و تاریکی و بیم از امراض ردیه و فتنه در کوه پایه و آسیب زرع و زراع و اهل صحرا
و قلعه داران و ظاهر شدن افعال زحل خصوصا که زحل بد حال باشد بی شرکت سعود و اگر مشتری
مدبر باشد مضرت کمتر رسد و خلایق در کسب معیشت کوشند و کثرت امر معروف و نهی منکر
و رواج دار الشریعه و منازعات شرعیه و رفتن مردم بدار القضا و منازعه و مجادله میان علما و فقها
و مناقشه در دین و مذاهب و توبه فساق و اندوه معارضت و اغنیا و آسیب رنود و اوباش و جستن
بادها و اگر مریخ مدبر باشد فتنها و خصومتها افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند و شرانگیزند و حرب

قایم گردد و بیماریهای دموی پدید آید و تبهای محرقه و ظهور قوای نجوم و آتشها و خشکی و اسقاط
حمل و جستن باد سموم و آفت حیوانات و ناپدید شدن خلایق از ناکسان اگر زهره مدبر باشد فتنه
و شر کم بود و زنان خیر کی و سلیقگی نمایند و مایل شوند بمردم و بعیش و عشرت مشغول شوند و فسق
و فجور و طلب شهوت و ناسازگاری ازدواج و بیع و شری برده و عطریات و ملبوسات و اگر عطارد مدبر
بود دلیل تغیر هوا و کثرت اراجیف و دروغ و نوشتن خطوط مزور باشد و بادهای مضطرب و دزدی
و مکر و حیله و ظهور مفسدان و منافقان و بسیاری تهمت و خیانتها و بسیاری کذب و سخن چینی
و بی انصافی خلایق نکته پنجم استیلاء منسوبات مدبر باشد نکته ششم اگر سعد مدبر باشد شر
و آفت کمتر کند و اگر نحس مدبر باشد آشوب و تشویش بالا گیرد و انواع شر و خرابی و حرب و گرانی و ظلم و نهب
و تنگی و شدت پدید آید و اگر یکی سعد باشد و یکی نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و خیر
و شر با هم آمیخته بود و در امور روزگار اضطراب پدید آید و حالهای مردم دیگرگون شود فصل دوم
از باب سیم در احکام خسوف از جهت لون در وسط خسوف اگر سیاه باشد و تیره دلیل ظلم سلاطین
و بادها و عقص و هول در خلایق و نمودار شدن اشیاء هولناک در هوا و امراض باشد و موت
دواب و مواشی و وقوع جوع سخت و قحط و خوف و فزع و مکاره شدید اگر سیاه بسبزی مایل باشد
دلیل خشک شدن مزروعات و غلات و گیاهها و درهم کشیده شدن زمینها و بیم زلزله و تنگی احوال
خلایق و اگر سیاه بسرخی مایل باشد دلیل مرگ بسیار و جنگ و ریختن خونها و اوجاع قاتله و طاعون
و بیماری حصبه و آبله و دو رشکین و اگر سیاه بزردی مایل باشد دلیل حدوث حمیات و اوجاع جگر و یرقان
و حرارت و تغیر در اوضاع و زرد شدن مزروعات در غیر وقت و مرگ مواشی و اگر سیاه خاک رنگ
باشد دلیل قحط و موت دواب باشد و اگر اشهب رنگ باشد دلیل فساد و فجور و جلاء اوطان
و گریختن کودکان و عیله باشد نکته اگر در وسط خسوف عرض قمر کمتر از ی دقیقه باشد سیاه
و تیره باشد و اگر از ده زیاده باشد و به ک دقیقه نرسیده باشد سیاه بسبزی مایل باشد و اگر زیاده

از بیست درجه باشد و به ل دقیقه نرسیده باشد بسرخی مایل باشد و اگر از سی گذشته باشد و به م
دقیقه نرسیده باشد سیاه مایل بصفره باشد و اگر از چهل گذشته باشد و به ن دقیقه نرسیده باشد
خاک رنگ باشد و اگر از پنجاه گذشته و به ا درجه رسیده باشد اشهب بود فصل سوم از باب سیم
در اتصالات قمر بعد از خسوف بهر نظر که باشد بقدر نقل و لوازم آن از نظر و بیت و حد و وجه امتزاج
باید کرد بزحل دلیل اوجاع و امراض مهلک و موت شیوخ و مجاوره شدت برد و قوت حشرات الارض
و تسلط اشرار و کثرت وسواس و خوف و جنون و صرع و حزن و ادعای حقوق کهانت با دروغ و خیانت
بمشتری دلیل فرح و خوشحالی خلایق و سرها و دوستی و مخالطت و مواصلت میان خوش صورتان
و بسیاری انسان و اغنیا و متمولان و حکام بضعفا و مساکین و کثرت خیرات و تصدقات و سلامتی
ابدان و وسعت خلق و ظهور علم و حلم و خیر و ورع و بسیاری میل مردم بحج و زیارت و مواضع متبرکه
بمریخ دلیل حرب و ریختن خونها و شدت حرارت صیف و کثرت موت فجاه و بسیاری دزدان و اهل فسق
و خبیثان و بد نفسان و حدوث برق و رعد و صاعقه و سوختن و تاختن و تالان بزهره دلیل فراخی
در کار و بار خلایق و فرح و سرور و فراخی معیشت و سلامتی دامی و صلاح و صحت ابدان و قلت مرض
و خوبی حال حیوانات ناشیه بعطارد بنظر سعد با آنکه عطارد خوش حال باشد دلیل وزیدن
بادها و معتدل در آن سال باشد و سلامتی اطفال و صبیان و ظهور علم و ادب و خوبی مزروعات
و صلاح حال صلحا و فقرا و مساکین و اگر منحوس باشد یا در محل غیر محمود باشد ضد احکام مذکور
باشد فصل چهارم از باب سیم در احکام دلالات خسوف در بروج اما در حمل دلیل تهاون در
الاعدا و ملوک تغافل ملوک و حکام باشد از منافع و مصالح رعیت و پدید آمدن شر و خوف
عظیم از اعدا و ملوک بر رعیت و گرفتاری وزرا و عمال بدست حکام ملوک و ضایع شدن ذهب
و فضه و قطع طرق و ممنوع شدن مسافران و تجار از حکام و هلاک گوسفندان و مواشی و خواری
علما و ظهور دعوی علم و تسلط بر علما و افتادن ارباب مراتب و مناصب از مرتبه اما در ثور دلیل انقلاب

باران و نقصان آبها و فساد زرع و سردی حق و گیاه و قلت منافع زمین بلکه برطرف شدن آن و ناساخت
کاری ازدواج و کسادی بازار خطرها آفت گاوان و شتران و فقر و حاجت و تنگی معیشت اما در جوزا
دلیل کدورت هوا خصوصا بادها و کثرت غبار مظلم و حدوث عجایب در هوا و قوت کارکنان
و فساد صناعات و مراتب کوهیان و کثرت شهوات بد و فساد در ارض و اشتباه در محاسبات
اما در سرطان دلیل کثرت ابر و قلت باران و آب و احتراق نباتات و خوف خلایق و بعضی فتنها
سفرها باشد و الله اعلم و بعضی گویند اگر خسوف قمر در سرطان شرطه رسید دلیل فساد در بسیار
بودن از آب پس اگر قمر با خداوند طالع زایچه باشند آن فساد از بسیاری آب بود و اگر ناقص باشند
آن فساد از کمی باران و آب باشد اما در اسد دلیل رسیدن شر عظیم باشد بوزرا از نقصان
و عود مراتب اول و عداوت ملوک با ایشان و افتادن از بلندیها و عزل اگر سعدی ناظر باشد باز
بآن مرتبه رسند و الا بجا نشد اما در سنبله دلیل بسیار مرض و بیماری خلایق و قلت شیره حیوانات
و ضیق حال تجار و بی ادبی مردم و فساد نکاحها و استغناء مردان از صحبت زنان و کثرت عشق و
بسیاری شر و فتنه و جنون اما در میزان دلیل قلت سرور زنان از شوهران و خوبی نفع تجار از کیل و وزن
و گریختن زنان از شوهران و بسیاری طلاق و زنان و جور حکام بر رعایا و حکم کردن بغیر انصاف و
جفای قاضیان در حق و ناحق اما در عقرب دلیل تنگی بلدها خصوصا بادیه عرب و احتراق گیاه و زرع
خصوصا و جمع جمع و اذن و غلبه عدو و بسیاری از جمله و قلت منافع دریا بار اما در قوس دلیل موت
چهار پایان و وباء در آدمیان و خون ریختن یکدیگر و حدوث حالات ردیه و سختی معادن اما در
جدی دلیل خرابی زمینها و قلت عمارات و خشکی چراگاه و مراعی و قلت ربیع زرع و مرگ بزان و کثرت
قطاع الطریق و جلا شدن از اوطان اما در دلو دلیل کثرت وبا و امراض و موت و رطوبت هوا و
اشتداد ظلم و فساد و مخالفت و خوف و ریختن در زمین خراسان و جانب مشرق اما در حوت دلیل
استخفاف خلایق با دیان و برطرف شدن اخلاق حمیده و مکارم در میان قوم و میل نموده

دانکی طسوج شعیر خردل فلس سیکه نقیر قطمیر ذره هبه

۴ ۳ ۴ ۱۲ ۶ ۶ ۸ ۳ ۱۲

جدول معرفت قدر خسوف و کسوف از دانق و طسوجات و غیره از نتایج عمل ملک المنجمین مولانا جلال

	۴	۳	۶	۱۲	۶	۶	۸	۱۲	۱۲										
ا	ع	ع	ع	ع	ع	ه	د	ع	ح	لا	ع	ع	ع	د	ه	د	د	ه	ج
ب	ع	ع	ع	ع	ا	ه	د	ا	د	لب	ع	ع	ع	ه	ع	د	٠	ه	ل
ج	ع	ع	ع	ع	٠	ه	٠	٠	ا	لج	ع	ع	ع	ه	ا	ج	ع	و	ب
د	ع	ع	ع	ع	ج	ه	ع	٠	ط	لد	ع	ع	ع	ه	٠	ج	ه	د	ج
ه	ع	ع	ع	ع	د	د	ب	ج	ب	له	ع	ع	ع	ه	ج	ج	د	ب	ل
و	ع	ع	ع	ع	ه	د	د	د	٠	لو	ع	ع	ع	ه	د	ج	ه	ح	ح
ز	ع	ع	ع	ا	ع	د	٠	د	ب	لز	ع	ع	ع	ه	ه	٠	ع	ط	د
ح	ع	ع	ع	ا	ا	د	ع	ه	ب	لح	ع	ع	ع	ب	ع	٠	و	ب	ط
ط	ع	ع	ع	ا	٠	ج	و	و	ج	لط	ع	ع	ع	و	ا	٠	د	ب	ا
ی	ع	ع	ع	ا	ج	ج	د	ب	ع	م	ع	ع	ع	و	٠	٠	٠	ل	ه
یا	ع	ع	ع	ا	د	ج	٠	ح	ح	ما	ع	ع	ع	ب	ج	٠	ا	ع	٠
یب	ع	ع	ع	ا	ه	ج	ع	ط	د	مب	ع	ع	ع	و	د	ا	ب	ع	ب
یج	ع	ع	ع	٠	ع	٠	و	ب	ا	مج	ع	ع	ع	و	ه	ا	ه	ا	ب
ید	ع	ع	ع	٠	ا	٠	د	ب	ط	مد	ع	ع	ع	ب	ع	ا	ج	٠	ج
یه	ع	ع	ع	٠	٠	٠	٠	ل	و	مه	ع	ع	ع	ب	ا	ا	ا	ج	ل
یو	ع	ع	ع	٠	ج	٠	ا	ع	٠	مو	ع	ع	ع	ب	٠	ع	ب	ج	ح
یز	ع	ع	ع	٠	د	ا	ب	ع	ب	مز	ع	ع	ع	ب	ج	ع	ه	د	د
یح	ع	ع	ع	٠	ه	ا	ه	ا	ب	مح	ع	ع	ع	ب	د	ع	ج	ه	ع
یط	ع	ع	ع	ج	ع	ا	ج	٠	ج	مط	ع	ع	ع	ب	ه	ع	ا	ه	ط
ک	ع	ع	ع	ج	ا	ا	ا	ج	ع	ن	ع	ع	ع	ب	ه	ه	ب	و	ه
کا	ع	ع	ع	ج	٠	ع	و	ج	ح	نا	ع	ع	ع	ح	ع	ه	ه	ب	٠
کب	ع	ع	ع	ج	ج	ع	ه	د	د	نب	ع	ع	ع	ح	ا	ه	ج	ب	ب
کج	ع	ع	ع	ج	د	ع	ج	ه	ا	نج	ع	ع	ع	ح	٠	ه	ا	ح	ب
کد	ع	ع	ع	ج	ه	ع	ا	ه	ط	ند	ع	ع	ع	ح	ج	د	ب	ط	ج
که	ع	ع	ع	ج	ه	ه	ب	و	و	نه	ع	ع	ع	ح	د	د	ه	ب	ع
کو	ع	ع	ع	د	ع	ه	ه	ب	٠	نو	ع	ع	ع	ح	ه	د	ج	ب	ح
کز	ع	ع	ع	د	ا	ه	ج	ب	ب	نز	ع	ع	ع	ط	ع	د	ا	ل	د
کح	ع	ع	ع	د	٠	ه	ا	ح	ب	نح	ع	ع	ع	ط	ا	د	ع	ع	ا
کط	ع	ع	ع	د	ج	د	ب	ط	ج	نط	ع	ع	ع	ط	ج	د	ع	٠	ط
ل	ع	ع	ع	د	د	د	و	ب	د	س	ع	ع	ع	ط	ج	ج	د	ط	ج

بفسق و فجور و رواج منکرات و منهیات و رغبت بمحارم و ارتکاب بمحرمات و سنا کحات غیر ملیه و کثرت بغی و شرارت و فتنه و موت خلق کثیر در نواحی عراق و اسات خلایق در عمارات و زراعات و خرابی ضیاع و کثرت اهل حاجت و فقر و مسکنت نکته لازمه مخفی نماند که دلالات کسوف که در بروج دوازده گانه ذکر کرده شده بعینه دلالات خسوف باشد در بروج دوازده گانه فصل پنجم از باب سیم در دانستن مقدار اثر کسوف و خسوف و معظم تاثیرات ایشان از ساعات ابتدا و انتها از قدر کرفتی گویند اما در کسوف بهر ساعتی یکسال و بهر دقیقه را ششی روز گیرند و حصه شهور و ایام از دقایق و ثوانی در جدول آورده شود اما در خسوف بهر یکساعت را یکماه و بهر دو دقیقه را یکروز گیرند و حصه بواقی مفصل در این دو جدول مشخص ساخته آمد اما معظم تاثیر چون درجات بطالع موضع کسوف یا خسوف را از درجات مطالع طالع کم کنند و باقی را بساعات معوجه آرند و بدوازده نسبت دهند هر نسبت از تاثیر معظم تاثیر بود اما قدر ما آن از خسوف و کسوف درین جدول آورده ایم اما قدر کرفتگی از درجات و دقایق دانند از جرم و قطر آن را در جدول آورده ایم و اگر باد قایق ثوانی بود مخطط برداشته جمع نمایم و جدول اینست طریقه معرفت معظم تاثیر بجمل ساعات وسط کسوف به ضرب کنیم و بر ساعات تمام روز قسمت کنیم حاصل ساعات زمانی وسط کسوف باشد پس ساعات تمام کسوف را بر به ضرب کنیم و بر ساعات تمام روز قسمت کنیم حاصل ساعات زمانی تمام کسوف باشد یعنی از اول کسوف تا آخر کسوف پس این را در ساعات زمانی وسط کسوف ضرب کنیم و بر به قسمت کنیم و سبب مذکور در متن مشخص کنیم جدول اینست

اما معظم تاثیر چون درجات مطلع موضع کسوف یا خسوف را از درجات مطالع طالع کم کنند و باقی را ساعات معوجه آرند و بدوازده قسمت کنند هر آن نسبت از نسبت معظم تاثیر بود طریقه معرفت تاثیر بجمل ساعات وسط کسوف بر به ضرب کنیم و بر ساعات تمام روز یا شب قسمت کنیم حاصل ساعات زمانی وسط کسوف باشد پس ساعات تمام کسوف را بر به ضرب کنیم و بر ساعات تمام روز قسمت کنیم حاصل ساعات زمانی تمام

جدول معرفت مدت تاثیر از جرم منخسف

دقایق خسوف					ثوانی خسوف					ثوالث خسوف				
ا	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	[illegible]	ا	[illegible]	[illegible]	لا	[illegible]	ا	[illegible]	لا	[illegible]
ل	ه	ع	سو	ل	ع	ل	و	ع	سو	ع	ل	ه	سو	ع
خسوف	الشهر		۱	۲		۳	۴	۵	۶	۷	۸		۹	۱۰
	الساعه	١	٠	ج	ب	ه	و	د	ب		ح	ط	ب	

جدول معرفت مدت تاثیر کسوف از ساعات و دقایق انکساف

دقایق کسوف					ثوانی کسوف					ثوالث کسوف				
ا	ع	د	لا	و	و	ا	ع	٠	لا	ج	٠	ا	ع	لا
ل	و	ع	سو	س	ع	ل	ج	ع	ع	سو	و	ع	ع	ل
کسوف	سنین	۱	۲	۳	۴	۵		۶	۷	۸		۹		۱۰
	ساعات	ا					ه	و	ب	ح		ط		ی

جدول معرفت بلاد اقالیم سبعه و مهیات آن

الزهره خامس بقیه اقلیم		الشمس رابع بقیه اقلیم		الشمس رابع تتمه اقلیم		المریخ ثالث تتمه اقلیم		المریخ ثالث تتمه اقلیم		زحل اقلیم اول	
سکوره	ح	[illegible]	عه	نجران	ل	کیج و مکران	[illegible]	بیت المقدس	یا	ط ازبربر	ا
تفلیس انکجاز	یه	موکن رسلدان	عر	براهه برزند	ل	فایق مکران منصوره	یح	عسقلان اقیبه	یا	ودی ازفلک جرم ور نقله ازبوب	ح
سیستان نکویر	ی	قسطرنج هرات	لط	اردبیل سوفان	ل	سولقان قرقرمان	ح	شب زید طرسیه	ح	عدل صنعا و ارمکیخ	ح
[illegible] باب الابواب	ط	باجنس زحش	یا	تره برت اردهال	لط	ابدارد	[illegible]	صور صیدا	ح	زنجیه عمه و حضرموت	د
[illegible]	کا	مروالرود مرو	[illegible]	دسطن جلوان	یا	الشمس		دمشق جلبک	لط	سراذیب بعض الهند	ح
بورق	ا	جرجان فاریاب	یح	فرمانیس ابهود	ح	اقلیم رابع		کرمنه مدابیح	کا	مغرب	ح
کرکاز حوارزم اسرارشند	یه	رشیرستان بلخ	فن	الدرود کیاشند	یه	اندلیس طنجه انطاکیه	ا	دراسط بعره	ر	اقلیم ثانی سومنات	ا
کات رنجانه	یه	ناسیان سمرقان	لط	زنجان ابهر	حر	تنیس قزوینج	یه	الپس عبادان	یه	ابی ارز نامس	ح
بخارا سمرقند	[illegible]	صنادیان تراب	ع	همدان ساوه	لط	بتب سنج	و	جند بناپور سشتر	ید	مکه مبارکه طائف	ه
بیرین طالع ابروسنه	ل	کاشان اخ انسارب	صه	قزوین اوه	ما	برصیر هرهرس	لط	عکه جکه اهواز	ح	یاسر قل	ل
[illegible]	ل	بذفان بلور	صه	ودامغان کاشان	یه	نظنطنه عطشه	[illegible]	رامهرمز اشابور	لا	کسهان بهیسواره	ط
[illegible]	ل	هنه ساخان تبک سری	صو	قشم ری	[illegible]	سفینه اوزرکان	یه	کازران نوبندجان	ح	ابازکس [illegible]	یا
اوسیت هوسانی	ل	بجوزار [illegible] رنک ایرز	صح	هزار الوت	نو	سساک تاکینه	یه	مروزآباد سیراف	ه	ویدسند جره مکران	ه
[illegible] تبت	لط	کسنیه	فه	طالقان [illegible]	[illegible]	رفتر زاوسی [illegible]	[illegible]	سیراز یزد	ح	موربنزابول بوکریس	ح
اشرفان	م	الزهره		بکوره دماوند	ما	حاروینج قرقیسا	ح	کرمسرود سیرم	ح	نطنیکرنج	ح
العطارد اقلیم سادس		اقلیم خامس		اکش	[illegible]	فصلی	ح	اصفهان	ح	بروقت مرتبخ	ح
[illegible]	ا	روبیه کبار	ا	سارس	[illegible]	سبعی	[illegible]	فالیخ	[illegible]	اقلیم ثالث	
[illegible]	و	قسطنطنیه روسیه کبار	و	ارزاباد جرجان	سه	عانه موصل	ح	الیس سیبنه نهارک	یه	سوس اقصی	ا
اوبرکیند کشغر	ه	ماقصیدوینا طوانه	ه	سمنان دامغان	سه	بالرین تکریت	یه	بحرکیس بم وکرمان	یه	ناهرت [illegible]	ح
[illegible] بیلاع	و	ارزنه الروم سیاط	و	بسطام [illegible]	سه	وخف بغداد	ح	بجرامیر فسیمی	ح	سیلماسه بغداد	و
ارک کوروان فرخرم	ط	قونیه افلاطه	ط	فراوه مرینال	ط	ربیعه سلامی	ح	وزیز سیستان سیت	ح	قنذیسه طرابلس	ط
سکاب القسیمی	یا	آلطن برکمه	یا	مرزاد نیشابور	یا	حرف اروسیه	ح	یکیسناد میمنه	ح	مصر دمیاط	یا
اقلیم سابع	ح	[illegible]	ح	طوس	ح	مرقنه	ح	فرزنه بابهستان	ح	مدائن اکفاره	ح

القمر اقلیم سابع

ا بلغار
ه مدینه یاجوج و ماجوج
ح ...
ح حنکان

[illegible]

فصل ششم از باب سیم در احوال و علامات شب و انچه در فلک قمر حادث شود مشتمل بر چهار نکته

نکته اول در احوال و علامات ساحت تحت القمر انچه زیر فلک قمر پدید آید هفت نوع بود و بعضی حالات
بچهار مه می رسد و آنکار اقوام نجوم خوانند و ذوات الاذناب نیز گویند و هر یک بکوکبی منسوبست
در بطبیع و خوی اوست اگر چه ازایشان جز غوست نباید اسباب حادث قلت و کثرت غوست شود مخفی نماند
که بخاری که از زمین متصاعد میشود چون بکره آتش رسد در گیرد آنرا حریق خوانند و این منقسم باقسام
شود پس اگر تا کره خاک آتش در گیرد و مانند دیواری در نظر آید آنرا طفور خوانند و اگر از عطا فت
اندکی آتش گیرد و با وجود کشیدن بر وی بر طرف شود آنرا شهب نامند با انقطاع از زمین و کثافت
و بقا اگر مستدیر و سیاه رنگ بود آنرا قصعه نامند و بطبع زحل باشد و اگر سفید و بماه تمام ماند
و از پس او مانند کاملا سپید روشنی بود آنرا فارسی نامند و بطبع زهره باشد و او را حکیم در بروج
دوازده کاشار نخ بهمشرق بسبکوری و اگر زرد فام باشد و مانند زهره در نظر آید آنرا حربه مانند و بطبع
عطارد بود و اگر بر وی آدمی ماند باریشی بزرگ مستدیر آنرا لحیان نامند و بطبع آفتاب باشد و اگر
با وجود استداره مشتمل بر شعب مستدیره باشد مانند کل برنگ شعبه آنرا وردی نامند و اگر
با وجود استداره مشتعل نماید بسفیدی مایل آنرا مصباحی نامند و اگر مستطیل بود و غیر متقارب
الاجزا باشد از غلظ و رقت و رقیق باشد مانند تیر طناز شاید که گویند و اگر غلیظ بود آنرا عمود و مسعود
سعود نامند و اگر یکی از طرفین او غلیظ و یکی رقیق باشد آنرا ذو ذنب نامند و اگر طرف رقیق
شود اگر بعضه راست بود آنرا ذو ذوابه خوانند و اگر کج بود آنرا ذو الحقه نامند و این سه اختر بطبع مریخ
و زحل باشند بشرکت عطارد و اگر مستطیل بود مایل به پهن اگر بصورت آدمی یا قطعه از آدمی آنرا انسی
و خنزنامند و نخه صور مختلفه که پدید آید بصورتش نام نهند نکته مخفی نماند که وردی و لحیان و
حربه و فارسی و مصباحی قصعه از اقسام بوقت و ذو ذوابه از اقسام ذو ذوابه است و انسی و طفور از
اقسام خاصه است مذکورات در کره آتش پدید آید این همه مختص باشند و در هر شهری و ناحیتی و اقلیمی

گر یکی از اینها ظاهر شوند سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و ملوک و اکابر بود مخصوصا که
در یکی از اوتاد طالع انکس باشند و در آن محل قحط شود و بیماریها حادث شود و جلاوطن روی
نماید و وبا پدید آید و علت آن بود که مریخ بسببی از اسباب بر آن ناحیه یا شهر مستولی شود آن
زمین را خشک گرداند و آبها در آن زمین کم بود و بخارات دخانی بسیار خیزد و غلیظ باشد و چون
بکره زمهریر رسد منعقد گردد و صورتی بند دار ضوء مذکوره در کشت و زرع نقصان افتد لاجرم
قحط پدید آید و چون اخذ بر متفاوت شود بیماریها حادث شود و چون هوا بد شده باشد وبا
افتد و از استیلاء مریخ قوت غضبی بر خلایق غالب شود و مایل بافعال بد شوند و چون مردم زدن
و خیانت و بد اعتقادی و فتنه و شر و سبب تغییر مزاج حاصل بهاقلیم شود و از اطراف لشکر با سکانش
قصد آن اقلیم کنند و بادهای مخالف مضطرب بسیار وزد خاصه شهری که صاحب دولت و مردم صاحب
مکان آن باشند یا اگر این ستاره در یکی از اوتاد آن طالع باشد تا هنگامی که این ستاره بسمت الراس
ایشان گذرد و چون میل او و عرض کوکب جمع کنند موافق بر عرض کم باشد از بلاد در آن بلاد
لوازم آن کوکب بیشتر ظاهر شود یا دنبال آن ستاره بجانب ایشان باشد آن ولایات روی بخرابی
نهند و ملوک و سلاطین آن طرف باطل شوند و مردم درویش گردند و گفته اند که بر طرفی که دهای این
ستاره بود فتنه از آن طرف خیزد و هر چند درنگ این ستاره بیشتر باشد اثر فتنه بیشتر باشد و بزرگی
و خوردی وی نیز همین حکم دارد و بالات رصدی قدر او مشخص باید نمود و در چند شبانروز همین
عمل باید نمود و زیادتی و نقصان که مشاهده شود ضبط و از آن حکم بجهت بقا و زوال کنند نکته دوم
در احکام عموما بطلمیوس گوید ظهور نیازک دلیل خشکی سال است پس اگر همه در یکجهت باشند دلیل
جستن بادهای قوی است و اگر پراکنده پدید آید دلیل کم شدن آبها و اضطراب هوا و لشکر کشیها و فساد
اعتقادات باشد و اگر ذوالحقه پدید آید در وتدی از اوتاد طالع ملکی یا دولتی عظیم صاحب آن دولت بمیرد
و اگر در میل وتد طالعی پدید آید وزیر و ارکان دولت بمیرند و خزاین پراکنده گردد و اگر در زایل وتد طالع پدید

[illegible]

آید در میان خاص این دولت بیماری و رنج و پراکندگی پدید آید و مرگ بفجاه بسیار شود و خرد مندان در تدبیر
کارها خطا بسیار کنند و اگر ذو ذوابه پدید آید خارجی بر پادشاه آن دولت بیرون آید و اگر این ذو ذوابه ما
بود خارجی از وی در دست آید و اگر سن بیاشد و هم از اهل آن دولت مدعی شود و اگر فارسی پدید آید دلیل هلاک
جبابره بود و اگر حربه پدید آید دلیل قوت دشمنان و حرب باشد و اگر مصباح پدید آید دلیل قحط فارسی است
و اگر در جانب شرق پدید آید و آفت مصر است اگر در جانب مغرب پدید آید و اگر قصعه پدید آید دلیل مرگ رعایا
و موت بوزینگو و اگر وردی پدید آید دلیل مرگ بزرگانست و اختلاف هوا و اگر طیفور پدید آید دلیل فساد
بسیار است و وباء عظیم در ناحیت مغرب پدید آید و اگر ذو ذنب پدید آید دلیل فتنه و حرب و میل او از جانب
دم او بود و بقاء او باعث دوام احکامست مخفی نماند که اقوال نجوم انچه در بقا بود احکامش چون خوا محقق
و دفع آن باید کرد و قواعد هر مقصد نهم از نوالیه مبین شود نکته سیم در بودن این ستارگان در بروج
دوازده گانه اسد و حمل دلیل وباء و فساد در ملوک و روسا خصوصا ملک روم و اضطراب در ملک او و بزرگ
مردم دون و فرومایه و نکبت و قحط در ترکستان و شدت عظیم در مجاز و یمن و کثرت اوجاع در رحم و سرما و افراط
حرارت تابستان و کثرت طلا و نقره و مرگ کاو و گوسفندان و فتنه و حرب در زمین فارسی و عراق اگر ظهور شی
در مشرق بود دلیل تاخت و غارت در شهر بلوچی و وقوع بحسابها در فارسی و عراق ظهورش در مغرب
دلیل اندوه و مکروهات بحال ملوک باشد و کثرت باران و برف و اگر در طالع سال باشد دلیل آفت خلایق
بود از کثرت حرارت و امراض حاره حادث مثل آتشک و غیره اگر در رابع طالع سال واقع شود دلیل سوختن
اراضی و نمودن آتشها در زمین باشد و اگر در هفتم طالع سال یا فصل بود دلیل مخالفت ازواج سبب ساده
رنگان با زنان و بسیاری مناقشات و مجادلات و ظهور اشرار و ارباب فتنه و اگر در طالع سال یا فصل بود دلیل
قتل و کشتن اشراف و اعیان از عموم الناس و فوت و موت پادشاهی باشد از روم و تسلط پادشاه مشرق بر پادشاه
روم و گرفتاری اعیان و اشراف در عالم امداد شود دلیل تساقط حمل بار درختان و کوفتن باران و اشتداد سرما
و اوجاع با بسیار و جرب و حکه و غیره و مرگ کاوان و چهارپایان و بی نفعی معادن و فساد مزروعات صحراها و خرابی

انجلا صحی حاصل شود و قلت تزویجها و عروسیها و بهارات و فتنه و اراجیف در نواحی روم و امراض در و مغرب
زنجی ط فی شرق دلیل ترسیدن ملوک از اعدا بود و طاعون و کثرت موت در گوسفندان ط فی غرب دلیل
کثرت بارانها اگر در طالع سال بود دلیل ضایع شدن خلایق بود بسبب غلبه سودای محترقه و دیوانه شدن
و ظهور صرع بود اگر در رابع سال بود دلیل سوختن مزروعات و فساد معادن بود اگر در سابع طالع سال
بود دلیل بسیاری منازعات و مناقشات و ناسازگاری ازواج و قصد کشتن هم بودن ازواج و شرکا بود و
اگر در طالع سال بود دلیل فنا و موت ملوک و سلاطین و گرد باد مغرب و فتنه در عزه اماد جدی دلیل خشکی
هوا و احتراق اشجار بهایم و وقوع وبا و علات اولاد و افتادن از نسب خود و جور در مردم کوه پایه و بسیاری
افتادن ستاره و شنیدن آواز هولناک از هوا از رعد و برق و آفت ملک روم و مصر ط فی شرق دلیل
افتادن قوی از روسا و اشراف از مرتبه عالی و پیدا شدن طاعون در جانب مغرب و بسیاری سیر و سفر
در جانب فارس و لهر بجنوب او مایل بود ط فی مغرب دلیل موت اکابر و برطرف شدن ملکی یا بزرگی بود از
جانب جنوب و مغرب و تاخت و تاراج و سوختن کیاه در زمستان و گردستان پس اگر در طالع سال بود
دلیل فوت و موت خلایق باشد از بسیاری امراض حاره رطبه و بسیاری جنون و صرع و اندوه خلایق و
اگر در طالع سال باشد دلیل بسیاری بادها مخرب اراضی و صحاری و بسیاری زلازل و شق شدن زمینها
و بیرون آمدن آبها و سیلها و اگر در سابع طالع سال یا فصل باشد دلیل غرق سفاین و بسیاری مناقشات و
ناسازگاری ازواج و بسیاری طلاق و فراق و سحر یا خانه خرابی کن و اگر در عاشر طالع سال یا فصل باشد
دلیل بسیاری عزل و فوت و برطرف شدن ملک عالیشان باشد اسد سرطان دلیل بسیاری بارانها و انهدام
عمارات عالی و فوت و موت بسیاری و بسیار حروب و فتن و ریختن خونها خصوصا در دریا و دریابار و قطع
طرق خصوصا در نواحی شام و روم و ترک و شدت و نکبت عوام و خوف ط فی مشرق دلیل قلت اطاعت
رعیت باشد بملوک و ارزانی شعیرات ط فی مغرب دلیل فتنه و شر باشد میان ملوک و صلح بعد از
آن پس اگر در طالع سال یا فصل باشد دلیل فوت خلایق باشد بغرق خواه از دریا و خواه در آب اندک

دیگر آب و اگر رابع طالع سال یا فصل باشد دلیل نقصان آب چشمه و خشک شدن مزروعات از کمی آب
با وجود بسیاری بارانها و مخربی درخت و اگر در سابع طالع سال یا فصل باشد دلیل بیرون نفی ادیان و کما
رعایا ملوک خود شدن و اگر در عاشر یا فصل باشد دلیل تباهی حال زنان و سلسله زنخان و مطربان و مذکورات
و سلوک باشد و بینفعی از تجارت و کسب و معیشت اماد اسد دلیل بسیاری قتال و جدال باشد میان
ملوک و حدوث آیت عظیم باشد میان آسمان و ریختن خون در نواحی مشرق و فوت ملوک مشرقه و مرگ اشراف
و اعیان و اوجاع و امراض شکم بسیار بود ط فی مشرق دلیل قحط در جانب مغرب کثرت مخالفات و آفت
در خلایق ط فی مغرب دلیل کثرت باران و جلا اوطان مردم کوه پایه پس اگر در طالع سال یا فصل واقع شود
دلیل تباهی حال خلایق باشد خصوصا اشراف و ملوک که صاحب علوم موسیقی و ریاضی باشد و اگر در رابع
طالع سال یا فصل باشد دلیل بسیاری سوختن غلات و اشجار و نمودار شدن آتشها از زمین و خرابی قلاع
الکبیر و اگر در سابع طالع سال یا فصل باشد دلیل رسوایی زنان خصوصا زنان ملوک و سلاطین و بسیار
کشته شدن زنان و اگر در عاشر طالع سال یا فصل باشد دلیل فوت ملکی باشد خصوصا در اتراک و بدی
حال اشراف و ملک زادگان اماد سنبله دلیل آفت مزروعات و خشکی کیاه و اوجاع از نکر و فکر در مردم و تسلط
بادها در رحم زنان با اسقاط اجنه و کثرت قروح و بثور در خلایق و ظهور ظلم و جور ط فی مشرق دلیل حرب و
فتنه در جانب جنوب خصوصا در فارس ط فی مغرب دلیل بسیاری قتال باشد در نواحی عراق و بسیاری
میوه پس اگر در طالع سال باشد دلیل فوت و موت خلایق باشد خصوصا مستوفیان و ارباب قلم و موت
اشراف و ملوک صاحب طبع سلیم عاقل عالم و فوت معارف اهل قلم و اگر در رابع طالع سال یا فصل باشد دلیل
قحط و باز تلف شدن مزروعات باشد از بسیاری موش و ملخ و اگر در سابع باشد دلیل بسیاری فسق
و فجور و بیقیدی ارباب فتنه و فوت زنان اکابر و اشراف و ناسازگاری ازواج و اگر در عاشر طالع سال یا فصل
باشد دلیل فوت ملوک خصوصا انچه سید و فاضل و سنی و بیقید باد بان خود باشند اماد میزان دلیل
خشکی فواکه و عفونت بادها و مرگ بعضی ملوک و قلت حلاوات و کثرت ترشیها و قلت باران و ترکها

و خشکی علفها ط فی شرق دلیل آفت بعضی ملوک عراق و عزت شتران و استران و فتنه در نواحی عراق
و ظهور از موت بعضی ملوک و توسط میوه ط فی مغرب دلیل بدحالی زنان و گرفتاری ساده زنخان و
معتقلات و محدثات ملوک و کشته شدن بسیاری از ایشان پس اگر در طالع یا فصل واقع شده باشد دلیل
فوت و موت رنود و اوباش و مردم بازاری و لوطی بطاعون و اکثر موت بفجاه باشد و اگر در رابع طالع
سال یا فصل باشد دلیل بسیاری فسق و فجور و عمارات عالی باشد و اگر در سابع طالع سال یا فصل
باشد دلیل بسیاری فسق و فجور میان زنان و ساده زنخان یعنی زنان و ساده زنخان با زنان و خود
و اگر در عاشر طالع سال یا فصل واقع شده باشد دلیل تباهی حال حیوانات بری و فوت و موت اکابر و
اعیان و اشراف و مردم قلعه دار صحرا نشین و خانهای قدیم اماد عقرب دلیل حروب و فتن باشد
میان اهل شمال و مغرب و شدت سرما و کثرت رطوبت فصل شتا و کثرت وبا و موت در اولاد و اوجاع
و ظهور دستانه و مطامعه مهلک اثمار خصوصا خرما و مرگ زنان از اسقاط اجنه و وضع حمل ط فی شرق
دلیل سلامتی اهل عراق و قلت فوت و موت در ایشان و اسلامیان ط فی مغرب دلیل ظهور ملخ کم ضرر
پس اگر در طالع باشد دلیل ضایع شدن قنوات و برافتادگی ملکان و سلسله زادگان و خانهای قدیم
و خرابی بناهای عالی از بسیاری زلزله و برآمدن سیاه و اگر در سابع طالع سال یا فصل باشد دلیل فوت
بزرگی باشد و نفاق مرگ زنان و ساده زنخان و مخالفت ازواج و شریکان و اگر در عاشر طالع سال یا فصل
باشد دلیل مرگ مردم مسن خصوصا ملوک و اشراف معمر مسن اماد قوس دلیل شدت حرارت و موت
دواب و وحوش و اختلال آزار در خلایق و اشتغال ملوک بحوایج و حرص بجمع نمودن اموال و ذلت و
خواری رعایا بدزدی و ظلم و جور و موت عظیم الشانی و قحط در فارس و قلت حمل شجر ط فی شرق
دلیل مرگ ملوک و ظهور قتال و خوف صلاح غلات و اثمار و ط فی مغرب دلیل اسقاط اجنه باشد
خصوصا در زنان پس اگر در طالع باشد دلیل بسیاری حرارت و امراض حاره حاد باشد و بسیاری خوف
در خلایق خصوصا در سادات و مشایخ و علما و فقها و ارباب صلاح باشد اگر در رابع طالع باشد دلیل

خرابی غلات از بی آبی و نمودار شدن آتشها در اراضی و خرابی بقاع الخیر و اگر در سابع باشد دلیل منازعات
و مناقشات و بسیاری تقریرات خصوصا ارباب قلم و عمال و اهل دیوان و اگر در عاشر طالع سال یا فصل باشد
دلیل فنا و قتال در اکابر و اعیان از علما و سادات و مجتهدان باشد اماد جدی نزع و خوف و سوداویه
جنون و صلح و تغییر و تبدیل و فساد ملبوسات و قحط مذاب و ضیق و شدت در خلایق و بسیاری
برف و احتراق فواکه و بعضی و مرگ بزان و قطع طرق و کثرت دزدان و ذلت اهل دیانت و ورع و فساد در
اهل جبال و حرص و بیسیان ملوک و کثرت بلا و خسوف بنواحی مغرب و جنوب و فارس ط فی شرق دلیل
نکبت بعضی ملوک باشد از اعدا و کثرت باران و برف و سلامتی انگور و میوه باشد ط فی مغرب دلیل کثرت
قتال و فراخی نعمت باشد پس اگر در طالع سال یا فصل باشد دلیل بسیاری مرگ بزان و حیوانات بری
باشد و علات خلایق از کثرت غم و اندوه و اگر در رابع باشد از طالع سال یا فصل دلیل قحط و گرانی
در آنجا و بسیاری حشرات الارض و فوت ملکی در عشق و سند اگر در سابع باشد از طالع سال یا فصل دلیل
مخالفت ازواج و رسوایی زنان رعایا و اوباش و فساد در اولاد عامه و اگر در عاشر باشد از طالع سال یا فصل
دلیل ضعف حال اتراک و فوت ملکی از ایشان و بسیاری کرمو بادو کمی باران و بسیاری قحط و وبا اماد دلو
دلیل موت شنیع باشد در خلایق و طاعون سخت و فنا و قتال در نواحی مغرب و جنوب و ارزانی اسعار
و بیماریها از جذام و غیره و موت ملک عظیم ایشان در مشرق و حروب و علات قوی بصاعقه و برق و رعد
و ظلمت هوا ط فی شرق دلیل ارزانی در مغرب و اراجیف و ارزانی در فارس و کوهستان از نواحی آن و کثرت
خوف و موت در زنجی سودان و آفت زرع ط فی مغرب دلیل حقد و حسد با وجود راحت در اهل شرق
و آزار و اندوه مفسدان پس اگر در طالع سال یا فصل باشد دلیل سرگردانی و اندوه جمیع خلایق باشد خصوصا
در مشایخ و خاندانهای قدیم و غلبه اهل مشرق بر مغربیان و فوت و موت و قتل و کشتن در کوه پایها و قلعها
و اگر در رابع باشد از طالع سال یا فصل دلیل فساد اثمار و قلت میاه و بسیاری بادها و سیاه مخرب و قلت
مزروعات باشد و اگر در سابع باشد دلیل فوت زنان ملوک و سلاطین و اشراف و ناسازگاری ازواج باشد

وغرق سفاین و قلت اسحار و اگر در عاشر باشد از طالع سال یا فصل دلیل فوت مخدرات عظیم الشان و
مکرمات رفیع المکان و موت مشاهیر و بی نفعی از کسب و تجارت و تنگی معایش اما بحوت دلیل هلاک
بعضی امم باشد و بدحالی دلاوران و انتقال از ملتی بملتی و قتال میان صاحبان دندان و وقوع خلاف
و ظفر و مکر و بلا و انقطاع منافع آبی و غلبه اشرار بر اخیار ط فی شرف دلیل اضطراب بعضی ملوک باشد
که از جانب لشکری او باشد و کثرت خوف در اکثر اقالیم و خوبی بارانها ط فی مغرب دلیل کثرت هموم و
وقوع طواعین و موت خصوصا در نواحی مغرب و بلاد منسوبه باو و فساد حال زنان و کثرت امطار پس
اگر در طالع سال یا فصل باشد دلیل فساد حیوانات بحری باشد و فوت و موت خلایق خصوصا سادات
و قضات و اشراف و اگر در رابع باشد از طالع سال یا فصل دلیل فساد میوهات انجم سفید باشد
مثل برنج و درست و بسیاری تکرک بعضی و فوت مردی معروف از سادات و فقها و اهل علم باشد و
اگر در سابع از طالع سال یا فصل باشد دلیل سازکاری ارباب قلم و وزرا و مستوفیان و ناسازگاری
ازواج و بسیاری مناقشات میان سرکار و قتل و غرق لشکر در آب و اگر در عاشر طالع سال یا فصل باشد
دلیل فوت ملوک ما ناو کم شدن مردی معروف نکته در احکام خصوصا یعنی نظر بموضع آفتاب
کرده مذکورات واقع شود و غیر آن از قوس و قزح و هاله مظلم و احمر و دائره ماه و آفتاب و برق و امثال
اینها که بتفسیر گفته میشود اینست فهرست وقایع و نتایج آن در این نکته کسوف و خسوف و هاله شمس
و هاله قمر و تیغ و آمدن هلال در زمستان بر آمدن هلال و ظهور ستاره کسر و سقوط ستاره و قوس
و قزح و ظهور حربه و پدید آمدن سرخی در آسمان و پدید آمدن علامت عجیبه در آسمان و نمودار شدن
صورت آدمی در آسمان و آمدن باران سخت و آمدن تکرک و ریختن خاکستر از هوا و باریدن وزغ یا کرم
و غبار صعب و ظلمت و تاریکی در هوا و جستن باد سخت و شنیدن بانک از هوا و شنیدن بانک از
زمین و زلزله چون آفتاب بدرجه شرف رسد تا بیست درجه ثور اگر کسوف واقع شود دلیل بسیاری
بیماری صعب و فساد سرد و رفتن و نزاع و جدال در ملک بادیه و جنگ و جدال و ریختن خون و

آفت غله و اسقاط اجنه و مرگ بسیار و هلاک معرفی از ملوک و اگر خسوف واقع شود دلیل باشد
قلت سرد رفتن سوال انگور و فتنه و شر در خلایق و بیماری خصوصا درد چشم و امراض سرود مانع ورد
مشرقی باید بتحویل و جلای اوطان نمودن خلایق هاله ح دلیل فوت دونان و ایشان برا شرف و اعیان و
بیماری و مرگ کودکان و جستن بادهای تند هاله ر دلیل ازدیاد جاه و کثرت غله و حبوبات و نباتات در بقاع
و کم نفعی تجار و رضا از کسب در اهل بازار هلال اگر بیح بر آید دلیل اسقاط اجنه و دشواری وضع حمل باشد
هلال اگر بزمستان بر آید دلیل سکون ایل و عشرت و مرگ کودکان و نم و باران و بسیاری گیاه و فتنه
باشد ط ذو ذنب و غیره دلیل فتنه عظیم از مرگ پادشاهی و جنگ و خصومت میان سلاطین و تنگی در
ولایت فارس و بسیاری دزدان و راه زنان در آن دیار سقوط ستاره بسیار دلیل تفکر و اندیشه مردم و
بسیاری اراجیف و زیان تجار و هلاک پادشاه عادل و بدی حال رعایا از کثرت جور و طلب و ناایمنی ط
قوس و قزح در مشرق دلیل فتنه در اهواز و مخالفت در بابل و بیماری صعب و کثرت باران و سختی زمستان
از کثرت برف و یخ بندی و جنگ و خصومت و خونریزی و زخمی شدن مقربان ملوک مغرب در مغرب دلیل
تحویل در مصر باشد و گرانی در دیار مغرب و آشفتگی و ناایمنی در عالم ط حربه در مشرق دلیل تنگی و هلاک مردم
در فارس و خوزستان در مغرب دلیل فتنه و خونریزی بسیار و جور پادشاهان بر رعیت خصوصا در مغرب
و در بلاد افتادن رعیت از بسیاری ظلم و بسیاری برف و باران و آب بسیار ط سرخی در آسمان در مشرق دلیل
فتنه و ریخ و آشفتگی در فارس و زود بر طرف شدن ایشان در مغرب دلیل فتنه و جنگ و سرما و برف و باران
در مغرب باشد ط علامت عجیب در آسمان دلیل کثرت باران و برف و غم و اندوه محتشمان از مصادرات ملوک
و غرق شدن کشتیها ط مثل آدمی در هوا دلیل غم و اندیشه و بیماری و مرگ و هلاک ملکی و قتل و خونریزی
و بدی حال روستایی و ناایمنی بانگ رعد دلیل خیر و صلاح پادشاه و کثرت غله و حبوبات اگر باد
شمال نباشد و قلت اگر باشد اگر ماه زاید النور باشد فراخی نعمت و کثرت ترویج و بعکس اگر ناقص النور
باشد درخشیدن برق دلیل کثرت بیماری و هلاک بزرگی از دست پادشاه مشرقی اگر با آن باد مشرقی وزد

و اگر باد مغربی وزد دلیل مبارکی و کثرت حبوبات و زکام و سرفه و تزلزل و هلاک جوانان از پادشاه مغرب
آتش از هوا بر جهد دلیل جنگ و خصومت و اندوه مردم آن مملکت و هلاک چهارپایان و آفت در درختها
آن ولایت باریدن باران بشدت دلیل کثرت خیرات و بسیاری نم و باران و خوبی نباتات و ظفر پادشاه
بابل باریدن خاک سرخ از هوا دلیل اراجیف و ناایمنی و بدی حال مردم آن دیار و قلت حبوبات و گیاه باریدن
وزغ یا کرم دلیل بیماری صعب از ذات الجنب و سل و جنون و مرگ چهارپایان و بسیاری دزدان و
راه زنان و بی کسی و بسیاری مصادرات ط غبار صعب از هوا دلیل خروج خوارج و ظفر لشکری و ظفر
پادشاه و هلاک دشمن در روز تاریکی هوا دلیل تباهی میوه و آفت کشت و زرع و مرگ چهارپایان و
خصومت عوام و اراجیف و زیان تجار شنیدن آواز از هوا دلیل جنگ و خونریزی و آشفتگی ولایت و هلاک
چهارپایان از بسیاری سرما و برف و باران در زمستان شنیدن آواز از زمین دلیل حرارت تابستان و قلت
آب چشمه و کاریزها و اندیشه مگر در حق یکدیگر و هلاک پادشاهی یا معرفی از آن ولایت و ناایمنی زلزله
دلیل ابر و باران بسیار و فوت مردی بزرگوار و تنگی و مرگ چهارپایان خصوصا در خراسان اگر بشب باشد
دلیل مرگ بسیار و حرارت و غلبه دزدان و دونان پس اگر تگرک نیز بارد دلیل قتل و خونریزی در
فارس و ظفر پادشاه بر دشمنان باشد و اگر آفتاب از بیست درجه ثور تا بیست درجه جوزا بوده باشد
و کسوف واقع شود دلیل کثرت اراجیف و حادثهای عظیم در ملل پدید آید و میوه نارسیده فرو ریزد
در ولایت آشفتگی و خرابی واقع شود و جنگ و خونریزی بسیار شود و اگر کسوف واقع شود دلیل
مرگ و تنگی در فارس و بابل و بسیاری باران و مرغ و ماهی خصوصا در ... و ترس و بیماری ... قان
در ولایت مصر جنگ و خونریزی و مرگ بسیار باشد خصوصا در زنان هاله ح دلیل کثرت دزدان و
راه زنان و شر و فتنه و فساد و کثرت نم و باران و خوبی حال رعیت از ترحم و عدل و انصاف پادشاه هاله ر دلیل
جنگ و فتنه و خونریزی و قلت غله و حبوبات و گرانی نرخها و هلاک اگر بتیغ بر آید دلیل بیماری مردم
لاغر باشد هلال اگر بزمستان بر آید دلیل فراخی و ارزانی و خیرات آن سال اندک خوفی باشد و بها

خونریز شوند و امکان حرکت باد نخواهد داد و زیانی لشکری اگر ماه بر سلخ باشد ط ذو ذنب و غیره در مشرق
دلیل آشفتگی روم و مرگ در بابل و گرانی و تنگی در یمن و طایفه و بادیه در مغرب دلیل فساد
فتنه و دروغ و حبس باشد سقوط ستاره بسیار دلیل تجاره و خصومت و خرابی ولایت باشد ط قوس
و قزح در مشرق دلیل مرگ چهارپایان و کثرت نباتات و ناسازگاری اکابر و ملوک و هلاک گوسفندان
در مغرب دلیل فتنه و بلا و ترس و بیم و ظلم پادشاه بر رعیت و غلبه پادشاه بر دشمنان باشد ط حربه
در مشرق دلیل کثرت حبوبات و غله و بیماری اعدا و ملوک و عهد و خوارج اعدا و کثرت باران در مغرب دلیل
کثرت میوه و نم و باران باشد ط سرخی در آسمان در مشرق دلیل کثرت نباتات باشد خصوصا در شرق
و در مغرب دلیل کثرت و امنیت و نباتات در مغرب باشد ط مانند شخصی در هوا دلیل زلزله و
بیماریها و ... و کثرت هلاک و خروج خوارج و قتل و خونریزی و اندوه مردم و زیان بازرگانان و کثرت
دزدی و قطاع الطریق بانک رعد دلیل نم و باران و بیماریها صعب و کثرت فوت و موت باشد اگر ماه
زاید النور بود مرگ حیوانات و فراخی نعمت و اگر ناقص النور بود مرگ بسیار در سال آینده بود
و اگر در حمل بود آفت و فساد گوسفندان بود و باران و ارزانی نرخها و انجه خریده باشد جستن برق
دلیل قتل و حرب در راهها و بسته شدن راهها از بسیاری قطاع الطریق و فساد بسیار افتادن
آتش از هوا بر زمین دلیل ناایمنی و ترس و خوف از دزدان باشد و قلت غله و نباتات و مضرت مردم
از دد و دام باران سخت بارد دلیل جور و ظلم و جور پادشاه باشد بر رعیت و هلاک نمودن پادشاه
یکی از مقربان خویش را و اگر باران بسیار و تند باشد قحط و تنگی و غم و اندوه در آن ولایت پدید آید
باریدن تگرک دلیل قحط و کشته شدن پادشاه آن ولایت باشد و حرب و قوت لشکری خاصه
اگر تگرک زمین را پوشاند هلاک حیوانات نیز باشد باریدن خاک سرخ از هوا دلیل قحط و تنگی
بود خاصه در هند و سند و زنگبار و ظلم و جور پادشاه بر رعیت و کم باران و نباتات باریدن وزغ
یا کرم از ابر دلیل قحط و تنگی و گرانی نرخها و انقلاب در ولایت و اندیشه مردم از ستم پادشاه و

پکسی و کمی معیشت در این سال باریدن غبار صعب از هوا دلیل گرمی هوا و قلت نباتات و میاه و
بیماری صعب و کثرت جلوا در این سال عدل پادشاه و ایمنی در اواخر سال پدید آمدن ظلمت در هوا
دلیل تباهی میوه و مضرت سوداگران از دزدان و کثرت نعمت و یکی از بحر و شاهدان شهر بدرجه
هلاک رسد جستن باد صعب دلیل گرانی نرخها و کمی خوردنیها و حرکت و تردد ملوک از شهر خود
و پدید آمدن بیماریهای صفراوی و تبهای گرم و یرقان لیکن سال بخیر بود شنیدن بانگ از هوا
دلیل جنگ و خونریزش و غم و بیماری و مرگ مفاجات و آفت میوه و پکسی مردم و کمی معیشت و
کثرت باران باشد شنیدن بانگ از زمین دلیل جنگ و مخالفت و محاربت میان ملوک و هلاک
پادشاه عظیم الشان و خرابی ولایت و زلزله خصومت پادشاهان با یکدیگر و مرگ مفاجات خصوصا
در جانب فارس و دهستان اگر بشب باشد اسقاط اجنه بسیار باشد و اگر با زلزله تکرک باشد
جنگ و خصومت و سفک دما باشد و در میان پادشاهی سفت هلاک شود و اگر باز لرزه حرره
از آسمان پیدا شود پادشاه بر دشمنان مظفر و بر خوارج غالب آید و بیماری کمتر بود فراخی میوه
بود و باران و نباتات بسیار بود چون موضع آفتاب از بیست درجه جوزا تا بیست درجه سرطان
باشد اگر کسوف واقع شود دلیل فوت بزرگی باشد و پادشاه ولایت خوشتن را رحیل کند در
انجا که ساکن است اگر کسوف واقع شود کشت و زرع را آفت رسد و ملوک و سلاطین جور و خواست
کنند از رعیت و بسیاری بیماری صفراوی در ولایت مغرب قتل و خونریزش بسیار بود و باران
آید و سیاه و مطر بسیار باشد و ملخ بسیار باشد و زیان رساند و اراجیف بسیار بود و گروهی
بجانب کوهستان بدرجه هلاک رسند ما اس دلیل کمی حلوات و خرما و کنجد و حبوبها بود و غم
و تفکر رعیت از پکسی و گرانی طعام و زیانی تجار ما در دلیل نم و باران و زیادتی آبها چشمه و رودخانه
و نیکی کشت و زرع و نباتها و رسومات و حلویات کمتر بود و عدل و انصاف پادشاه بر رعیت بود
هلال اگر تیغ بر آید دلیل کمی باران و خشکی آب چشمها و کاریزها و چاهها بود و اگر بر سینان بر آید دلیل

بیماری و رنجوری و کثرت علتها و خوبی کسب و معیشت و ایمنی باشد ط ذوذنب و غیره دلیل باد و بیماری
صعب و ترس و بیم در اطراف شهر و فساد حال مردم و اگر حربه با او بجانب مشرق بود پادشاهان بر
آن شهر غلبه کنند و رعیت را رنج رسد و در بعض بستان مرگ بود و اگر بجانب مغرب بود مردمان
فرومایه و دون غوغا کنند و مال توانگران بغارت برند و در فارس قحط و تنگی باشد و مردم با یکدیگر
جنگ و خصومت کنند و بجاهای دیگر غله فراوان باشد افتادن ستاره دلیل تنگی سال و هلاک حیوانات
و آفت میوه و قلت معایش و پکسی مردم و مضرت تجار بود اگر ستاره بزرگ بیفتد دلیل مرگ
بزرگی باشد بدانجانب که ستاره افتد قوس و قزح دلیل خرابی بعضی الکه باشد که پادشاه خود شان
خراب کرده باشد و مردمان در رنج و فتنه افتند و مرگ چهارپایان بود و جو و گندم و حبوبات بسیار
بود و توانگران و معارف شهر هلاک شوند و پادشاهان دشمنان خود را هلاک کنند با بزرگیت فرمایند
و بقول بعضی از حکما بزرگان پادشاهان خود را خلاق کنند و پادشاه مظفر گردد و جمله را هلاک کند
و اگر بجانب مغرب بود خرابی شهرها که بر اطراف بوده باشد و جنگ و خصومت و خونریزی در میان
مردم افتد و در دیار مغرب بیشتر بود و قحط و تنگی در ولایت فارس بود ط حربه در ولایت مشرق
و بلا افتد و پادشاهان مشرق شهر تو بدست آرند و اگر بجانب مغرب بود بزرگی از پادشاه خود طاعتی
گردد و با قوی بسیار بحرب وی رود و در میان رعیت اختلاف و اراجیف افتد بعد از آن پادشاه استقامت
گیرد و روزگار بسیار در فارس رنج و بیماری بود و هلاک گوسفندان بود و شیر و نبات بسیار بود
سرخی که در آسمان پیدا گردد و در مشرق آشفتگی و جنگ و خصومت بود پادشاه را و گرانی نرخها و سرما
سخت خاصه در زمستان در مغرب آنچه مذکور باشد در مغرب باشد علامتی عجیب که در آسمان بینند
قلت طعام و گرانی و پکسی و آشفتگی ولایت و مرگ حیوانات و کدورت مردمان از تنگی سال و نا ایمنی
تجار و مضرت ایشان ط مانند شخصی در هوا گردد اراجیف آشکار و اندوه و غم در مردم و در زمان
پیشتر کشته شدن پادشاهی در جنگ و رنج و بلیت و رعیت و بانگ رعد هلاک گروهی از اکابر و

فتنه و آشفتگی در ولایت و اگر در زمستان خلق بترسند دلیل جنگ و خصومت میان مردم بود و خونریزی
بود و خلایق جلا و اوطان نمایند و اگر با رعد تگرگ بود فراخی سال بود و ارزانی و اگر در آن وقت ماه
تام النور بود دلیل خشم و غضب الله تعالی بود بر خلایق آن ولایت بسبب کثرت فساد و معصیت ایشان
و اگر ماه ناقص النور بود بدانکه اثر آن سال آینده بود برف دلیل قلت باران و آب چشمه و رودخانه
و غله و نباتات بود و کسب و معیشت کم بود و اراجیف بود در میان خلایق خلاف و خصومت بود
آتشی از هوا بزمین افتادن عداوت و حرب ملوک با هم و کشته شدن بسیاری از لشکری و گرانی
نرخها و کثرت غم و اندوه و نا ایمنی و آشفتگی در ولایت باریدن باران سخت بیماری و علل صعب خصوصا
در آخر سال و کثرت اسقاط اجنه و کمی کسب و معیشت تگرگ جنگ و خصومت و خونریزی و آشفتگی
و نا ایمنی ولایت و گرانی نرخها و قحط و تنگی طعام و اندوه خلایق و رنج صعب و فساد هوا باریدن خاک
سرخ از هوا کمی باران و کثرت بخارها و غله و عدل و انصاف ملوک بر رعیت و کسب و ایمنی باشد باریدن
کرم یا زغ از هوا آفت کشت و زرع و گرانی نرخها و غم و اندوه و کمی معیشت غبار صعب در هوا خشکی
سال و گرما و تابستان و قلت نباتات و آبها و کثرت خبر و اراجیف و آشفتگی ولایت و حرب و خصومت
پادشاهان با هم و قطع طرق و غلبه دزدان ظلمت در هوا مخالفت ملوک باعث کشته شدن خلایق
باشد و گرانی و اندوه خلایق جستن باد صعب قحطی در ولایت هند و زنگبار بود و خرابی سقایی بسیار
بود و تشویش خلایق اما شنیدن بانگ از هوا بیماری صعب و مرگ مفاجات و آفت میوه و کمی
کسب و معیشت در خلایق و جنگ و خصومت لشکری با هم و نم و باران شنیدن بانگ از زمین فساد
میوه و قلت نباتات و مخالفت ملوک و قتل و خونریزی هلاک پادشاهی بزرگ و کثرت اراجیف
زلزله خصومت و آشوب و مرگ زنان خاصه در آخر سال و پشتو ولایت بابل خراب گردد و اگر بشب بود
در آن شهری عظیم خراب شود و مقربان بسیار هلاک گردند و بعد از آن پادشاه نیز بزودی بمیرد
و اگر ماه عرب در این وقت تمام شود باران بسیار بود و ترس و خوف خلایق در آن دیار بسیار

و اگر بی ملخ بود جمعیت لشکری در فارس بسیار بود و اگر ماه محرم بود باران فراوان آید و غلبه بسیار
بود و آفت سرما و تخم باشد و پادشاه آن ولایت شهری از شهرهای معظم بگشاید چون موضع آفتاب
از بیست درجه سرطان تا بیست درجه اسد باشد اگر کسوف واقع شود پادشاهان دیگر ولایات مطیع
پادشاه فارس شوند و رومیان بفرنگ بگو حیله سازند و کثرت مرگ و قلت آبها و نباتات بود خسوف
نم و باران و آب بسیار بود و مرغ و ماهی کم باشد و مردم را از آب مضرت رسد ما اس مرگ پادشاهان
در شهرهای خود شان باشد و آشفتگی ولایت و ترس و بیم از دزدان و راه زنان و نقصان تجار و اهل
بازار و قلت آب چشمه و رودخانه ما ر نم و باران و مرگ چهارپایان دشتی و مرغان وحشی و اراجیف و
خصومت در خلایق و کثرت نباتات و گیاه اگر هلال بتیغ بر آید کثرت نم و باران و اگر پیدا را گر یك
جانب او برخواسته مرگ اشراف و ارزانی نرخها و اگر بر سینان بر آید دلیل خوبی ماه و سال بود ستاره
کیوان فساد هوا و بیماری وبایی و علل صعب و سر زدن کارهای ناپسندیده نزد حق از خلایق و غضب
شدن خلایق از الله تعالی و هلاک پادشاه ولایت و مرگ چهارپایان و اگر با ستاره روشنایی کم باشد آن
شهر را ترس و خطر باشد افتادن ستاره رنج و سختی مردم آن ولایت بود و خصومت و محاربه پادشاهان
و قتل و خونریزی بسیار بود و اگر ستاره بزرگ بود هلاک پادشاه بود بجانب افتاده قوس و قزح در
مشرق کثرت نبات و جنگ و جدل و خصومت پادشاهان مصر و حلب و غارت در مصر و آخر مصالحه واقع
شود و آشفتگی در ولایت مغرب ط حربه رحلت پادشاه ولایت و خوبی و سلامتی خلایق و کثرت میوه
و اگر در جانب مغرب بود حرب میان ملوک آن طرف باشد و بسیار خون ریخته شود و بعد از آن صلح کنند
و آسودگی رعیت سرخی در آسمان پدید آید در مشرق جنگ و خصومت و ترس رعیت را باشد و اگر آتشی
درخشنده در جنوب بینند قحط و تنگی و گرانی نرخها باشد و مرگ مفاجات در ولایت طبرستان بود و
سه سال در آنجا ملخ بسیار بود و اگر در جانب مغرب بود در میان لشکر فرنگ و اسلام خون ریخته گردد
و در ولایت مغرب آخر ظفر اسلام را بود علامت عجیب در آسمان چون پدید آید دلیل هلاک مهتران بزرگوار

وستم پادشاه بر رعیت باشد و کیاه و سبزه بسیار بود و کسب و معیشت کم بود ظلمت نماند شخصی در
هوا جنگ و خصومت مردمان با یکدیگر و غم و اندیشه پادشاه از رعیت و پادشاه فوت شود و فتنه
پدید آید بانگ رعد پادشاه بزرگ هلاک شود و غله را آفت رسد و اگر بانگ رعد بود زمستان سخت سرما
باشد و برف و یخ بسیار بود و اگر ماه زاید النور بود فوت عامه خلایق و حیوانات در آن شهر باشد بعضی
حکما گویند پادشاهان ولایت هلاک کردد و مردم در بلیه افتند و غله تباه کردد و گران شود و اگر ماه
ناقص النور بود مذکورات در سال آینده باشد برق پادشاه بابل هلاک کردد بلکه خراب شود و معروفی
در آن دیار جیره ود زمستان برف و باران کم بود و نباتات کم بود و نرخها گران کردد افتادن آتش از
هوا بزمین کثرت فوت و موت و بیماریها صعب و تنگی و قحطی و کثرت ملخ و حرب و خونریزی و بیم و اندیشه
و ضرر تجار و اهل بازار باران سخت فساد سفاین و کرانی غله و حبوب و تباهی میوه و مردم و مضرت مردم
از دود دام تکرک جنگ و خصومت میان ملوک و خونریزی و آفت و کرانی و قحط و اراجیف باریدن
خاک سرخ از هوا مرگ چهارپایان و آشفتگی ولایت مشرق و هلاک پادشاهی بزرگ در آن ولایت و کشته
شدن لشکری و زحمت مردم رستاق از لشکری باریدن و زغ و کرم از هوا فساد کشت و زرع و کرانی
و انقلاب ولایت و غم و اندیشه خلاف و جور پادشاهان و ضرر و مضرت تجار از سفر غبار صعب از هوا
قلت کسب و معیشت و کثرت حریق و آفت کشتیها و مرگ حیوانات و خصومت میان خلایق ظلمت
و تاریکی در هوا آفت پادشاهان و بیماری مزمن خاصه جوانان را و هلاک لشکری جستن باد
سخت هلاک پادشاه بزرگ و اندوه و غم خلایق از بسیاری ظلم و مصادرت و ناایمنی بانکی که از هوا
شنوند و قحط و تنگی و جنگ و خونریزی و فتنه در مغرب و زمرگ چهارپایان و موت ملکی یا مردی
معروف بانکی که از زمین شنوند مخالفت و خصومت ملوک باهم و تنگی اغذیه و کرانی و آشفتگی و ناایمنی
و ضرر تجار و دزدان و راهزنان زلزله مرگ بسیار و ترس و بیم خلایق اگر با آن رعد باشد دلیل قوت
مردی بزرگ باشد خرابی مواضع بسیار و رسیدن بلاء عظیم بمردم آن دیار اگر بشب زلزله شود پادشاه

مصر فوت شود و در خراسان و بابل فتنه و شر و خونریزی بسیار شود خاصه که زلزله در تابستان باشد
چون آفتاب از بیست درجه اسد تا بیست درجه سنبله باشد اگر کسوف واقع شود دلیل مرگ پادشاهان
بزرگ و آشفتگی و اندیشه مردم باشد اما غله و نباتات خوب باشد و نرخها میانه باشد و مضرت تجار
و دزدان و راهزنان باشد و اگر خسوف واقع شود دلیل خروج لشکر بیگانه و بدی حال بابلیان و
مردم خراسان از بسیاری فتنه و خونریزی و ظفر پادشاه بابل بر دشمنان باشد و دلیل برف و باران
و سرما در زمستان و فساد مردم خاصه در جانب شام و در ولایت بابل جنگ و فتنه باشد و اسقاط
اجنه بسیار بود هاله سی فتنه و آشوب و مرگ چهارپایان و ارزانی و خصومت رعایا و قلت کسب و معیشت
و امکان امید و فتنه تا هفت سال هاله زیادتی آبها و چهارپایان دشتی و ملخ و مرغ آبی کم باشد و کثرت
حبوبات و نباتات و ایمنی باشد اگر هلال بتیغ برآید زیادتی میوه و ارزانی باشد هلال اگر بر سنان برآید
دلیل قحط و تنگی و مرگ چهارپایان و ترس و بیم در این سال باشد ستاره کیسودار در مشرق دلیل مرگ
پادشاه بزرگ و خصومت پادشاهان و لشکری و ظفر پادشاه بابل باشد در مغرب ارزانی و بیماری صعب
بود سقوط ستاره مرگ پادشاه و ولایت و جدال مردمان و ناایمنی از دزدان و راهزنان اما غله ارزانی
نباتات وافر بود قوس و قزح در مشرق بود قحط و تنگی و بیماری بسیار بود و اگر در مغرب بود خصومت
در آن ولایت و فارس بود و پادشاهی نیز کشته شود و نیز حکما گویند که در مشرق قحط شود ط حرب
در مشرق در ولایت عرب حرب و خصومت افتد در مغرب در دو دام در این سال مردم را هلاک کنند
خصوصا در فارس و خراسان و از راهزنان رنج رسد و مردم شهری باهم محاربه و مجادله کنند وقوع
سرخی در آسمان در مشرق دلیل سرما سخت و برف و یخ بند بود و بجانب مغرب فتنه و جنگ در مغرب
زمین بود و پادشاه مغرب بر دشمن ظفر یابد پدید آمدن علامت عجیبه در آسمان بیماری و هلاک
بسیار و غم و اندیشه و ترس و بیم و آشفتگی خاصه در ولایت بابل و کشت و نباتات بسیار بود
پدید آمدن مانند سرخی در آسمان دلیل غم و اندیشه و تشویش مردم و اراجیف بود و پادشاهی

در آن ولایت بدرجه فوت رسد و رنج و مضرت رستاق از لشکری بعد از آن صلح و ایمنی بود بانگ رعد
کثرت میوه و کشت و زرع و بیماری ذنب کرم بسیار بود و اگر بهنگام رعد ستاره بزرگ جهد دلیل
قتل مردی بزرگ باشد و خرابی شهرها و اگر ماه زاید النور بود دلیل خوبی و نیکی سال و کرانی نرخها
و میوهها باشد و انگور بسیار بود و اگر ماه ناقص النور بود مذکورات در سال آینده بود برق
غم و اندیشه خلایق و اراجیف بود و پادشاه آن دیار هلاک شود یا بیمار کردد و آشفتگی در ولایت
پدید آید افتادن آتش از هوا بزمین جنگ و خصومت و خونریزی بسیار بود و زمستان دراز کشد
و سرمای سخت بود و مخاصمت ملوک باهم و خوف مردم مسافر از دزدان و راهزنان آمدن باران سخت
زیادتی آب و میوه و غله و بیماری صعب و وبای و هلاک حیوانات و کرانی نرخها آمدن تکرک کرانی نرخ
و بیماری و قحط و جنگ و خون ریزی بسیار و مرگ فجاه و جور و ظلم پادشاه و آشفتگی و فساد حال
مردم آمدن خاک سرخ از هوا قحط و تنگی در ولایت فرنگ و مصر و ناایمنی از دزدان و راهزنان و خسران
تجار و غم و اندیشه مردم در این سال باریدن و زغ یا کرم از هوا ابر خصومت و محاربت ملوک باهم و غم
و اندیشه مردم و بیماری و وبای و فساد غله و زرع و کرانی در اول سال غبار صعب خشکی سال و کمی آبها
و باران و بیکسی مردم و خسران تجار و حرص بسیار و زلزله و ناایمنی ظلمت و تاریکی هوا کثرت بیماری
و مرگ و قحط و تنگی و جنگ و خصومت و خونریزی و مخالفت پادشاهان باهم و غم و اندیشه مردم و اراجیف
جستن باد سخت در مغرب زمین دلیل بر قحط و تنگی بود و هلاک مردم از گرسنگی و ضایع شدن
حیوانات و نباتات و کشت و زرع از تکرک یا از باران شنیدن صدا از هوا بیماری صعب و فوت و معروفی
و زمستان سرد کذرد و آزرده بودن خلایق از دزدان و راهزنان شنیدن صدا از زمین پادشاه ولایت
را دشمنی قوی روی نماید و مملکت او را زیان رساند اما مغلوب کردد و زمین بلرزد زلزله بیماری و مرگ
پیران و آشفتگی و غم خلایق اگر با رعد بود زمستان سخت کذرد در بابل و ماهی فتنه و خونریزی
بود اگر شب بود طعام و نعمت فراوان کردد و لشکر بر پادشاه خروج کنند و ناایمنی از دزدان و

راهزنان و غارت بسیار چون آفتاب از بیست درجه سنبله تا بیست درجه میزان باشد اگر کسوف
واقع شود دلیل مرگ بزرگی و جمع حساکر بطرف مشرق باشد و فوت بسیاری از ایشان و اگر سرخ
رنگ بود جنگ و خصومت و فتنه بود اگر خسوف واقع شود خوبی حال پادشاه و کثرت نباتات
و میوه و ملخ و خروج خوارج و جدال و خونریزی و هزیمت خوارج و کشته شدن ایشان بقول بعضی
حکما کی باران و آب چشمه و جنگ و جدال در مغرب هاله سی قتل پادشاه در حرب و قوت لشکری
و اندوه و از کثرت دزدان و راهزنان و کرانی نرخها و نی و سکون در آخر هاله ر قلت باران و آبها و خشکی
چشمه ها و کاریز و کثرت میوه و غرق سفاین و کمی نباتات و کثرت ملخ و حشرات الارض اما زیان نرساند هلال
اگر بتیغ برآید جوشش و ریش و بیماری بسیار بود و اگر یک جانبش برخواسته برآید تندرستی و سلامتی
و کسب و معیشت و عدل و انصاف پادشاه باشد و اگر بر سنان برآید سال آینده نیک باشد و ارزانی
ط ستاره کیسودار در فارس جنگ و جدل باشد و باران کم بارد اگر در مشرق ظهور کند و در مغرب فساد
میوه و اعادی پادشاه هزیمت کنند و قتل بسیار واقع شود افتادن ستاره مرگ چهارپایان و غرق
سفاین و هلاک پادشاه بزرگ خاصه در آنجانب سقوط ستاره باشد و تشویشها و آشفتگی بود قوس
و قزح در ولایت فارس خونریزی بود و بعضی گویند مردم روم و پادشاه مشرق آن خصومت افتد
ظفر پادشاه مشرق را باشد و در میان بسیار هلاک کردند و غله و اطعمه بسیار بود و میان ملوک
بابل و اهواز خونریزی باشد و اگر در مغرب بود بسیاری خرما و نرخها ارزانی و کثرت کیاه و
در مغرب جنگ و خونریزی بود بسبب دزد و قطاع الطریق ط حربه در مشرق خصومت و جدال
خلایق و خون بسیار ریخته کردد و مغلوبان آخر غالب آیند در مغرب بسیاری باران و سلامتی
و ایمنی باشد سرخی در آسمان جانب مشرق قحط و تنگی طعام و خونریزی در مشرق در جانب جنوب
انچه کفتیم در مغرب باشد در آخر سال صلح و ایمنی باشد و عدل پادشاه ط علامت عجیبه در آسمان
هلاک مردم و رنج رعیت از پادشاه و هلاک پادشاه عظیم الشان و تجار را مضرت رسد ط مانند شخصی

در هوا خصومت و خون ریزی در میان ملوک و قتل بسیاری از مردم و اهل رستاق از لشکر و خرابی
پادشاهان بزرگ رعد فساد اشربه و قلت غله و حبوبات اگر ماه زاید النور بود بیماری حاره و یرقان و
مرگ دواب و چهارپایان و اسقاط اجنه و ابر و باران و قحطی و تنگی و آفت سرد رختی و مرگ جوانان بود خفتان
باکره و کمی انگور و کثرت زیتون و اگر ماه ناقص النور بود مرگ جانوران و بسیاری غله و انگور و صلح
لشکری و ایمنی و کشت نم و باران و ارزانی نعمت و کثرت ماهی و مرغان آبی و میوه و امنیت و سلامتی
مسافران و نفع از شغل و کسب برق قتل رزم و خونریزی بسیار و غم و اندیشه مردم و اراجیف و
کثرت غله و باران افتادن آتش از هوا بر زمین قلت آبها و نباتات و مرگ گوسفندان و بیماری صفراوی
و تب بسیار بود و خواست و طلب از رعیت و کمی کسب و معیشت و آشفتگی در ولایت خصوصا آخر
سال باران سخت کثرت غله و کشت و زرع و کسب و معیشت عوام بود اگر باران بغایت بارد خم و
ترس اهل ولایت از پادشاهان و لشکریان و نرخها ارزان و نعمت بسیار بود و تگرگ تبها و بیماریهای
صعب باشد و معروفی در این سال فوت شود و شعبده رمعیشت باشد و کثرت باران و قلت نباتات
باریدن خاک سرخ از هوا خشکی سال و اندوه رعیت از مصادرت و ظلم پادشاه و آشفتگی ولایت
و هلاک حیوانات و قلت نباتات و باریدن زغ و کرم از هوا بیماری صعب و وبایی و مرگ مفاجات
و خصومت و جنگ میان ملوک و بیکسی و مضرت اهل تجار و مرگ چهارپایان خاصه در آخر سال
غبار صعب از هوا جنگ و خصومت مردم و شدت سرما در زمستان و کثرت غله و حبوبات و نباتات
داحیه در آخر سال ظلمت هوا حرکت پادشاه و لایت و آشفتگی مردم از ناایمنی و بیکسی تجار و اراجیف
جستن باد صعب هلاک بسیاری از معروفان و کثرت غله و نعمت و باران و سرد رختی بسیار بود
شنیدن صدا از هوا جنگ و خصومت ملوک و لایت بابل و غم و اندوه مردم و قلت میوه و حبوبات
و کثرت نباتات زمین و اراجیف شنیدن صدا از زمین مردم و لایت بد رجه هلاک رسند و کثرت تب
و بیماری صعب و تجار را از دزدان و قطاع الطریق نقصان کشند زلزله گرانی طعام و غله و حبوبات

حبوبات

در اکثر بلاد باشد و کثرت کوسفندان و ارزانی نرخها اگر ماه تازی نام باشد و اگر در سلخ باشد باد سخت
و بیماری صعب بود و اگر بشب بود کثرت نعمه و غله باشد و باران نهایت و آبها بود و گریختن بندگان و
ملازمان باشد و در کوهها و ولایت زنگبار بیماری و مرگ بسیار بود چون آفتاب از بیست درجه میزان
تا بیست درجه عقرب بسیر کند اگر کسوف واقع شود خوارج سخت ذلیل گردند و کثرت ملخ و مرغ
و قلت باران در ولایت حبش قحط و تنگی و ناایمنی باشد خسوف در زمین مغرب قحط و تنگی و مرگ
بسیار بود و در ولایت بابل باران بسیار بارد و کشت و باغ و رزها را آفت بسیار رسد از پادشاه
پادشاه بابل را دشمن بهم رسد و هلاک مرغان و ماهیان بسیار بود و کثرت درد چشم و تبها
محرقه بسیار بود و میان اهل مشرق و مغرب جدل و آشوب و خون ریزی بسیار بود در مغرب
زمین پادشاهی بهم رسد تا لـ س جنگ و فتنه و خصومت میان خلایق و اهل تجار را رنج و آشفتگی
بهم رسد تا لـ ر فتنه و ناایمنی از دزدان و راه زنان بهم رسد اگر ماه نو تیغ برآید نلرزند زنجی و سختی
مردم باشد و اگر بلیت جانب او برخواسته بود اندران ماه باد بسیار بود و درختان بی میوه اگر خشک
شود و با میوه قوی در زیر شاخ گردند و میوه و نباتات بسیار باشد بد ستاره گیسودار مرگ
در آدمی و چهارپایان خاصه در ولایت مغرب و فتنه و محنت مردم و کمی آبها و مرگ ماهیان و خصومت
میان پادشاهان افتادن ستاره فتنه و جنگ و خون ریزی در جای که ستاره افتاده و مردم آن
دیار را غم و اندیشه بسیار بود و قوس و قزح در مشرق جنگ و فتنه در آن جانب باشد و پادشاه
بابل هلاک شود و در مغرب سلامتی و راحت و خوشی و خوبی معیشت و عدل و انصاف پادشاه
بود و بعضی گویند جنگ و آشوب در شام و اهواز بود و کثرت غله و نعمت در آخر سال احوال
مردم خوب گردد ط حربه در بابل زمین مرگ حیوانات بسیار بود و اگر در مغرب بود پادشاه آن
دیار بمیرد و بندگان مطیع خداوندان گردند و کهتران مطیع مهتران گردند سرخی در آسمان در
مشرق خونریزی بسیار و آشفتگی و لایت بود در مغرب فراخی نعمت و امنیت در ولایت و تنگی احوال

مردم خاصه که ماه زاید النور بود علامت عجیب که در آسمان پدید آید فساد میوه و حبوب مصادرت
رعیت از ملوک و بدی کیشت و نحوست تجار و اهل بازار ط مانند شخصی در هوا هلاک پادشاه
و آشفتگی و لایت و تنگی طعام و ناایمنی راهها و قلت نباتات و گرانی و اندیشه مردم رعد هلاک دی
معروف و اکثر مهتران و رو ساضایع شوند و میوه و غله فراوان و ارزان باشد خاصه انگور اگر
ماه زاید النور بود آفت کشت و زرع از ملخ و گرانی و پادشاه را اخراج بسیار واقع شود و خزینه تهی
بکمی آرد بعضی گویند باد و باران بسیار بود و اگر ماه ناقص النور بود سلامتی و امنیت و بعضی گویند در
سال آینده باشد برق لشکر مشرق رو در مغرب کنند و اندوه مغربیان و صحرا نشینان و مردم رستاق
رنج از لشکری و دزدان بود و زلزله بسیار بود افتادن آتش از هوا بر زمین بیماریها صعب
و مرگ بسیار و غم و اندیشه و خسران و مضرت تجار از دزدان و قطاع الطریق باران سخت کثرت آبها
و ایمنی و راحت خلایق و وسعت معیشت و سلامتی زنان حامله و هلاک حیوانات آبی تگرگ فوت
و موت مردم آن دیار و خروج خوارج در بابل و مقهور شوند از پادشاه باریدن خاک سرخ از هوا مردم
معتبر بزرگ بدرجه هلاک رسند و میوه و نباتات بسیار باشد و رضا و رغبت از ملوک باریدن
زغ یا کرم از هوا کثرت غله و نباتات و مرگ حیوانات و غم و اندیشه مردم و جور پادشاه بر رعیت
بیماری و بیکسی مردم غبار صعب خصومت و جنگ مردم و کمی آبها و باران و هلاک بزرگی و آشفتگی
و غم مردم ط ظلمت در هوا قحط و تنگی سال و فساد طعام و حبوبات و غرق سقایی بسبب آشفتگی
دریا و نعمت بر سر درویش جستن باد سخت پادشاه بزرگی هلاک شود و قتل و خونریزی علم
شود و کثرت غله و حبوبات بود و در آخر سال مرگ و بیماری حیوانات باشد شنیدن آواز از هوا
جنگ و خصومت با ملوک و لایت بهم رسد و تجار با هم کنند و ترس و بیم رعیت از ناایمنی بود و اراجیف
بسیار بود و مضرت و خسران تجار بود شنیدن بانگ از زمین غم و اندیشه و تشویش مردم از بیکسی
و بد معیشتی و خسران تجار دغم و باران و سرما و صعب خاصه در زمستان و میوه و نباتات زمین

زمین

فراوان بود زلزله فراخی اطعمه و حبوبات و نباتات بود و هلاک بزرگی و اگر زلزله بشب بود قحط و تنگی
و بیماری و هلاک حیوانات و جنگ و فتنه بسیار بود و محاربه میان مصریان و بابلیان و هلاک بسیاری
از مردم چون آفتاب از بیست درجه عقرب تا بیست درجه قوس سیر کند که اگر کسوف واقع شود
فتنه و بلا و خرابی شهرها بود و بقولی ارزانی نرخها در آخر سال و بیماری مردم و غم و اندیشه و تشویش
باشد اگر خسوف واقع شود فتنه و قحط و تنگی در ولایت شام و یونان بود و مرگ بسیار و
جنگ و خصومت اهل مشرق با مغرب و بلاهای عظیم پدید آید و پادشاه مشرق را خوارج بهم رسد
و باخر ظفر یابد پادشاه تا لـ س مرگ حیوانات و مضرت مردم از جور و مصادرت ملوک خسران
تجار و ناایمنی راهها و بسیاری دزد و قطاع الطریق تا لـ ر فتنه و تشویش در بابل جنگ و خصومت
در میان مردم و کثرت اراجیف اما آخر سال احوال خوب گردد هلال اگر بتیغ برآید فراخی کار حیوانات
و ارزانی نعمت و نان باشد و اگر بر سنان آید سرما و برف و یخ و هلاک بزرگ گوسفند بود ط ستاره گیسودار
فوت حال پادشاهان بود و ضعف نعمه و گرانی و بیماری و مرگ چهارپایان و آشفتگی و خصومت علما با هم
مضرت تجار خصوصا در طرفی که دم ستاره بود و افتادن ستاره پادشاهان با هم جنگ کنند و اراجیف
بسیار و اخبار وحشت انگیز عام شود و آب چشمه و رودخانه و میوه کم گردد قوس و قزح در مشرق بود
مرگ بسیار و قحط و تنگی در فارس و بابل بود و مرگ پادشاهان ایشان و عدم استقامت ملوک در آن
سال و در مغرب مذکورات در مغرب باشد ط حربه در مشرق غلبه دزدان و قطاع الطریق تا سال
اذیت بخلق رسانند و پادشاه بابل بعدل و انصاف راغب شود و حرکت از جای خود کنند و ترکان غلبه کنند
و آزار و زحمت بمردم رسانند و رنج و بیماری بسیار بود و قحط و تنگی طعام بود و در مغرب بعد از سال
ایشان ضعیف بود سرخی در آسمان در مشرق فساد غله بود و اگر با این ستاره بزرگ بیفتد پادشاه
بزرگی هلاک شود در مغرب و جنگ و خون ریزی در مغرب باشد و غم و اندوه و اندیشه مردم
آن دیار باشد ط علامت عجیب در آسمان فساد میوه و خصومت میوه و غله دزدان و راه زنان و اراجیف

و غله و اطعمه وافر بود و بآخر سال مردم نیکو گردد ط مانند تخفی در هوا خصومت پادشاهان باهم
و قتل و خونریزی و فساد میوه و بیکسی مردم و ناامنی از دزدان و راه زنان و تشویش رعیت از ظلم پادشاه
رعد کثرت بیماری باشد و اگر ماه زاید النور بود زمستان سرد گذرد و برف و باران بسیار و کمی غله و نباتات
و میوه بود و اگر ماه ناقص النور بود سرما و برف در سال آینده بود برق کثرت مضرت از عساکر شرق
و مغرب بهم رسد و ترس و بیم در ولایت مغرب و بر زمین باشد و مسافران را زحمت از قطاع الطریق
باریدن آتش از هوا قحط و تنگی سال و خونریزی خاصه در آن جانب که آتش افتد و تشویش و غم و اندیشه
بود از ناایمنی و نیز دلیل کند بر بیماری صعب و بای باران سخت توبه دزدان و بدکاران بسبب آفت
و خونریزی در خلایق آن دیار تکرک قحط در مصر و تنگی در بربر و خروج خوارج در آن دیار که تکرک آمده
و مرگ بسیار و بیماری صعب باریدن خاک سرخ از هوا کثرت مرگ مفاجات و ناامنی طرق و بیماری سودا
و خشکی هوا و کمی آب باریدن وزغ یا کرم از ابر فساد میوه و کمی نباتات و بیماری چون تب و سرسام و ذات
الجنب و خوشمردی بزرگ و غرق سقایی ط غبار صعب و هوا بسیاری باران و آب و چشمه و تشویش
از بسیاری اخبار و اراجیف و بیکسی و کمی معیشت مردم با وجود بسیاری غله و حبوبات و وقوع ظلمت
در هوا کثرت غله و خرما و نباتات و بسیاری بادهای جنوبی و بیماری از سرفه و زکام و نزله و مرگ
و دام جستن باد سخت بسیار کسی از مهتران و بزرگان و مردم معروف هلاک گردند و پادشاه آنجا
بسیاری از مردم خود بقتل آرد و رعیت را از پادشاه غم و خطر رسد شنیدن بانگ از هوا مرگ حیوانات
و کثرت بیماری و بیکسی و آشفتگی و ناامنی و جور رعیت از ملوک و مضرت بازرگانان از دزدان و بسیاری
غله و حبوب زلزله ظهور و جلوس پادشاه عالیشان و بعد از تسخیر تواند که رو پیش کند و در رو
داغون کند و در این سال مرگ بسیار بود و قتل و خونریزی بسیار بود و اگر زلزله در شب باشد
کمی غلات باشد و اگر با زلزله رعد و برق باشد بادهای سخت جهد و سرماهای صعب باشد و برف و
ریخ بسیار بود و مرگ حیوانات و ددان از اشتداد سرما باشد چون آفتاب درجه قوس تا بیست

درجه

درجه جدی سیر کند اگر کسوف واقع شود سرمای صعب و برف و باران بسیار بود و در بهار نبات و
گیاه بسیار بود در مازندران و سایر بن قحط باشد و کثرت مرغ و ماهی و حیوانات آبی بود و در دولت
موت و جنگ و خصومت و فتنه و قحط باشد خسوف موت دختران و کثرت جو و گندم و حبوبات
باشد و ارزانی میوه و گوسفند و نبات زمین بسیار بود و بخار از خسران باشد ط ذ در زمستان
سرما اشتداد نماید و باعث آفت مردمان باشد و گوسفند و دیگر حیوانات را هلاک کند و گیاه بسیار
بود ط ر سرماه سخت و مرگ چهارپایان و بیماری صعب و آشفتگی در فارس و کرمان و بابل باشد و
اندیشه مردم و خبرها و اراجیف و ارزانی غله و طعام و بسیاری کسب تجار هلال اگر بتیغ بر آید ارزانی
نرخها خاصه در بهار و اگر یک جانب بر خواسته بود برف و باران بسیار بود و زیادتی آبها و رود و چشمه
و کاریز و جوی و نباتات بسیار بود ط ستاره گیسودار اگر در اوایل فتنه عظیم در اصفهان و فارس
و کرمان بود دشمنان پادشاه ولایت نیست شوند و آشفتگی و خونریزی و خصومت بود در ولایت
یمن و طایف و مرگ بسیار بود و آب افزون افتادن ستاره تنگی نان و مرگ چهارپایان و پادشاه
بزرگی هلاک گردد و آن جانب که شاه را ما فتد رعیت را از لشکری غم و اندیشه باشد از جهت آنکه دست
درازی واقع شود ط حربه در مشرق غله و حبوب فراوان و ارزان گردد و غلامان و خدمه و خدم و تیغ
عاصی گردند تا سه ماه بعد از آن نادم گردند بطاعت سر نهند و باران بسیار بود و قوس و قزح در
مشرق در بهار ملخ بسیار بود و زود برطرف شود و نعمت در تابستان بیماری بسیار گردد و در بابل
سه ماه جنگ و فتنه و آشفتگی باشد سرخی در آسمان جانب مشرق خصومت و آشفتگی در آن طرف
باشد جانب مغرب دوسه کوکب در مغرب باشد میوه و نباتات فراوان گردد علامت عجیبه در آسمان
بسیاری اطعمه و کمی معیشت خصوصا در تجار و مرگ چهارپایان بسیار بود و بیماری و اندیشه بسیار
بود ط مانند تخفی در هوا جنگ و خصومت پادشاهان و ظلم و جور بر رعیت و خروج خوارج بر ملوک
در آخر تنگی و قحط پیدا شود و گرانی نرخها و تشویش مردم رعد کثرت نم و باران و آفت میوه سوی انگور

اگر ماه زاید النور بود سرماهای سخت زیادتی آب چشمه [illegible] بود و غله و خرما ارزان گردد بقول اهل
هند گروهی فرو روند از بزرگان برق هلاک بزرگی پنهانی بحکم پادشاه و اموال و نعمتش جمله بستانند
و کثرت نباتات و قلت کسب و معیشت و ایمنی از دزدان افتادن آتش از هوا بر زمین جنگ و فتنه و خون
ریزی بسیار بود و مردم مفسد و بی سامان هلاک گردند و در آخر سال تجار را فایده بود باران سخت افزونی
بلاها و آبها باشد خرابی شهری از بلاد روم و بسیاری پنج و شی و عدل و انصاف ملوک تکرک
خروج خوارج در آن دیار و بیخ و زحمت خلایق بعد از یکسال خوارج مغلوب گردند و باریدن خاک سرخ
غم و تفکر و اندیشه خلایق و بیکسی تجار و تنگی معیشت بازاریان و غلبه حرامی باریدن وزغ یا کرم از هوا
در اوایل بهار بیماری صعب بود و مرگ زنان و دختران بیشتر بود و فساد میوه و غلبه دد و دام بر
مردم و تشویش رعیت از ملوک ط غبار صعب از هوا غم و اندوه خلایق از اخبار و اراجیف و ظلم ملوک
بر رعیت و خشکی سال و کمی آب و عسل و گوسفند بسیار بود و تجار را نفع کمتر بود باد سخت پادشاهی
بزرگ در حرب کشته شود و گروهی از لشکریانش هلاک گردند و بعضی را بغارت برند و بیماری کمتر
باشد و سرما پدید آید شنیدن بانگ از هوا کثرت بلا و فتنه و ملخ بود در زمین زلزله پدید آید و ناامنی
از دزدان و راه زنان باشد و ظلم ملوک بر رعیت و مردم را از لشکری زحمت رسد شنیدن بانگ از زمین
آشفتگی ولایت و مخاصمت ملوک باهم و جدل و محاربه و خرابی عمارات و خسران تجار در آخر سال مردم
خوشحال شوند زلزله قتل و خونریزی و مخالفت بسیار بود میان امرا و اهل سلاح و بعضی مواضع خراب
گردد و هلاک حیوانات و افزونی جو و گندم و حبوب اگر زهره در وبال یا محترق بود بآیین النحسین بود
بزرگی هلاک شود و اگر زلزله بشب بود نعمت فراخ گردد چون آفتاب از بیست درجه جدی تا بیست
درجه دلو سیر کند اگر کسوف واقع شود فراخی نعمت و گندم و جو بود و ارزانی در ولایت بزرگان
روم بفارس پناه آرد و تعمیر عمارات در آن نواحی بسیار بود و اگر کسوف مشترک بود بیم و ترس بود
خسوف غله بسیار بود و نرخها ارزان گردد نعمت و میوه بسیار بود و ملخ بسیار باشد اما زیان نرساند

و نم و بارندگی باشد و [illegible] بهار و بسیط بود ط س مرگ بز و گوسفند و آفت درختان و کثرت بیماری
و غم و اندیشه مردم و بیکسی تجار و اهل بازار و ناامنی راهها و کثرت قطاع الطریق و دزدان و کمی معیشت مردم
ط د کثرت نم و باران و آب چشمه [illegible] در فصل بهار و کثرت نباتات و بیماری از سرفه و زکام و نزله و بیماری
حیوانات بسیار هلال بتیغ اگر بر آید کثرت نباتات و میوه اگر یک جانبش بر خواسته باشد درختان را
زیان و از تکرک آفت رسد و انگبین بسیار بود هلال اگر بر پستان بر آید دلیل فتنه و آشوب و جنگ و
جدل باشد ط ستاره گیسودار قوت حال پادشاه در آن ملک روزگار باشد و فتنه و آشوب و خون
ریزی بسیار باشد بجانب مغرب و مضرت از پادشاه در ولایت و مرگ بسیار و هلاک مرغان و ماهیان
و حیوانات آبی افتادن ستاره بیم و ترس از ناایمنی و اندوه و غم رعیت از لشکری و کثرت غله و حبوبات
و بیماری چهارپایان و زلزله بسیار شود قوس و قزح در مشرق دشمنان ظفر یابند بر پادشاه و ابرا
و بسیاری از فقرا ضایع کنند و درختان انگور را آفت رسد در مغرب [illegible] بسیار بود و تابستان
غله ارزان گردد سرماهای بیوقت باشد و مرگ بسیار بود و عاقبت و امنیت تجار باشد ط حربه در
مشرق مردم بزرگ بر پادشاه خویش غدر کند و کشته شود و خوبی حال پادشاه بود و خرابی بسیار
شود در مغرب و در فرنگ و بربر قحط پدید آید ط سرخی در آسمان در مشرق در آن طرف خونریزی
و جنگ و جدل بسیار بود و در مغرب آنچه گفتیم در ولایت مغرب باشد و کثرت میوه باشد و عدل
و انصاف پادشاه بر رعیت باشد علامت عجیب در آسمان اسقاط اجنه و محاربت خلایق و خسران
تجار از دزدان و راه زنان بسیار بود مانند تخفی از هوا پیدا شود محق زمستان و تنگی سال و ترس
و بیم مردم و پادشاه ولایت هلاک گردد و مردم بسیار از آب و باد از لشکری هلاک شوند و بقتل
در آیند رعد اگر ماه زاید النور بود جنگ و خصومت بود و خون ریخته شود و غم و اندوه خلایق
و اگر ناقص النور بود منکوبات در سال آینده باشد و در آخر سال نم و باران بود و ایمنی و صلح پدید
آید برق آشفتگی و تنگی و قتل در مصر و بابل زیادتی آب و باران و کثرت نباتات و مرگ زنان افتادن

آتش از هوا بر زمین جنگ و فتنه و خونریزی بسیار و خصومت ملوک باهم و ناامنی و ترس و اندیشه
و حریق بسیار باران سخت کثرت درد چشم و کشت و زرع و غله فراوان باشد بیماری و مرگ ناگاه
بود تکرگ خوف و زاهل مملکت و عدل و انصاف ملوک بر رعیت و کثرت غله و حبوب و خیر و منفعت
تجار بود ریختن خاک سرخ از هوا و با و بیماری و آفت حیوانات تفکر و اندیشه خلایق از جور پادشاه
و ناامنی راهها و آفت و قلت میوه و کثرت غله باریدن و زغ یا کرم از هوا قحط و تنگی و غم و اندیشه خلایق
و گرانی نرخها و بیماری و بلای و جور پادشاه بر رعیت مضرت تجار از دزد و راه زن و کمی معیشت خلایق
غبار صعب از هوا آشفتگی ولایت و ناامنی و خصومت ملوک باهم و جنگ و جدل بسیار و آخر بصلح
مبدل شود و غله و نباتات بسیار بود و کسب معیشت نیکویی شود در آخر سال ظلمت در هوا
و حبوب بسیار بود و نم و باران بسیار بود و نفع تجار و غرق کشتی بود جستن باد سخت پادشاه
مشرق بحرب رود و لشکر بسیار از وی بکشتی رود در دیار مشرق قحط و تنگی بود و بر رعیت از سپاهی
رنج و زحمت رسد در آخر سال صلح ایمنی پدید آید شنیدن بانگ از هوا سختی و رنج و یخ و سرما بود
و کمی میوه و نباتات و تشویش و خبرهای دروغ و اراجیف و بیم رعیت از ملوک و مرگ حیوانات شنیدن
بانگ از زمین بیماری و بلای و مرگ مفاجات و غم و اندیشه مردم و افزونی آبها و زلزله و کثرت حبوب و
انگبین و عدل و انصاف پادشاه بر رعیت باشد زلزله سلامتی مردم بیماری کودکان بود و لشکر باجمع
آیند و قتل و خونریزی و بیماری مختلف باشد و نم و باران بود و چون آفتاب از بیست درجه دلو تا بیست
درجه حوت سیر کند اگر کسوف واقع شود در جمله ولایات قحط و قلت باران و در اواسط بهار ملخ
بسیار بود و مرگ حیوانات و احوال ملوک فارس از خروج خوارج بد کردد و در بلاد شام ناایمنی و ترس
و بیم باشد و رعیتی در فارس داعیه بزرگی و حکومت کند و روز کار بر مملکت بر وی قرار گیرد خسوف
نم و باران و مرغ آبی و ماهی و کشت و زرع و حبوب و غله بسیار بود و میان لشکر کفار و اسلام جنگ
و خونریزی بود و ناایمنی از دزدان و قطاع الطریق بود عالم و با و بیماری از زکام و نزله و نم و باران

ونباتات بسیار کردد ما لد نم و باران و آب چشمه و رودخانه در بهار بسیار باشد کثرت نباتات و سلامتی
در آخر سال باشد هلال بتیغ برآید سرما و برف و یخ بسیار بود خاصه در زمستان اگر یک جانب برخاسته
بود کثرت باران و ابر و نم بود و آب چشمه و رودخانه افزاید و زراعت خوب بود ستاره کیسودار جنگ
و جدل میان ملوک و مرگ بزرگی و فساد اهل یمن و کثرت حریق و آشفتگی در ولایت اهواز و ناامنی
و قلت میوه و باران و تلاطم دریا بسیار بود افتادن ستاره فوت مردی بزرگ و عیاشی دیگری نشیند
و تنگی کسب و معیشت تجار و اهل بازار و ناامنی قومس و فرنج و در مشرق حامی شدن مقربان از پادشاه
در مغرب مخاصمت پادشاه با دشمنان و ظفر یافتن بقول اعادی پادشاه در ولایت دست دراز کشند
و بسیار بد با خود یار کنند و در ولایت مصر آشفتگی پدید آید و باران بسیار بود در مغرب زمین ملخ
غلبه کند تا سه سال در آن حدود قحطی بود و مردم جلای اوطان نمایند ط حربه در مشرق مرگ گوسفند
و چهارپایان بود و باران بسیار بارد و طعمه نیک بود حیوانات انسی و وحشی بسیار بود و از دد و دام
مضرت رسد خاصه در ترکستان در مغرب خصومت میان عوام علم شود و اراجیف بسیار بود
و خصومت میان ملوک مغرب باشد و قوت اسلام باشد و کفار جزیه بمسلمانان دهند سرخی
در آسمان جانب مشرق کثرت باران و نم باشد و فوت پادشاهی بزرگی باشد جانب مغرب آنچه گفتیم در
سال آینده باشد علامت عجیب در آسمان اسقاط اجنه بسیار بود و قتل و غارت در خلایق ضرر
تجار از دزدان و طراران ط باشد شخص در آسمان هلاک پادشاهان بزرگ و قتل و تاراج بسیار در آن
دیار و غم و اندیشه مردم از قحط و ناامنی و مضرت مردم رستاق از لشکری بانگ رعد انگور و میوه
بسیار و اگر بسیار بود درخت انگور سرما زند و اگر ماه زاید النور بود مرگ بسیار و قلت میوه بود
و اگر ماه ناقص النور بود آنچه گفتیم در سال آینده بود و بقولی انگور و غله فراوان باشد برق قلت باران
و کثرت ابر و میوه فراوان و غله و نباتات بسیار بود و ایمنی و یکی از ملوک مغربی کشته شود افتادن
آتش از هوا بر زمین هلاک پادشاهان بزرگوار و مضرت مسافران از قطاع الطریق و غم و اندیشه بسیار

و هلاک چهارپایان و ناامنی خاصه در خراسان باران سخت امن و امانت و عدل و انصاف ملوک بسیاری
خرما و حلویات تکرگ و اندیشه و غم و اندوه پادشاه بود و در آخر سال قحط و تنگی بر رعیت از ملوک جور
و رنج رسد و قلت غله و حبوبات و مسافران از رنج از دزد و راه زن رسد باریدن خاک سرخ از هوا تشویش
و رنج و تنگی و ناامنی و مرگ بسیار در آن ولایت و زنگبار و بابل و هم دزد و راه زن بسیار بود اما باریدن زغ
یا کرم از هوا گرانی شعیرات و مرگ حیوانات و وبا و خون و تب و سرسام و علل صعب و مرگ زنان و کودکان
خصوصا در اوایل سال غبار صعب از هوا جنگ و خصومت پادشاهان و ضعف رعیت از مصادرت
و جور ملوک و در اواخر احوال بهتر شود و کسب و راحت و ایمنی بود ظلمت در هوا مرگ حیوانات
و تشویش مردم بود و غله و حبوب و نباتات فراوان گردد و تجار را کسب معیشت و نفع بود خاصه در اول
سال باد سخت فساد میوه و کشته شدن پادشاهان ولایت در حرب و آشفتگی و تشویش مردم و خطر اهل
سفر در راه و ناامنی از دزدان و نیکی عاقبت کار ایشان بانگ از هوا شنیدن کثرت سرما و قلت میوه و کثرت
اراجیف و خصومت پادشاهان مشرق باهم و جنگ و فتنه صعب و رنج بر رعیت و عساکر و قلت معیشت مردم
یکسو و ناامنی بانگ از زمین کثرت حرارت در تابستان و خشکی سال و قلت نباتات و گرانی نرخها و خروج
خوارج بر ملوک و آشفتگی ولایت از دزدان و راه زنان و کمی معیشت و بیم و اندیشه مردم زلزله غلبه دزدان
بر پادشاه و ولایت و بیماری بسیار و تنگی حال مردم در آخر سال فراخی نعمت و قحطی و تنگی در ولایت روم
و مرگ بسیار و اگر زلزله بشب بود مردم روستاق هلاک شوند و ده و اگر تا ربع خراب کردد از غارت لشکر
خواه بیگانه و خواه از پادشاه خود در میان مردم اراجیف و ترس و بیم باشد و آبها زیاده گردد و مرگ حیوانات
بود چون آفتاب از بیست درجه حوت تا بیست درجه حمل سیر کند اگر کسوف واقع شود ارزانی طعام و غله
و نباتات و میوه بود و پادشاه یا مردی بزرگ معروف در ولایت شام هلاک کنند و اگر رنگ آفتاب بسرخی
مایل بود قحط و گرانی و تنگی سال و قلت غله و بلغت ترس و بیم مردم بود خسوف قحط و تنگی در عالم و کثرت
مرغ و ماهی و جنگ و خصومت در مصر و تاراج اموال ایشان و کمی باران و بقولی پادشاهی یا بزرگی هلاک

شود و اگر سیاه رنگ باشد درخت انگور را آفت رسد و درد چشم بود و حیوانات در سم شکافته بسیار
بود و اگر رنگ ماه سفید فام باشد سال مبارک باشد و کثرت باران و ارزانی خصوصا در آخر سال ی
خیر و برکت در همه خیر باشد و اگر آفتاب در حوت بود مرگ زنان آنچه مذکور شده باشد و اگر در حمل باشد
بیماری و جنگ و خصومت مردم باهم باشد و نم و باران بسیار بود و مرگ مردی بزرگ از پادشاه بگریزد ی
کثرت نم و باران و آب چشمه و رودخانه و نباتات و عدل و انصاف و شفقت پادشاه بر رعیت و ناامنی ولایت
خاصه دایره در حوت باشد و اگر دایره در حمل بود خلاف مذکورات واقع هلال اگر بتیغ برآید نقصان در
اکثر اشیا بود و اگر یک جانب او برخواسته بود غله و میوه بسیار بود و ارزانی نرخهای خوب سال و اگر
با این باران بارد نیک رستی غله باشد اگر بوستان برآید فراخی نعمت و ایمنی و نیکی کشت و زرع بود و این
سال ط ستاره کیسودار ترس قیصر روم با پادشاه مغرب و ترس و خوف در ولایتی باشد و بیم و آشفتگی
واقعه عزیز گردد و در میان مردم جنگ و خصومت بسیار بود و اگر در مشرق چند جنگ و فتنه بسیار
و کثرت دزدان و راه زنان و خرابی دهات و خروج خوارج بر پادشاهان و ضعف دین و قتل و جور و ظلم ملوک
بر رعیت و رنج و محنت مردم رستا و بعد از خرابی الکا پادشاه را ظفر بر خوارج بود و ایمنی ولایت افتادن
ستاره مرگ پادشاه بزرگ خصوصا در جانبی که ستاره افتاده باشد و مردم آن دیار را رنجی رسد از لشکر پادشاه
و سرانجام صلح کنند و حال مردم نیکو گردد در قومس و فرنج در مشرق میان دو پادشاه جنگ و خصومت افتد
و قتل بسیار واقع شود در مغرب قحط و تنگی و مرگ تا سه سال باشد خاصه در مغرب و بقولی مرگ زنان
و باریدن باران و خروج خوارج بر پادشاهان بابل بود و ظفر پادشاهان بود و اگر آفتاب در حمل باشد بیکال
مردم بود و سه سال قحط و تنگی در مغرب بود و آفت کشت و زرع از بسیاری نم و باران ط حربه در مشرق در
آن ولایت تجار صاحب جمعیت شوند و اهل صناعت کوفته و ترس و بیم بسیار بود و اگر در مغرب باشد تا
سه سال بیماری بود و مرگ بسیار بود و ماهی و ملخ بسیار بود و تعرض مردم بر پادشاهان باشد و صاحب
اموال تا سه سال زحمت رسد سرخی در آسمان در مشرق خوبی حال مردم و ارزانی و وسعت معیشت و

خورا کو آفتاب در حمل باشد مصادرت ملوک برعیت وظلم باشد در مغرب زمستان سخت سرد باشد و
برف و یخ بسیار بود خاصه ماه ناقص النور بود و بزرگی بپادشاه عاصی کردد و ولایت خراب کند و رعیت
را رنج رسد **ط** علامت عجیب در آسمان غم و مصیبت مردم و غله و حبوب و میوه وافر بود و ایمنی بود **ط**
ماست نحوست هوا هلاک پادشاه بزرگ و آشفتگی ولایت و تنگی اطعمه و ناایمنی از دزدان و بیکسی مردم و
کثرت خرما و انگبین رعد کثرت نباتات بود و اگر ماه زاید النور بود صلاح مردم و خیر و برکت بود و اگر ماه
ناقص النور بود عاقبت حال مردم بنیکی دایمی و فراخی سال و نعمت و جو و کندم و حبوب بسیار بود برق
آفت حیوانات و فتنه و غارت بسیار و اندیشه مردم و کمی کسب تجار و اهل بازار و فراخی اطعمه باشد و افتادن
آتش از هوا برنجی نجوم و ظلم پادشاه برعیت و سختی زمستان و کثرت برف و یخ و خصومت ملوک با هم و
تشویش مردم بود باران سخت خیر و راحت مردم و کثرت میوه و حبوب و نباتات و ماهی بود و آفت چهارپایان
و نفع مردم تکرگ کثرت خونریزی و منازعت لشکری و اختلاف مردم و اراجیف و خسران تجار از دزدان و ناایمنی
باریدن خاک سرخ ترس و بیم مردمان و تنگی و قحط بسیاری باریدن وزغ و کرم از هوا نم و باران بسیار و زیادتی
آبها و آفت میوه و سردسختی بود و غله و نباتات و میوه فراوان گردد و نفع خلایق بود و کثرت بیماری صعب غبار
از هوا اشتعال حرارت تابستان و کثرت بیماری صعب و میوه و اراجیف و کمی گیاه و جنگ و جدل مردم با
و حرکت خلایق از دو دام ظلمت هوا حرکت پادشاه و رنج و بیماری صعب و غم و اندیشه مردم و رعیت از جور
و ظلم ملوک و کثرت غله و حبوب و میوه و کمی منفعت کسب باد سخت نم و باران بسیار بود و نباتات زمین
فاسد کردد و مردم را رنج و بیماری صعب روی نماید و فساد میوه از بسیاری باران و مرگ دختران بود و
آواز از زمین پادشاه ولایت هلاک کردد و مردم در غم و تفکر افتند و بآخر سال قحط و تنگی اطعمه بود
و بدی حال تجار از قطاع الطریق بود آواز از هوا ناسازگاری ازواج و فساد مردم و خصومت و عداوت مردمان
با یکدیگر و رنجوری و بیماری صعب چون برسام و ذات الجنب و بیماری صفرا زلزله بدی حال مردم و اختلاف
میان ایشان و کثرت اخبار و اراجیف در ولایت مصر و جنگ و خصومت و فتنه و خونریزی و مرگ چهارپایان

بسیار باشد و پادشاه آن دیار جیره و ناایمنی از دزدان و قطاع الطریق بود و بیماری مختلف بود و اگر زلزله
بشب بود قتل و جدل و خونریزی در آن دیار باشد و فتنه و شور و خوف و موت بود و اگر بازلزله ستاره
بزرگی بیفتد در میان مردم جنگ و خصومت افتد و جور و ظلم پادشاه بر رعیت بود **فصل هفتم از**
باب سیم در احکام سهامات بجملا احکام اجمالی جمع این نکات باشد **نکته اول** در موضع سهم نظر کنند
در وتد دلیل سعادت و خوبی احوال مدلولات سهم باشد اقوی مقدم باشد **۱** و **۱۰** و **۷** و **۴** در مایل
وتد دلیل توسط احوال منسوبات سهم باشد اقوی مقدم **۱۱** و **۵** و **۲** و **۸** در زایل وتد دلیل پریشانی
وضعف و پیخرفتی متفرحات وی باشد اضعف مقدم **۱۲** و **۶** و **۹** و **۳** از جنس سهم غافل نشوند از آتشی
و بادی و آبی و خاکی هر یکی در خانه منسوب بخود شی هر چند در مرتبه ضعف داشته باشد بجهت منسوبات
وی خوب بود **نکته** از نظر سهم بهر خانه دلیل رغبت و شعر مدلولات بیت منسوبات وی باشد که از نظرات
توان گفت مثال سهم الاجل در سیم دلیل رغبت رعیت بجمل باشد در طالع دلیل تنفر ملوک از وی باشد
نکته سیم صاحب برج سهم را صاحب سهم خوانند و احوال مدلولات سهم را از خیر و شر از صاحب سهم
و مکان او و نظرات بسهم و طالع خانه پس اگر صاحب سهم بسهم و طالع نظر خوب ناظر باشد و صاحب
نایید در مراتب خمسه باشد دلیل ارتفاع تسخیر و تفاوت و قیمت و عزت مدلولات سهم باشد و نظرات
تربیع ناقابله و هبوط و نقص و مراتب خمسه دلیل بی اعتباری و ارزانی و بیقدری و کم حاصلی منسوبات سهم
باشد و این حکم بقدر ضعف و مراتب خمسه صاحب کنند **نکته چهارم** از حال مستولی برجزو سهم غافل نشوند
و از نظرات مستولی بطالع و سهم و صاحب سهم غافل نشوند و موضع و مستولی را عظیم مؤثر باشد و
نظرات مستولی شاید نکته اول سیم باشد و نظرات بصاحب سهم شاید نکته دوم باشد و نظرات
بجزو شاید نکته سیم باشد **نکته پنجم** از ضعف و قوی سهامات چنانکه در کواکب معتبر بود غافل
نشوند و ضعف و قوی سهم از والدین او گویند و منقوص اقدم و اقوی از منقوص حد باشد **نکته**
ششم نظر سهم والدین او از سعادت و نحوست دلیل کیفیت حال و کمیت احوال منسوبات و مدلولات

او باشد و سعادت و نحوست و رجعت و استقامت و مکان والدین در احکام دخلی تمام دارد چنانچه آلت
منسوبات سهم را باشد در آن وقت که ناظر باشد بجزو سیر شده اما احکام مفصلا از بودن سهامات
در بیوت دوازده کانه با وجود آن از نکات ششگانه غافل نشوند که غفلت ندامت آورده است
اما سهم السعاده در اول دلیل سعادت و فراغت و عیش و عشرت رعایا و عجزه و مساکین باشد
در ۲ سعود دلیل جمعیت و آبادانی خزاین و بدست آمدن مال بی رنج باشد و از اموال سلطان
روزی مند باشند و اگر کوکبی ناظر نباشد قوت یک روزه روز بروز بدست آید و اگر نحوس باشد
بدحال و خبث المعیشت باشند **در ۳** سعود دلیل مصاحبت و جمعیت و یاری خواستن مردم
از اقربا و خویشان باشد و نتایج خوب بر آن مترتب باشد نحوس جمعیت و مصلحت بدون نتایج
خوب بلکه ضرر متصور بود چه نیز بدان نظر آمد شد و اختلاط زبانی باشد **در ۴** سعود دلیل
کرامت و عزت پیش مادران و پدران و اشتغال از ضیاع و عقار و ملک و املاک و حصول مطالب بآبادان شاهان
و عزت ایشان باشد نحوس ضد آن باشد **در ۵** سعود خوشنودی از فرزندان و رسیدن اخبار
مسرت آثار و توالد و تناسل بسیار باشد نحوس ضد آن باشد **در ۶** سعود خوشحالی خدم و غلامان
و سلامت بیماران و بسیاری اعمال تحت اعلام نحوس دلیل بی عاقبتی بیماران و حبس و بندگی و
گرفتاری مردی که بصاحب و برج منسوبات و اگر با آن نحس نحسی ناظر باشد زود نحوس مبدل شود
در ۷ سعود دلیل سعادت و رضا و سازگاری ازواج و شرکا باشد نحوس ضد آن **در ۸** سعود
دلیل بی خوفی خلایق و عاقبت خیری و ادا و دیون باشد نحوس دلیل باشد که خلایق خود را
در مهالک اندازند **در ۹** سعود دلیل سعادت در سفرها و طلب علوم سعادت در هنر و دیدن
خوابهای نحوس دلیل نحوسات باشد و در غربت ذلت بینند و طالب علوم متروکه مذموم باشند
در ۱۰ سعود دلیل سعادت خلایق از ملوک و سلاطین و وسعت معایش و رضا از مکاسب و یافتن
مطالب باشد جمیع خلایق را خصوصا ملوک و سلاطین نحوس دلیل توسل خلایق بسلاطین و حکام و آزرده

شدن از آن و کم کسبی و افتادن در طلب معیشت باشد **در ۱۱** دلیل حصول مطالب و اراده هر کسی و رسیدن
بمراتب پیش از خود و صعود در مراتب و منازل نحوس دلیل یاس و آزرده شدن از ارباب قلم باشد
در ۱۲ سعود دلیل رواج بازار حیوانات و یافتن منافع از ایشان و خلاصی محبوسان نحوس بر نحل با
رجعت صاحب دلیل است که در این سال مردم بسیار قصد خود کنند و خود را کشند نحوس بمریخ
دلیل است که خود را باهن کشند و در حرب ها از آن تحرب اندیشه نکنند نحوس بعطارد بسموم و خود بدن
تسم کشته شوند سهم الغیب در بیوت سهم الغیب دلیل علم و دین و ادب و بدن باشد اگر در خانه
۱ باشد دلیل دینداری عوام و خلایق باشد و راسخ اعتقادی و تندرستی خلایق باشد **در ۲** دلیل
امانت و دیانت و کم طمعی و قناعت بمال خود نمودن مردم باشد **در ۳** موافقت اقربا و معاونت نمودن
خلایق یکدیگر را باشد **در ۴** دلیل تندرستی و سعادت عواقب امور و بهره یافتن از عواقب امور
باشد **در ۵** دلیل کثرت توالد و تناسل و صحت ابدان زنان حامله و فرزندان باشد **در ۶** دلیل درستی
افتادن معالجات و سلامتی بیماران و خوبی حال خدمه و عبید **در ۷** صلاح حال زنان و عفت و امانت
و دیانت شرکا و صحت مسافران باشد **در ۸** دلیل خوف و اندیشه از مرگ و موفق شدن بوصیت
اگر سعود باشد و اگر نحوس باشد دلیل بی عاقبتی و مرگ بی وصیت و عدم توفیق در واجبات باشد
در ۹ سعود و صاحبش نیز سعود دلیل باشد که عوام و اکثر خلایق از اسراف و اعمال خود و یکدیگر
واقف باشند و میل بزهد و تقوی نمایند نحوس دلیل بد اعتقادی و غفلت و حماقت خلایق
باشد **در ۱۰** سعود دلیل حرمت و عزت خلایق نزد سلاطین و صحت ابدان سلاطین و میل ایشان
بعدل و دینداری باشد نحوس دلیل از آن جهت شغل و عمل و منصب و دین **در ۱۱** سعود
دلیل حصول اکثر مطالب عالمیان و آبادانی و سلامتی خزاین نحوس دلیل ناامیدی و خیانت متصرفان
عمال و ارباب ادیان باشد **در ۱۲** دلیل صحت و کثرت نتایج حیوانات باشد نحوس دلیل کثرت امراض
در حیوانات باشد **نکته** مقارنه ی با عطارد دلیل است که اکثر خلایق در دین و مذهب سست و رند

و بهر طایفه که رسند بمشرب ایشان سلوک نمایند مقارنه وی با زهره دلیلست بر سست عهدی و بی اهل
انکاری در دین و مذهب باشد یا عدم مجادله منافقه باشد مقارنه وی با مریخ دلیل منافقه و کشته شدن
خلایق بر سر مذهب و ملت باشد و کمال غلو در دین داری بر قوم اما با وجود اعتقاد بوجوب اعمال
و افعال آن ملت و مذهب کاهل در افعال باشند و مقارنه وی بمشتری دلیل رسوخ و ثبات اعتقاد
و تجدید افعال و واجبات مذهب و ملت باشند مقارنه وی بشمس دلیل علو همت و ترقی در دین و
مذهب و تندرستی و میل بآفتاب پرستی و عشق و عاشقی مقارنه وی بقمر دلیل انقلاب خاطر و بی ملاحظگی
در دین و مذهب و بی عقیدگی مقارنه وی با راس دلیل ترقی خلایق در دین و مذهب باشد چون با ذنب
باشد دلیل ترک و بی میلی خلایق باشد در دین گفتن و ترک دین گفتن خلایق باشد سهم المال در طالع
و رابع و عاشر مسعود دلیل توانگری عوام و رعایا باشد بسبب مال حلال که از کسب یا ملک و املاک
بهم رسد منحوس دلیل بد حالی توانگران و بد نفسی و توانگری شریران و بد نفسان از مال حرام باشد و در
سابع مسعود از خصوصات از زواج فواید یابند و منافع برند منحوس ضد وی باشد در عاشر از احکام منافع
برند و از شغل و عمل و در رابع از ضیاع و عقار و ملک و املاک جمعیت بهم رسد در ۲ سبب جمعیت بهم
رسیدن از صاحب سهم و موضعش توان گفت در ۳ از خویشان و مصاحبان و نقل و حرکت منافع یابند
در ۴ سبب جمعیت تحفه و هدایا و تکلفات علم باشد در ۵ تجار از صید و اطبا از معالجات نفع برند در ۶
از میراث نفع برند و مال از قرض یابند در ۷ اسفار و طلب علوم و دین داری و دانش سبب نفع باشد
در ۸ از دوستان و عمل دیوانی نفع یابند در ۹ دشمنان سبب زیانی مال شوند سهم المرض در ۱
سبب اشتغال بامور بیهوده بیمار شوند در ۲ اغذیه فاسده سبب بیماری شود که از صاحب سهم
توان دانست و بیماری مال تلف شود در ۳ دلیل مرض نهانی باشد در ۴ عاقبت مرض خیر نباشد
در ۵ مرض بد اعتقادی غالب شود در ۶ دوستان خاین دین منفعت و سبب بیماریها و اندوه شود
در ۷ دلیل فوت دشمنان و رنج بر طرف شدن از دوستان دولت باشد در باقی بیوت بیماری صاحب

خانه

خانه باشد سهم التزویج در طالع مسعود از تزویجات نفع برند منحوس ضد او باشد در ۱ از زنان نابینا
بشوهران بد هند و نفع برند اگر مسعود باشد و از تزویج رنج و محنت کشند و بلا بینند در ۲ در تزویجات
صله رحم مرعی باشد مسعود سعادت بینند و منحوس بی عاقبت و رنج کشند در ۳ مسعود اکثر
تزویجات ببلند تر از خود باشد اگر منحوس باشد اکثر فساد خلایق با مادر زن باشد در ۴ اکثر تزویجات
بعشق و عاشقی باشد در ۵ اکثر تزویجات با کنیزان و خدمت زنان عیبناک بود در ۶ اکثر تزویجات
با سالن و سازکاری باشد اگر مسعود باشد و اگر منحوس باشد بشدت و محنت باشد در ۷ اگر مسعود
باشد اکثر عوام از جهت زنان آزار کشند منحوس باشد فوت و موت مردان باشد اگر برج مذکر باشد
در زنان نباشد و اگر برج مؤنث باشد در ۸ مسعود زنان پر ضلالت شوهر سفر کنند منحوس بکوند
در ۹ مسعود دلیلست که اکثر تزویجات بزنان معروفه باشد و بزرگ منشی در ۱۰ اکثر تزویجات
بعاشقی و غلبه محبت باشد در ۱۲ اکثر تزویجات بزنان عیبناک باشد و باعث رنج و آزار شود سهم
الموت در اوتاد دلیل مرگ خلایق در اوطان و جایها و مرض باشد در ۱ اغذیه فاسده منسوب با قربا
باعث موت شوند و اکثر فوت و موت بغتها باشد در ۲ بصاحب سهم باعث موت یاد رد پیش و
طلب مال باعث موت و فوت شود در ۳ فوت خلایق بر وجه خوبی باشد و بوصیت باشد در ۴
بیماری با ناکسان و زبردستان باعث فوت و موت شوند در ۵ اکثر بمرض که از طبیعت برج و صاحب
سهم مفهوم شوند میرند در ۶ در سفر و غربت میرند در ۷ بدستور در ۸ هلاک شوند در
حبس یا خفه شدن یا مسموم که بنظر کواکب توان دانست و این در جمیع بیوت معتبر است سهم السفر
در اوتاد دلیل سفر بسیار باشد و جهت سفر مکان سهم باشد و عاشر بکار بزرگ و جهت سلاطین
سفر کنند و باقی بیوت بدین دستور در بیوت ساقط از سفر اکثر ضرر بینند سهم السلطان در اوتاد
دلیل قوت و ظفر و نصرت سلاطین نامدار و حکام ذوی الاقتدار باشد در طالع دلیلست که با مدد عوام
و رعیت ظفر بر اعدا یابند در رابع دلیلست که سلاطین باعانت یکدیگر بر اعدا مظفر و منصور گردند در

عاشر دلیلست که ثبات دولت در ثبات و تمکین باشد بی کمال برهمت از زوال لازمه باشد و در بیوت زایله
با سقوط بصاحب خود دلیل بی عزتی و فروتنی و ضعف و نادانی و بیقدری ایشان باشد و کار ایشان
بعقل پیش رود و اعقل کار بهتر تک باشد و در دیگر بیوت دلیل توسط احوال ایشان باشد مسعود
بسعادت و منحوس ضد آن باشد سهم الحرب الاول که بسلاطین و ملوک تعلق دارد سهم الحرب الثانی
که بلشکری و سایر خلایق متعلق است اگر در اوتاد باشد دلیل قایم شدن حربها باشد اگر مسعود بود
و سعود ناظر باشند کار بصلح یا فرار احد الفریقین رسد و اگر نحوس ناظر باشند بنظر نحس اگر زحل باشد
دلیل ثبات و بقا فتنه باشد خصوصا در قران علویین و اگر مریخ باشد و برج ثابت دلیل خونریختنها
و قتل و کشتن بی نهایت باشد و در برج منقلب بیک خونریزی کار انجام یابد مگر آنکه بر و نوبت نحس
دیگر کار کند و باقی بیوت در زایل با سقوط از صاحب دلیل آشتی و بی فتنه بودن است و در مایل و تد
چون و تد باشد اما نه با آن سر تیره و نظرات را دخلی عظیم است اما سهم النبات و ماکولات و مشروبات در بیوت
طالع دلیل خواهش عوام و رعایا در تربیت یافتن مدلولات سهم باشد اگر مسعود باشد و ناظر بصاحب
و مستولی شد اگر منحوس باشد در ۲ دلیل کثرت و عزت و خوبی مدلولات وی باشد منحوس ضد
در ۳ دلیل عزت و انتقال از موضعی بموضعی و خواهش بجهت بیع و شرا منحوس دلیل تنفر و عدم
میل باشد در ۴ مسعود دلیل خوبی محصولات و منسوبات و مدلولات سهم باشد منحوس ضد
در ۵ مسعود دلیل عزت و کمی او و منتفع شدن خلایق از او بطریق مدارا منحوس ضد در ۶ مسعود
دلیل معیوب و کثرت و عزت مدلولات وی باشد در ۷ مسعود دلیلست که با وجود عزت و کثرت
تنفر طبایع و انتقال از ملکی بملکی باشد در ۸ دلیل معیوبی و بیقدری و عزت رسانی مدلولات
سهم باشد با وجود آنکه مسعود باشد در ۹ دلیل عزت و کثرت قیمت و کمی آن باشد اگر مسعود
باشد در ۱۰ دلیل کثرت و عدم عزت و ارزانی و فایده رسانی و منفعت مدلولات وی باشد در ۱۱
نتیجه جمع پنج و ده باشد در ۱۲ چون شش و هشت باشد بجمع اما سهامات آثار علوی اما سهم

الثانیه

الثانیه در طالع دلیل حدت و حرارت خلایق باشد مسعود بسعادت منحوس از آن در بلا افتند در
رابع دلیل پدید آمدن آتشها در زمین باشد و سوختن کیاه و محصولات و ضایع شدن آنها از زمین
رو بدیگر اگر بسعدی ناظر باشد در سابع خارجی ملک و نفع محصولات کوشد در عاشر دلیل است
که آتشها از جو بزند و شهاب نجوم پدید آید خصوصا که مریخ مقارن یا شاهد یا ناظر و در دیگر بیوت
بلکه در کل بیوت احکام احوال و نکات سهم در نظر داشته باشند سهم الریاح و سهم الماء و سهم المطر
در طالع دلیل خوبی و بسیاری بادها و آبها و بارانها و عذب معتدل باشد و در رابع دلیل زلزله
شق زمین و بسیاری آب چشمه و کمی باران باشد در سابع دلیل جستن بادهای خوش مخالف طبیعت
و قلت آب نافع و کثرت آب مضر از سیلها و بسیاری باران مخرب و در عاشر دلیل ظلمت هوا و بادهای
مخرب و بادهای سموم نافع و زیادتی آبها اگر مسعود باشد سهم الارض در اوتاد ناری دلیل حرقت
یابست فی الارض باشد و در اوتاد هوایی دلیل زلزله باشد اگر وتد رابع باشد و اگر عاشر باشد دلیل
ظلمت هوا و خرابی بعضی مواضع باشد از خاک و باد و در وتد آبی دلیل سرما و یخ بستن و برف باشد و
در وتد خاکی دلیل تگرگ و طوفان و تغییر اوضاع باشد سهم البرد و التگرگ و الثلج و الغیوم در طالع
و عاشر دلیل سرما و تگرگ و ابر و برف باشد خصوصا خانه بالطبع سهم باشد و بصاحب ناظر و برج زحل
متصل و مستولی ممازج باشد و در رابع و سابع دلیل حرارت هوا و کثرت لوازم آن باشد خصوصا
که علاقه طبع سهم باشد سهم شوانی نجوم در اوتاد خصوصا که شرقی باشد سوا رابع دلیل ظهور
فساد و عظم اثر او باشد خصوصا که منحوس باشد و اگر غربی باشد دلیل ظهور وی بیتانی باشد و
در برج از طبع برج کو بینند و در رابع دلیل عدم ظهور و خفا و قلت اثر آن باشد نکته سهامات بنحو
در اوتاد دلیل قوت اثر آن باشد و در مایل اوتاد دلیل توسط اثر آن باشد و در زایل اوتاد دلیل قلت
اثر آن باشد اما از نکات سهم غافل نشوند اما احکام سهامات کواکب و طریق عمل آن و اگرچه بتفصیل
کل سهامات در جدول بیان خواهیم کرد سهم زحل از درجه زحل تا درجه سهم السعاده و در شب

بخلاف و بود رجه طالع و طالع افزایند دلیلست بر حفظ و بعد خود در امور دوزدیله و حال ثرث
و دلیل زمین و ضیاع و عقار و دهقانی و جا و محل و نام مردم به نیکی و بدی و دلیل پیری و نجات
از حبس و رنج و سعادت و نحوست و این سهم را بر این تعلق حال است در اوتاد و اقوی و در دلیل
مایل بتوسط و زایل اضعف و ادنی باشد سهم المشتری بروز از سهم الغیب تا مشتری و بشب
بخلاف و بطالع افزایند و این سهم دلیل بود بر حرمت و ظفر و عواقب امور از نیکی و بدی
و صلاح و طلب دین و ایمان و اجتهاد در کسب و جهد در امور و طلب عدل و قضا و راستی و بنا و
داستن و مرجع بآدمی رسد از خیرات و سعادات و نحوسات این سهم و این معانی دلالت جویند و این
سهم را سهم النصرة والظفر نیز گویند سهم المریخ بروز از درجه مریخ تا درجه سهم السعادة و بشب
بعکس و بر طالع افزایند این سهم دلیل تکبر و دلیری و شجاعت و قوت دل و نکو و خدیعت بود و
در سعادت و نحوست حکم باید کرد در بیوت سهم الزهرة بروز از سهم السعادة تا سهم الغیب و بشب
بخلاف آن و بموضع زهره افزایند و این سهم دلیل الفت و محبت و رغبت در نکاح و تزویج و اشکال
این باشد از سعادت و نحوست این سهم بر این معانی دلالت جویند سهم العطارد بروز از سهم الغیب
تا سهم السعادة و بشب بخلاف آن و بموضع عطارد افزایند دلیل دوستی و بیچارگی و بسیاری خصومت
و خشمناکی و صفرایی بود و بیع و شری و دبیری و استیفا و علوم مختلف طلب کردن از وی و موضع و
صاحب و مستولی برا و جویند و احکام سهم السلطان و سهم الرعیت که از نتایج شمس و قمر اند بجمله
در نکتهای قران علویین گفته شده طلب دارند **نکته** چون سهم در بروج ثابته باشد مدلولات
معتبر مستفاد از نکات سنه را ثبات باشد و تا نیس همان سهم بتربیع یا مقابله جز و بسهم نرسد
تغیر نپذیر نباشد و چون در بیوت او تاد باشند اقوی و بقایش بیشتر و اثرش عظیم تر باشد و
چون بروج موافق طبیعت باشد از ناری و خاکی و آبی و بادی مدلولاتش بلا سعی و واسطه بوجود
آید در بروج مصادق با مداد و اسباب ارضی مدلولاتش بوجود آید و در بروج مخالف طبیعت

بامداد الات و اسباب سماوی و ارضی چون جمع شود بوجود آید و قیاس بیوت مایلی و زایلی از اوتاد
کنند و طبیعت برج از موافقت و مصادقت و مسالمت و مخالفت ترکیب کنند **نکته** استادان این
صنعت شریف سهمی بدست آورده اند جهت حوادث عالم و از نتیجه سه کوکبست که یکی بغایت بلند
رتبت و گران حرکتست و یکی میانه رتبت و یکی پست رتبت و در غایت سرعت حرا او معالم ترکیب
سه حال پیش ندارد یا آنکه بغایت کثیر الحدث اند در فیع القدر چون طوفان و ملت و دولت و یا آنکه
حقیر القدر و اندک مدت اند چون صناعت و زراعت و معاملت و تغیر هوا پس سهم مذکور عجیب
هر مرتبه مثل آن نتیجه دهد و چون مراد ما اینجا نوع اخر است گوییم که هرگاه که فضل حرکت ماه بر آفتاب
بگیریم و حرکت زحل را بر این بیفزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع باشد حرکت آن سهم بود
بقول بعضی و بقول بعضی دیگر تقویم شمس را از تقویم زحل کم کنند در رجعت و استقامت و باقی
بر تقویم قمر افزایند حاصل سهم مزبور بود در آن شبانروز پس بقول اول موضع آفتاب را از
موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل را بر باقی افزاییم تا موضع سهم الحوادث بدست آید و دایم در
وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال بمقابله او تا چاره ریخت اثری بیدی کند
نحوست اجتماع از اینجاست و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع نیرین حاصل شود آنست که هرگاه
که این سهم مسعود بود و بجرم و یا بشعاع سعود در خانهای ایشان بود میان خلایق اتحاد
موت بود و ارزانی مهمات با سانی و اگر منحوس بود یا در خانهای نحسان باشد حکم بر عکس بود و
نیز گفته اند که اگر در خانهای زحل بود دلیل کند بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود
و بادهای ناخوش وزد خاصه در دلو خصوصا اگر زحل بطبع سردی و تری کند و اگر در خانه مریخ بود خصومت
افتد میان خلایق و بادهای سخت جهد و در موسم گرما گرمی کند مگر آنکه مسعود باشد بنظر سعد
و مریخ سردی و تری کند و اگر در خانهای زهره بود مردم مایل شوند بلهو و طرب و طلب نشاط
خلایق و بارندگی مگر آنکه زهره خشکی کند و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوشی کند در وقت گرما

جدول سهامات مرویه در سنه عالمی

السهامات	من	الی	طالع	السهامات	من	الی	طالع	
سهم السعادة	سعـ	ر	طالع	سهم الشدائد	زحل	عطارد		
سهم الغیب	ر	سعـ		سهم الخصومات	مریخ	مریخ	طالع	
زحل	ح	سعـ	طالع	سهم السعی الی الله	[illegible]	[illegible]		
المشتری	ح	سعـ	طالع	سهم الصواعق	زحل	[illegible]		
المریخ	ح	سعـ		سهم الفقه	مشتری	[illegible]	طالع	
الزهرة	سعـ	غ	طالع	سهم الحلم	زحل	[illegible]	عطارد	
عطارد	ع	سعـ		سهم الاعلام	زهره	شمس	طالع	
شمس	قر	سعـ		سهم الثریا	شمس	زهره		
سهم السلطان	سعـ			سهم بادشاهان	شمس	[illegible]	طالع	
بوصف انتقال	درجه عاشر	[illegible]		سهم بیماران	مشتری	[illegible]		
سهم الرعیت	قمر	[illegible]		سهم [illegible]	[illegible]	شمس	جـ ۱۰	
سهم القران الاول	[illegible]	[illegible]	طالع	سهم [illegible]	[illegible]	مشتری	جـ ۹	
سهم القران [illegible]	[illegible]	[illegible]		سهم الربیع	[illegible]	عطارد		
سهم الجهد الاول	[illegible]	کا	طالع				طالع	
سهم الحرب [illegible]	مشتری	قمر	سعـ	سهم البلی	[illegible]	مریخ	جـ ۶	
سهم العلية	شمس	مریخ	طالع	سهم [illegible]	[illegible]	زحل	طالع	
سهم الصلح	قمر	عطارد		سهم [illegible]	[illegible]	حوت	طالع	
سهم العساکر	قمر	[illegible]	طالع	سهم [illegible]	[illegible]	عطارد	[illegible]	
سهم الاخبار	ربع التوید	قمر		سهم [illegible]	زهره	شمس	[illegible]	۹
سهم الاسعار	زحل	عطارد		سهم [illegible]	عطارد	زهره	جـ ۶	
سهم النعمة	زحل	ف		سهم [illegible]	زهره	[illegible]	عطارد	۳
سهم الرجال	[illegible]	زهره		سهم [illegible]	مریخ	[illegible]	طالع	
سهم عواقب [illegible]	زحل	[illegible]		سهم الوزرا	مشتری	[illegible]	[illegible]	۴
سهم الاجهر والحجب	ع	ع		سهم [illegible]	عطارد	[illegible]	مشتری	
سهم الحبس	بیت ۴	[illegible]		سهم الملوک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۵
سهم [illegible]	عطارد	مشتری		سهم السلاطین	عطارد	[illegible]	عطارد	
سهم الزنا	قمر	زحل		سهم [illegible]	[illegible]	مشتری	جـ ۱۰	۶
سهم الصید	مریخ	قمر						
سهم الموت	عطارد	جـ ۸	زحل	سهم [illegible]	عطارد	زهره	جـ ۵	ط
نوع دیگر	قمر	زحل	طالع	سهم [illegible]	عطارد	شمس	طالع	
				سهم [illegible]	عطارد	مشتری	مشتری	

تمه جدول سهامات

السهامات	من	الی	طالع	السهامات	من	الی	طالع
سهم مسکین	عطارد	مریخ	مریخ	سهم المنظر	سعـ	ر	
سهم اصحاب	عطارد	زحل	دره دلو	سهم الشعیر والحمص	ر	ل	
سهم الفلاح	عطارد	زحل	زحل	سهم الارز [illegible]	ر	ل	
سهم سیسات	مریخ	زنب	شمس	سهم العدس [illegible]	ع	ل	
سهم قصابان	مریخ	درجه غروب	جدی	سهم الحبوب [illegible]	ع	ل	
سهم لوطیان	زنب	[illegible]	طالع	سهم البلوط	ل	ع	
سهم دعوی [illegible]	زنب	مریخ	مریخ	سهم البطیخ	ل	ع	
سهم یهودان	مریخ	عطارد	طالع	سهم العسل	سعـ	سعـ	
سهم شمار بازان	مشتری	زنب		سهم الجوز واللوز	سعـ	ه	
سهم قطاع الطریق	مریخ	زنب	سعـ	سهم الزبیب	ف	ل	
نوع دیگر	عطارد	مریخ	۶	سهم العنب	ل	ه	
سهم الاسیا	زحل	طالع	۶	سهم الجوز والکتان	ع	ه	
سهم الطاعون	[illegible]	جـ ۶	طالع	سهم القز والقطن	ر	ه	
سهم الموت الحا	زحل	زحل	۸	سهم الادویة [illegible]	ر	ل	
سهم [illegible]	زحل	جدی کا	۶	سهم الزرت	ر	ه	
سهم الصحت	۲ سعـ	۲ ع	۲	سهم الماکول والشکر	ه	ر	
سهم اباد [illegible]	[illegible]	۳	۱	سهم الزیتون	ر	ر	
سهم الکسب	۱۰ [illegible]	۲ درجه	طالع	سهم الزروالعو	ل	ع	
سهم الاباء	۳ [illegible]	۴	ربع التوید	سهم الملح	ل	ع	
سهم الامهات	۱۰ [illegible]	ربع [illegible]	۱۰	سهم [illegible]	ل	ر	
سهم التجارات	عطارد	جـ ۵		سهم الشاه	ه	ر	
سهم العلاحیر	زحل	جـ ۴	طالع	سهم الرمان	ه	ع	
سهم الدنانیر	۴ [illegible]	جـ ۶		سهم الورد	ر	ه	
سهم [illegible]	۲ [illegible]	جـ ۴		سهم الکنف	ر	ع	
سهم الامانة	مشتری	زحل		سهم [illegible]	ه	بیران ۵	
سهم [illegible]	زحل	۴ [illegible]		سهم [illegible]	ع	حوت جو	
سهم [illegible]	ربع ۴	۴	ل	سهم الکنفر	ر	ر	
سهم [illegible]	ربع ۶	۶	ع	سهم [illegible]	ل	ر	
سهم الحیوانات [illegible]	۹	۵	۱۱	سهم الامطار	ل	سرطان ۵	
سهم الکبر	۶	جـ ۶	۱۲	سهم سایر الاسطار	ل	سرطان ح	
سهم البطر	عطارد	اسد ۵	طالع	سهم حال السموم	شب	نصف ط	
سهم البیان	[illegible]	اسد ۵	جـ ۱۰	سهم [illegible] السموم	ف	مریخ ط	
سهم [illegible]	سرطان ۵	شمس		سهم الجیش	عطارد	زهره	
سهم کبوتر [illegible]	میزان کا	زحل	طالع				
سهم [illegible]	سنبله ۵	عطارد					
سهم بره	[illegible]	مریخ	طالع				

جدول سهامات احوال ملوک | جدول سهامات انا[illegible]

الخانات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
م حظ عصب سلطان	سو	ج ۱۰	ے	فقف	النار	سو	ع	طالع	[illegible]
م احوال ملوک	ل	ے	ربيت ے			ے	ربيت ے		
م اعدا ملوک	ے	ل				د	ه	د ه	
م احوال ملک [illegible]	ب ۱۰	سو	طالع		الماء	ل	ے	ع	
م [illegible]	[illegible]	ه ے	طالع			ع	ل	طالع	
م احوال ملک اول	سو	ل	ده		الغيم	د	ه	طالع	
م احوال ملک [illegible]	طالع	ل	?ه			ے	ل	طالع	
م ملک اول	هب	جع	جع		البرد	ے	ل	د ل	
م ملک [illegible]	صعب	جع	جع			بجه	ه ۸		
م اعدا ملک [illegible]	ے	ه ۶	غ	مقف	الثلج	غ	ربيت ا	طالع	
م اعدا ملک [illegible]	ے	ه ۴	غ	فقف		ع	سعب ۴		
م ارتحال	غ	زص	القبح	لف	الانل			طالع	
م القبح	سو	ه ۸				ع	ے		
م انتقال بوجران	غ	زص	طالع	لف	الغور [illegible]	د شرق	ے	د ه	
م صلح بوجران	ل	د	طالع	لف					
م [illegible]	سو	نب	ل	فقف					
م حبس الملک	ب ۱۲	سيبتکی	نب	لف					
م [illegible] الملک	غ	متس	نب	لف					

فصل هشتم از باب سیم در احکام طلوع شعری یمانیه کانرا انجم کلب خوانند از قول بی سی مل سی وکوشیار
که طالع وقت طلوع وقیقاوسی وصاحب خانه قیقاوسی غافل مباش وبعد از تسویه لبیوت موضع خانه
قیقاوسی جهت اوبدانکه اثار مذکوره بیشتر در انجهت وآن بلد واقع شود پس اگر در وقت طلوع شعری
قیقاوسی در حمل باشد دلیل است بر وزیدن بادهای غربی وحرکت ملوک بجانب مشرق خود شان
تا قمر چهار دور حرکت کند بعد از آن بادهای تند جهد چنانچه سکان سواحل را آزار رسد وآسمان
ابر وميغ نمايد وماه سرخ رنگ نماید وبالمرة تیره بود وکواکب وقمر کم نور نماید وآفتاب کم صفا
باشد ورودخانها خصوصا آب طغیان کند ودانها وانگور نیکو وبسیار باشد واین حالات دو دوره
وسدس دور قمر باشد وزیادتی باران وآب چشمه بود ومحصول اول سال را نفع کم بود وصیفی بسیار
خوب آید وبسیاری نباتات وتوسط شعیرات وظهور ملخ در وسط سال وآزرده شدن خلایق از آن
وبسیاری چهارپایان وارزانی آن وامتزاج هوای بهار وپاییز وارزانی وبسیاری حبوبات ومیل مردم بجانب ما

رنگین کوتاه قد وارزانی گندم در بلاد روم ومغرب وبسیاری حرامیان ودزدان با وجود انکه بسیاری
از ایشان بحلق کشند وریختن خونها اکثر بسهود رین سال خوف وشدت بسیار بود بافتنه وحرب
وخروج خوارج در نواحی روم وبسیاری رعیت وخوف در خلایق عن سه وبسیاری فتنه وحرب وآن حیف
در بلاد عرب ورواج بازار اسلحه وبسیاری باد وباران در دریا وغرق شدن سفاین وجلا اوطان
نمودن مردم اسکندریه وفی تلک وبلاد مغرب ودر اکثر بلاد روم بسیاری نتاج شتران ودختران و
خوکان وبسیاری سباع آدم خوار وموت چهارپایان وبیماری از بسیاری حکه وجرب وطاعون وموت
فجاءه ودرد حلق وسرفه ودرد چشم وفوت اطفال وخرابی زمین بلقار وکشته شدن ملک بزرک
وفساد وحوش ومرک انسان وارزانی رطب وگندم در شام وزمین بلقار ومصر وارزانی گندم وجو وانچه
اخر کشته شود نقصان پیش باشد وبسیاری جوع در خلایق با وجود بسیاری اطعمه در حوالی
مصر وارزانی در قسطنطنیه وفلسطین وتوسط شعیر در آخر سال وارزانی جو در دمشق وحمص
ورقه وانطاکیه ووقوع حرب وفتنه در مغرب ودر جمیع جوانب عرب فتنه وآشوب بود مدت ۵
۱۲ روز ودیگر سیم از انکسی که اول اسم او ح وع وف ور باشد وآخر اسم او خ واول ور باشد از آفات عظیم
وتحقیق که باو برسد وبرحد هلاکت رسد ومعظم این آفات وحوادث در بلاد منسوبه بمی بخ وحمل
وعقرب باشد خصوصا حمل وعراق وفارس وآذربایجان والان ولوکا شه وجلالقه وفرنک ودریا
وفلسطین وبلقار وشام وساریه وطوس ونیشابور وخوارزم وسمرقند وکابل وبوجان وانطاکیه
وزمین حجاز وطبیا که در فصل منسوبات بروج مذکور است چون طلوع شعری یمانیه واقع شود
وقیقاوسی در ثور باشد دلیل است بر ظهور بادی که انرا یونونیان انتا سطیوسی خوانند ومدت
بودن این باد تا تحت الشعاع رفتن قمر باشد بعد باد شمال وزد ودو طرف قمر بهالات محدود باشد
ولون کواکب صافی وکوچک در نظر نماید مایل بسیاهی دراز کوند وبسیاری باران وغلبه آب
نیل که بر اراضی جاری باشد ودر زد کم شود وسالی خوب باشد ومدت نود روز زیر قات در میان

مردم باشد ومرک مواشی ونیکی حال نباتات ووزیدن بادهای دبوری وبرف وتکرک بغله صبا خصوصا
جو وآفت مزروعات وسرد رختی وخرابی مواضع ودرختان وبسیاری کرم در درختان وقلت وپدید آمدن
ملخ بطرب غله وسرد مخفی وبسیاری موش ونیکو آمدن مزروعات آینده وضایع شدن انجیر وفتنه
وجنک در مصر وقتال وجدال میان خلایق خصوصا اشراف وخونریزی واکثر این حالات در شام
طرف مغرب واقع شود بسبب کشتن ملکی ملکی را ووقوع حرب بجهت میان دو ملک وغلبه ملت
جانی ایمنی وجلاء اوطان نمودن عظما وصاحب ملکان وفتنه وآشوب وتفرق میان عوام الناس
وریختن خون در حوالی نیل وبسیاری نهب وغارت وبقاء این فتنه ۳۳ روز باشد وزمستان کرم
گذرد وموجود را برجه صالح نباشد وزبان رسانند وبسیاری مرک در حیوانات سم شکافته وکساد
بازارها وبدی حال مردم در بلاد وپریشانی اهل کشتی وضایع شدن کشتی ودانها کرده ومرک در جانب
مغرب وبسیاری باران وظهور علامت سماوی وجستن بادهای جنوبی وچند روزی خلایق جو
خورند وپدید آمدن باد رآمی وبسیاری درد چشم در زمستان ومبتلا شدن در رهی که در وسط
زمستان بهم رسیده باشد وبیماری خلایق از حصبه وآبله ودرد سر وحمیات عارضه ونزله وازبادهای
جنوبی در دریا تموج کرده بود با وجود سلامتی خوف عظیم داکیایه را باشد وسلامتی مردم کوه پایه وبلندی
قیمت جو در آخر وپریشانی عظما وبیم است کسی را که اول اسم او ی ولک وس وشر باشد وآخر
اسم او ق ون ور وخ باشد از امراض وآفتی که از عالم غیب باو رسد از بی اعتدالی حرارت ومعظم این
آفات در بلاد منسوبه برخصه وشود ومیزان باشد چون طلوع شعری یمانی واقع شود وقیقاوسی
در جوزا باشد دلیل است بر وزیدن باد شرقی وبسیاری سحب وزیادتی آب نیل وگرانی جو وگندم
چند روزی وبسیاری عسل وبادهای شمال ورقت هوا وقلت زرع در سال آینده در بعضی بحال
وملخ در طرف جنوب ومشرق وکثرت باد سموم ضایع آدمی وتباهی کشتی از بلاد شرقی وبسیاری باد
در کانونین وشباط وبسیاری رفاه در خلایق وخرابی خلاد از موشی وباران وخرابی زراعت آبی بسیار

بود وکثرت آب چشمه در میان لشکر مغربی وسال باشد مرکه ودرد باد در خلایق پدید آید وریختن خون
نهانی وکثرت درد چشم ومضغه وسلامتی مردم کوه پایه ومرک کاوان وبزان وکمی آب چشمه وجود سلاطین
بر رعایا وفتنه وجنک در عرب ودر روم وکمی در سفاین باشد وکثرت افلاس در زنگی وحلاوت بعضی بر
بعضی وبسیاری جرب وخارش وجوشش ومرک در راه حاق وفتنه وحرب در بلاد مصر وجلا اوطان
نمودن بسیاری از مردم وظهور فتنه که بر ترا از راه زدن باشد در اکثر مواضع وافلاس تجار وقتل و کشتن
ولشکر کشی در هر نیستان وغرق شدن سفاین در دریا وجنگ ومخالفت ودروغ گویی خلایق و کشتن
عوام یک یکی را وظهور عدل در آخر زمان ومرک ملوک واشتغال ملک از قوی بقوی وهلاک
بسیاری از لشکر پادشاه از بلاد شام جوان وبیم است کسی را که اول اسم او ح و ی و ع باشد
وآخر اسم او ن وم وک ول باشد از تحقیق که مشرف بر هلاکت باشد وامکان قتل ملکی دارد و ثابت
دو ملک شرقی ومغربی ممکن است وملک مغربی اگر نکوید که کشته شود غلبه ظن که بغیبت او باشد و
معظم این حوادث در بلاد منسوبه بجوزا وسنبله وعطارد باشد بترتیب چون طلوع شعری شود
وقیقاوسی در سرطان باشد دلیل است بر وزیدن بادهای شرقی خصوصا در بلاد مصر صاف وکواکب
مضیء ونورانی نماید وزیادتی آب نیل مایل بتوسط باشد ودو مرد یکی نهد در رنگ آب بسرخی مایل
باشد وعصیان خلایق بسیار باشد وبسبب ناشکری ببلا وجوع گرفتار شوند ویکی که در اسکندریه
باشد ومخالفت ودروغ گویی در میان عظما واکابر وملوک بهم رسد ونقل وحرکت پادشاه عظیم الشان
ممکن است وباعث خرابی بعض مساکین شود وبسیاری ظلم باعث استجابت مساکین شود وظالم
فوت شود بالان ملک بعد از سیه عود کند وکثرت موت ومرض در خلایق از درد سینه و شش
وجرب وسرفه ونزله وحصبه وآبله ودرد پهلو ودرد چشم وفتنه وقتال در مصر وشام وروم وجلاء
اوطان نمودن بسیاری از بزرگان خلایق در جانب مشرق وشام ومصر ملکی با بزرگی مقبول القول
مطبوع الافعال بعد از حرکت آن ملک حرکت کند وملک اول در حزن واندوه دست دهد ودر زمستان

شروع کنند و تبدل حال مردم و بدی باد در زمستان و رکوب رومیان در سفاین و خرابی مواضع
بسیار و ظهور رئیسی محتبس در خراسان و وقوع فتنه در زمین روم و ارزانی زیتون در سراب در اول
سال و بسیاری بار گرفتن زیتون و انگور و آفت میوه از تگرگ و باد و بسیاری ظلم و فتنه در بلاد
روم خصوصا در مصر و شام و کنار دریا و هلاک شدن زنان ملوک و اکابر و نقصان آبها و
گرفتاری مردم اسکندریه و مصر و شام و جوع و قحطی و رجوع با نابت و توبه با وجود آن عاق و عاصی
شوند و سفر دریا کنند و کثرت جوع در میان مردم با بقا و مدتی تا آنکه برسند و فزع کنند و
خراب شدن مواضع بسیار و فقر در مردم با هم و بدی سفر دریا و بیم است کسی را که اول اسم او ن
ح و و م باشد و آخر اسم او ق و ر ص را باشد که از مرض هلاک شود و منازعه میان دولت
مخالف مناصب و وقوع خوف عظیم و بسیاری موش و ملخ و مردن ایشان و غمگین شدن زنان در
پرنده و معظم این حوادث در بلاد منسوبه سرطان و قمر باشد و در ارمنیه صغری و ترمذ خراسان و
چین و بلخ و جاهای که در حوالی آنها باشد و حلوان و تبریز و قومس و سرخس و جرجان و آمل و ملطیه
باشد و چون شعری طلوع کند و قیقاوس در اسد باشد دلیلست بر ظهور باد قبول و جنوب
کواکب بغایت سرخ نماید و نیکو بودن صورت قمر پیش از آنکه بدر شود و سرخ نمودن سهیل پیش از
پیش و باران بسیار و گرانی گندم و جو و مویز و شراب و میوه در زمین شام و تنگی سال و آفت برنج
و فتنه در شلم و ارزان شدن گندم و کتان در مصر و گران شدن بعد از آن ارزان شدن کاورس
و ذرت از بشلیس تا بابه بعد از آن گران شود تا بطوبه و خوبی بار نخل و بسیاری امن و امان و
مفسدان و غلبه جوع و قحط و جدال و قتال و باد بسیار از شمال و ضایع شدن ملکی یا بزرگی در نا حیت
حلب و انطاکیه با توابع خود و شدت و صعوبت زمستان و بسیاری ابر مانع دیدن آفتاب شود و حادث
شدن ماجراهای متفرقه جنگ در شرق و وقوع زلزله تخریب بلاد خصوصا توابع مصر
و کثرت امراض با سلامتی و خروج خوارج در مصر و تعاریات مآفت رسد و بیماری ملوک بجهت ربع اکثر

ح و ربع

بیماری ربع خام باشد و بیماری از زحمت سعده و دل و فتنه و جنگ میان اهل مشرق و مغرب و بسیاری
ریختن خون و برطرف شدن پادشاه عظیم و افتادن آتش در میان مردم و متزلزل و پیدا شدن ملخ و پیدا
شدن ملخ پیش رس و خوبی گندم و کاورس و کتان و پست کسی را که اول اسم او ه و ه و س و ف باشد
و آخر او ر ا و ح و ه باشد از شدت عظیم یا از تلف شدن یا بهایش از سال ماند آخر سال و زراعت سال
آینده بهتر بود از گذشته و کثرت اسقاط اجنه و تغیر در حکام روم و بودن باد سموم و سوختن
غله بسیار و حرکت ملک مغرب و نهب و غارت در ملک خرد کاو و فرو نیش و شتر و سختی سال بجهت
گرانی و غیره و خروج مردم بسیار در روم یا آنکه از مکانی بمکانی نقل کنند و بسیاری در ره و والی شدن
مردی قتال صاحب مهابت بر مردم و اطاعت کردن مردم او را از روی رغبت و ازدیاد منزلت اشراف
و اعیان و کمی انگور و بسیاری درند در جاها و معظم این حوادث در بلاد منسوبه باسد و شهرها
و زمین ترکستان تا نهایت حموره و طوس و نیشابور و حبشه و اصفهان و سمنان و صعید و قلاع
دوم چون طلوع شعری یمانیه باشد و قیقاوس در سنبله باشد دلیلست بر وزیدن باد شرقی و جو بود
آسمان صافی چون قمر بدر شود و بودن کواکب منور بنور تجلی و در حین طلوع سهیل زرد نماید
و خوشحالی پادشاه و نیکوی سال و خوبی زمین و میوه و کثرت خوف و مکر و کذب و خراب شدن منزلها
و نهالها و خوشبویی میوه و جوع و گرانی در مصر و ضایع شدن غله و خورمی و کمی انگور و بسیاری
خرما و میوه و مرگ در مردم و کثرت امراض حاده حاره و وزیدن بادی که مردم را بیمار کند و گرانی غله و ارزانی
آن در آخر سال و کثرت باران در اول سال و تشنگی مردم و زراعت گذشته بهتر از آینده باشد بسبب
سرما و کمی باران در فلسطین و روم و ارزانی گندم و جو و اشربه در آخر سال و منقطع شدن باران از نصف
بهمات تا عید فطر نصارا و کاربیتو به ما نابت رسد و بعد از آن باران پیدا شود و فوت علما و بسیاری
عسل و کمی زیتون و ضایع شدن ملکی و غرق سفاین و ملاقات دو ملک از شرق و غرب و کشتن غربی
شرقی را و بسیاری فتنه در اسکندریه و ارزانی چهار پایان و پست کسی را که اول اسم او ی و س و ر د

ع باشد و آخر اسم او ح و ع و ر و د باشد از موت یا قتل در دریا و وقوع تغیرات و نقل وزرا و حکام و ملوک
و ارزانی جامه و فوت بنجاء و وسعت حال اهل مصر و شام و برطرف شدن امیری شریف و حادث شدن امری
عظیم بسیار و عقارب و ضایع شدن نتایج گوسفندان و بسیاری درد و سختی باد و خرابی و جوع و
قحط و گرانی در شهرها منسوبه بسنبله و حرارت بوده و کمی میوه و ضایع شدن آن از بادهای عظیم و در اندلس
و افریقیه و زمین شام و هند و از فارس و مجوس و کرمان باشد و لعلیه عراق و بصره و طوس و سمن قبله
و هرات و سمنان و بلاد طرابلس و نواحی رقه و چون طلوع شعری یمانیه باشد و قیقاوس در میزان باشد
دلیلست بر ظهور باد شمال بعد از باد جنوب و غلظ هوا و بودن قمر و ثوابت مانند نقره ماننده نماید و نیل
ممکن باشد و کمی میوه و زیتون و کتان و کمی کذب و ظهور صدق و خوف متسلط در مملکت و خرابی منازل
و بقاع الخیر و ضایع شدن مردی مشهور و نیکوی و خوشبویی میوه سوی انجیر که ضایع میشود و
کثرت خرما و زردی دانه گندم و برطرف شدن بطیخ و روایح بد و کثرت گرانی و باران و منازعه علما با ملوک
و نجات آنان و هلاک شدن بنیاد و صلاح حال عقلا در هر مکانی و گرانی میوه و کشمش و زیتون در آخر
سال و پیدا شدن ملخ در افریقیه و مضرت رسانیدن به جیوش و قطع باران شصت روز و جوع شصت روز
بعد از آن باران بسیار میوه و گندم را تباه کند و ارزانی کند در مغرب و بسیاری حمد و مکر در شام و پست
کسی را که اول اسم او بیم هلاک است اگر در اول اسم او این حرفها باشد غ ط ض ی ل ه ا و مظفر و منصور
بود و آنکسی که در اول اسمش این حرفها باشد م ر ک س خ ش دلیل بر قرار باشند ل ک و ی و ط و
غ ر ق باشد و آخر اسم او ل و د و ع و ه باشد از آنکه مبتلا گردند بمصیبتی و گریختن شهر بشهر و بیماری
و القا کردن مردم مملکت پامال شکل و حرب شدید و تشویش در خیل و بسیاری سرد بقا و وقوع قبایح
عظیمه در ظلم از جانب و الیان و طلوع نیل نیکو و ارزانی در مصر و ضایع شدن زراعت سال آینده
از آفت داخلی و وقوع امور قبیحه در مصر از فتنها و جنگها و قتل و نهب از خارجی که خروج کند در مصر
از جانب مشرق و مضرت یابند اهل مصر و قهار بوده و کثرت امراض دموی و شورش و گرانی در مغربیه

ورد

موت اطفال در بلاد قابلود و وجع در کودکان در بلاد منسوبه بزهره و میزان و در آخر سال پیدا شدن
درد مفاصل و در صدر اخیار و اشراف و بسیار شدن نبات زمین و ارزانی نرخها و سیری مردم و مرض مواشی
کیاب و سلامتی صغار و بلندی مردم پست و ضایع شدن اشراف و معظم این حوادث در بلاد بربر و روم
و توابع و صعید مصر تا اقصای حبشه و بیقار کهان و سیستان و کابل و طخارستان و بلخ و شیر و عمان
و عمان و نهر چین و چون شعری یمانی طالع شود و قیقاوس در عقرب باشد دلیلست بر وزیدن باد
شرقی سرد بعد از آن باد غربی و ابر و غمام و کثرت باد شرقی در آسمان و صافی نمودن رنگ آفتاب
پاکی نور و ماه و بودن قمر روشن و هوا نرم و بسیاری شهب و شدت باد و گرد باد و خوبی طلوع
نیل با بسیاری باد شمال و باریدن باران و خوب شدن گوسفندان با فربهی و بسیاری شر و فتنه و
مردن طاغیان و شدت عظیم بحوالی مصر رسد و مملکت بر هم خورد و فتنه و جنگ در مواضع مختلفه
و برطرف شدن مردی مشهور و معروف و فتنه و جنگ در بادیه و ضرر رسیدن به سکان او و جنگ
میان دو ملک تا آنکه احدهما قصد آن دیگر کنند و موت بسیار در میان مردم ایشان و فتنه و مدت
این آثار یکصد و پنجاه و هفت باشد و هلاک ملکی بزرگ و گریختن مردم از جایی بجایی دیگر و سپردن
ملک بولیعهد خود و واقع شدن حرب عظیم اسیه که آخرش سلامتی باشد و ارزانی در اول سال و
گرانی در آخر سال و بسیاری باران در اول سال و کمی باران در آخر سال و مردم طالب آب باشند و موت
زنان حامله و خوب آمدن گندم و جو و پنبه و ذرت و خم و اشتغال نمودن اهل عراق بشام بواسطه
تفرقه در او و وقوع جنگ و جدال و خروج خوارج و کشته شدن خوارج و امکان گرفتاری ملک و حاکم
شام بدست لشکری و ملک عراق و سوختن ارمنیه و خفت زمستان و بهم رسیدن برقان و بسیاری
موش و غرق سفاین و آدمی بسیار و حرکت مردم با سلاح و کثرت اندوه و قتل در اطراف و مرگ زنان
و قتل ملک شریف در ولایتش و رسیدن ملک بولیعهد ش و بسیاری سر اسب و سوختن کرم و گرسنگی
بهایم و رسیدن درد کودکان و افساد موش و ارزانی زیت و کثرت ملخ غیر مضر و مردن خوک و چهار پایان در

مصر و نواحی و بهشت کسی را که اول اسم او ش و ر و ف و ی باشد و آخر اسم او س ح و خ و ش باشد او
شدت عظیم که مشرف شود بر هلاک و برطرف شدن نعمت و معظم این حوادث در بلاد منسوب به عقرب
یعنی حمل پس مریخ باشد و باد به خرشید در نواحی او تابعی و ظلمه و قوسی و ری و صعید مصر و بابل و همدان
و سودان و کوفه و چون شعری یمانی طلوع کند و قیقاوس در قوس باشد بر ظهور وبا و قتل و بسیاری
باد شمال و بودن رنگ قمر به سرخی مایل و طلوع نیل مایل بکری و خوفی باشد و کثرت موت در مردم از
آماسها و تغیر مردم در هر موضع و شنیدن اصوات بسیار در شمال و اراضی در چهارپایان و بسیاری سبزه
و میوه و سود مسافران در بحر و بزرگی طعام در نصف سال و کثرت امراض و اسقام از حمی و ظهور موش
مضیع زراعات و آفات در مزروعات و بسیاری گندم بعد از آن و ضایع شدن پنبه و بسیاری جوع و قحط
و گرانی در مغرب و امراض حوذیه و این سال بغایت تنگ بود در آخر سال در ... و زلزله و جنون
و سوداوی و تغیر قول و حرارت از کثرت اکل سبزیها و کسی که کمتر خورد سالم بود و ظهور کواکب ذوات الذنب
در جنب الثور و بسیاری نتاج حیوانات و قلت عسل و بسیاری کرم در میوه و غله و برطرف شدن سلاطین
و قلت طعام در اول سال و بسیاری در آخر سال و بسیاری آب چشمه و عربده و فساد خاران و کثرت فسق
خصوصا در مصر و بلاد مغرب و باریدن باران خوب در وسط سال و سلامتی غله و بسیاری ارزانی در
آخر سال در زمین نوبه و مغرب و کثرت انگور و میوه در زمین کوهستان و وقوع حرب عظیم در زمین
زمین و حرکت ملوک بجانب هم و خرابی بسیار از شهرها از بسیاری شر و فتنه و ارزانی در سواحل و زمین
قسط و رسیدن فزع عظیم بملک از بسیاری فتنه و حرب و ریختن خونها بتاخت و غارت در شام و ...
و اطاعت بکردن مردم مملکشان بعد از آن استقامت در احوالشان پدید آید و قتل و موت مردم از جانب
ملک خودشان و مردن دواب و گوسفند و نباتات و بردن ... طیور و بهشت کسی را که اول اسم وی ی
ح و ه و س باشد و آخر اسم او د و ح و س باشد از شدت عظیمی که مشرف بر بلا شود بعد از آن رستگاری
کرمد و سالم ماند و معظم این حوادث در بلاد منسوب به برج قوس ... و میزان و حوت و مشتری باشد و

بغداد و جبال و ری و دی و اصفهان و اماکن بر اسند و واسط و نیشابور و هرات و سجستان و کابل
و مردن سوده و بساط و عقلا دارد اسواد باشد چون شعری یمانیه طلوع کند و قیقاوس در جدی
باشد دلیلست بر ظهور باد قبول و صافی بودن آسمان و نیکویی طلوع نیل و ضایع شدن آدمیان از حمی
و از شدت سرما و زمستان و باران و مرض در شتاغ و بسیاری مار و خرچنگ در رود خصوصا در رود خانه
نیل و نیکی زیت و خرما و کثرت عسل و نقل و حبس بزرگ از مکانش و نزدیک هلاکت رسد و خوب آمدن
زراعت ... و ضایع شدن جو و سبزیها و کثرت سرد ... و ظهور کرد و ذنب در جانب مغرب نزد غروب
آفتاب و هلاک خلق بسیار در دریا از شکستن سفاین و غیره و بسیاری اسقاط اجنه و مردن ملک
و کثرت طاعون خصوصا در مصر و بلاد مغرب و بسیاری زنا و فجور و بلاها و زلزلها در جزایر و جنگ
و جدل و بسیاری حرارت و غلبه حیوانات موذیه مثل مار و کژدم و کشته شدن کسی را بکوید و قوت و قدرت
زانیان و فاسقان بر فسق و کثرت گندم و پنبه و ضایع شدن زراعت بسیار و غلبه حاکم مصر بر بعضی
عمال و مردن او بطاعون و تفوق جستن پادشاه فارس بر مملکت تور و خروج ملکی از حوالی اهواز ...
در بیابان و در بعضی بلاد هیچ باد قبول جهد و غارت کردن طاغیان غلات را و صدور شهر و اخذ
مال از وزرا و اربابان فتنه و منقطع شدن باران در آخر سال و احتیاج بعضی مردم و امکان رسیدن بسر
حد کمال و جلای اوطان از بسیاری جور و ظلم و ارزانی در اول سال و گرانی در آخر سال و بعضی در اواسط
سال گفته اند و حادث شدن امور قبیح از فتنه و حرب و معظم اینها در فلسطین و مرگ در سواحل و بلقا
بسبب طاعون و غیره تا آنکه تضرع کنند بخدای تعالی در دفع آن و مردن اطفال بطاعون و بودن مردم در
بلای عظیم و بسیاری درد زانو و درد سر و چشم و مردن چهارپایان و بهشت کسی را که اول اسم او م و ر و ن
باشد و آخر اسم او ی و ص و د و ع باشد از امراض و غرامت و حبسی که از جهت آهن پس قوت ما فقت
با جهد کرد که گرانی غلبه کند و بسیاری باران از تشرین ثانی ماه اوده کم شدن بعد از آن ناپیدا و معظم این
حوادث در زمین و بلادی که منسوب بجدی و دلو و زحل باشد در حبشه و شهران و مکران و سند و عرب

و عمان و هند تا اقصی چین و بجانب مشرق از زمین روم و مکه و حوالی آن و بوی است و چون شعری یمانیه طلوع
کند و قیقاوس در دلو باشد دلیلست بر وزیدن باد گرم و باریدن باران و خلاف هوا و کثرت ... و زیادتی
نور قمر و کواکب و بسیاری طلوع نیل فوق حاجت و ضایع شدن میوه و سرد رختی و ارزانی در مصر و فلسطین
و اکثر بلاد و ضایع شدن اکثر زراعت از ملخ و جستن بادی که ملخ را ضایع و بسیاری نهنگ و حشرات الارض
و حیوانات آبی ... و سالم بودن ... تشویش بمردم از جهت مرگی بزرگ و قحط
و فزع و فوت آن بزرگ ... خلایق شود و هلاک ... و بسیاری بارهمیت از انگور
و زیتون و میوه و نیکو بودن اکثر میوه و بسیاری باران در اول سال تا اواسط ... خلایق شود و گرسنگی
طیور و مردن ایشان و چهارپایان و بزرگ ... و بسیاری در سر و سینه و حمی و بسیاری فتنه
و جنگ و معطل بودن مردم و بسیاری در ... و ظهور شر و تشویش از جانب پادشاه و کشته شدن
ملکی از جهت ملکی و فتنها و حربها در زمین عرب و اختلاف میان ایشان و بلاد جهت نیت و خانها خراب شود
و مرگ زنان و جوانان از رجال و خوبی حال در آخر سال و مرگ در گاو و گوسفند و بدی حال زنان آبستن
در وضع حمل و ارزانی گندم و جو و کثرت زیت و حرب دو ملک با هم شرقی و غربی و ظفر غربی را باشد و بسیاری
فزع و خوف و عللها امراض و بیماری در مردم و عزت طعام در اول سال و وقوع بلیات در اشراف این اقلیم
از جانب ملکی و گرسنگی در بهایم و بیم است کسی را که اول اسم او د و ع و ف و ض باشد و آخر اسم او ک و
ف و خ و د باشد از شدت عظیم یا از مرضی یا بواسطه نقل از مرتبه یا ابتلا بتعرض و معظم این حوادث و
آفات در بلاد منسوب به دلو و جدی و زحل باشد و آن سودان و اکراد و نواحی جبال و کوفه و حوالی آن و
طول ... فسطاط از مصر و غربی زمین سند و فارس باشد و چون شعری یمانیه طلوع کند و
قیقاوس در حوت باشد دلیلست بر ظهور باد شرقی دایم بسیار با باران و روشنی قمر و کواکب دیگر
چون روز ... و غرق سفاین و بسیاری نیل آفت راکبان نیل از نهنگ و بسیاری مکس مطر و هدم اماکن
مردم ملوک را و هلاک عساکر ملک و بسیاری در روغن و کذب در مردم و ارزانی و بزرگ حبوب و شدت

گرما در زمستان و کثرت زیتون و انگور و عسل و خرما و حرب و فتنه با سپاه عرب و روم و فتح سلطان
و تصرف در ملک و اطلاق مال و احوال کافران و مرگ در گاو و چهارپایان و خرابی کلیسا و بیع و غارت
دهات و کوچ ... اهل قرا و گرانی حبوب ... بعد از آن گران شود تا ...
و گرانی زیت و صابون و آفت گاو و خوبی انجیر و انگور و خوشحالی مردم بعضی عمال از تغییر و تبدیل حاکم
و تغییر تسعیرات در نیمه سال تا آخر و بعضی ... و بهم رسیدن امراض در میان مردم از تنگی
و درد سر و چشم و ضربان و مرگ کودکان و زنان و صلاح بهایم و کشته شدن ملکی بدست ... حبشی
و حرب عظیمی در حمص و بسته شدن راهها و دست بر آوردن عرب در غارت و نهب در سواحل ...
و کثرت نقل و حرکت و بهشت کسی را که اول اسم او ح و ب و ت و ز باشد و آخر اسم او ذ و ل و ق و ح
باشد از شدت عظیمی که مشرف شود بر هلاک و معظم این حوادث در بلاد منسوب بحوت باشد و مشتری
طبرستان و نواحی شمال از جرجان و ارض روم یا زمین شام و اکثر زمین مصر ...
هند و شهرهای قومس خاتمه احکام مختلفه نسبت با آراء قوم مشتمل بر چهار فصل فصل اول در
احکام سنین بقول ترکان معلوم باشد که نزد حکمای ... دوازده ...
و چون سال آن جانور در آید احکام بخوبی او کنند و گویند چون سال موش بعربی فار و بختایی ...
و بترکی ... و بعضی ... گویند در آید آشوب و فتنه و خونریزی بسیار بود و غلبه دزدان و قطاع
الطریق بود و مضرت یافتن مردم از حشرات الارض و موذیان باشد و فراخی و ارزانی در بعضی محال باشد
و رجال و اهل دیوان را ... و زبان روی نماید و باران کم در این سال متوسط بود و فرزندی که در
ثلث اول این سال بوجود آید موذی و لجوج و گران طبیعت باشد و اگر در ثلث ثانی بوجود آید دانا
و باوقار و با تمکین و باادب باشد و اگر در ثلث آخر بوجود آید کذاب و بیهوده گوی و جاهل و نادان باشد
و چون سال گاو بعربی بقر و بختایی ... بترکی اود و بعضی ... گویند در آید بیماری بسیار بود خصوصا
درد سر و امراض دماغی و زمستان سرد کننده و فصول که بطبع خود باشند و هوا مختلف باشد و آفت

میوه از سرما باشد و در اطراف عالم فتنه و آشوب بسیار بود و اندوه و دغدغه در خواطر بسیار بود خصوصا در اشراف و امرا و سلاطین و بسیاری باران های پی در پی قوی و هر فرزندی که در ثلث اول سال بوجود آید دانا و دور بین و با فهم باشد اما از علم و دانش کم بهره داشته باشد و انکه در ثلث دوم بوجود آید پیوسته غمناک و رنجور و درهم باشد و انکه در ثلث آخر بوجود آید کم عقل و بیهوده گوی و جاهل طبیعت باشد و چون سال پلنگ که بعربی نمر و بختائی برس و بترکی بارس و بهندی چیته گویند در آید دلیلست که درین سال خیر حال ملوک و سلاطین از یکدیگر بیمناک شوند و در مقام مخالفت باشند و نقض عهود نمایند بدان سبب مخالفان و مدعیان از اطراف و اکناف پدید آیند و اظهار مخالفت و عناد نمایند خاصه در حدود مشرق و مغرب و در بعضی تسعیرات بالا گیرد و کثرت میوه کم حاصل شود و خصومت میان عوام عام گردد و حیوانات را آفت رسد و مردم دریابار از غرق سفاین آزار کشند و حالات عجیبه درین سال بظهور آید و هر فرزندی که در ثلث اول بوجود آید دلیر و مردانه و خوب صورت بود و انکه در ثلث دوم متولد گردد مالدار و حریص بود و از حیوانات بهره مند بود و انکه در ثلث آخر بوجود آید کاهل و بی عقل و خودستا بود و چون سال خرگوش که بعربی ارنب و بختائی ماو و بترکی طاوشقان و بهندی کویند در آید دلیلست بر کثرت نعمت و فراغت و در بعضی محال کثرت بیماری و فوت و موت باشد خاصه در زنان و ساده زنخان و کودکان و میل ملوک بعدل و انصاف و اگر ظلمی واقع شود بصورت عدل باشد و کثرت باران و زیادتی آب چشمه و رودخانه و بسیاری کذب و اراجیف و مکر و کینه در میان خلایق و آخر از کردار و گفتار خود نادم و پشیمان باشند و سفرهای بی اختیار مردم را روی نماید و هر فرزندی که در ثلث اول متولد گردد نیکبخت و دلیر و در کارها شتاب کننده بود چنانچه بر قول او اعتماد نماند و اگر در ثلث ثانی بوجود آید دور اندیش و کوتاه نظر و کم همت باشد و انکه در ثلث ثالث پا از کتم عدم بصحرای وجود نهد بسیار گوی و بی منفعت و از مردم متنفر باشد و چون سال نهنگ در آید که بعربی تمساح و بختائی چین و بترکی لوی و بهندی کویند دلیلست

که درین سال خیر سال حرب و خون ریختن بسیار بود و باران بسیار آید و زمستان سرد کند و در ختان را آفت رسد جو و گندم خوب حاصل شود و بعضی محصولات را آفت رسد و فرزندی که در ثلث اول بوجود آید بدخو و متنفر طبع بود و با مردم کم آمیزش بود و انکه در ثلث اوسط متولد شود پاکیزه گوی و نیکوکار و صاحب سیرت باشد و انکه در ثلث آخر بوجود آید پشرم و بیحیا و بیم و شریر باشد و چون سال مار که بعربی حیه و بختائی خر و بترکی ییلان و بهندی سانپ گویند در آید دلیلست که درین سال میوه کم بود و سال باشد خشک و زمستان سرد و هوا داکند و حشرات الارض موذی چون مار و مور و زنبور و ملخ در بعضی مواضع بسیار بود و در میان ملوک و سلاطین و امرا و سپهسالاران خصومت و جدال بظهور رسد و کینه و مکر و حیله و حسد در میان خلایق بسیار بود و بیماریهای مختلف دموی پدید آید اکثر آن در ظاهر بدن مثل گری و دنبل و آتشک و خوره و در بعضی بلاد بیم وبا و طاعون باشد و بیماریهای وبائی باشد و فرزندی که در ثلث اول این سال بوجود آید سلایم و دوراندیش و خاموش و با وقار و بسیار عمر دراز عمر باشد و انکه در ثلث ثانی متولد شود طامع و ناسازکار و حسود و کینه جوی و بدکردار بود و انکه در ثلث آخر متولد شود درشت و بدخو و طامع و مکار و کاهل و ابله کار بود و چون سال اسب که بعربی فرس و بختائی وه و بترکی یونت و بهندی گوره گویند در آید دلیلست بر بسیاری فتنه و آشوب و تشویش خلایق در طرف ترکستان و روم و فرنگ و نیکویی مزروعات و آفت میوه در بعضی بلاد و شدت سرما در زمستان و بسیاری باران و هر فرزندی که در ثلث اول متولد شود دانا و عاقل و بلند همت باشد و انکه در ثلث دوم متولد شود مقبول القول و راستگو و راستکردار و جوانمرد و صاحب علم و صلح باشد و انکه در ثلث ثالث بوجود آید بدخو و مقبوض خاطر و بداندیش و کینه دار و کینه جو بود و چون سال گوسفند که بعربی غنم و بختائی ذی و بترکی قوی و بهندی کاوه گویند در آید دلیلست که درین سال نعمت فراوان گردد و مردمان مایل بخیرات و تصدقات باشند و بارندگی بسیار بود و اگر فتنه و آشوب روی نماید زود فرو نشیند و آرام گیرد و هر فرزندی که در ثلث اول سال بوجود خوب روی فراخ روزی و بلند

همت باشد و انکه در ثلث ثانی بوجود آید دشمنی و بیوقار و کم فرزند بود و انکه در ثلث ثالث بوجود آید بد روی و کوتاه عمر و ابله باشد و چون سال بوزینه که بعربی قرده و بختائی سه و بترکی بچین و بهندی بانر گویند در آید دلیلست که بر مجادله و محاربه بسیار و ظلم و تعدی و خواست بسیار از رعایا و برزیگران و مردم صحرانشین بغایت سرد کند و اکابر و اعیان و اشراف با یکدیگر در مقام حسد باشند و دزدان و اوباش و فتنه غلبه کنند و خلایق را مضرت رسانند و درین سال میوه را آفت رسد خصوصا انکور و حیوانات بزرگ مثل شتر و اسب و استر بسیار تلف شوند و هر فرزندی که در ثلث اول سال بوجود آید بد افعال و بد اعمال و بداندیش و بدکیش بود و انکه در ثلث ثانی بوجود آید حسود و نابکار و مکار و بدبخت بود و انکه در ثلث ثالث بوجود آید ابله و احمق و بخود مغرور و معتقد باشد و چون سال مرغ که بعربی دجاجه و بختائی لو و بترکی داقوق و بهندی کوکوری گویند در آید دلیلست که درین سال بیماری بسیار بود و در بعضی مواضع زلزله و خرابی واقع شود و دولج باز آورده باشد و با فیقت بود و در بعضی اماکن حرب عظیم واقع شود و مردم بحقیقت و بیمروت و بیوفا گردند و حیوانات کم باشد و حیوانات بسیار باشد و بیماری زنان و اسقاط اجنه بود و هر فرزندی که در ثلث اول بوجود آید خوب صورت و سخی و بیصرفی بود و انکه در ثلث اوسط بوجود آید مفسد و شریر و بدکردار و حیله بود و انکه در ثلث آخر بوجود آید نیک نفس و سخن شنو و صاحب رای و تدبیر باشد و چون سال سگ در آید که بعربی کلب و بختائی سو و بترکی ایت و بهندی کوکو گویند در آید دلیلست بر فتنه و آشوب و خونریزی و فوت اسب و استر و حیوانات قیمتی بسیار بود و دزدان و راهزنان و طراران بسیار گردد و راهها ناامن گردد و زمستان بغایت سرد گذرد و بیماری بسیار بود و بیم وبا و مرگ مفاجات در بلاد قابل باشد و اراجیف بسیار بود و مخالفت و دشمنی میان مردم عام گردد و مصادرت و مطالبت بسیار بود و قتل و ظلم و ستم باشد و هر فرزندی که در ثلث اول بوجود آید بدطبع و سگ صفت و ناسازکار و جنگ کننده و سخن چین و منافق و بدخو بود و انکه در ثلث ثانی بوجود آید زیرک و بسیار دان بود

اما متغیر طبع و بی اعتبار باشد و انکه در ثلث ثالث متولد شود دلیر و مردانه و با وقار و با وفا بود و بلند آوازه و چون سال خوک که بعربی خنزیر و بختائی خای و بترکی طنقوز و بهندی سور گویند در آید دلیلست بر مخالفت میان ملوک و تفکر و تردد خاطر عامه خصوصا اعاظم و اعزه و ملوک و شفقت و عطوفت بر رعایا و رواج امر بمعروف و نهی منکر و بسیاری امراض مهلکه مخوفه خاصه میان اکابر و خوبی احوال مسافران و بسیاری نقل و حرکت و بسیاری دزدان و طراران و راهزنان و بسیاری موت چهارپایان و وفور میوه و مطعومات و خوبی ارتفاعات اما جو و ارزن را آفت رسد و بادهای زیان کار وزد و هر فرزندی که در ثلث اول بوجود آید زیرک و متکلم و خیره باشد و انکه در ثلث دوم بوجود آید دلیر و مردانه و جنگجو و ظلم آور باشد و خوف و چون شهور ترکان قمری حقیقی باشد هر چند سال سیزده ماه باشد بسیزده اجتماع و آن ماه زاید را شیون آی خوانند و از بودن شیون در بروج احکامی گویند اگر **شیون آی در حمل باشد** دلیلست بر بسیاری رعد و برق و صاعقه و صلح میان دو پادشاه در هندوستان و اقلیم اول و ملوک کوه پایه از هر اقالیم و اگر در ثور باشد دلیلست بر قلت باران چنانچه بدعای باران احتیاج شود و بسیاری کندن چاهها و خشکی هوا با وجود ابر و تغییرات در هوا و اگر در جوزا باشد دلیلست بر شدت گرما و افراط و حرارت و بسیاری باد سموم و فوت خلایق از بسیاری حرارت و باران مفرط و بادهای مختلف و اگر در سرطان باشد دلیلست بر بسیاری باد سموم و فوت مردم از احراق و سوزش و تاخت و تالان و کمی باران و مرگ زنان و ساده زنخان و مطربان و صلاح حال اعزه و ملک زادگان و اگر در اسد باشد دلیلست بر بسیاری آبها و غرق سفاین و تضییع ارباب قلم و فوت و موت بزرگی از اهل قلم و پیر و نقی و دختر طغیاد و بدی حال محاسبان و گرفتاری و اندوه ایشان و اگر در سنبله باشد دلیلست بر بسیاری اخبار و اراجیف موحشه و بدی حال زنان و خواجه سرایان و مطربان و ناسازگاری از ازواج و کسادی بازار عطریات و ضایع حلویات و ابریشم و بسیاری باران بی نفع و اگر در میزان باشد دلیلست بر غلبه دزدان و راهزنان و بسیاری فسق و فجور و ریختن خونها و بسیاری لشکرکشی و جنگ و جدل و بسیاری فتنه و آشوب و نقض عهود

وزبونی حال ملوک عربستان وضعف حال حرمین و تغییر مدرسان وصدور وقضات واهل شرع
واگر در عقرب باشد دلیلست بر اندوه قضات وسادات وصدور وفوت وموت اشراف واهل عزت وپیدا
آمدن کاهنان وجادوان که مردم از مجاز وکرامات رشید ومردم را دعوت کنند به دینی که آفت ستور ومیل
مردم بصنایع آتشی وتغیر هوا واگر در قوس باشد دلیلست بر شدت برف وباران وماندن مردم در
برف وهلاک مردم از آن وبسته شدن راهها وافتادن عوام الناس از مرتبه خود واز کار وبار خود واندوهناک
شدن ایشان وناسازگاری ازواج وفساد حیوانات وحشی واگر در جدی باشد دلیلست بر تزلزل در
مردم کوه پایه وصحرانشین واندوه ملوک واکابر وجستن بادهای مخرب وظلمت هوا واندوه مشایخ
وگوشه نشینان وگرفتاری مزارعان وصحرانشین ودرماندگی رسولان وپیکان واهل سفر واگر در دلو
باشد دلیلست بر اندوه سادات وصدور وقضات ومدرسان وحرکت مسافران دریا وغرق سفاین
وآفت حیوانات وبسیاری تموج وخرابی مواضع از بسیاری آب وبارندگی وتعمیر قنوات وبستانها و
تکبر ونخوت مردم فرومایه وعوام الناس نکته بر صاحب برج شیوه نکوئی وازبودن او در برج و
انظار او با کواکب حکم خوبی وبدی در بلاد منسوبه بجای او کنند وغافل نشوند از صاحب برج دوم شیون
نقل از کتابی که نقل از شرح جفر غلام زحل کرده بود نکته احکام بیوت بر بیوت تا پنجم سال ترکان باید کرد
خفا کرمزیست مجرب فصل دوم در احکام سال جهودان چون مدار سال ایشان بکواکب ومرئیات نهاده
واجتماعات احکام سال از وروی که سر سال است واجتماعی که قریب باول میزان نهاده اند واحکام ماه نیز
بدین دستور گویند اگر سال صاحب او انکس باشد بدستور حکم کنند باز واید چنانچه بیان نموده شود
در ضمن سه نکته اول در ساعات در ساعات اجتماع پس اگر اجتماع در ساعات زحل با نیکی حال دلیل است
بر خوبی احوال خاندانهای قدیمه ومشایخ عظام وراهبان کرام ومزارعان وصحرانشینان وقلعه داران و
مردم هند وساکنان اقلیم اول پس اگر مشتری ناظر باشد یا روز مشتری باشد دلیل تهید این جمع باشد
بادیان خود وپاکیزگی وعبادات وطاعات باشد اگر نظر ن و سه و س باشد وضد مذکورات باشد

اگر نظر ل یا ع باشد واگر مریخ ناظر باشد یا روز مریخ باشد دلیلست بر عدم تعصب وبد نفسی وشجاعت
طبقات مذکور واگر نظر س یا ل باشد واگر نظر ت یا ل یا ع باشد دلیل جنگ وجدل وشر وفتنه واشوب
میان جماعت باشد ووبا وطاعون وبیماریهای گوناگون باشد واگر شمس ناظر یا روز شمس باشد دلیل است
بر عزت وشفقت سلاطین با جماعت وبزرگی ومالداری وصاحب اعتباری این طبقه وطایفه اگر نظر
سه یا س باشد واگر قه یا ل یا ع باشد دلیل تکلم وجفا کشیدن این جماعت باشد از پادشاهان وسلاطین
واگر زهره ناظر باشد یا روز زهره باشد دلیلست بر اشتغال بعیش وعشرت ومیل بلذات وساختن
زینت وخوشحالی وپاکیزگی این طبقه وطایفه اگر نظر ه یا س یا س باشد وضد مذکورات باشد اگر ل یا ع
باشد ایضا دلیلست بر رواج فسق وفجور وزنا ولواطه وافعال قبیحه ومیل مردم به بیقیدی وعلوم سفلی و
والحاد رواج یابد واگر عطارد ناظر باشد یا روز عطارد باشد دلیلست بر رواج افعال واعمال وادیان کهنه
ومیل مردم بعلوم دقیقه وفلسفه وصنعت — ورواج مذاهب کهن والحاد وبسیاری مکر وتزویر وفساد
حال وزرا وارباب قلم باشد واگر نظر ه یا ر یا سه باشد وضد مذکورات باشد بر اقبح وجهی اگر نظر ل یا ع
باشد واگر قمر ناظر باشد یا روز قمر باشد دلیلست بر برودت هوا وپریشانی تجار ومردم بازار وتردد مردم
ومنسوبات زحل بجهت کسب معیشت واگر نظر ه یا د یا سه باشد واگر نظر ع یا ل باشد دلیل نزاع وجدال
میان عوام ومردم مشایخ وخاندانهای قدیم باشد واگر روز زحل باشد فتح ونصرت وشادی وفرح
یهودان وعزت ادیان کهن ووصل مردم بقلعه داری وتمرد وعدم اطاعت ملوک وحکام باشد
اگر زحل با راس احوال مذکوره متفرعه در تزاید باشد واگر با ذنب سعادت متفرعه در تناقص نحوست
در تزاید باشد اگر زحل بد حال باشد دلیل ضد مذکورات باشد وانظار وایام همانست که مذکور شد
واحکام هفت فصل دوم در نظر باید داشت واگر اجتماع در ساعت مشتری باشد با نیکی حال دلیل
صلاح حال عالمیان باشد خصوصا سادات واشراف وقضات وعلما ووزرا وتجار ومیل مردم بخیرات
وطاعات وعبادات وساختن مساجد ومعابد وبقاع الخیر وگشادی هوا وخوبی حال ساکنان

اقلیم دوم علی الرسم باشد پس اگر زحل ناظر باشد یا روز زحل باشد دلیلست بر میل مردم بعلوم
فلسفی ورواج بازار مشعبدان وبسیاری تجادل ومناقشه میان مشایخ ومدرسان وفقها ومیل
مردم بادیان حق وادیان کهنه وشاید آتش بعث برسابق قوت گیرد وهنود سان هر ادیان ترویج
بهم رسانند اگر نظر ت و مشتری مستعلی باشد آبادانی بقاع الخیر ومساجد ومعابد باشد و نیکیها
رواج یابد واگر زحل مستعلی باشد بدیها رواج یابد وظلم بصورت عدل جلوه گر گردد واگر نظر
سه یا ل باشد مستحسنات مذکوره بد جلوه آید واگر نظر ع یا ل باشد دلیل بهم رسیدن حروب وفتن
واشوب ومحی وتاخت وتالان ونهب وغارت وبدی حال اشراف وقضات وفساد ادیان ومذاهب
وانقطاع طریق خصوصا راه حج وزیارات ومواضع متبرکه وارزانی اطعمه وکسادی آن باشد واگر مریخ
ناظر یا روز مریخ باشد دلیل حدت واستیلاء حرارت بر مزاج ائمه وقضات ومخالفت اهل صلاح با معارف
والحیان وغلبه اشرار وتوبه فجار وبسیاری امر معروف ونهی منکر وخروج جمعی از دین وملت یهودان
وقوت ساکنان اقلیم سیوم واگر نظر ه مقارنه باشد واگر نظر سه یا ل باشد دلیلست بر غلبه حرارت
وجهاد وفتح ورواج مذهب وملت ومیکی که آتش پرستی باشد وخوبی حال لشکری وامرا وفرح ملوک
باشد واگر نظر ع یا ل باشد دلیلست بر بسیاری خصومات وظلم ونهب وغارت وخونریزی وموت
در روم وجنگ میان خلایق وغلبه کفار ودست یافتن بر هلاک بعضی ارباب دین ومحاصره قلاع
وقطع طریق واخذ اموال تجار بظلم وجور وفزع میان ملوک وموت بعضی اکابر وزهاد واگر شمس ناظر باشد
یا روز آفتاب باشد دلیل استیلای ملوک وسلاطین ومیل ایشان بعدل وانصاف وخیرات وطاعات ورواج
دادن شریعت وقوت ساکنان اقلیم چهارم واگر نظر سه یا ل باشد واگر نظر ع یا ل باشد عداوت وعناد
ملوک با اهل شرع وبیرون مذهب وملت وبیتفکری ملوک ومیل ایشان بهتک شرع واگر نظر باشد دلیلست
که پادشاه حکم بقتل عالم یا اگر بزرگی از اهل دین را بکشد واگر زهره ناظر باشد یا روز زهره باشد دلیلست
بر قوت دین اسلام وقوت ساکنان اقلیم پنجم ورواج بازار زنان وبسیاری مناکحات وتزویجات وبسیار
واشتغال

واشتغال مردم بعیش وعشرت خوانندگان وسازندگان ورنود واوباشی پس اگر نظر ل یا ه باشد مستعلی
ظلم وتعدی وجور رجعت باشد بصورت عدل وفرحی وخوشی طبعی ورواج بازار فسق وفجور وپامالی اهل اشراف و
اهل ملت که خوشی طبعی وخواست وطلب ارتفاع واهل بازار وحرب وجنگ بخوشی طبعی وفساد معادن و
ناسازگاری ازواج ومشتری مستعلی باشد دلیل میل امور بصلاح باشد وبسیاری امر معروف ونهی منکر ومیل علما
وانقیاد باهو ولعب اما بقیدی وبیرون آوازگی ازدواج ورسیدن علما بمرتبه جلیله
باشد واگر نظر سه یا ر باشد بعیش وعشرت طالب شوند واگر ع یا ل باشد از ابواب مذکوره غافل نشوند اگر عطارد
ناظر باشد یا روز عطارد باشد دلیلست بر قوت ارباب قلم ورواج کار تجار واهل بازار ورسیدن خیر باهل علوم چینی
بلاد مقید وسلاطین سفلین ورونق ارباب برو راستی در مردم وحق پرستی اگر نظر ه واگر نظر ع یا ل باشد دلیل است
بر خصومت میان قضات واشراف وظهور اشرار ودروغ وتزویر واراجیف وحرکت کتاب وتغییر ارباب قلم وبلاد و
هوا وتغییر در مناصب ومداوین ورسل میان ملوک بافرح وخوبی وزرا واگر سه یا ل باشد دلیلست بر فرح وزرا
وارباب قلم وبسیاری جدل ومناظره وباران واگر ناظر قمر باشد یا روز قمر باشد دلیلست بر کثرت رطوبت وقتال
میان خلایق وفساد هوا اگر نظر ه باشد واگر سه یا ل باشد دلیلست بر خوبی هوا ورسیدن اخبار مرغوبه
ودعوی حق ورسیدن خلایق بحاجات واگر ع یا ل باشد دلیلست بر کتمان اسرار وبسیاری بد بانات وارتفاع
شان عباد وکثرت عبادت وتعمیر مساجد وکثرت اراجیف واگر روز مشتری باشد دلیل بسیاری عبادات ووسیلن
شدن صاحب ادیان وسعادت یهودان دلیل بسیاری عبادات وترک دین کفتی خوبان وصاحبان ادیان
واگر مشتری با راس باشد دلیل تزاید خیرات وعبادات وطاعات وتعمیر مساجد ومعابد وبقاع الخیر باشد واگر مشتری
با ذنب باشد دلیل بر ضد مذکور باشد واگر مشتری بد حال باشد احکام بضد گوئیم بدیها وخوبیها نقص
باشد واگر اجتماع در ساعت مریخ باشد با نیکی حال دلیلست بر بسیاری شر وفتنه وغلبه زنان وراهزنان
واختلاف ورنوه واوباشی وجنگ وجدل در آن ناحیت باشد که مریخ در آنجا باشد پس اگر زحل مقارن باشد یا
روز زحل باشد دلیل فتنه وحرب باشد خصوصا در جانب مشرق واقلیم سیم واجتماع لشکر وخشکی ولایت و

شکوهاکولات وغیره رفتن قوی و رواج بازار آلت حرب و بیماری بدجوی و بسیاری قتل و آفت سرایت سیما
واحتراق مواضع بسیار و قطع طریق و آفت گوسفند و خوف در عالم و ظلم و ستم برعیت و تاریکی هوا و
جستن رعد و برق و اکثر مناقشات در کوه پایها باشد و بسیاری ملخ موذی زرع و قوت ملکی صاحب اقتدار
و تسلط جند بر مخادیم خویش و فرقه سفلی و فساد انکار و بسیاری سیل خراب کننده و باقی انظار ارباب
اتصالات برمارند و اگر مشتری مقارن یا روزوی باشد دلیل غلبه کردن امرا و اهل سلاح بر وزرا و اشراف
و قوت اشرار و تلف شدن حال خلایق و بار نحوی و تسلط روی بر ارمنی یا بسیاری جنگ و جدل و باقی انظار
بمستور برمارند و اگر شمس مقارن یا روزوی باشد دلیل فتنه و جنگ و جدل و کثرت زرع و قلت خیرات
و بلد ملی شدن و بسیار شر و سوختن اماکن شریفه و غیره و اندوه لشکری و قوت ملکی بنجباه و حاجت ملوک
به لشکری و باقی انظار بمستور و اگر زهره مقارن یا روزوی باشد دلیل بسیاری بارات و سرما و خانی کشتی
ضیق و فجور خاصه در لشکری و مردم بداصل و سقوط اجنه و ظهور علت در آلت تناسل و ناله مطربان و ارباب حیف
در کوه پایها و بدی حال زنان و مطربان و باقی انظار بمستور حکم کنند و اگر عطارد مقارن یا روزوی باشد
دلیل جنگ و جدل در عالم خصوصا در زمین شام و مغرب زمین و کمی آب چشمه و جنگ و خونریزی میان
روم و ترک و خرابی مغرب زمین و کثرت امراض و بسیاری بارات و ظلم و فساد سقایی و کثرت لواطه و کثرت
مکر و غدر و گفتن سخنان دروغ و تهمت و خیانتها از هر نوع و بد گشتن هوا و احکام باقی انظار بمستور
باشد و اگر قمر مقارن یا روزوی باشد دلیل اندوه زنان و بیماری ایشان و ستم و جنگ و نفاق دواب
و فوت اعیان و اگر روزخودش باشد دلیل وحشت بسیار و اندوه خلایق و بسیاری جوشش ابدان
و قتل و خونریزی و ظفر دزدان و طرّاران و راه زنان و اکثر آن بعلانیه واقع شود و اگر بارابی باشد دلیل
غلبه و زیادتی مدلولات آن باشد و اگر باذنب باشد دلیل بی اعتدالی و غلبه منسوبات و معلولات وی
باشد و زیادتی وحوش موذیه و حشرات الارض مفسده باشد و اگر مریخ بدحال باشد و اگر اجتماع در
شمس واقع شود با نیکی حال دلیل ترحم نمودن ملوک و سلاطین باشد بر رعایا و زیردستان و تجبر

وتکبر اشراف و رواج مذاهب بعوضات و کثرت خطا ایشان و بسیاری طلا و نقره و غلبه حرارت بر مزاج سلطان و
امرا و اشراف و بیماری حموم و فوت و موت موتان و مرتج بد اصل و فرومایه و فرج و خوشحالی ساکنان اقلیم
چهارم و اگر قل باشد یا روز زوی دلیل بیرنگی در بلاد مشرق و شدت و قحط در بلاد شمال و قحط و
حبوب در بلاد جنوب و بسیاری موش و ملخ و باقی انظار از محلش برمارند و اگر ق یا روز مشتری باشد
دلیل وقوع فتنه میان ترک و عرب و شدت خوف و اندوه عالمیان خصوصا سادات و اشراف و علما و وزرا
و ظهور آیات سماوی و زلازل و قحط و گرانی و غبار و باد سموم و اگر قل دیگر باشد از اتصالات برمارند
و اگر قخ یا روزوی باشد دلیل گرما و خشکی هوا و بسیاری شهب و اخبار و اراجیف و حیله در خلایق و فساد
معادن و کثرت آلت حرب و بیماری و حرب و فتنه در فارس و هلاک اولاد ملوک و مرگ علما و حرب میان
مشرق و مغرب و غلبه جاحق که منسوب بآفتاب باشند و حرکت ترک و بسیاری ستور و رقص ادیان و
زلزله و مرجی مهلک و دیگر اتصالات بمستور برمارند و اگر قه یا روزوی باشد دلیل فساد حال زنان و
ساده زنخان و جور ملوک بر رعیت و بدی حال مطربان باشد و اگر قد یا روزوی باشد دلیل موت مواشی
و اقتلم باشد و بسیاری ملخ و گرمی هوا و کمی نم و باران و هلاک ساده زنخان باشد و اگر روز قمر باشد دلیل
بسیاری باد سموم و کمی باران و مرگ زنان و هلاک ساده زنخان و مردم بازار و صلاح حال خلایق از عزه
باشد و اگر روز آفتاب باشد دلیل اندوه ملوک و سلاطین و فساد خرابخانه و بدی حال تجار و اهل بازار باشد
و اگر شمس بارابی باشد دلیل تزاید مدلولات وی باشد و اگر باذنب باشد دلیل نقص مدلول مذکور باشد
و بدحال و تزاید امور قبیحه باشد و اگر شمس بدحال باشد دلیل اندوه امرا و سلاطین و فروتنی از
منسوبات مقارن و کوکب متصل باشد و اگر اجتماع در ساعت زهره باشد با نیکحال دلیل بسیاری فرج
و خوشی و عشرت و بسیاری مناکحات و منعقد شدن مجالس و محافل بعیش و عشرت و رواج کار ساده
زنخان و بالا گرفتن کار زنان و فراغت و رفاهیت مطربان پس اگر قل یا روز زحل باشد دلیل طرب
و شادی باشد در رستاق و بهان و موت ملک روم و بالا گرفتن کار یاد و نرخها و موافقت ازواج و رونق

کار مطربان و دبای خلق و خنق و فتنه و کثرت استعمال اوتار و شدت سرما و باران و حکم باقی انظار از فصول
برمارند و اگر ق یا روز مشتری باشد دلیل کثرت جمعیت و فراوانی نعمت و عدل در حکام و راستی
در خلایق و فساد مزروعات در بلاد روم و بار انهار و محل و خوف هوا و وقوع نکاح علما و خیر و صحت خلایق
و سعادت خواتین و رونق کار مطربان و باقی انظار بمستور الا مقابله که دلیل تباهی عمارات حالی در
ادیان باشد و اگر قح یا روز مریخ باشد دلیل بسیاری فسق و فجور و فوت بزرگ و نیکی که نشانه باشد
بارت و میل مردان و زنان با فعال ناپسندیده و خصومت ازواج و اسقاط اجنه و بیماری مطربان و ساده
زنخان و خرابی بعضی مهلکه و مرگ و خوشحالی لشکری و کثرت فسق و فساد و بادان و تاریکی هوا و باقی انظار
بمستور از اتصالات برمارند و اگر قل یا روز شمس باشد دلیل موت ملوک و حرکت لشکری و مرگ
زنان و ساده زنخان و مطربان و ریزش باران و باد و سخت باشد و اگر ق یا روز عطارد باشد دلیل بسیاری
خواهش و خیرگی زنان و امردان و خوبی حال مردم موصل و فرح ارباب قلم و رونق کار خاران و قماربازان
رسیدن مسافران در ریا و خوبی هوا و باران سخت باشد و اگر سه باشد دلیل فساد ادیان و فرح
ارباب قلم و رواج بازار ملحدان و مردم بیدین باشد و اگر قره یا روز قمر باشد دلیل آفت فساق و مرگ
خادمان و خوبی حال علما و رطوبت و ابر و باران و زیاده شدن آبها و سرما و سلامتی زنان و رنود و او باش و
باقی انظار از ممازجات برمارند و اگر روز زهره باشد دلیلست بر فرح و شادی و قوت دین اسلام و فرحت
زنان و مطربان و ساده زنخان و خواجه سرایان و خوشحالی عامه خلایق باشد و اگر زهره بارابی باشد دلیل
ازدیاد فرح و خوشحالی مدلولات باشد و اگر باذنب باشد فرح و شادی باشد اما بوجه شرع نباشد
بلکه بلواطه و افعال ناپسندیده انظار عامه باشد یا بدحال زهره ضد مذکورات باشد از هر نظر و اگر
اجتماع در ساعت عطارد واقع شود با نیکحال دلیلست بر رواج بازار مکر و حیله و تزویر و خوبی حال
مستوفیان و ارباب قلم و بسیاری خیانت و رواج کار عمال و متصرفین و بسیاری سحر و جادو و ظهور
تزویرات و عجایب و غرایب و قوت ساکنان اقلیم ششم و بلاد منسوب بعطارد پس اگر قل یا روز

زحل باشد دلیلست بر غضب اهل دیوان بر دیانتین و فرو بستگی کار تجار و اهل بازار و بسیاری اراجیف
و مکر و تهمت میان خلایق و تفاوت نرخها و فتنه و شر و طلب قلم و متصرفین و خونریزی در طرف شمال و روما
و باقی انظار بمستور حکم کنند و اگر قی یا روز مشتری باشد دلیل فرح علما و خوبی حال کتاب و
ارباب قلم و قوت حسابان اهل قلم و تجار و اهل بازار باشد و جنگ در میان روم میان و خرابی در یک جای طرف
شمال باشد و رسیدن خبرهای نیک و جستن بادهای مفید و سلامتی سقاین رونق ارباب بر و رواج بازار
و راستی مردم و حق پرستی و احکام دیگر اتصالات بمستور باشد و اگر قح یا روز مریخ باشد دلیل
استیلاء حرارت بر مزاجها باشد و فوت و برطرف شدن ملکی باشد و تجدید ملکی در بعضی بلاد و وزرا و ظرف
شدن آن و خروج خوارج در خراسان و خصومت اصحاب دیوان با ارباب سلاح و غلبه عوام و بسیار راهزنی حیف
و دزدی و مکر و حیله در خلایق و برگشتن هوا و اگر بدحال باشد ظهور سحرکاران و ساحران و طراران
و مفسدان باشد و بیقیدی خلایق در ادیان و اگر قد یا روز شمس باشد دلیل حرب و خروج مدعی و
خشکی و گرمی هوا و باد سموم و فتنه در مصر و بلاد بزرک و کمی باران و مغضوب شدن و خسارت ارباب
قلم و اگر قه یا روز زهره باشد دلیل سلامتی طرق و ناسازگاری ازواج و بسیاری تعلق و تعشق و محبت
میان زنان و امردان و رواج بازار نیرنجات و بکار داشتن عطریات و بخورات و بسیاری ضحک و مزاح در خلایق
و ظهور مسخرگان و تغیر هوا و بسیاری رعد و برق و احکام تسدیس در اتصالات پیوست است و اگر قره
یا روز قمر باشد دلیل رواج بازارها و کثرت معاملات و آمد شد کاروانها و رسولان و میل مردم بحکایات و ترهات
و اخبار و نم و باران و دیگر انظار بمستور باید حکم کرد و اگر روز عطارد باشد دلیل مکر و تزویر و حیله و خیانت
و نوشتجات مزوّرانه و اگر عطارد بارابی باشد دلیل ازدیاد تزویرات و قوت حال متصرفان و اگر باذنب باشد
دلیل فتنه و آشوب و قحط و تنگی و قوت شریران و بد نفسان و قوت مدلولات مذکوره از بدیها و اگر عطارد
بدحال باشد در هر نظر ضد مذکورات باشد و اگر اجتماع در ساعت قمر باشد با نیکحال دلیل ترمد خلایق بجهت
معیشت و میل ایشان بسفرها و گرفتگی خواطر و اندوه و مخالفت میان کوچک و بزرگ و بسیاری اراجیف

ودشواری وضع حمل وفوت زنان در وقت وضع حمل وکسادی بازار وانده رنود واوباش وبسیاری کشتن
برچیان وخفه کنان پس اگر هدر ل یار وز زحل باشد دلیلست بر فوت زنان وجلا اوطان نمودن خلایق در
اقالیم خصوصا اقلیم هفتم وشدت باران وبسیاری امراض وباقی انظار بدستور حکم کنند واگر هدر ی یار وز مشتری
باشد دلیل بسیاری قتال درمیان خلایق وکثرت رطوبت وترفه سادات واشراف وقضات واندوه وزنا
باشد دیگر انظار بدستور حکم بردارد واگر هدر ح یار وز مریخ باشد دلیل حرب بود ومرک ملک کوچک
وخروج شدن خارجی بجهت حرب وکثرت موت وخفه شدن خلایق وبسیاری دزدان وکشتن برچیان و
طراران باشد وقیاس دیگر انظار از فصول بردارد واگر در وز شمس باشد دلیل توسط باد وشدت گرما و
بسیاری باران ومیل ملوک بشرارت وشب کردها وبسیاری فسق وفجور ملوک واگر هدر ه یار وز زهره باشد
دلیلست بر بسیاری باران وطیش وکثرت در خلایق خصوصا رنود واوباش وتجار ومردم بازار ورواج بازار
عطریات وخوبی معایش وبسیاری ترویجات وباقی انظار از فصل ممازجات حکم کنند واگر هدر ب یار وز عطارد باشد
دلیل اختلاف بادها وبسیاری باد سموم وامکان باران ومیل عوام بخواندن ونوشتن واندوه وترمد ارباب قلم
ومحبوس بودن مستوفیان وارباب مناصب از اعمال خود ورنجه شدن کتاب وحکیمان ورمالان ومنجمان و
ساحران وباقی اتصالات بدستور حکم بردارند واگر دور قمر باشد دلیل ترمد وگرفتاری رسولان وجاسوسان
واندوه مسافران وبدیحالی تجار واهل بازار وکسادی بازارها وهلاک کردن مردم خودرا بدستور خود واگر قمر
با زحل باشد دلیل برانکه مدلولات واگر قمر بدحال باشد رمن نظر مدلولات خوب کم وبدیحالی خوب باشد بلکه
درتزاید باشد وعقل را بجای سازند ودرحکم واحکام سال از ایش هشانا واجتماع او گویند واحکام ماه
از اجتماع که در آن ماه واقع شود وچون ایش هشانا که اول سال است اگر در روز ادو واقع شده باشد
یکروز پستر ایش هشانا باشد احکام او را از روز وساعت در ادو دوز بهن گویند واصل با ادو کیره
واشربیک وی سازند نکته دوم نظر کنند بسال که بسیطاست یا عبور وچون بر یک سه قسم منقسم میشود
کامل ومعتدل وناقص بنی احکام بر این شش قسم نهاده شد اما بسیطه کامله دلیلست بر صحت امزجه وقوت

ربع

رونق وبهره رسیدن خلایق بحاجات وفراخی معایش وبسیاری خیرات وخوبی کسب وحیشت وفرزندی که در
این سال بوجود آید پاک طینت وفصیح وخوب روی ونیکو تدبیر واین باشد وبهاری در این سال کمتر باشد
واکثر معالجات درست افتد ومیل مردم بازواج خود وسازکاری ازواج وشرکا وبسیاری امانت ودیانت وکمی خوف
وخطر وبسیاری اسفار ومیل مردم بمواضع متبرکه وبسیاری تعمیر ولایات ومیل مردم بخیرات ومبرات وعمارات
وآبادانی مساجد ومعابد وبقاع الخیر وحریص بودن مردم بشغل وعمل وکسب معایش وجمع مال ومیل ملوک
بعدل وانصاف وبسیاری چهارپایان وکمی عداوت وبسیاری محبت ومصادقت میان ملوک واشراف اما بسیطه
معتدله دلیل ازدیاد جاه ملوک وحرمت اعزه وفرح زنان ملوک واندوه رنود واوباش وکثرت بیماریهای از
حرارت ویبوست ومیل تسخیرات بگرانی ومخالفت ونزاع میان اقوام ومصاحبان وناسازکاری فرزندان
با پدران وتوسط منافع از املاک وزیادی ضیاع وعقار وفوت پدران وهر فرزندی که در این سال متولد شود
غیور وبداندیش وتوانا وسفاک وبد مهر ومادر سیارت بود وتسلط عبید بر صاحبان وغلبه فرزندان وزنان
ورواج بازار عطاران وبسیاری فسق وفجور واندیشیدن ملوک از خدم وسازکاری ازواج وشرکا وبسیاری
فوت در اطفال وبسیاری درس وبحث وعلوم دینیه ورواج بازارها وانده وزنا وخوشحالی وگرفتاری جاسوسان
در آمدن حاجات ومصادقت میان یکانکان وبسیاری دواب وکمی اعدا ورواج قید وزندان باشد اما بسیطه
ناقصه دلیل بی اعتدالی امزجه وضعف اخبار وکمی خزاین وبدی معایش وبی کسبی وبی نفعی تجار واهل بازار و
مصادقت میان برادران وخواهران واقوام وبسیاری نقل وحرکت با وجود بی نفعی وتنفر طبایع از منازل ومکان
اصلی وبی نفعی از ملک واملاک وبسیاری مصادرات ومطالبات وبسیاری ظلم وجور بصورت عدل وهر
فرزندی که در این سال بوجود آید مکار ومحیل وضعیف بدن وضعیف معده ودایم رنجور وفقر زده اکثر
واکر صاحب جزو اجتماع محترق باشد وبسیاری امراض ورواج بازار عیب وخدمه وبسیاری حیوانات صیاد
ومخالفت ازواج وبسیاری طلاق وفراق وبسیاری فوت وموت وبدی ومزاجهای وحشی وگرفتاری رسولان
وجاسوسان واندوه ملوک ومخالفت میان ملوک ونقض عهود ورسیدن مردم بحاجات وبسیاری اعدا

وتلف شدن حیوانات وبسیاری حشرات الارض باشد اما احکام عبور کامله دلیلست که نیاز بمراتب عالیه رسند
واندوه اقربا واشراف وبسیاری منافع از کسب وتجارت وبسیاری نقل وحرکت وخروج خوارج ودرساختن
با ملوک وسلاطین وصاحبان خود وتسلط زنان بشوهران وهر فرزندی که در این سال بوجود آید پرتفکر
وعالم ودانشمند ومهندس ومتقی وصالح باشد اما کم جهد وثبات باشد مگر آنکه صاحب جزو مستولی باشد بر طالع
فرزندی وبسیاری فوت وموت ورواج دار الشریعه وبسیاری دعویهای شرعیه وبسیاری حیفها ومیل مردم بعلوم
وصلاح وتقوی ورفتن بمواضع متبرکه ومیل ملوک بعدل وانصاف وخوبی حال ملوک وفرح وخوشحالی ایشان
ومصادقت میان ملوک وبسیاری رسل ورسایل وقضا وجزع وکمی اعدا وبسیاری دواب وحشرات الارض وسباع
موشی وملخ اما احکام عبور معتدله دلیل توسط حال ملوک وسلاطین ومیل ایشان بلهو ولعب وبی روایی در امور
سلطنت وخوبی ملکی وضایع شدن امور سلاطین وارباب مناصب وقوت حال رعیت وعوام الناس وزیادتی اجلاف
وبسیاری دزدان وراه زنان وطراران وبسیاری فسق وفجور وسهولت معایش وبسیاری نفع تجار واهل بازار وبسیاری
حیوانات آبی وسلامتی مسافران خصوصا مسافران دریا وسلامتی سفاین ومخالفت میان احبا وبسیاری خبث و
خیبت وتهمت ونفاق میان خلایق وخوبی محصولات وبسیاری مطالبات وآزرده شدن مشایخ وخاندانهای قدیم
وهر فرزندی که در این سال بوجود آید عیار وطرار ودزد طبیعت وبدعاقبت ومردم آزار باشد مگر آنکه رب السالم
صاحب طالع بالنظر بطالع باشد وبسیاری امراض ومخالفت میان شرکا وبسیاری مرگ وموت ومیل مردم با وطان
خود با خوف بسیار وحصول امید با و بدیحالی شاطران ورسولان وجاسوسان وکمی حشرات الارض وبدی حال دواب
اما احکام عبور ناقصه دلیل فوت وفرصت ملوک وصحت ابدان وقوت قوی وفرح وفرح در خلایق خصوصا در زنان
ومسلک مطربان وبسیاری دخل وکمی خرج ونیکویی کسب وبسیاری سلوک وآبادانی خزاین وموافقت
اقربا واحبا وبسیاری سرما رفتن محصولات وآبادانی دهکدها وکاریزها وبسیاری خرید وفروخت اشیا وبیع املاک
وبسیاری ضیاع وعقار وقیمت یافتن املاک وعزت اطعمه وکوسات وهر فرزندی که در این سال بوجود آید زیرک
وعاقل وعالم ودانا ومتقی وصالح باشد وبخشنده وبذال ورحیم دل باشد وقلت بیماریها وانچه بیمار شود

عاقبتش

عاقبتش بخیر باشد وبسلامت گذارد ورواج بازار عطریات وخوشبو ورواج بازار مطربان ومغنیان وسازندگان
عشق وعاشقی وصحبت مخرجها وبسیاری نتایج حیوانات وسازکاری ازواج وبیرون رفتن زنان اصیل
وابکار بشوهران که اصل نجیب وشرافت ایشان وبیم طاعون ووبا در بلاد وقبایل ورواج مساجد ومعابد ومیل
مردم بخیرات وطاعات وساختن بقاع الخیر ومخالفت وزراء وبلغای بلاد وشتم شدن وگرفتاری وزراء وعمال
واشراف وبسیاری دواب وحیوانات موذیه وآدمخوار نکته سیوم چون ادیش هشانا بر کنره اقمیط
که ادو باشد وکیور بجای بمنطارشه که جوا باشد وپستح بمی پسفنده که روز بدو باشد پس که اول
سال روز ادو باشد بهن گویند وکیور که روز جوا باشد روز ز به کیرشه وپستح که روز جهو گویند
وروز اجه پس بنا واحکام بر انظار میان رب الیوم کیور ورب الیوم تقنع ورب الساعه ایش هشانا
بکشد چنانچه در فصول باب دوم آورده شده وحل ووقوع نتایج ووقوع نقل باشد اگر ایمن باشد ایس
واگر طارد باشد مقابله وبرعکس نایره اگر ایش هشانا شنبه باشد وروز عید کنند وبرخوشحالی
مبارک دانند ونتایج خوب بران مترتب سازند زبانان گویند که تحویل قمر در سرطان بساعت شمسیه
در سنبله بساعت زهره ودر قوس بساعت قمر ودر جوزا بساعت عطارد ودر ثور بساعت مریخ ودر
ومیزان بساعت مشتری دلیل باران باشد در ایامشی زبانان گویند اگر قمر با زهره در دلو بر ود
یا جدی بساعت زحل دلالت کنند بر سرما زبانان گویند تحویل قمر در دلو وحوت وحمل در پس ساعتی
که باشد البته در هوا تغییری پیدا شود زبانان گویند اگر قمر وعطارد در برج بابانی باشند اگر
نحسان ساقط باشند باران آید والا که بارد پس اگر زحل باشد سرما نیز باشد واگر مریخ باشد گرما
زبانان گویند اجتماع ثلاثه سفلیه در وسط السما و باران کی بسیار بود در رسوبات وشام وفارسیه
فراسیان وطرابلسی زبانان گویند مریخ در طالع اجتماع واستقبال وطالع سال صواعق بسیار بود
زبانان گویند در طلوع شعری در رعینه طلوعش اگر قمر در حمل بود دلیل بسیاری آبها باشد خصوصا
رودخانهاو کمی گندم وبسیاری رتب وهلاک مواشی واگر در ثور بود گندم بسیار بود باد دیگر

انجام رود اگر قمر در جوزا بود باران بسیار بود و گندم و نعمت ارزان و اشجار را آفت رسد در سرطان دلیل کمی
باران و یبوست هوا و مرگ بسیار و خروج ملکی از جانب مغربی و قوت ملکی باشد و در اسد از کثرت فتنه
حرکت کنند و از موضع خویش بروند و در اسد گندم بسیار بود و ملکی با بزرگی پناه برد بملکی دیگر و غرق
در دریا بسیار بود و در سنبله باران بسیار آید و شادی خلایق باشد و کمی آب چشمه در میزان هلاکت
ملکی و خروج لشکری و فتنه در خلایق و شیر و گاو را آفت رسد و مرگ بود و در عقرب نقصان آب بود
و مرگ عقارب و حیات و در قوس مرگ همه حیوانات بود و بارندگی بسیار و در جدی باران بسیار
بود و فراخی در همه اشیا و در دلو هلاکت جراد بود و مرگ حیوان و در حوت باران کم باشد و قروح
در پشم بود و هلاکت مور باشد **فصل سیوم از خاتمه** در بیان کویند اگر تحویل سال با فصل در
محرم باشد دلیل امنیت و فراغت و خوبی سال باشد و اگر در صفر باشد دلیل اندیشه و تفکر در
عواقب خلایق باشد و موت بسیار بود و اگر در ربیع الاول باشد دلیل خیرات و عبادات و خوف
عواقب امور باشد و اگر در ربیع الاخر تحویل واقع شود دلیل تردد ملوک و اندیشه پادشاهان
از دشمنان باشد و خوف عواقب امور و اگر در جمادی الاول تحویل واقع شود دلیل تفکر ملوک
از جهت عواقب امور و تردد سلاطین بجهت دفع اعدا و طلب الکه و جا باشد و اگر در جمادی الثانی
تحویل واقع شود دلیل ترددات ملوک و فرار بعضی ملوک از جا و مقام خود و قتل و کشش
و جنگ و جدال میان اهل اسلام و اهل کفر و اگر در رجب واقع شود دلیل امنیت و فراغت و ارزانی
و بهی معیشت باشد و اگر در شعبان تحویل واقع شود دلیل رواج امر معروف و نهی منکر و میل
مردم بطاعات و عبادات باشد و بسیاری خیرات و مصادقت میان خلایق باشد و اگر در رمضان
تحویل واقع شود دلیل اندوه و کمی رزق و بیکسی در رواج بازار عطریات باشد و اگر در شوال
تحویل واقع شود دلیل فرح و عیش و عشرت و فراخی معیشت و عدل ملوک باشد و اگر در ذی
قعده تحویل واقع شود دلیل بسیاری حیوانات و انده مسافران و بسیاری در زمان باشد و اگر

در ذی الحجه

در ذی الحجه تحویل واقع شود دلیل بسیاری عبادات و خیرات و امنیت و راست قوی در خلایق باشد
فصل چهارم از خاتمه در جداول طرح که از زوایه التقویم نامند و آن بر دو قسم است اول آنکه
جداول تقویم نقل کنند انچه در معاملات بین جدول از تقویم جدولی از زوایه بجهت تحقیق نتیجه
تقویمی آورده میشود و جداول بترتیب آورده شده و بخصوص در آخر مقاله دوم و سیم و چهارم و پنجم
بر یک مناسب محلش آورده میشود و چون جمع کنند زوایه تقویم باشد و بالله التوفیق احکام
سال بقول عربان از طالع اول محرم اگر روز شنبه باشد در آن سال سرما سخت باشد و باران بسیار باشد
و آخر سال فراخی بود و در طرف روم چهارپایان را آفت رسد و مرگ و رنج باشد و اگر محرم یکشنبه باشد
زمستان خوش باشد و باران بسیار بود اما بهار باران کم باشد و درختان را آفت رسد و بیماری مختلف
باشد و مرگ اطفال زیاده باشد و مرگ زنان باشد و عسل اندک بود و در آخر سال فراخی بود و پادشاهان
جنگ و خصومت بسیار بود و از جمیع اطراف آفت باشد و اگر محرم دوشنبه باشد زمستان خوب
گذرد و تابستان گرم باشد و بهار باران بسیار باشد و حال چهارپایان نیکو باشد و نرخها ارزان و
میوه بسیار باشد و مرگ زنان بسیار باشد و در آخر سال پادشاه را از جانب مشرق دشمنی پیدا شود
اما سلامت باشد و بناحیت فارس غلبه باشد و بیماری مختلف باشد و اگر محرم سه شنبه باشد
زمستان سخت باشد و بناحیت مشرق سخت باشد و بکوهستان آفت رسد و بناحیت شام
و مغرب رنجوری بسیار بود و از آسمانها آفتها بسیار بود و سلطان و لشکر شان دشمنی پدید آید
و جانب فارس آفت رسد از آسمان که اندران مرگ باشد و در آخر سال نرخها گران شود و اگر محرم چهارشنبه
باشد زمستان میانه باشد و باران کم باشد اما سال نیک باشد و مبارک باشد و در ناحیت کوه پایه غوغا و
غلبگی باشد و بجانب مشرق آفت رسد در میان مردم و جانب بابل نرخها ارزان شود و سلطان غلبه
باشد اما سلامت بود و اگر محرم پنجشنبه باشد زمستان سخت دشوار بود و میوه بسیار بود و بجانب
بابل آفت رسد و نرخها گران شود در آخر سال و رومیان غلبه گیرند و از چهارپایان مرض بسیار پیدا آید

و رومیان غنیمت بسیار بود و باران و زراعت کم بود اما نرخها ارزان باشد و اگر محرم روز جمعه باشد زمستان سرد
گذرد و باران کم باشد و آب چشمها کم باشد و غله کم باشد و بجانب کوهستان قریب بصد فرسنگ بیمار باشد و
نرخها گران شود و پنبه و ابریشم بسیار بود و بکوهستان نرخها ارزان بود و درختان را آفت رسد و میان رومیان
دشمنی پیدا شود والله اعلم بالصواب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تمت مقالة الاول فی احکام سال

باب ۱ دراستخراج مطالع البروج بخط استوا	باب ۲ دراستخراج عکس مطالع البروج بخط استوا
باب ۳ دراستخراج سعت مشرق	باب ۴ دراستخراج تعدیل النهار کوکب
باب ۵ دراستخراج مطالع البروج بافاق مایله	باب ۶ دراستخراج قوس النهار و قوس اللیل و نصف قوس کوکب
باب ۷ دراستخراج نصف قوس النهار	باب ۸ دراستخراج ساعات مستوی
باب ۹ دراستخراج ساعات مستوی از ساعات زمانی	باب ۱۰ دراستخراج ساعات زمانی از ساعات مستوی

باب ۱۱ دراستخراج تمام عرض بلد و غایت ارتفاع کواکب باب ۱۲ دراستخراج عرض بلدان باب ۱۳ دراستخراج طول بلدان باب ۱۴ دراستخراج
طول و تعدیل بلدان باب ۱۵ دراستخراج طول بلدان باب ۱۶ دراستخراج بعد میان بلدان باب ۱۷ دراستخراج سمت قبله
باب ۱۸ دراستخراج خط نصف النهار باب ۱۹ دراستخراج قبله در جمیع بلدان باب ۲۰ دراستخراج اول وقت عصر باب دراستخراج طلوع
فجر و مغیب شفق باب ۲۱ دراستخراج تعدیل طالع و عاشر باب ۲۲ دراستخراج عرض اقلیم رؤیت باب ۲۳ دراستخراج حصه
عرض اقلیم رؤیت باب ۲۴ دراستخراج عکس مطالع بلدان باب ۲۵ مقاله چهارم متضمن چند بابست باب اول در
بیرون آوردن مطالع البروج بخط استوا ضرب کنند جیب جزو مفروض در جیب تمام میل اعظم منحط
انچه حاصل آید بر جیب تمام میل جزو مفروض منحط قسمت کنند انچه بیرون آید مطالع جزو مفروض باشد
بدان شرط که جزو مفروض کمتر از ۹۰ درجه باشد و اگر زیاده از ۹۰ و کمتر از ۱۸۰ بود قوس مذکور بر ۱۸۰
افزایند حاصل شود مطالع جزو مفروض بود و اگر زیاده از ۲۷۰ بود از ۳۶۰ نقصان کنند انچه بماند
مطالع جزو مفروض باشد مثال خواستیم که مطالع ۵۰ درجه حوت بافق مستقیم بدانیم ضرب کردیم
جیب جزو مفروض ی ا ه ح در جیب تمام میل اعظم حاصل آمد ط لب نه بر جیب تمام میل اجزاو نط نا ع

قسمت

قسمت کردیم بیرون آمد ط لد لج قوس او ط ه مو بحکم آنکه جزو مفروض زیاده از ۲۷۰ درجه بود قوس
مذکور را از ۳۶۰ نقصان کردیم بماند شه سط سه این مطالع جزو مفروض است طریق دیگر جیب
جزو مفروض را بر جیب تمام میل جزو مفروض منحط قسمت کنند انچه بیرون آید جیب تمام مطالع
جزو مفروض باشد بدان شرط که جزو مفروض در ربع اول و ثالث باشد و اگر در ثانی و رابع بود جیب مطالع
جزو مفروض بود مثال خواستیم که مطالع ۷ درجه اسد بافق استوا بدانیم جیب تمام او لج لد سه
بر جیب تمام میل جزو مذکور نو مه قسمت کردیم بیرون آمد م ۷ قوس او مه لج و چون جزو
مفروض از ربع ثانی بود بر ۹۰ درجه افزودیم شد قلب لج این مطالع جزو مذکور است بوجهی دیگر میل
ثانی تمام جزو مفروض را از ربع دور نقصان کنند و باقی را جیب بگیرند و در جیب جزو مفروض منحط
ضرب کنند انچه حاصل آید قوس او بدانند خارج مطالع جزو مفروض باشد مثال خواستیم که مطالع برج
حمل بدانیم میل ثانی تمام جزو مفروض ک مب لد از ربع دور در نقصان کردیم بماند سه ز لو جیب
او نو ز لو در جیب جزو مفروض ل ضرب کردیم حاصل آمد لج و سا قوس او کو ه ه این مطالع برج حمل
موضع یکو قسمت کنند ظل میل اول جزو مفروض بر ظل میل اعظم منحط انچه حاصل آید جیب مطالع
فلک البروج بود بخط استوا مثال خواستیم که مطالع ی درجه ثور بدانیم باجزاو میل اول بود ید ند د
و ظل مستعمل بجمیع اجزا آمد ه ع سه این را بر ظل جمله میل قسمت کردیم آمد لد لد لو قوس او ز لو ل
این مطالع ی درجه ثور است دیگر میل اول جزو مفروض را بجدول میل ثانی مقوس کنند خارج مطالع جزو
مفروض بود مثال جزو مفروض ک درجه حمل بازاو میل اول ر نا نو درجه و میل ثانی قوس گرفتیم آمد
ع لو د این مطالع ک حمل است بخط استوا باب دوم در بیرون آوردن عکس مطالع خط استوا قسمت
کنند جیب مطالع جزو مفروض را بر جیب تمام میل مطالع مفروض منحط انچه بیرون آید جیب عکس مطالع
بود مثال خواستیم که بدانیم که چون مطالع ک درجه باشد قوس او چند بود میل تمام مطالع را از ربع دور
نقصان کردیم بماند سه ند ا جیب او ند له نه جیب ک درجه را بر جیب تمام میل قسمت کردیم بیرون

آمد الب ح کا قوس او کا لط نا این عکس مطالع ط درجه خط استواست طریقی دیگر میل ثانی مطالع مفروض را
درجه ولد میل اول مقوس کنند انچه بیرون آید عکس مطالع جزو مفروض باشد مثال خواستیم که بدانیم
که چون مطالع حه درجه باشد عکس مطالع او چند بود بازاء مطالع مذکور میل ثانی بگرفتیم الیه نا نا
درجه ولد مذکور مقوس کردیم بیرون آمد حو لو ب این قوس حه درجه مطالع است دیگر قسمت کنند
جیب میل ثانی مطالع را بر جیب میل اعظم منحط انچه بیرون آید جیب قوس مطالع مفروض باشد مثال
مطالع مفروض ط میل ثانی او ح الد ب جیب او ح نا ل بر جیب میل اعظم قسمت کردیم بیرون آمد ل
ح لط قوس او کا لط لد این عکس مطالع مذکور است دیگر ضرب کنند جیب تمام میل اعظم را در ظل معکوس
تمام مطالع مفروض منحط انچه حاصل آید عکس مطالع باشد مثال طالع جزو مفروض حه تمام او مه ظل
این تمام و ه لب این را در جیب تمام میل اعظم ضرب کردیم حاصل آمد ب مد قوس او کح مو سر تمام او
حو سب کو این مطلوب است ... ضرب کنند جیب تمام میل اعظم را در ظل معکوس تمام مطالع مفروض
منحط انچه حاصل آید ظل تمام عکس مطالع باشد ... مطالع جزو مفروض ... تمام او
ظل این تمام ... این را در جیب **باب سیوم** در بیرون آوردن سعت مشرق کواکب ضرب کنند جیب
جزو مفروض را در جیب میل اعظم منحط انچه حاصل آید بر جیب تمام عرض بلد منحط قسمت کنند تا جیب
جیب سعت مشرق جزو مفروض باشد مثال جزو مفروض ط درجه حوت جیب او ی لو ح در جیب
میل اعظم ضرب کردیم حاصل آمد ب و د بر جیب تمام عرض بلد سه بو قسمت کردیم بیرون آمد یح ل
قوس او ح لو سه این سعت مشرق ط درجه حوت است نوعی دیگر جیب میل با بعد جزو مفروض بر جیب
تمام عرض بلد منحط قسمت کنند انچه بیرون آید جیب سعت مشرق جزو مفروض باشد مثال جزو
مفروض ط درجه حوت و میل او ح نط جیب او ب ی ر بر جیب تمام عرض بلد قسمت کردیم بیرون آمد
ب مر الب قوس او ب لد سه این سعت مشرق جزو مفروض است دیگر جیب اعظم را بر جیب تمام عرض
بلد منحط قسمت کنند خارج اصل باشد مثال جیب اعظم سه بر جیب تمام عرض بلد قسمت کردیم

بیرون آمد اح نو این اصل اوست دیگر قسمت کنند جیب سعت مشرق کلی را بر جیب میل اعظم منحط
انچه بیرون آید اصل خوانند آنرا در جیب میل جزو مفروض ضرب کنند انچه حاصل شود جیب سعت مشرق
جزو مفروض باشد مثال سعت مشرق کلی بعرض الط ل بود کز لو ه جیب او کح لد ر بر جیب میل اعظم
قسمت کردیم بیرون آمد اح نو ه در جیب میل ط درجه حوت ب ی د ضرب کردیم حاصل آمد ب مر الب
قوس او ب لد م این سعت مشرق جزو مذکور است دیگر ضرب کنند جیب تمام میل آفتاب یا بعد کوکب از
معدل النهار در جیب نصف قوس النهار منحط انچه حاصل آید جیب تمام سعت مشرق کوکب بود مثال خواستیم
که سعت مشرق قلب العقرب بدانیم بعد او از معدل النهار الد یح تمام او سر سه ث جیب تمام این ند ما
ال ه در جیب نصف النهار یح نا ه ضرب کردیم حاصل آمد نه نه مط قوس او سا یح لد تمام او الح یا مد
این سعت سعت مشرق قلب العقرب است **باب چهارم** در بیرون آوردن تعدیل النهار کوکب جیب سعت
مشرق را در جیب عرض بلد ضرب کنند منحط انچه حاصل آید بر جیب تمام میل اول آفتاب یا بعد کوکب از
معدل النهار قسمت کنند منحط انچه بیرون آید جیب تعدیل النهار کوکب بود مثال خواستیم که تعدیل النهار
ط درجه حوت بعرض الط ل بدانیم جیب سعت مشرق او ح مر الب در جیب عرض بلد الط ل کو ضرب
کردیم حاصل آمد ه کا ل الب این را در جیب تمام میل اول نط نا ع قسمت
کردیم بیرون آمد ه کا نا قوس او ه له ل این تعدیل النهار جزو مذکور است
نوعی دیگر ضرب کنند جیب مطالع فلک مستقیم جزو مفروض را در ظل
میل اعظم منحط انچه حاصل شود در ظل عرض بلد منحط ضرب کنند حاصل
جیب تعدیل النهار جزو مفروض باشد مثال جزو مفروض ط حوت
مطالع او بفلک مستقیم سر مط جیب او ط لد سه در ظل میل اعظم
الب نا کو ضرب کردیم حاصل آمد ب ی ع این را در ظل عرض بلد کو
ر مز ضرب کردیم حاصل آمد ه کا لا نه قوس او ه له لب این تعدیل

النهار جزو مفروض است دیگر ضرب کنند جیب بعد کوکب از معدل النهار یا جیب میل اول جزو مفروض در ظل
عرض بلد منحط انچه حاصل آید بر جیب تمام سعت مشرق جزو مفروض منحط قسمت کنند انچه بیرون آید ظل
تعدیل النهار جزو مفروض باشد مثال جزو مفروض ط حوت جیب میل اول او ب ی ر در ظل عرض بلد منحط
ضرب کردیم حاصل آمد ه کا ب بر جیب تمام سعت مشرق نط یح الط قسمت کردیم بیرون آمد ه کا یح
قوس او ه له لب این تعدیل النهار جزو مذکور است دیگر ضرب کنند جیب عرض بلد را در ظل سعت مشرق
جزو مفروض منحط انچه حاصل آید ظل تعدیل النهار بود مثال جزو مفروض ط مذکور ظل سعت مشرق او
ب یح ر ه در جیب عرض بلد ضرب کردیم حاصل آمد ه کا ر الد قوس او این تعدیل النهار جزو مفروض است دیگر
ظل میل اول آفتاب یا ظل بعد کوکب از معدل النهار در ظل عرض بلد منحط ضرب کنند حاصل آید جیب تعدیل
النهار جزو مفروض باشد مثال ظل بعد قلب العقرب الو د لد در ظل عرض بلد ضرب کردیم حاصل آمد ید
نط الر قوس او ید مو اله این تعدیل النهار قلب العقرب است جنوبی دیگر قسمت کنند جیب تمام سعت
مشرق جزو مفروض بر جیب تمام میل اول یا بعد کوکب از معدل النهار منحط خارج جیب تمام تعدیل النهار
باشد مثال جیب تمام سعت مشرق ط حوت نط یح الط بر جیب تمام جزو مفروض نط نا ع قسمت کردیم
بیرون آمد نط نو ما قوس او فو ند تمام او ه و این تعدیل النهار جزو مفروض است دیگر جیب طالع جزو
مفروض را در جیب تعدیل النهار کلی منحط ضرب کنند حاصل جیب تعدیل النهار بود مثال جزو مفروض
ه درجه حمل مطالع او بخط استوا ب له جیب او ب سوم جیب تعدیل النهار کلی بعرض الط ل بگرفتیم
مط ع اول را در ثانی ضرب کردیم حاصل آمد ا نا ح مب قوس او ا ر سه این تعدیل النهار جزو مذکور است
دیگر تعدیل النهار کلی از یک درجه تا سه درجه بجدول نهاده است وهم در آن صفحه جدول دقایق النسب
منقول از زیج معتبر موضوع گردانیده تا بازاء جزو شمسی دقایق النسب بگیرند و بعرض بلد جیب تعدیل
النهار کلی و در یکدیگر ضرب کنند حاصل جیب تعدیل النهار جزو آفتاب باشد مثال جزو مفروض ید
ثور بازاوی دقایق النسب گرفتیم م لا در جیب تعدیل النهار کلی سه مط ع ضرب کردیم حاصل

آمد ه کا یح قوس او ط لو ط این تعدیل النهار یه درجه ثور است **فصل** اگر عرض بلد زیادت از یه
درجه باشد قسمت کنند ظل بعد کوکب از معدل النهار یا ظل میل جزو آفتاب بر ظل تمام عرض بلد منحط
انچه بیرون آید جیب تعدیل النهار باشد و اگر تعدیل النهار کوکبی بیرون آرند که بعد او از معدل النهار
زیاده از یه بود قسمت کنند ظل عرض بلد را بر ظل تمام عرض کوکب منحط خارج جیب تعدیل النهار کوکب
باشد **باب پنجم** در بیرون آوردن مطالع البروج بآفاق مایله مطالع جزو مفروض بفلک استوا و تعدیل
النهار او بدست پس اگر تعدیل النهار شمالی باشد از مطالع مذکور نقصان کنند و الا بروی افزایند حاصل
یا باقی مطالع جزو مفروض بود بعرض مقصود مثال خواستیم که مطالع ک حوت بعرض الط ل بدانیم مطالع
او بخط استوا شر مط ی تعدیل النهار ی له ل بروی افزودیم شد شو ب ی این مطالع جزو مذکور است
دیگر قسمت کنند جیب عرض بلد را بر جیب تمام میل جزو مفروض منحط انچه بیرون آید در جیب مقوس
کنند و نگاه دارند پس ربع دور را درجه مفروض نقصان کنند انچه بماند بازاء وی میل ثانی بگیرند
بنگرند اگر شمالی باشد از محفوظ نقصان کنند و الا بروی افزایند انچه حاصل شود یا بماند از ربع دور
نقصان کنند انچه بماند بازاء وی جیب بگیرند و در جیب جزو مفروض منحط ضرب کنند و حاصل را بر
جیب تمام عرض بلد منحط قسمت کنند انچه بیرون آید جیب مطالع جزو مفروض باشد مثال جزو مفروض
ط حوت قسمت کردیم جیب عرض بلد را بر جیب تمام میل نط نا ع بیرون آمد الد ر ه قوس او الد ل ر
پس ربع دور از جزو مفروض نقصان کردیم بماند ر سه ا میل ثانی او ال یه ع بحکم انکه جنوبی بود در قوس
محفوظ افزودیم شد نب و له تمام او لو ط اله جیب او لو سه اله در جیب جزو مفروض ی الح ضرب
کردیم حاصل آمد و ر له این را بر جیب تمام عرض بلد سه کو بو قسمت کردیم بیرون آمد ر کو سط قوس او
و نه لو این را اندور نقصان کردیم بماند شنو ب مد این مطالع جزو مفروض است دیگر قسمت کنند
ظل میان جزو مفروض بر ظل سعت مشرق او منحط انچه بیرون آید قوس او نگاه دارند پس ربع دور
از جزو مفروض نقصان کنند و باقی را میل ثانی بگیرند اگر شمالی باشد بر محفوظ افزایند و الا از وی نقصان

کنند انچه بماند یا حاصل شود جیب او بگیرند و در جیب جزو مفروض منحط ضرب کنند و مضروب بر جیب
تمام عرض بلد منحط قسمت کنند انچه بیرون آید جیب تعدیل النهار جزو مقصود باشد مثال میل
یه حوت ب ی ح ما نا بر ظل سعت مشرق او رج یو ب قسمت کردیم بیرون آمد شمی نه قوس او
سو اله اله این را نگاه داشتیم پس ربع دور از جزو مذکور نقصان کردیم و باقی را میل ثانی بگرفتیم لح
له ج چون جنوبی بود از محفوظ نقصان کردیم بماند ولط ل جیب او لو سه لو در جیب جزو مفروض
د الح ضرب کردیم حاصل آمد د و لو لو ب بر جیب تمام عرض بلد قسمت کردیم بیرون آمد رج نا قوس او
و نه نط از دور نقصان کردیم بماند شنو ه ما این مطالع که حوت است بعرض الطل باب ششم
در بیرون آوردن قوس النهار و قوس اللیل و نصف هر دو ضعف تعدیل النهار بر قف ه درجه افزایند اگر
شمالی بود و اگر جنوبی باشد از وی نقصان کنند باقی یا حاصل قوس النهار جزو مفروض باشد مثال
خواستیم که بدانیم که چون آفتاب در که حوت باشد قوس النهار چند بود تعدیل النهار سه ل مضاعف
کردیم شد ح لا ع از قف ه نقصان کردیم بماند قعه الط این قوس النهار جزو مفروض است نوعی
دیگر تفاضل میان مطالع فلک بلد و فلک مستقیم جزو مفروض بگیرند و بنگرند اگر فضل مطالع مستقیم
باشد بر ۹۰ درجه افزایند والا از وی بکاهند باقی یا حاصل نصف قوس النهار باشد مثال خواستیم که
قوس النهار اول جوزا بدانیم مطالع او بافق استوا و بی و بلد مد ع تفاضل سه ب چون مطالع مستقیم
بادست تفاضل را بر ۹۰ افزودیم شد قب ه این نصف قوس النهار است ضعف رح این قوس النهار است
دیگر اگر بعد کوکب از معدل النهار شمالی باشد تعدیل النهار بر ربع دور افزایند والا نقصان کنند حاصل
یا باقی قوس النهار کوکب باشد مثال تعدیل النهار قلب العقرب عد سه له چون بعد او از معدل النهار
جنوبی از ربع دور نقصان کردیم بماند قنه اله ی این نصف قوس النهار کوکب است ضعف او شی
د ک این قوس النهار او است مثال مطالع جزو طلوع کوکب از مطالع نظیر جزو غروب نقصان کنند
انچه بماند قوس النهار کوکب باشد رنب ا مطالع جزو طلوع قلب العقرب سه لو از مطالع نظیر غروب او

قنه اله نقصان کردیم بماند ه م این قوس النهار قلب العقرب است و اگر عمل با قتاب کنند مطالع
جزو او از مطالع نظیر نقصان باید کرد اما اگر قوس النهار از قف نقصان کنند قوس اللیل بماند و اگر
مطالع نظیر جزو مفروض نقصان کنند قوس اللیل بماند و اگر ضعف تعدیل النهار بر قف افزایند اگر
جنوبی بود و از وی نقصان کنند اگر شمالی باشد باقی یا حاصل قوس اللیل باشد و اگر مطالع نظیر جزو
غروب کوکب از مطالع طلوع کوکب نقصان کنند باقی قوس اللیل کوکب باشد و چون قوس النهار یا
قوس اللیل را تنصیف کنند و نصف قوس نهار یا قوس لیل باشد باب هفتم در بیرون آوردن سهم
نصف قوس النهار جیب تعدیل النهار بر نصف قطر افزایند اگر شمالی باشد و اگر جنوبی بود از وی نقصان
کنند انچه بماند یا حاصل شود سهم نصف قوس النهار باشد مثال خواستیم که که درجه حوت را نصف
قوس النهار بدانیم جیب تعدیل النهار کا نا از ه نقصان کردیم بماند لح ط این سهم نصف قوس النهار
جزو مذکور است دیگر بازاء نصف قوس النهار از جدول جیب سهم بگیرند انچه باشد سهم جزو مفروض
بود مثال خواستیم که سهم نصف قوس النهار قلب العقرب بدانیم از جدول جیب بازاء نصف قوس النهار
عد سه ل سهم بگرفتیم سه دم نه این سهم قوس النهار قلب العقرب است و سهم النهار نیز خوانند باب
هشتم در بیرون آوردن ساعات مستوی و اجزاء ساعات تعدیل النهار در ح دقیقه ضرب کنند انچه حاصل
آید اگر آفتاب در بروج شمالی بود بر ب افزایند والا نقصان کنند باقی یا حاصل ساعات مستوی روز باشد
مثال خواستیم که بدانیم که چون آفتاب در که حوت باشد در عرض الطل ساعات مستوی روز چند بود
تعدیل النهار جزو مذکور سه ل در ح ضرب کردیم حاصل آمد ا ع ه از ب طرح کردیم بماند یا ما نو این
ساعات مستوی روز است دیگر قوس النهار آفتاب بر ۱۵ قسمت کنند خارج ساعات مستوی روز باشد مثال
خواستیم که بدانیم چون آفتاب در اول سرطان باشد ساعات النهار چند بود قوس النهار رح لو بر ۱۵ قسمت
کردیم بیرون آمد یه نه اله این غایت ساعات مستوی روز است بعرض مذکور اما اگر تعدیل النهار در
ی ضرب کنند و بر ۱۰ افزایند اگر شمالی باشد و از ۱۰ نقصان کنند اگر جنوبی بود باقی یا حاصل اجزاء ساعات

بود مثال تعدیل النهار سه ل در ی ضرب کردیم حاصل آمد ع ل له از ۱۰ نقصان کردیم بماند سه ل اله
این اجزاء ساعات که حوت است بعرض مذکور نوعی دیگر قوس النهار آفتاب بر ۱۲ قسمت کنند انچه بیرون
آید آخر ساعات جزو آفتاب بود مثال قوس النهار رح لو بر ب قسمت کردیم بیرون آمد یه لح این اجزاء ساعات
اول سرطان است و اگر ساعات مستوی روز در عه دقیقه ضرب کنند حاصل اجزاء ساعات بود مثال ساعات
چند روز لح نه اله در عه ضرب کردیم حاصل آمد یه لح این اجزاء ساعات اول سرطان است و اگر اجزاء ساعات در
د دقیقه ضرب کنند حاصل ساعات مستوی روز بود مثال اجزاء ساعات یه لح در ح ضرب کردیم حاصل آمد
ع نه اله این ساعات مستوی اول سرطان است و اگر ساعات نصف النهار در سه ل ضرب کنند حاصل اجزاء
ساعات بود و اگر ساعات النهار در نه دقیقه ضرب کنند و مضروب را بر ساعات النهار افزایند حاصل اجزاء ساعات
بود مثال ساعات النهار یه نو در نه ضرب کردیم حاصل آمد ب کا اله بر ساعات النهار افزودیم شد لح ع
این اجزاء ساعات اول جدی است بعرض الطل و اگر اجزاء ساعات در ۱۲ ضرب کنند انچه حاصل شود اجزاء ساعات
نقصان کنند باقی ساعات مستوی روز باشد مثال اجزاء ساعات سه لو در ۱۲ ضرب کردیم حاصل آمد ب
ل اله از سه ر نقصان کردیم بماند ی ه لو این ساعات مستوی روز است در اول جدی بعرض مذکور
و اگر ربع ساعات مستوی بر وی افزایند اجزاء ساعات مستوی را در ه ضرب کنند و حاصل را بر ۴ قسمت
کنند خارج اجزاء ساعات معوجه باشد و اگر اجزاء ساعات را در چهار ضرب کنند و مضروب را بر پنج قسمت کنند
خارج ساعات مستوی بود و اگر ساعات مستوی روز از ع و ع نقصان کنند باقی ساعات مستوی شب
باشد و اگر اجزاء ساعات روز از ل نقصان کنند باقی اجزاء ساعات شب باشد باب نهم در استخراج ساعات
مستوی از ساعات زمانی ضرب کنند ساعات زمانی که از روز گذشته بود در اجزاء ساعات جزو آفتاب
انچه حاصل آید بر ۱۰ قسمت کنند انچه بیرون آید ساعات مستوی بود گذشته بود از روز مثال خواستیم
که بدانیم که چون آفتاب در اول سرطان باشد و ی ساعات زمانی از روز گذشته بود چند از ساعات مستوی
گذشته باشد ساعات زمانی را در اجزاء ساعات جزو آفتاب یه لح ضرب کردیم حاصل آمد سه لح بر ۱۰

قسمت کردیم بیرون آمد ا اله ک این ساعات مستوی است گذشته از روز و اگر در شب این عمل کنند در نظیر
اجزاء ساعات جزو شمس ضرب باید کرد دیگر اگر ساعات معوجه معلوم را در ساعات چند روز ضرب کنند و بر
۱۲ قسمت کنند ساعات مستوی گذشته از روز بیرون آید مثال ساعات معوجه گذشته از روز ی
در ساعات مستوی اول سرطان ع د اله ضرب کردیم حاصل آمد ب لط ح بر ۱۲ قسمت کردیم بیرون
آمد ا اله ک این ساعات مستوی است گذشته از روز باب دهم در بیرون آوردن ساعات زمانی
از ساعات مستوی ضرب کنند ساعات مستوی گذشته از روز را در ۱۰ انچه حاصل آید بر اجزاء ساعات جزو
شمس قسمت کنند انچه بیرون آید ساعات زمانی باشد گذشته از روز مثال خواستیم که بدانیم که چون
آفتاب در اول جدی باشد و ساعات مستوی از روز گذشته بود چند ساعت زمانی رفته باشد ساعات
مستوی مذکور را در ر ضرب کردیم حاصل آمد اسه بر اجزاء ساعات آفتاب سه ر قسمت کردیم بیرون آمد
ح ط ک این ساعات زمانیست گذشته از روز و اگر این عمل در ساعات شب کنند مضروب را بر نظیر اجزاء
ساعات جزو آفتاب قسمت باید کرد طریق دیگر اگر ساعات مستوی معلوم را در ۱۲ ضرب کنند و مضروب
بر ساعات مستوی چند روز قسمت کنند انچه بیرون آید ساعات معوجه باشد گذشته از روز مثال
ساعات مستوی گذشته از روز ر در ۱۲ ضرب کردیم حاصل آمد ا الد بر ساعات مستوی چند روز نه
لو قسمت کردیم بیرون آمد ح ط ک این ساعات معوجه است گذشته از روز تا اینجا که مجموعه جدولی
نهاده شده است از بهر بیرون آوردن ساعات مستوی از ساعات زمانی و بعکس بر آن طریق که اگر ساعات
مستوی معلوم باشد و زمانی مجهول بازاء غایة ساعات مستوی بعرض جدول روند و ساعات مستوی
گذشته از روز را بدانند جدول مقوس کنند انچه بیرون آید ساعات زمانی باشد گذشته از روز مثال
غایة ساعات روز ند چون این ه ه مقدار ساعات مستوی از روز گذشته بود در جدول مذکور بسطر
ند فرود رفتیم و ساعات ماضیه را مقوس کردیم بیرون آمد ب لد ر این ساعات زمانی است گذشته
از روز و اگر ساعات زمانی معلوم باشد و مستوی مجهول بازاء ساعات زمانی ساعات مستوی از جدول

غایت ساعات مستوی بگیرند مثال خواستیم که بدانیم که چون ساعات مستوی روز ح باشد و ی ساعات
زمانی از روز گذشته بود چند ساعت مستوی باشد بازاء ی ساعات زمانی از جدول لح بگرفتیم ه م این ساعات
مستوی ست گذشته از روز باب یازدهم در بیرون آوردن تمام عرض بلد و غایت ارتفاع کواکب عرض بلد
از ربع دور نقصان کنند انچه بماند تمام عرض بلد باشد مثال عرض شیراز کط ل از ص نقصان کردیم
بماند س ل این تمام عرض بلد است اما اگر خواهند که در روزی معین ارتفاع آفتاب بدانند بازاء تقویم
آفتاب میل اول بگیرند اگر شمالی باشد بر تمام عرض بلد افزایند و اگر جنوبی باشد از وی نقصان کنند باقی
یا حاصل غایت ارتفاع باشد بحسب موضع او عرض مفروض مثال خواستیم که غایت ارتفاع آفتاب در عرض
کط ل در اول سرطان بدانیم میل اعظم کج له بر تمام عرض بلد افزودیم فج ه شد و اگر در موضعی این عمل
کنند که چون غایت میل بر تمام عرض بلد افزایند زیاده از ص درجه شود آن را از قف نقصان کنند انچه
بماند ارتفاع آفتاب بود در اول سرطان مثال عرض مکه کا م تمام عرض سح ک میل اعظم بروی افزودیم شد
صا نه از نصف دور نقصان کردیم ماند فح ه این ارتفاع آفتاب است در مکه اول سرطان و در هر شهر که عرض
او کمتر از میل کلی باشد غایت ارتفاع در اول سرطان بود و اگر خواهند که غایت ارتفاع آفتاب در اول سرطان
بخط استوا بدانند عرض بلد را بر غایت ارتفاع روز مقصود افزایند غایت ارتفاع آفتاب باشد بخط استوا و اگر
زیاده از ربع دور بود از نصف دور نقصان کنند مثال عرض بلد کط ل غایت ارتفاع اول سرطان فج ه
با عرض بلد جمع کردیم شد قیح له از نصف دور نقصان کردیم ماند سو له این غایت ارتفاع سرطان است
بخط استوا پس معلوم شد که در خط استوا غایت ارتفاع در اول حمل و میزان باشد و اقل او در اول سرطان
و جدی اما اگر خواهند که غایت ارتفاع کوکبی که او را عرض باشد بعد او از معدل النهار بیرون آرند و اگر شمالی باشد
بر تمام عرض بلد افزایند و الا از وی طرح کنند باقی یا حاصل غایت ارتفاع کوکب بود مثال بعد قلب العقرب
الدوح جنوبی از تمام عرض بلد نقصان کردیم بماند لو سب ه این غایت ارتفاع قلب العقرب است باب دوازدهم
در بیرون آوردن عرض بلد چون آفتاب باول سرطان باشد با آلتی درست غایت ارتفاع معلوم کنند و میل کلی

قبل

از آن طرح کنند انچه بماند تمام عرض بلد باشد آن را از ربع دور نقصان کنند باقی عرض البلد بود مثال غایت
ارتفاع آفتاب بنقطه انقلاب صیفی با آلتی کامل بگرفتیم و بود فد ه میل کلی از وی طرح کردیم بماند س ل این
تمام عرض بلد است از ربع دور نقصان کردیم بماند کط ل این عرض شیراز است نوعی دیگر ساعات نصف
النهار اول سرطان را در یه ضرب کنند تا حاصل نصف قوس النهار باشد جیب او در جیب تمام میل کلی مخطط
ضرب کنند انچه حاصل آید جیب تمام سعت مشرقیه کلی باشد قوس او بگیرند و از ربع دور نقصان کنند انچه
بماند سعت مشرق باشد جیب میل کلی را بر جیب سعت مشرق مخطط قسمت کنند خارج جیب تمام عرض بلد
بود مثال غایت ساعات بود ید ند الد در یه ضرب کردیم حاصل آمد رح لو نصف او قد ی این نصف قوس
النهار است جیب او نح ح لو جیب تمام میل کلی نه نه نه اول در ثانی ضرب کردیم حاصل آمد نو نو ه قوس او
سه لح تمام او کد کب جیب این تمام کد لد نه جیب میل کلی را بروی قسمت کردیم آمد نه لح نو قوس او
س ل این تمام عرض بلد است تمام او کط ل این عرض بلد است اما اگر خواهند که عرض بلدی بدانند که آنجا
مقیاس بر طرفه شمالی و جنوبی افتد و در سالی دو نوبت آفتاب بسمت راس بگذرد طریق آن بود که ارتفاع
آفتاب باول سرطان بدانند اگر از قف درجه نقصان کنند انچه بماند میل کلی از وی طرح کنند باقی تمام عرض
بلد باشد از ربع دور بفکنند باقی عرض بلد بود و اگر غایت ارتفاع کوکبی که در حوالی قطب عالم باشد
و غایت ارتفاع اقل او از اکثر نقصان کنند انچه بماند تنصیف کنند و آن را از غایت ارتفاع نقصان کنند یا
اقل ارتفاع افزایند حاصل یا باقی عرض بلد باشد باب سیزدهم در بیرون آوردن طول بلدان آفتاب را
در نصف النهار مفروضی بطول مه که طول رقه است و بتانی رصد کرده مقوم کنند و هم در آن روز بالتی
درست در شهر مطلوب ارتفاع آفتاب بگیرند و بنگرند اگر آفتاب در برجی شمالی باشد تمام عرض بلد از ارتفاع
نقصان کنند و اگر در برج جنوبی باشد ارتفاع از تمام عرض بلد انچه بماند بلد درجه آفتاب بود درجه آن
میل او ده قوس کنند خارج موضع آفتاب بود در نصف النهار معروضی و شهر مقصود پس فضل میان تقویم
مذکور و تقویم که بطول مه بیرون آورده اند بگیرند و بر حرکت ساعتی وسط آفتاب قسمت کنند انچه

بیرون آید ما بین الطولین بود در یه ضرب کنند حاصل فضل الطول بود پس بنگرند اگر موضع آفتاب در
شهر مقصود کمتر از موضع آفتاب بطول مه بود شهر مفروض شرقی بود از طول مه و اگر زیادت باشد غربی
بود پس اگر شرقی باشد فضل الطول را بر مه افزایند و اگر غربی بود از وی نقصان کنند باقی یا حاصل طول
بلد مفروض باشد مثال خواستیم که طول شیراز بدانیم در نصف النهار چهارشنبه اول سال ۳۹۳ خراجی در
وقت زوال ارتفاع آفتاب بگرفتیم و بود سه ح تمام عرض بلد س ل از وی طرح کردیم ماند ح درجه
میل اول قوس گردانیدیم آمد ... این موضع آفتاب است در بلد مذکور در این روز آفتاب را بطول
مه در نصف النهار مقوم کردیم بود ... فضل میان هر دو تقویم ... بر حرکت وسط
آفتاب قسمت کردیم بیرون آمد ... این دقایق ساعات ما بین الطولین است در یه ضرب کردیم حاصل
آمد ید مه این فضل ما بین الطولین است و چون تقویم آفتاب در بلد مذکور کمتر از تقویم آفتاب بطول
مه است شیراز از رقه شرقی باشد فضل طول را بر مه افزودیم شد ... این طول شیراز است باب
چهاردهم در بیرون آوردن تعدیل طول بلدان جیب تفاضل میان طول مکه و شهر مقصود بگیرند در
جیب تمام عرض مکه مخطط ضرب کنند حاصل جیب تعدیل طول باشد مثال طول مکه ... عرض او
کا م طول شیراز ... عرض کط ل تفاضل میان طولین ... جیب او ... در جیب تمام عرض
مکه ... مخطط ضرب کردیم حاصل آمد ... قوس او ... این تعدیل طول باب پانزدهم
در بیرون آوردن تعدیل عرض بلدان جیب عرض مکه بر جیب تمام تعدیل طول مخطط قسمت کنند اگر
عرض مکه از عرض بلد کمتر بود و اگر زیاده باشد جیب عرض بلد انچه بیرون آید جیب تعدیل عرض باشد
مثال جیب عرض مکه ... جیب تمام تعدیل طول ... اول را بر ثانی قسمت کردیم بیرون آمد
... قوس او ... این تعدیل عرض است باب شانزدهم در بیرون آوردن بعد سیان بلدان
اگر تعدیل عرض کمتر از عرض بلد بود از عرض بلد نقصان کنند انچه بماند عرض بلد بعد معدل جنوبی
باشد و اگر مساوی باشد بخط مشرق و مغرب باشد و اگر زیاده بود عرض بلد از وی نقصان کنند انچه بماند عرض

معدل

معدل شمالی باشد پس ضرب کنند جیب تمام تعدیل طول را در جیب تمام عرض بلد معدل مخطط انچه حاصل
آید جیب تمام بعد مکه و بلد مقصود باشد مثال تعدیل عرض ... از عرض شیراز نقصان کردیم ماند
... این عرض بلد معدل جنوبی است تمام او ... جیب این تمام ... در جیب تمام تعدیل
طول ... مخطط ضرب کردیم حاصل آمد ... قوس او ... تمام این قوس ... این
بعد سیان مکه و شیراز است نوعی دیگر ظل اول عرض بلد را در ظل اول عرض مکه مخطط ضرب کنند و حاصل
بر جیب اعظم افزایند و آن را محفوظ خوانند پس با جزاء تفاضل ما بین الطولین جیب معکوس بگیرند
در جیب تمام تفاضل ما بین العرضین ضرب کنند مخطط انچه حاصل شود بر محفوظ مخطط قسمت کنند انچه
بیرون آید از جیب تمام ما بین العرضین نقصان کنند انچه بماند تمام قوس او معلوم کنند چه آن بعد سیان
مکه و بلد مقصود باشد مثال ظل عرض مکه ... در ظل عرض شیراز ... مخطط ضرب کردیم حاصل
آمد ... بر نصف قطر افزودیم شد ... این محفوظ است بازاء تفاضل هر دو طول جیب
معکوس بگرفتیم ... در جیب تمام ما بین هر دو عرض ... مخطط ضرب کردیم حاصل آمد ...
بر محفوظ مخطط قسمت کردیم بیرون آمد ... از جیب تمام فضل ما بین عرضین نقصان کردیم
بماند ... قوس او ... تمام این قوس ... این بعد سیان شیراز و مکه است و باقی براین
قیاس باب هفدهم در بیرون آوردن سمت قبله ضرب کنند جیب تفاضل طولین را در جیب تمام عرض
مکه مخطط انچه حاصل شود بر جیب بعد سیان بلد مقصود و مکه مخطط قسمت کنند انچه بیرون آید
جیب سمت قبله باشد مثال جیب تفاضل طولین ... در جیب تمام عرض مکه ... مخطط
ضرب کردیم حاصل آمد ... بر جیب بعد سیان شیراز و مکه ... مخطط قسمت کردیم بیرون
آمد ... قوس او ... این سمت قبله شیراز است طریقی دیگر قسمت کنند جیب تعدیل طول را
بر جیب بعد سیان مکه و بلد مقصود مخطط انچه بیرون آید جیب سمت قبله باشد مثال جیب تعدیل
طول ... بر جیب بعد سیان مکه و شیراز ... مخطط قسمت کردیم بیرون آمد ...

سه قوس او نو سه این سمت قبله شیراز است و انحراف مکه نیز گویند دیگر تفاوت میان طول مکه و
میان طول بلد مقصود بگیرند و مربع جیب او معلوم کنند پس مربع جیب تفاوت میان عرض مکه و
عرض بلد بلدستد بر مربع برهم افزایند و چون مجموع بگیرند پس جیب تفاوت طولین ملدو ط مرتع
کنند و مضروب را بر جذر قسمت کنند خارج جیب انحراف قبله باشد مثال تفاوت طول مکه و شیراز
سه ه جیب او امو لج مربع او حری لو ثانیه پس تفاوت میان عرض مکه و شیراز بگرفتیم و بود ه
جیب او ح ن له مربع او لو ط د پس هر دو مربع برهم افزودیم شد و ع ند م ثانیه جذر او نو کط ل ثانیه
پس تفاوت طولین در سه ض ب کردیم و بر جذر قسمت کردیم آمد مح له لح قوس او نه نه این
انحراف قبله شیراز است دیگر جیب وله مربع ل در ل برای سمت قبله نهاده است و در طول جدول از ا درجه
تا ل درجه نوشته و در عرض همچنین تا اگر خواهند که در شهری سمت قبله طول و عرض آن شهر معلوم
کنند و تفاضل میان طول او و طول مکه بیرون آرند و تفاوت میان عرض مکه و بلد پس تفاوت طول را
بطول جدول برند و تفاوت عرض را بعرض و از محاذی هر دو سمت قبله بگیرند مثال تفاوت میان طول مکه
و شیراز ی له بطول جدول بردیم و بعد میان عرض مکه و شیراز ر ه بعرض جدول و از محاذی هر دو تفاوت
موضوع جدول گرفتیم بود نو کا این سمت قبله است باب هجدهم در بیرون آوردن خط نصف النهار
موضع را از زمین راست کنند چنانچه اگر پاره آب بروی ریزند از همه جانب یکسان برود پس بر آن قطعه زمین
دایره بکشند و بر مرکز آن شخصی راست نصب کنند چنانکه بر آن قطعه عمود باشد و به هیچ طرف میل نکند
و طریق راست کردن وی آنست که میان سر شخص و محیط دایره بموضع نگاه کنند اگر یکسان بود آن
شخص عمود باشد پس چون شخص را نصب کرده باشند در وقتی که آفتاب بجانب شرق بنگرند بدان وقت
که سایه سر شخص محیط دایره رسد تا در کدام نقطه دخول کند و آن نقطه را از دایره نشان کنند بعد از آن
بگذارند تا آفتاب از دایره نصف النهار در گذرد و سایه سر شخص بمحیط رسد آنگاه بنگرند که در کدام
نقطه خروج کند و آن نقطه را نیز از دایره نشان کنند پس میان هر دو نشان خطی مستقیم بکشند و آنرا

بدو

بدو قسم کنند پس از میان منتصف خط و مرکز دایره خطی مستقیم بکشند و از هر دو طرف بمحیط دایره برسانند
کان خط نصف النهار باشد پس نصف شرقی را تنصیف کنند و از میان آن نقطه و مرکز دایره خطی مستقیم
بکشند و بهر دو طرف بمحیط دایره رسانند و آنرا خط مشرق و مغرب خوانند پس محیط دایره بچهار قسم
متساوی منقسم گردد آنگاه هر قسمی را بر صد قسمت کنند تا اجزاء ارباع معلوم گردد باب نوزدهم در
بیرون آوردن قبله در جمیع بلدان اگر در شهری از شهرها انحراف مکه و خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب
بیرون آورده باشند و خواهند که قبله را تعیین کنند طریق آنست که بنگرند اگر طول و عرض بلد زیاده
از طول و عرض مکه باشد قبله در ربع غربی جنوبی بود و اگر کمتر باشد در ربع شرقی شمالی و اگر طول زیاده
باشد و عرض کمتر در ربع غربی شمالی بود و اگر عرض زیاده باشد و طول کمتر در ربع شرقی جنوبی پس چون
ربع قبله معلوم شده باشد بنگرند که انحراف مکه چه مقدار است و از نقطه شمال تا جنوب آغاز کنند و
بعدد درجات انحراف از آن ربع بشمارند آنجا که منتهی شود قبله شهر باشد و تمام او تا نقطه مغرب یا مشرق
تمام انحراف گویند مثال چون طول و عرض شیراز زیاده از طول و عرض مکه است قبله شیراز در ربع غربی
جنوبی باشد پس از نقطه جنوب آغاز کردیم نو درجه و سه دقیقه بشمردیم آنجا که عدد منتهی شد نشانی
کردیم پس معلوم شد که چون ربع غربی جنوبی را بر صد قسمت کنند آنجا که ند درجه باشد که از نقطه
جنوب بجانب مغرب رفته بود قبله شیراز بود طریق دیگر تفاوت میان طول بلد و مکه بطلبند پس اخذ
کنند تا وقتی که آفتاب بر سر اهل مکه گذرد و آن در ل درجه جوزا یا در اسلو سرطان باشد و بنگرند که آن شهر
از مکه شرقیست یا غربی یعنی اگر طول او کمتر باشد غربی بود و الا شرقی پس نگاه کنند که تفاوت میان طول
بلد و مکه چند است و هر یه درجه را یک ساعت گیرند و هر ا درجه را د دقیقه انچه بر آید زمان بعد بود میان
زوال بلد و مکه اگر شرقی باشد و اگر غربی بود میان مکه و بلد پس در آن وقت که آفتاب بسمت راس اهل مکه
رسد چوبی راست بر زمین فرو برند چنانکه میل بهیچ طرف ندارد و از ظل او قبله معلوم کنند دیگر مربع
متساوی الاضلاع از چوب بسازند و طول و عرض آن قسمت کنند چنانکه اضلاع پیوست یکسان باشد

پس بر یک ضلع درجات عرض بنویسند و بر ضلع دیگر درجات اطوال بعد از آن مکه را در خانه که تقاطع
الف عرض و لا طول باشد بنویسند پس هم شهر مقصود را در خانه که التقای طول و عرض او باشد وضع
کرده باشند بعد از آن شهر مقصود را مرکز دایره سازند و دایره بکشند چنانکه مکه از دایره خارج باشد آنگاه
خط نصف النهار و نقطه شمال و جنوب و مشرق و مغرب را تعیین کنند و لوح را بر آن صیات وضع
کرده باشند پس بنگرند که مکه در کدام ربع افتاده است چنانکه گفته شد و بعد از آن از شهر مقصود خطی مستقیم
بمکه بکشند و بنگرند که از نقطه جنوب یا شمال تا آن نقطه از دایره که خط مستقیم آنرا قطع کرده است
چند است انچه بر آید سمت قبله و انحراف مکه باشد مثال مربعی ل در ل کشیدیم و آغاز درجات عرض
از ند کردیم و اطوال از سه و مکه را در جدول ع عرض و الف طول نوشتیم و شیراز را در جدول له عرض و
ح طول پس شیراز را دایره ساختیم و خط نصف النهار و نقطه شمال و جنوب و مغرب و مشرق تعیین
کردیم معلوم شد که مکه از شیراز در ربع غربی جنوبی افتاده است پس ربع مذکور را بر ۹ قسمت
کردیم و خطی مستقیم از مرکز دایره بمکه کشیدیم و نگاه کردیم که از نقطه جنوب تا نقطه تقاطع چند است
و بود ند پس بدین طریق نیز معلوم شد که قبله شیراز قریب پنجاه و چهار درجه است باب بیستم
در بیرون آوردن اول وقت عصر غایت ارتفاع آفتاب در نصف النهار مفروض از غایت ارتفاع اول سرطان نقصان
کنند انچه بماند عشر آن بگیرند و بر نصف غایت ارتفاع روز مفروض افزایند حاصل ارتفاع اول عصر باشد
مثال خواستیم که بدانیم که چون آفتاب در ط حمل باشد بعرض الط ل ارتفاع اول عصر چند بود غایت ارتفاع
آفتاب درجه مذکور سه ده از غایت ارتفاع اول سرطان نده نقصان کردیم بماند ط ۱ عشر او ۔ ۱ بر نصف
غایت ارتفاع ط حمل افزودیم شد له سه ل این ارتفاع اول عصر است طریق دیگر بادا غایت ارتفاع
نصف النهار مطلوب ظل اصابع بگیرند مقیاس اصابع که سه است بروی افزایند و درجه ول اصابع گیرند
کی دانند خارج ارتفاع اول عصر باشد و اگر خواهند که حمل بظل اقدام کنند بادا و ارتفاع مذکور ظل اقدام بگیرند
و مقیاس اقدام که و است بروی افزایند و مجموع را درجه و ل ظل اقدام که بحسب د ل در جدول وضع کرده اند

قوس

قوس که بماند خارج ارتفاع اول عصر بود باب بیست و یکم در بیرون آوردن طلوع فجر و مغیب شفق بازاء نظیر
جزو آفتاب میل اول بگیرند اگر شمالی باشد بر تمام عرض بلد افزایند و اگر جنوبی بود از وی نقصان کنند باقی یا
حاصل غایت ارتفاع نصف اللیل باشد جیب او بگیرند و نگاه دارند پس جیب ع درجه را در سهم نصف قوس
اللیل منحط ضرب کنند و مضروب را بر جیب غایت ارتفاع نصف اللیل منحط قسمت کنند خارج جیب ترتیب
دایر باشد از سهم نصف قوس اللیل نقصان کنند و باقی را در سهم قوس که ماند خارج فضل الدایر باشد
بر نصف قوس اللیل افزایند مبلغ را از قوس اللیل نقصان کنند انچه بماند دایر بود از وقت طلوع فجر تا وقت
طلوع آفتاب آنرا بر ۱۵ قسمت کنند ساعات مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب حاصل آید و اگر خواهند که مغیب
شفق بدانند فضل دایر را از نصف قوس اللیل نقصان کنند انچه بماند دایر باشد از وقت غروب آفتاب
تا وقت غروب شفق ازوی ساعات معلوم کنند مثال موضع آفتاب اول سرطان میل نظیر او لح ل جنوبی
از تمام عرض بلد نقصان کردیم بماند لح له این غایت ارتفاع نظیر جزو آفتاب جیب او لو نه نصف
قوس اللیل عه مح سهم او مه ی و جیب ع درجه ع له لح در سهم نصف قوس اللیل منحط ضرب
کردیم حاصل آمد ی نو مه بر جیب ارتفاع نظیر جزو شمسی قسمت کردیم بیرون آمد لح ند سه این جیب
ترتیب دایر است از سهم نصف قوس اللیل نقصان کردیم بماند کا نز نه قوس او در سهم لط الف ل این فضل
دایر است بر نصف قوس اللیل افزودیم شد سه ه ل این را از قوس اللیل نقصان کردیم بماند لو ط سه
این دایر است از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب بر ۱۵ قسمت کردیم بیرون آمد ب الف ط این ساعات مابین
است اما مغیب شفق را فضل دایر از نصف قوس اللیل نقصان کردیم بماند لو ط سه این دایر است از
وقت غروب آفتاب تا غروب شفق ساعاتش ب الف ط باب بیست و دوم در بیرون آوردن تعدیل
طالع و عاشر جزو عاشر از جزو طالع نقصان کنند انچه بماند اگر کمتر از صد باشد از صد نقصان کنند باقی
تعدیل طالع و عاشر بود و اگر زیاده باشد صد درجه از وی طرح کنند باقی تعدیل مذکور باشد مثال جزو
عاشر ط لو مه از جزو طالع نقصان کردیم بماند قو ح چون زیاده از ربع دور بود صد از وی نقصان کردیم

بماند لح ع این تعدیل طالع و عاشر است تا دانسته شود **باب بیست و سیوم** در بیرون آوردن عرض اقلیم رویه
قسمت کنند جیب ارتفاع عاشر بر جیب تمام تعدیل عاشر و طالع منحط انچه بیرون آید در جیبه قوسی کرده
و تمام آن بگیرند که عرض اقلیم رویه باشد مثال جیب ارتفاع عاشر لح لح بر جیب تمام تعدیل طالع و عاشر
غ الد ن منحط قسمت کردیم بیرون آمد لط سح قوس او م ه نه تمام این قوس مط ه ه این عرض اقلیم
رویه است بحسب طالع ثور طر نب در افق شیراز دیگر ضرب کنند جیب تمام مطالع طالع در جیب تمام ارتفاع
عاشر منحط انچه حاصل آید جیب عرض اقلیم رویه باشد مثال طالع اط نب مطالع او الح سو کا میل این
مطالع ا ولد تمام او مح نط الد جیب این تمام مح نب ما در جیب تمام ارتفاع عاشر نو نه سب ضرب کردیم
حاصل آمد مه الح لح قوس او مط طح این عرض مذکور است دیگر ضرب کنند تمام ارتفاع عاشر را در جیب
تمام میل اعظم منحط انچه حاصل شود بر جیب تمام میل جزو عاشر منحط قسمت کنند خارج جیبه عرض
مذکور باشد مثال جیب تمام ارتفاع عاشر نو نه ند در جیب تمام میل اعظم نب نط ط ضرب کردیم حاصل
آمد مو الح الو بر جیب تمام میل عاشر نو س کا قسمت کردیم بیرون آمد مه الح سب قوس او مط طح
این عرض اقلیم رویه است دیگر ضرب کنند جیب تمام مطالع در جیب تمام ارتفاع عاشر منحط انچه حاصل آید
بر جیب بعد جزو عاشر از نقطه اعتدال اقرب منحط قسمت کنند خارج جیبه عرض مذکور بود مثال جیب
تمام مطالع طالع سه لد نر در جیب تمام ارتفاع عاشر نو نه ند منحط ضرب کردیم حاصل آمد لم لد ر
جزو عاشر از نقطه اعتدال اقرب نقصان کردیم ماند سح لو جیب او یح لد ما مضروب را بروی قسمت کردیم
آمد خارج مه لو سب قوس او مط طح و هو المطلوب دیگر ضرب کنند جیب تمام سعت مشرق جزو مطالع
در جیب تمام ارتفاع عاشر منحط و حاصل را بر جیب تمام تعدیل طالع و عاشر منحط قسمت کنند خارج
جیب عرض مذکور بود مثال طالع اط نب سعت مشرق او یو ح ی تمام او عج نا ی جیب این تمام
نز ک نا در جیب ارتفاع عاشر نو نه سب منحط ضرب کردیم حاصل آمد نو سه سب بر جیب تمام تعدیل
طالع و عاشر غ الد ه منحط قسمت کردیم بیرون آمد مه الح ه قوس او مط طا و این عرض اقلیم رویه است

دیگر قسمت کنند جیب میل مطالع بر جیب سعت مشرق طالع منحط انچه بیرون آید جیبه تمام عرض مذکور
باشد مثال میل او مطالع طالع یا لد ما جیب او یا لو یو بر جیب سعت مشرق طالع لو م ی منحط قسمت
کردیم لط سه م قوس او م ه نج تمام مط طب و هو المطلوب دیگر ضرب کنند جیب مطالع را در جیب تمام
عرض بلد منحط و حاصل را بر جیبه درجه سوا مطالع قسمت کنند منحط خارج تمام آن عرض باشد مثال
جیبه مطالع الح نح در جیب تمام عرض بلد مح لو منحط ضرب کردیم آمد الو لط بر جیبه چند
سوا لح الد لو منحط قسمت کردیم بیرون آمد لط سه لو قوس او م ه ند تمام مط وح و این عرض
مطلوب است دیگر ضرب کنند جیب تعدیل مطالع در جیب تمام میل مطالع طالع منحط انچه حاصل شود
بر جیب سعت مشرق طالع منحط قسمت کنند خارج جیب عرض بود مثال تعدیل طالع و عاشر
لو ع جیب او یه لو فط در جیب تمام میل مطالع منحط ضرب کردیم آمد ی الد لط بر جیب سعت مشرق
لو ی قسمت کردیم بیرون آمد مه الد قوس او مط ح لح این عرض مذکور است دیگر قسمت کنند
جیب تعدیل طالع بر ظل میل مطالع منحط خارج ظل عرض مذکور بود مثال جیب تعدیل طالع یه لو نط
بر ظل میل مطالع ا مو ح منحط قسمت کردیم آمد سط الد ی قوس او در ظل مط ط له این عرض مطلوب است
دیگر ضرب کنند جیب تمام سعت مشرق طالع در ظل تمام ارتفاع عاشر منحط حاصل ظل عرض اقلیم رویه
باشد مثال جیب تمام سعت مشرق نز ک نا در ظل تمام ارتفاع عاشر عب برا منحط ضرب کردیم حاصل
آمد سط الح لو قوس او در ظل مط ط ه این عرض اقلیم رویه وارتفاع قطب فلك البروج نیز گویند
باب بیست و چهارم در بیرون آوردن حصه عرض اقلیم رویت ضرب کنند جیبه تعدیل النهار در جیبه
تمام ارتفاع عاشر منحط و مضروب را بر جیبه تعدیل طالع قسمت کنند خارج جیبه حصه عرض باشد مثال
جیبه تعدیل النهار ط ط الد در جیبه تمام ارتفاع عاشر منحط ضرب کردیم حاصل آمد یو نز له بر جیب
تعدیل طالع و عاشر یح لو نط منحط قسمت کردیم آمد ل لح الد قوس او ل ل یح این حصه عرض است دیگر ضرب
کنند جیب تمام عرض بلد را در جیب تمام تعدیل النهار جزو طالع انچه حاصل شود جیب تمام حصه عرض

باشد مثال جیب تمام عرض بلد سه ی ر در جیب تمام تعدیل النهار جزو طالع نط نط ر منحط ضرب
کردیم آمد نا لو ه قوس او نط الد الو تمام او د لو له این حصه عرض اقلیم رویت **باب بیست و پنجم**
در بیرون آوردن عکس مطالع بلد اگر مطالع که اجزاء و معدل النهار است معلوم باشد و خواهند که درجه
سوا او که اجزاء منطقة البروج است بحسب افقی بدانند ربع دور از مطالع معلوم نقصان کنند انچه بماند
قوس او باشد استوا بدانند که جزو عاشر باشد پس جیب تمام میل اول مطالع را در جیبه بعد میان منقلب
فوق الارض و جزو عاشر منحط ضرب کنند و حاصل را در جیب قوس کرده انچه بیرون آید بازاء وی میل
ثانی بگیرند و نگاه دارند پس بنگرند جزو عاشر اگر میان اول سرطان و اول جدی باشد میل ثانی محفوظ از صه
نقصان کنند و اگر میان اول جدی و اول سرطان باشد میل محفوظ بر صه افزایند باقی یا حاصل بر جزو عاشر
زیادت کنند و اگر مجموع از دور زیاده شود دور از وی طرح کنند انچه بماند درجه سوا آن مطالع باشد بحسب
افق مقصود مثال خواستیم که بدانیم که چون مطالع لح مح ع باشد بعرض الط ل درجه سوا چند بود
ربع دور از مطالع نقصان کردیم بماند رصح مح ع قوس او جدی الو مه این جزو عاشر است بازاء مطالع
طالع میل اول گرفتیم ا و ما تمام او عح غ ط جیب این تمام غ نب ل بعد میان نقطه انقلاب فوق الارض
و جزو عاشر الو مه جیب او الو نط اله در جیبه اول ضرب کردیم الو الط ح ارتفاع عاشر لط لح نو
تمام او ه الو ح ظل او و ناو حب ر اه رحاصل ضرب کردیم آمد له ح سب قوس او ل ل لح بازاء وی میل ثانی
گرفتیم یه ر لط این محفوظ است بحکم آنکه جزو عاشر میان جدی و سرطان است محفوظ بر صه افزودیم شد
قح ر لط این را بر جزو عاشر زیادت کردیم شد بعد از اسقاط دور لط نا لط این درجات سوا آن مطالع
است مبدا و ان اول حمل بعرض شیراز نوعی دیگر ضرب کنند جیب میل مطالع را در جیبه تمام ارتفاع عاشر
منحط و حاصل را بر جیب تمام عرض اقلیم رویه منحط قسمت کنند و مقسوم را در جیبه قوسی کرده آنند خارج
میل ثانی باشد مثال جیب مطالع یا لو مو در جیب تمام ارتفاع عاشر مو یه ند منحط ضرب کردیم حاصل
آمد یح نسه و بر جیبه تمام عرض اقلیم رویه لط ند لح منحط قسمت کردیم بیرون آمد ی یو مو قوس او

لو ر مه این میل ثانی است قوس او شد ط لب این درجه سوا مطالع مذکور است دیگر ضرب کنند جیب
مطالع را در جیب تمام عرض بلد منحط و حاصل را بر جیب تمام عرض اقلیم رویه منحط قسمت کنند خارج جیب
درجه سوا بود مثال جیب مطالع الح نح در جیب تمام عرض بلد نب لو ر منحط ضرب کردیم آمد الد
لط لط بر جیب تمام عرض اقلیم رویه قسمت کردیم بیرون آمد لح الد لو قوس او لط نب این درجه سوا
مطالع مذکور است دیگر ضرب کنند ظل میل مطالع در ظل عرض اقلیم رویه منحط انچه حاصل شود جیبه میل
ثانی باشد در جدول جیب قوسی کرده تا میل ثانی معلوم شود آنگاه در جدول میل ثانی مقوس کنند
تا درجه سوا مطالع بدانند مثال ظل میل مطالع ا ر ح در ظل عرض اقلیم رویه سط الو سه منحط
ضرب کردیم حاصل آمد ی الد مو قوس او ی ر ح این میل ثانی است قوس او لط نب این درجه سوا آن
مطالع است دیگر قسمت کنند جیب ارتفاع عاشر بر جیب تمام عرض اقلیم رویه منحط انچه حاصل شود جیبه
تمام میل ثانی باشد قوس او بدانند و در جدول میل ثانی مقوس کنند تا درجه سوا مطالع مقصود حاصل
کردد مثال جیب ارتفاع عاشر یه لو ح بر جیب تمام عرض اقلیم رویه منحط قسمت کردیم بیرون آمد غ الد نا
قوس او مو نب ح تمام او ی ر نو این میل ثانی است قوس او لط نب این درجه سوا آن مطالع است دیگر
جیب میل ثانی مطالع را در جیب عرض بلد منحط ضرب کنند و حاصل را بر جیب عرض اقلیم رویه منحط قسمت
کنند و خارج را در جیب قوسی کرده باشند و نگاه دارند پس مطالع را در مطالع مستقیم مقوس کنند انچه حاصل
آید اگر کمتر از قف باشد قوس محفوظ بر وی افزایند و اگر زیاده باشد از وی نقصان کنند انچه بماند یا حاصل
شود درجه سوا آن مطالع باشد مثال مطالع لح مح باشد و میل ثانی بگرفتیم ی ا ب له جیب او سه
ک ه در جیب عرض شیراز الط الو منحط ضرب کردیم حاصل آمد و ه لا بر جیب تمام عرض اقلیم رویه
قسمت کردیم منحط بیرون آمد طع ح قوس او ح نه ح این را نگاه داشتیم پس مطالع مذکور را در مطالع
استوا مقوس کردانیدیم بیرون آمد ل نر ما چون کمتر از نصف دور است قوس محفوظ بر وی افزودیم
لط نب ند این درجه سوا مطالع مذکور است در مقالت چهارم بدین باب ختم کردانیدیم والحمد لله رب العالمین

والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

مقاله دویم مشتمل است بر سه قسم قسم اول در جیب مستوی و معکوس و آن متضمن چند باب است

باب اول در مقدمات متقدمان در مقدار قطرها اختلاف کرده اند بعضی گفته اند محیط دایره سه بار و

چند قطر دایره بود و ده جزو که یک جزو از هفتاد جزو و نزد ارشمیدس سه بار و هفت یک قطر است و بزعم بطلیموس

در مجموع آن سه بار و چند قطر و هشت دقیقه و سی ثانیه است بر آن تقدیر که قطر ۶۰ دقیقه باشد و

متاخران میگویند ما را احتیاج نیست بتحقیق کردن قطر برای آنکه هر عددی که فرض کنیم و قوس و جیب و

قطر و سهم بآن عدد رجوع کنیم غرض ما حاصل شود پس هر عددی فرض کردند که نصف قطر نزدیکتر

بود و مراتب دقیقه نزدیکتر بود و مراتب دقیقه و ثانیه آسان تر نگاه توانست داشت و آن ۶۰ بود پس

بر این اختصار کردند که چون دایره ۳۶۰ درجه باشد قطر آن ۱۲۰ درجه بود و نصف قطر که آنرا جیب اعظم

گویند ۶۰ درجه اما بر آنکه خطی مستقیم بر مرکز دایره گذرد و دو طرف بر دو طرف دایره رسد آنرا قطر گویند

و خطی مستقیم که از طرف دایره روان شود و بطرف دیگر از دایره رسد و بر مرکز نگذشته باشد آنرا وتر

خوانند و این وتر دو قوس باشد یعنی قطعه بزرگتر و پاره کوچکتر از نصف دایره و همچنانکه نصف قطر

را جیب اعظم خوانند نصف وتر را جیب مستوی گویند و جیب مستوی نصف قوس نصف وتر آن قوس

باشد و خطی مستقیم که بیان وتر و قوس را تنصیف کنند آنرا سهم و جیب معکوس خوانند و هر عدد که در

مثل خود ضرب کنند حاصل را مجذور و مربع و مال گویند و آن عدد را که در مثل خود ضرب کرده باشند

جذر و ضلع و شی خوانند و اگر در موضعی نوشته باشد که فلان عدد در فلان عدد مخطط یا دقیقه ضرب

کنند مقصود آن بود که مضروب فیه را یک مرتبه فرود آرند مثلا درجه را دقیقه اعتبار کنند و ثانیه

ثالثه و باقی برین قیاس و اگر نوشته باشد که فلان چیز در فلان چیز دو بار مخطط یا ثانیه ضرب کنند مراد

آن بود که مضروب فیه را بدو مرتبه فرود آرند چنانکه درجه را ثانیه اعتبار کنند و دقیقه را ثالثه و علی هذا القیاس

و اگر نوشته باشد که جیب تمام فلان قوس بگیرند مراد آن بود که آن قوس را از نود نقصان کنند آنچه بماند

بجیب

جیب او بگیرند و اگر نوشته باشد که سهم تمام فلان قوس بگیرند مطلوب آن بود که قوس مذکور را از نصف

دور نقصان کنند و باقی را سهم بگیرند و نصف دور و دور تمام را جیب نباشد و ربع دور و سه ربع دور را سهم نصف

قطر باشد و نصف دور و دور تمام را سهم قطر دایره باشد و ربع دور و سه ربع دور را سهم نصف قطر

باشد و هر قوس که کمتر از نصف دور بود جیب آن قوس و جیب این قوس که باقی باشد از نصف دور

یکی بود و اگر قوس زیادت از نصف دور باشد جیب فضل او بر نصف دور جیب باقی او از دور بعد از نقصان

آن دور از قوس یکی باشد والله اعلم باب دویم در دانستن قوس از جیب در زیج شاهی جدولی برای

جیب و سهم وضع کرده اند و بر جدول عدد درجات صحیح نوشته و جیب در زیر جدول ۰ جیب

و سهم هر زیر جدول سهم و در طول صفحی عدد کسور و برابر هر زیر درجه صحیح جیب سهم مسطور

گردانیده پس اگر قوسی معلوم باشد و خواهند که از جدول مذکور جیب او بدانند اول بنگرند که قوس

معلوم چه مقدار است و اگر کمتر از ربع دور بود بازاء وی جیب بنگرند و اگر زیاده باشد و کمتر از نصف دور

نقصان کنند و باقی را جیب بگیرند و اگر زیاده از نصف و کمتر از سه ربع دور باشد نصف دور از وی نقصان

کنند آنچه بماند بازاء وی جیب بگیرند پس چون قوس صحیح شده باشد درجه صحیح او را در سر جدول

جیب طلب کنند و آن مقدار جیب که در زیر آن نوشته باشد بردارند و هم در آن جدول از محاذی دقیقه

جیب بگیرند و باضافت جیب درجه صحیح کنند و اگر با دقیقه ثانیه باشد در طول جدول از محاذی ثانیه

جیب مخطط بگیرند و بر مجموع جیب افزایند با حاصل جیب قوس مطلوب باشد مثال خواستیم که ی

درجه و الو دقیقه و له ثانیه را جیب بیابیم ی درجه را در سر جدول طلب کردیم در زیر او یافتیم ی اله ح

هم در این جدول از برابر الو دقیقه جیب گرفتیم بود اله این را بر جیب درجه صحیح افزودیم شد ی نه

نح هم در این جدول برابر له ثانیه یافتیم لو ۲ و بجهت آنکه از برابر ثانیه گرفته ایم مرفوع ثانیه باشد و بلا مرفوع

ثالثه پس این ثانیه و ثالثه را باضافت مجموع کردیم شد ی نح له ۲ این جیب آن مقدار قوس است باب سیوم

در استخراج قوس از جیب بجدول اگر جیب معلوم باشد و قوس نامعلوم و خواهند که از جیب قوس حاصل

کنند جیب را در جدول جیب بعکس عمل باب متقدم یعنی در عرض جدول چنین طلب کنند که مساوی جیب معلوم

باشد یا نزدیکتر بود بوی چنانکه از جیب معلوم نقصان کنند و درجه صحیح او بگیرند و نگاه دارند و آنچه بماند

کسور که در زیر آن درجه نوشته است طلب کنند و برابر او دقیقه بگیرند و هر دو در درجه وضع کرده اند و اگر چیزی

باقی مانده هم در جدول مذکور برابر او ثانیه بگیرند و هر دو در دقیقه بنهند مثال خواستیم که این جیب نه لب

نط را قوس بدانیم در عرض جدول جیب عددی طلب کردیم برین صفت که بجیب نزدیکتر بود و از آن کمتر

نه درجه نه لا نه یافتیم این را از جیب معلوم نقصان کردیم بماند ۱۱ ده و پانزده درجه را نگاه داشتیم و

این باقی را هم در برابر پانزده طلب کردیم یافتیم الد از باقی نقصان کردیم بماند ۱۱ لی پس یک دقیقه باضافت قوس

صحیح بردیم شد یه او و از محاذی ما بقی ثانیه طول جدول بگرفتیم لی باضافت درجه و دقیقه بردیم یه الو

این قوس آن جیب است باب چهارم در بیرون آوردن جیب مجموع دو قوس از جیب نصف مجموع که دو قوس

چون جیب قوس معلوم باشد و خواهند که بدانند که جیب مضاعف چه مقدار باشد طریق آن بود که جیب قوس

معلوم را در جیب تمام او مخطط ضرب کنند آنچه حاصل آید مضاعف کنند حاصل جیب مضاعف قوس معلوم

باشد مثال خواستیم که جیب پنجاه درجه قوس از جیب بیست و پنج درجه بدانیم جیب اله بگرفتیم اله کا الو

و جیب تمام این قوس نز له سب مخطط ضرب کردیم حاصل آمد این را مضاعف کردیم شد الـ نح لح این

جیب درجه قوس است اما اگر در جیب قوسی که نصف صحیح داشته بود شکی در خاطر آید طریق تصحیح

آن قوس آنست که نصف قوس را جیب بگیرند و در جیب تمام نصف قوس مخطط ضرب کنند آنچه حاصل آید مضاعف

کنند تا حاصل جیب مضاعف قوس معلوم باشد صحیح اما اگر در جیب درجه که نصف صحیح نداشته باشد شکی

افتد دو قوس طلب باید کرد که مجموع هر دو با آن عدد که جیب او مشکوک است برابر بود پس جیب قوس کمتر

در جیب تمام قوس بیشتر مخطط ضرب کنند و مضروب را نگاه دارند پس جیب قوس بیشتر در جیب تمام

قوس کمتر مخطط ضرب کنند و حاصل را بر محفوظ افزایند حاصل جیب آن جزو مشکوک باشد باب پنجم در بیرون آوردن

جیب مجموع دو قوس از جیب هر یک و جیب تمامشان چون جیب دو قوس و جیب تمام هر دو معلوم باشد و

قوسین

خواهند که جیب مجموع قوسین معلوم کنند طریق آنست که جیب یکی در جیب تمام دیگر و جیب دیگر در جیب تمام

قوس اول مخطط ضرب کنند آنچه حاصل آید بر هم افزایند حاصل جیب قوسی باشد که مجموع قوسین باشد مثال

خواستیم که از جیب اله و جیب له جیب ۰ بدانیم جیب اله بگرفتیم و بود اله کا الو جیب تمام او نه ا سب

جیب ل گرفتیم ل ا ۲ جیب تمام او مطح نر پس ضرب کردیم جیب اله در جیب تمام له حاصل آمد کی

قوسی نگاه داشتیم پس جیب له در جیب تمام اله ضرب کردیم حاصل آمد لا ما اله محفوظ ما بر وی افزودیم

شد نا نز مت جیب س است نوعی دیگر اگر جیب هر قوسی معلوم باشد و خواهند که جیب مجموع این دو قوس

معلوم کنند جیب قوس اکثر را در جیب قوس اقل مخطط ضرب کنند و مضروب در مربع بگیرند و نگاه دارند نقصان

جیب قوس اقل باشد پس جیب قوس اکثر را مربع کنند در مربع اول از وی نقصان کنند آنچه بماند جذر او

بگیرند که آن جیب قوس اکثر باشد بر هم افزایند تا جیب مجموع قوسین باشد و اگر کم از بیشی نقصان کنند جیب

فضل بین القوسین باشد مثال قوس اکثر ل جیب او ل قوس اقل رل جیب او ره در یکدیگر مخطط ضرب کردیم

حاصل آمد نه مربع او ۵۰۲۳۵ جیب قوس اقل ره مربع وی ۳۲۵۹۰۰ مربع اول از وی نقصان کردیم

۱۲۵۶۷۵ این مربع قوس اقل است جذر او ۷ بم دقیقه این جیب قوس اقل است پس قوس اکثر ل است

مربع کردیم شد ۹۰۰ نقل بثوانی کردیم آمد ۳۲۴۰۰۰۰ مربع اول از وی نقصان کردیم بماند ۷۵

۳۱۸۴ جذر او ۱۷۸ این جیب قوس اکثر است بر هم افزودیم شد ۲۱۹۳ و فضل ل ل این جیب ل د قیقه

و ل دقیقه است که مجموع قوسین باشد و اگر خواهند که جیب بعد قوسین معلوم کنند جذر اقل را

از جذر اکثر نقصان کنند آنچه بماند جیب قوسی باشد که میان قوس اقل و قوس اکثر باشد باب ششم

در بیرون آوردن قوسی از جیب ضعف آن قوس اگر قوسی چنین معلوم باشد و جیب نصف او خواهند که

بدانند طریق آنست که جیب تمام قوس معلوم را از س نقصان کنند آنچه بماند تنصیف کرده اند و نصف

را در ۲ ضرب کنند و جذر مضروب بگیرند که جیب نصف آن قوس باشد مثال خواستیم که از جیب س

درجه جیب ل درجه بدانیم جیب قوس معلوم ثانی ما جیب تمامش لب از س نقصان کردیم ماند ل تنصیف

کردیم آمد نه در سه ضرب کردیم حاصل آمد ۹۰۰ جذر شد ل این جیب ل درجه است که ضعف سی درجه
باشد باب هفتم در بیرون آوردن جیب هر جزو که خواهند اگر مطلوب جیب درجه باشد جیب آن درجه که
پیش از وی باشد معلوم کنند و جیب ا درجه و جیب تمام ا درجه باز بیشتند پس ضرب کنند جیب آن درجه
که پیش از درجه مقصود بود در جیب تمام ا درجه محفوظ و حاصل را نگاه دارند پس ضرب کنند جیب تمام آن درجه
که پیش از درجه مقصود بود در جیب ا درجه و مضروب را بر محفوظ افزایند که حاصل جیب درجه مطلوب باشد
مثال خواستیم که جیب کو درجه بدانیم جیب به درجه بگوفتیم و بود نو لا مه جیب تمام او نز ک پس جیب
ا درجه بگوفتیم ا ـ و جیب تمام او نط نط الـ نه پس ضرب کردیم جیب به درجه جیب تمام ا محفوظ حاصل آمد
ه ۷ ر پس ضرب کردیم جیب تمام به در جیب ا حاصل آمد ا ما ل هر دو مضروب را ضایع کردیم شد
نو لسع این جیب نو درجه است باب هشتم در بیرون آوردن جیب تمام قوسی این عمل بجد ول چنانست
که قوسی معلوم را از ربع دور نقصان کنند چنانچه ماند بازاو وی جیب بگیرند اما بطریقه عمل چنانست که جیب
قوسی معلوم را مربع کنند و از مربع نصف قطر نقصان کنند و جذر باقی بگیرند که جیب تمام از قوسی باشد تا
ربع دور مثال جیب معلوم ل مربع کردیم آمد ۹۰۰ از مربع نصف قطر ۳۶۰۰ نقصان کردیم بماند ۲۷۰۰
جذر او نا نز ما این جیب تمام قوسی است باب نهم در بیرون آوردن جیب معکوس از جیب مستوی قوسی که جیب
مستوی بدانند و جیب تمام او از جیب کلی نقصان کنند اگر قوسی جیب مستوی معلوم کمتر از ربع دور بود
و اگر زیاده باشد جیب تمام مذکور بر جیب تمام اعظم افزایند حاصل یا باقی جیب معکوس قوسی جزو مستوی باشد
مثال قوسی ل جیب او ل جیب تمام این قوسی نا نز ما از جیب اعظم نقصان کردیم بماند ح ـ ط این
جیب معکوس قوسی جیب مستوی است باب دهم در بیرون آوردن جیب مستوی معکوس جیب معکوس
معلوم را از جیب اعظم نقصان کنند انچه ماند قوسی او بدانند و تمام او بگیرند و جیب آن بدانند که آن جیب
قوس جیب معکوس باشد مثال جیب معکوس ح ـ ط از جیب اعظم نقصان کردیم ماند نا نز ما قوس او
س از ربع دور نقصان کردیم ماند ل این جیب مستوی قوسی جیب معکوس است نوعی دیگر جیب معکوس

از قطر نقصان کنند انچه بماند باقی قطر گویند جیب معکوس را در باقی قطر ضرب کنند انچه حاصل شود
جذر او بدانند که آن جیب قوسی جیب معکوس است مثال جیب معکوس ح ـ ط از قطر نقصان کردیم بماند
نا نز ما این باقی قطر است جیب معکوس را در وی ضرب کردیم شد ۹۰۰ جذر او ل این مطلوب است باب یازدهم
در بیرون آوردن جیب سدس دایره مربع ربع قطر در ۳ ضرب کنند و جذر مضروب را بگیرند که آن جیب سدس
دایره باشد مثال ربع قطر ۱۵ مربع او ۹۰۰ در ۳ ضرب کردیم حاصل آمد ۲۷۰۰ جذر او نا نز ما این جیب سدس
دایره است باب دوازدهم در بیرون آوردن جیب خمس دایره مربع نصف قطر تنصیف کنند و جذر باقی
بگیرند که جیب خمس دایره باشد مثال نصف قطر ۶۰ مربع او ۳۶۰۰ نصف مربع ۱۸۰۰ جذر او مب الہ له
این جیب خمس دایره است باب سیزدهم در بیرون آوردن جیب نصف عشر دایره مربع ربع دایره بر مربع نصف
قطر افزایند و جذر آن بگیرند و ربع قطر از وی نقصان کنند و باقی را تنصیف کنند که جیب نصف عشر دایره
بود مثال مربع ربع قطر ۹۰۰ مربع نصف قطر ۳۶۰۰ جمع کردیم شد ۴۵۰۰ جذر او سز نه ربع قطر
از وی نقصان کردیم بماند لز نه نصف او ع له الـ این جیب ع درجه قوس است باب چهاردهم در بیرون
آوردن جیب عشر دایره ضعف جیب نصف عشر دایره را ربع کنند و با مربع نصف قطر جمع کنند و جذر مبلغ
بگیرند و تنصیف کنند تا جیب عشر دایره بود مثال ضعف جیب نصف عشر لز نه مربع او الف نه
ـ بر مربع نصف قطر افزودیم و جذر بگوفتیم بود ع لو نصف او لو لو ال این جیب عشر دایره است باب
پانزدهم در بیرون آوردن سهم از قوس نقل کنند بدانکه قوسی که دارند اگر کمتر از قف باشد از جدول سهم
بردارند و اگر زیادت بود از ربع نقصان کنند انچه ماند بازاو وی سهم بگیرند مثال خواستیم که بدانیم که سهم
قوسی ر ک درجه بود سهم چه مقدار باشد چون قوسی زیادت از قف است از وی نقصان کردیم بماند
ضم بازاو وی سهم بگوفتیم و بود قه نو مو این قوسی مذکور است باب شانزدهم در بیرون آوردن قوس
از سهم سهم را در جدول سهم مقوس کنند انچه بیرون آید قوس آن سهم باشد مثال سهم صح
لب ـ قوس او بگوفتیم و بود کل این قوس آن سهم است باب هفدهم در بیرون آوردن وتر از قوس

اگر مطلوب آن باشد که وتر قوسی را تضعیف کنند و باز او نصف جیب بگیرند و مضاعف کرده شد حاصل
وتر قوس معلوم باشد مثال قوسی معلوم قـ ک تضعیف کردیم آمد سـ جیب او نا نز ما این جیب
نصف قوس است مضاعف کردیم شد قج نه الـ این وتر قوسی معلوم است باب هیجدهم در بیرون
آوردن قوس از وتر اگر وتر معلوم باشد و خواهند که قوس او بدانند وتر را تنصیف کنند و در جدول
جیب مقوس کردانند و خارج را مضاعف کنند تا قوس وتر معلوم شود مثال وتر الہ درجه تنصیف
کردیم سـ ل در جدول جیب مقوس کردیم بیرون آمد سا الطا این را مضاعف کردیم شد الد ـ غ این
قوس وتر مذکور است باب نوزدهم در بیرون آوردن وتر ثلث دایره قطر دایره را در مثل خود ضرب کنند
و ربع از مربع نقصان کنند انچه بماند جذر او بگیرند که آن وتر ثلث دایره باشد مثال قطر دایره که ۱۲۰
است در مثل خویش ضرب کردیم حاصل آمد ۱۴۴۰۰ این مربع قطر است ربع او ۳۶۰۰ از مربع قطر
طرح کردیم بماند ۱۰۸۰۰ جذر او قج نه الـ این وتر ثلث دایره است طریقی دیگر نصف قطر را در مثل
خویش ضرب کنند و حاصل را در ج ضرب کنند و مضروب را جذر بگیرند تا وتر ثلث دایره باشد مثال
نصف قطر سـ مربع او ۳۶۰۰ در ج ضرب کردیم آمد ۱۰۸۰۰ جذر او قج نه الـ این وتر ثلث دایره است
نوعی دیگر وتر سدس دایره در مثل خویش ضرب کنند و مضروب را از مربع قطر نقصان کنند انچه بماند
جذر او بگیرند که وتر ثلث دایره باشد مثال وتر سدس دایره ۶۰ در مثل خویش ضرب کردیم حاصل آمد
۳۶۰۰ این مربع را از مربع قطر ۱۴۴۰۰ نقصان کردیم بماند ۱۰۸۰۰ جذر او قج نه الـ این وتر
ثلث دایره است دیگر سه ربع قطر دایره بگیرند و در قطر ضرب کنند و جذر مضروب بگیرند که وتر ثلث
دایره باشد مثال سه ربع قطر ۹۰ در قطر ضرب کردیم حاصل آمد ۱۰۸۰۰ جذر او قج نه الـ باب
بیستم در بیرون آوردن وتر ربع دایره نصف قطر در مثل خویش ضرب کنند و مضروب را مضاعف
کردانند و جذر مجموع بستانند که وتر ربع دایره باشد مثال نصف قطر شصت در مثل خویش
ضرب کردیم آمد ۳۶۰۰ مضاعف او ۷۲۰۰ جذر او فد نا نا این وتر ربع دایره است دیگر قطر را مربع

کرده اند و تنصیف کنند و جذر شی بگیرند که وتر ربع دایره باشد مثال قطر ۱۲۰ مربع او ۱۴۴۰۰
نصف مربع ۷۲۰۰ جذر او فد نا نا باب بیست و یکم در بیرون آوردن وتر عشر دایره نصف قطر و
ربع قطر را هر یک جداگانه مربع بدانند و مربع افزایند و جذر مجموع بگیرند و ربع قطر از وی نقصان کنند
انچه بماند وتر عشر دایره باشد مثال مربع نصف قطر ۳۶۰۰ و مربع ربع قطر ۹۰۰ افزودیم شد ۴۵۰۰
جذر او سز نه ربع قطر از وی نقصان کردیم بماند لز نه این وتر عشر دایره است طریقی دیگر
ربع قطر را مربع کنند و در ۵ ضرب کنند و جذر او بگیرند پس ربع قطر از وی طرح کنند انچه بماند وتر
عشر دایره باشد مثال ربع قطر ۳۰ مربع او ۹۰۰ در ۵ ضرب کردیم حاصل آمد ۴۵۰۰ جذر او سز
نه ربع قطر از وی طرح کردیم بماند لز نه باب بیست و دوم در بیرون آوردن وتر خمس دایره نصف
قطر در مثل خویش ضرب کنند و جذر او بگیرند و از پنج خمس قطر نقصان کنند انچه بماند در قطر ضرب
کنند و جذر مضروب بگیرند که وتر خمس دایره باشد مثال خمس قطر ۲۴ در مثل خود شی ضرب کردیم شد
۵۷۶ در ۵ ضرب کردیم شد ۲۸۸۰ جذر او نج لب این را از نیمه خمس قطر ۷۰ نقصان کردیم بماند ما الح
در قطر ضرب کردیم حاصل آمد ۵۰۸۶ دقیقه نقل بثوانی کردیم و جذر او بگوفتیم لح ـ ح این وتر
خمس دایره است دیگر وتر عشر را با مربع نصف قطر جمع کنند و جذر شی بگیرند که وتر خمس دایره باشد مثال
وتر عشر لز نه مربع او الف نه ـ مربع نصف قطر بروی افزودیم و از مجموع جذر گرفتیم بود ع
لد ح نوعی دیگر وتر عشر دایره در جیب اعظم ضرب کنند و مضروب را از ضعف مربع قطر نقصان کنند انچه
بماند جذر او بگیرند که وتر خمس دایره باشد مثال وتر عشر لز نه در جیب اعظم ضرب کردیم حاصل آمد
۲۲۳۰ دقیقه این مربع ضلع معشر است پس قطر را در مثل خویش ضرب کردیم ۱۴۴۰۰ نصف او
۷۲۰۰ با دقیقه کردیم شد ۲۳۰۰۰۰ مربع ضلع معشر از وی نقصان کردیم بماند ۴۹۸۵ با ثوانی
کردانیدیم و جذر او بگوفتیم ع لد ح وهو المطلوب اما وتر سدس دایره مثل نصف قطر باشد باب بیست و سیم
در بیرون آوردن وتر خمس دایره و وتر ربع دایره بگیرند و تنصیف کنند و تفاوت میان او و میان جیب اعظم

در ظل ضرب کنیم چند حاصل ضرب بگیرند که در ثمن ... باشد مثال و تربیع ... نصف ...
ر تفاوت میان این مضعف و جیب اعظم ... در ظل ضرب کردیم ... حذر او ...
... این ربع ثمن قاعده است قسم دوم از مقاله دوم در ظل اول و ثانی این قسم نیز متضمن چند باب است
باب اول در مقدمات ظل دو نوع است اول آنکه مقیاس او موازی سطح افق باشد چون بر دیوار
بود و این را ظل اول و ظل منکوس گویند که در وقت طلوع آفتاب هیچ نباشد پس اندک اندک بازدید
و آید و زیاده میشود تا آنگاه که بنهایت رسد و آن در وقت غایت ارتفاع بود و ظل معکوس و منکوس گویند
که سر شخص بر زمین بود و ظل منتصب از آن خوانند که بر روی زمین ایستاده بود زیرا که او بر دیوار نابود که
بر زمین قایم باشد اما ظل ثانی آنست که مقیاس او بر سطح افق قایم بود و آن خطی باشد که از اصل مقیاس
بیرون آید بر موازات جیب تمام قوس ارتفاع در قیاس با اول این را ثانی خوانند و مستوی از بهر آن گویند
که بر زمین منبسط است و با شکوفه نیست و بوقت بر آمدن آفتاب این ظل در غایت امتداد باشد پس هر چند
که ارتفاع آفتاب زیاده میشود این ظل کمتر میگردد تا آنکه آفتاب بغایت ارتفاع رسد این ظل در نقصان
بنهایت خویش رسیده باشد و اگر ارتفاع ۹۰ باشد این ظل را وجود نماند و ظل اول در اعمال نجومی بکار
دارند و ظل ثانی در معرفت اوقات و ظل ثمن و در مساوی مقیاس باشد در هر دو ظل و ظل اول برای ارتفاع
مساوی ظل دوم تمام آن ارتفاع بود و خطی که از راس مقیاس باطراف ظل آید قطر ظل خوانند و چنانکه
در اعمال نجومی نصف قطر ... جزو گیرند طول مقیاس نیز ... جزو گیرند و چون مقیاس را نصف قطر
دایره سازند نسبت جیب هر قوسی با جیب تمامش مانند نسبت ظل اول آن قوس باشد با نصف قطر
و نسبت جیب تمام هر قوسی با جیب آن قوس چون نسبت ظل دوم باشد با مقیاس باب دوم در بیرون
آوردن ظل معکوس از قوس بطریقه جدول در زیج ایلخانی جدولی برای ظل اول نهاده و از اول درجه
تا پنجاه درجه بر سر هر جدول عدد درجات قوس نوشته و ظل اول در زیر آن نوشته و در طول ...
عدد کسور و برابر آن در زیر درجه صحیح ظل مسطور کرده ... و بعد از آن ابتدا از اول درجه چهل ...

شش آغاز کرده و بر تفاضل ... دقیقه تا ربعه جدول ... و بتنج که ثانیه پس اگر قوسی معلوم باشد
و خواهند که بازاء وی از این جدول ظل او بدانند درجه صحیح قوس را در سر جدولی طلب کنند و بنگرند
که در زیر او ظل چند نوشته است آن را نگاه دارند و هم در آن جدول از محاذی دقیقه که با قوس باشد ظل بگیرند
و بر محفوظ افزایند تا حاصل ظل معکوس قوس معلوم باشد مثال قوسی معلوم ... خواستیم که ظل
معکوس او بدانیم درجه صحیح که ... است در خوض جدول طلب کردیم و دیدیم که در زیر ... نوشته است
... پس بجدول فرود رفتیم ... دقیقه ظل بگرفتیم و بود ... بر ظل درجه صحیح افزودیم
شد ... پس بازاء ثانیه که ... است از این جدول بحفظ گرفتیم و بود ... این را بر مجموع افزودیم شد
... این ظل او است آن قوس است باب سیم در بیرون آوردن قوس از ظل در خوض جدول ظل ظلی
طلب کنند که مساوی ظل معلوم باشد یا نزدیکتر بوی و آن را از ظل معلوم نقصان کنند و درجه صحیح
او بگیرند نگاه دارند و آنچه بماند بجدول در دقیقه از برابر آن دقیقه بگیرند و بر درجه درجه صحیح وضع
کنند و اگر چیزی باقی مانده باشد در جدول ... برابر سابقی ثانیه بگیرند و در زیر دقیقه بنهند مثال ظل
اول ... خواستیم که قوس او بدانیم ظلی در خوض جدول مساوی ظل معلوم نیافتیم ظل کمتر از ظل
و بوی نزدیکتر در زیر ... درجه یافتیم آن را بر داشتیم و آن ظل که در زیر او نهاده بود از ظل معلوم نقصان کردیم
بماند ... این را بجدول ... در برابر ... قوسی که داشتیم و ... در زیر ... بنهادیم و باقی ماند ... قوسی
بگرفتیم و بود ... ماند این را در زیر دقیقه بنهادیم شد ... این قوس آن مقدار ظل است باب چهارم
در بیرون آوردن ظل ثانی از قوس قوس از ظل ثانی در اکثر زیجات دو جدول در پهلوی هم نهاده است
یکی برای ظل اصابع و دوم جهت ظل اقدام و ابتدا از ۱ از درجه کرده است و تا ... درجه رفته و مدار حساب
ظل اصابع و اقدام بر ... درجه باشد چنانکه اگر در برابر درجه ... نوشته باشد آن جدول اصابع
بود و اگر ... نوشته بود ظل اقدام پس اگر ارتفاعی یا قوسی معلوم باشد خواهند ظل اصابع
یا ظل اقدام او بدانند بازاء درجه صحیح بطول جدول روند از برابر او ظل اصابع و اقدام حصه بمایس

السطرین بگیرند مثال ارتفاع آفتاب ... ظل اصابع معدل از ... ظل اقدام بتقدیر مقیاس ... را
ول ... دیگر اگر خواهند که از ارتفاع ظل اصابع یا اقدام بدانند بی آنکه بجدول رجوع کنند طریق آنست که
با ... ارتفاع بگیرند و نگاه دارند پس تمام ارتفاع را جیب بگیرند و اگر مطلوب ظل اصابع باشد در ...
ضرب کنند و اگر اقدام مطلوب باشد در ... و ... و مضروب را بر جیب محفوظ قسمت کنند آنچه بیرون
آید ظل مطلوب باشد مثال ارتفاع ... جیب او ... این را نگاه داشتیم پس جیب تمام
ارتفاع بگرفتیم ... در ۱۲ ضرب کردیم حاصل آمد ... بر جیب محفوظ قسمت کردیم بیرون
آمد ... این ظل اصابع آن ارتفاع است اما اگر ظل اصابع یا اقدام معلوم باشد و خواهند که قوس
آن ظل بدانند ظل را درجه جدول خود قوس کرمانید یعنی ظل اصابع اصابع و اقدام را در اقدام چنانکه ظلی
طلب کنند که مساوی ظل معلوم باشد یا نزدیکتر بوی و از ظل معلوم نقصان کنند آنچه بماند در ... ضرب
کنند و مضروب را در تفاضل قسمت کنند خارج دقیقه و ثانیه باشد بر درجه صحیح قوس وضع
کرده باشند مثال ظل اصابع ... خواستیم که قوس او بدانیم مثل این ظل در جدول اصابع طلب کردیم
و نیافتیم پس ظلی که بوی نزدیکتر بود طلب کردیم و یافتیم ... این را از ظل معلوم نقصان کردیم بماند
... دقیقه و قوس ... که آن ... درجه است نگاه داشتیم پس ... دقیقه که باز مانده است
در ... ضرب کردیم و بر تفاضل که ... دقیقه است قسمت کردیم بیرون آمد ... درجه صحیح
نقصان کردیم بماند ... این قوس این ظل است دیگر اگر ظل اصابع معلوم باشد و خواهند که
قوسی که قوس او بدانند ظل را مربع کنند و ... درجه بروی افزایند و جذر مبلغ بگیرند پس ...
... بر جذر قسمت کنند آنچه بیرون آید جیب قوس بارتفاع آن ظل باشد مثال ظل اصابع ... مربع
او ... درجه بروی افزودیم شد ... جذر ... آنگاه ... دقیقه بروی
قسمت کردیم بیرون آمد ... قوس او ... این ارتفاع آن مقدار ظل اصابع است و اگر ظل اقدام
معلوم باشد مربع او بدانند و بنگرند اگر مقیاس را ... اعتبار کنند ... درجه مربع افزایند و اگر ...

ول اعتبار کنند ... درجه و ... دقیقه بر جذر مجموع بگیرند پس اگر مقیاس ... اعتبار کرده باشند ...
... دقیقه بر جذر قسمت کنند و اگر ... اعتبار کرده باشند ... دقیقه آنچه بیرون آید جیب ارتفاع یا
قوس آن ظل باشد مثال ظل اقدام ... مربع او ... درجه ... درجه بروی افزودیم شد ...
درجه جذر او ... دقیقه ... دقیقه بروی قسمت کردیم بیرون آمد ... قوس او ...
این قوس آن ظل اقدام است بحسب مقیاس باب پنجم در بیرون آوردن ظل معکوس بی جدول ...
قسمت کنند جیب قوس معلوم را بر جیب تمام قوس معلوم ... آنچه بیرون آید ظل معلوم بود مثال
خواستیم که ظل معکوس ... درجه بدانیم قسمت کردیم جیب او ... بر جیب تمام او ...
بیرون آمد ... این ظل معکوس ... قوس است باب ششم در بیرون آوردن ظل مستوی جزو
معتبر قسمت کنند جیب تمام قوس مفروض را بر جیب قوس مفروض آنچه بیرون آید اصل ظل
مستوی قوس مفروض باشد بدان قیاس که طول مقیاس یک جزو گیرند مثال خواستیم که ظل
... درجه قوسی بدانیم قسمت کردیم جیب تمام قوس معلوم ... بر جیب قوس معلوم ...
... بیرون آمد ... این اصل ظل مستوی ... درجه قوس است بشرط ... اگر خواهند
که ظل اصابع از وی بدانند اصل ظل مستوی را در ۱۲ ضرب کنند تا حاصل ظل اصابع جزو مقصود باشد
مثال اصل ظل مستوی ... درجه قوس ... در ۱۲ ضرب کردیم حاصل آمد ... این ظل اصابع است
اما اگر مطلوب ظل اقدام باشد اصل جزو مقصود ... ضرب کنند تا حاصل ظل اقدام جزو مقصود
باشد مثال اصل ظل ... در ۷ ضرب کردیم حاصل آمد ... این ظل اقدام جزو مفروض است باب ۷
در بیرون آوردن قطر ظل معکوس قسمت کنند ظل معکوس جزو مقصود بر جیب قوس مقصود آنچه
بیرون آید در جیب اعظم ضرب کنند حاصل قطر ظل معکوس و قوس مقصود باشد بدان قیاس که
مقیاس یک جزو گیرند مثال ظل قوس مفروض ... بر جیب قوس مفروض ... قسمت کردیم بیرون
آمد ... این قطر ظل معکوس قوس ... است نوع دیگر قسمت کنند جیب اعظم را بر جیب

تمام قوس مذکور را انچه بیرون آید قطر ظل معکوس قوس مفروض باشد مثال جیب اعظم بر جیب تمام
قوس مفروض نز نو قسمت کردیم بیرون آمد ا ر نط این قطر ظل معکوس قوس مفروض است
باب ۸ در بیرون آوردن ظل مستوی قسمت کنند جیب اعظم را بر جیب قوسی که قطر ظل او خواهند
انچه بیرون آید قطر ظل قوس معلوم باشد مثال جیب اعظم ر بر جیب کد درجه قسمت کردیم خارج
آمد ح نا نط این قطر ظل مستوی کد درجه است نوعی دیگر قسمت کنند ظل جزو مفروض را بر جیب
تمام قوس مفروض انچه بیرون آید در جیب اعظم ضرب کنند حاصل قطر ظل قوس مفروض باشد مثال
در جیب اعظم ضرب کنند حاصل قطر ظل قوس مفروض باشد مثال جزو مفروض بر جیب تمام قوس نز
نو قسمت کردیم بیرون آمد ح نا نط این قطر ظل مستوی جزو مفروض است باب ۹ در بیرون
آوردن ظل معکوس از قطر ظل معکوس ضرب کنند قطر ظل معکوس را در جیب قوس مفروض انچه حاصل
آید ظل معکوس قوس مفروض باشد بدان طریقه که اجزاء مقیاس یو درجه باشد مثال قطر ظل ا ر
در جیب قوس کد لا له ضرب کردیم حاصل آمد یو ح این ظل معکوس جزو مفروض است باب ۱۰ در بیرون
آوردن ظل مستوی از قطر ظل مستوی ضرب کنند قطر ظل مستوی را در جیب تمام قوس مفروض
حاصل اصل ظل مستوی قوس مقصود باشد مثال قطر ظل قوس مفروض ح نا نط در جیب تمام
قوس نز نو ضرب کردیم ح و نه این اصل ظل قوس مذکور است بدان تقدیری که مقیاس را یک جزو
گیرند اما اگر خواهند که ازین اصل ظل مستوی ظل اصابع یا اقدام بدانند چنانچه در باب ششم ازین قسم
گذشته عمل نمایند باب یازدهم در بیرون آوردن ظل اصابع از ظل اقدام و ظل اقدام از ظل اصابع ضرب
کنند ظل اصابع را در ۷ انچه حاصل آید ۱۲ قسمت کنند بر خارج ظل اقدام باشد مثال خواستیم که
کد درجه را ظل بحسب مقیاس ب که اصابع است نقل بظل اقدام کنیم که مقیاس او ز درجه است ظل کد
در ز ضرب کردیم شد ا نط بر ب قسمت کردیم بیرون آمد ط نه این ظل اقدام است که از ظل اصابع مذکور
حاصل شده طریقی دیگر ظل معلوم را در به دقیقه ضرب کنند حاصل ظل اقدام باشد مثال ظل مذکور

ر در له ضرب کردیم حاصل آمد لو این ظل اقدام است و اگر خواهند که از ظل اقدام ظل اصابع معلوم
کنند ظل اقدام را در ب ضرب کنند و مضروب را بر ز قسمت کنند انچه بیرون آید ظل اصابع بود مثال
خواستیم که بدانیم که چون ظل اقدام ط جزو است اگر نقل بظل اصابع کنیم چند جزو باشد ظل مذکور
در ب ضرب کردیم حاصل آمد لو بر ز قسمت کردیم بیرون آمد الـ مر این ظل اصابع است نوعی
دیگر ظل اقدام را بر له دقیقه قسمت کنیم انچه بیرون آید ظل اصابع باشد مثال ظل اقدام ط بر له
قسمت کردیم آمد الـ مر این ظل اصابع است باب پانزدهم در معرفت زوایایی که در تقویم چاوند
چون مصنف از بیان متعلقات بروج صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان زوایایی که ایراد کنند در تقویم مصطلح
و متعارف است پس میفرماید که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروضی که مبداء آن وقت وصول آفتاب است
بنقطه اول از برج حمل و مدخل آن سال بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ خطاییان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره
اول تعیین ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین روز یا شب مدخل بحسب هر یک از تواریخ اربعه بترتیب ودده
تاریخ خطا اول تعیین نمایند که سیچ سال مفروض در کدام فتلک و کدام چاغ است در روز مدخل کدام روز است از
ایام دور ستینی همچنین از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدء سال
در آن واقع است یا مبدء سال چند روز گذشته و همچنین از مدت قمی از اقسام سنه که مبدء سال بعد از آن واقع است
و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دور است از ادوار ثلثه و چندم سال است از آن دور و همچنین
چندم سال است از ابتدای آفرینش عالم بزعم اهل خطا و گاه باشد که در بعضی تقاویم تام بعد از سنین مذکور است
سوابع طالع سال یعنی بیان استخراج آن بطریق مختلفه بیان کنند و درین موضع در جمیع تقاویم اسم شهری
که طالع سال باتفاق آن شهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم تام درجه طالع سال را
باتفاق مختلفه استخراج کرده در یمین صفحه نویسند و تمثیل هر یک از ینها عنقریب مسطور کرده انشاء الله
تعالی و در تقویم غیر تام تعیین مدخل سال بتاریخ خطا متروک باشد و ایضا زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول
حمل در تحت آن صفحه بیاورند بآن طریق که در زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس این جا حاجت باعاده

باشد و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقده تین قمر یعنی راس و ذنب و وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند بآن طریق
که هر یک از کواکب سبعه و عقده تین در هر برج که باشند از اوّل آن خانه ثبت کنند و رقمها دوازده گانه زایچه
که نام آن برج مصرح در آن خانه مطلوب باشد تبیین مصرح بجهة آنست که گاه باشد که اسم دو برج در یک خانه مسطور
بود یکی بحسب عدد دیگری بحسب حمل چنانکه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد
صریح برج بحسب حمل بعلامت نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق
که از اول آن برج کوکب بحرکت توالی قطع کرده باشد یا درجات و دقایق که عقده هم بخلاف توالی از آن محل
شده باشد ابتدا از اول آن برج نیز ثبت کنند و سهام نیز در آن زایچه بیاورند و این سهام مدلول خبری است
از احوال پادشاهان و رعایا و تغییرات هوا و تسعیرات و وقوع اسهال و آشوب و چگونگی محصول انتفاعات
که از مواضع کواکب و الدرات چیز تا و درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود گیرند
و بیان استخراج آنها تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع آنها در زایچه بر قیاس وضع کواکب است هر یک
از سهام در هر برج که باشند از اول درجات و دقایق در آن خانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در آن خانه
ثبت باشد و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور شد سهم السعادة است
و سهم الغیب که یکی دال بود بر مال و جاه و سعادات و دیگری بر دین و عبادات و استخراج این که
در موضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع
کنند در صفحه علیحده چنانکه زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچه
طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان بجهة احکام فصل تابستان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان
بجهة احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن
جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع
وقت مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سر فصل دیگر استخراج
نکنند و اگر برج ذو جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه آخر

سال از آن کنند و حکم نیمه اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه
و ثابته و ذوات جسدین بعد ازین در باب شانزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع
و استقبال مقدم بر سال یا فصل تر وضع کنند و افراد احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم
تام بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در فوق صفحه یمینی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی
از آن کنند و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم تام بیاورند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره
که در میان اتصالات کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی باز اوان روز نویسند چون ایام
بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت میکنند مصطلح و متعارف اهل این زمان است و انچه متعارف
سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه سبب
شهرت آن شده درین کتاب بیاریم تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره
تاریخ عرب غره سال غره محرم است و در ولایت عرب این روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو
مشغول باشند ایام معدودات اصحاب زیجات گویند ده روز اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات
با ایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی با ایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان
منسوخ شده و آن روز عاشورا است و سه روز هر ماهی و انچه در آیه کریمه واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران
از آن ایام تشریق که بعد ازین خواهد آمد تفسیر کرده اند و تعبیر از آن بمعدودات بجهة قلت است عاشورا دهم
محرم است و آن را عاشورا نیز گویند بحذف الف و این روز بسی محترم چند را اخبار آمده است که کشتی
نوح علیه السلام درین روز با تمام رسید و نور بصر حضرت یعقوب علیه السلام درین روز مفارقت نمود خلاصی
حضرت ایوب علیه السلام از گرفتاری درین روز بود و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز داده است
و چون شهادت حضرت امام مظلوم حسین ابن علی علیه السلام درین روز واقع شده در اکثر بلاد درین روز
ماتم گیرند و شیون نمایند و مصنف در شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا نهم
محرم است و آن را از عشر شتر گرفته اند و شتر ها در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد روز نهم

آب خوردم که اندا عطش الابل خوانند قرار فرض نماز چهاردهم ربیع الاخر است لیلة الرغایب اول جمعه ماه رجب است
یوم الاستفتاح پانزدهم رجب است و در اخبار آمده است که هر که درین روز از خدای تعالی طلب فتح و نصرت
کند مقصود حاصل شود ازین جهة است که این روز باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغة
طلب فتح و نصرت است و در باب تواریخ نیز آورده اند که درین روز بود که ابابیل بامر ملك جلیل دفع حضرت
اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النساء با حضرت شاه ولایت پناه هم درین روز بود مبعث و معراج
پیغمبر صلعم بیست و هفتم ماه رجب است و حکیم مخبری اورده است که بیست و ششم رجب بود که جبرئیل
امر بعثت پیغمبر صلعم نازل شده بود و در آن اقاویل دیگر نیز هست لیلة البراة پانزدهم شعبان است چنانکه
هم ملوك و سلاطین را قاعده چنانست که چون هر کسی از رعایا خراج خود ادا نماید نوشته باو دهند مضمون
آنکه خراج خود بتمام ادا نمود و انرا برات گویند و همچنان حضرت ملك متعال بیفرماید تا بجهة خلاصی مؤمنان
از آتش دوزخ برات بنویسند و بعضی گفته اند که وجه تسمیه آنست که درین شب نسخه آجال تسلیم ملك
الموت نمایند پس گویا درین شب جمعی را از حیات بری میسازند لیلة القدر بیست و سیم رمضان است
مخفی نماناد که حضرت رب الارباب جل جلاله از شبها و شب را بجهت شرف و منقبت بسیار است یکی شب برات
و دیگری شب قدر براة و گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و قدر را گفت انا انزلناه فی لیلة القدر یکی شب
براة را ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب گردانید و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضان است یا
در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در دهه اول است یا در دهه اوسط
یا در دهه اخیر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شب است و مشهور آنست که
مذکور شده است و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی
گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تعیین امور هر ساله تفویض آن بملکی درین شب واقع میشود
عید فطر غره شوال است و عید مأخوذ است از عود بجهة آنکه هر سال مردم بآن عود میکنند بروجهی
مخصوص یا بجهة آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان درین روز شق القمر شب

بکنم

سیزدهم شوال است و این معجز حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشاره سبابه مبارك
خود درین شب ظاهر نمود و قصه این قضیه مشهور است ایام معلومات قول اهل لغت و اکثر فقها آنست که
ده روز اول ذی الحجه است و بعضی از فقها گفته اند که ایام نحر است که متقرب معلوم شود یوم الترویه هشتم ذی
الحجه است و ترویه در لغت آب برداشتن و فکر کردن و تسمیه این روز بترویه بجهة آن گفته اند که حجاج درین
روز تشنه و سیر چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهة آنست که خوابی که حضرت خلیل الله
در باب قربان کردن اسمعیل علیه السلام دیده بود تمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه آخر الامر ذبح اسمعیل علیه السلام در روز
عید اضحی بجا آورد مبارك قرار داد یوم العرفه نهم ذی الحجه است و عرفه و عرفات اسم موضعیست در مکه معظمه
و او را عرفه بجهة آن گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده یکدیگر را بشناختند
یا بجهة آنکه جبرئیل آن موضع را بابراهیم بیان کرده بود و چون حضرت خلیل با آن موضع رسید او را بشناخت و این روز
را عرفه بسبب آن گویند که حجاج درین روز بآن موضع میباید رفت و زمانی آنجا توقف کرد و بعضی گویند که چون درین
روز حضرت ابراهیم تعبیر خواب خود شناختند باین سبب آن روز را عرفه گویند عید اضحی دهم ذی الحجه است
و اضحی جمع ضحات است و آن گوسفندی را گویند که درین روز قربان کنند تا بجهة این روز را عید اضحی گویند ایام
التشریق روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را نحر مع
التشریق و یازدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه از اداء وقت اشراق میکنند و باقی
ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشك کردن گوشت است در آفتاب چه سکنه
حرم درین روزها گوشت قربانی خشك میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردن است در آفتاب چه حجاج
بجهة ادای مناسك حج درین ایام بوقت میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند تشریق بجانب شرق رفتن است
چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسك حج بجانب مشرق متوجه شوند غدیر خم هجدهم ذی الحجه است بتواتر ثابت
شده است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از حج الوداع مراجعت نمود در موضعی که آنرا غدیر خم گویند نقل
فرموده پس بفرمود تا بعوض منبر جهازهای شتر بر بالای یکدیگر انداختند و بالای آن بر آمد و دست حضرت

امیر المؤمنین علی گرفته آنحضرت را با خود صعود فرمود و در حضور حضرت شاه مردان را خلیفه و وصی خود ساخت
و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه درین روز مشهور و معروف است ایام البیض روز
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه و معنی آن ایام لیالی بیض است چه در شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب
باشد و از حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الثناء روایتست که چون آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمد
هیچ سقفی و دیواری و پوششی نبود آفتاب در اعضای مبارك وی اثر نموده سیاه رنگ شد و این سبب
آنحضرت را دلتنگی روی نموده بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در حال جبرئیل بفرمان ملك جلیل نزول
اجلال فرموده گفت ای آدم اگر خواهی که این سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد و سه
روز روزه دار پس آدم علیه السلام بعد از ادای شکر باری تعالی در روز اول ایام البیض قصد و صوم نموده چون شب در
آمد ثلثی از بدن مبارك وی سفید شد و چون یکروز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و سیم روز
تمام اندام آنحضرت از آن ظلمت بیرون آمد اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت
و رحلت حضرت سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی نموده و همچنین روز ولادت و وفات
هر یك از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره ساخته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوییم ولادت
حضرت رسالت پناه تردد است میان ششم و دوم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاخر و انتقال حضرت
در دوازدهم ربیع الاول دست داده بعضی گویند که ۲ صفر و ولادت حضرت امیر المؤمنین علی ۹ از
واقع اینست و
رمضان و انتقال آنحضرت ۲۱ رمضان ولادت حضرت فاطمه زهرا ۲ جمادی الاخر و انتقال آنحضرت ۷
صفر و ولادت حضرت امام حسن علیه السلام ۱۵ رمضان و وفات آنحضرت ۳ جمادی الاخر ولادت حضرت امام حسین علیه السلام
۳ شعبان واقع سلخ ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت ۱۰ محرم ولادت امام زین العابدین علیه السلام ۵ شعبان
وفات آنحضرت ۲۲ محرم ولادت امام محمد باقر علیه السلام ۳ صفر شهادت آنحضرت ۷ ذو الحجه ولادت امام
جعفر صادق ۱۷ ربیع الاول شهادت آنحضرت ۱۵ رجب ولادت حضرت امام موسی علیه السلام ۷ صفر وفات
آنحضرت ۶ رجب ولادت امام رضا علیه السلام ۱۱ ذی القعده وفات آنحضرت ۱۷ صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام ۱۰

بجز

رجب واقع ۱۵ رمضان وفات آنحضرت عاشر رجب ولادت امام علی نقی علیه السلام ۲ رجب واقع پانزدهم ذی الحجه
وفات آنحضرت ۳ رجب ولادت امام حسن عسکری ۳ ربیع الاخر وفات آنحضرت ۸ ربیع الاول ولادت امام
محمد مهدی علیه السلام ۱۵ شعبان ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع بود یکی آنکه موقوف باشد بر معرفت اول صوم
کبیر که منسوب است بطایفه نصاری دوم آنکه موقوف نیست ذکر آنچه موقوفست بمعرفت صوم کبیر
مخفی نماناد که صوم کبیر که روزه فرض نصاری است هفت هفته است و حسن بصری و بعضی دیگر از نصاری
گفته اند که آنچه خدای تعالی بر امت خلق داخل کردانیده یکماه بود و چون آنماه در فصل تابستان افتاد از
فرط حرارت هوا مشقت تمام بحال رعیت راه یافت پس علمای ایشان درین باب اندیشه نمودند صوم را
بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده نمودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل
و نه روز شد و اول این صوم همیشه دو شنبه باشد مشروط بآنکه قبل از دوم و بعد از هفتم آذار نباشد
صوم نینوی روز دو شنبه باشد پیش از اول صوم کبیر سه هفته و این سه روز بود پس پنجشنبه فطر
نینوی باشد و در کتب تواریخ مذکور است که درین روز یونس پیغمبر علیه السلام از شکم ماهی بیرون آمد در قریه
که آنرا نینوی خوانند حاضر شد مردم چون آنحضرت را بدیدند شادیها کردند و در آن روز دو روز دیگر
روزه گرفتند و الحال ترسایان درین روز بطریق سنت دارند سبانین روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد
نصاری گویند که درین روز عیسی بر درازگوش سوار بیت المقدس در آمده مردم را بشرف دعوت مشرف
ساخت فصح پنجشنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری باشد چه درین روز بوده که حواریان
از حواریان استدعا نموده که از حضرت عیسی التماس نزول مائده کنند و آن خوانی بود از طلای احمر بسیار
چهل ذرع که در آن ماهی بود بریان با پنج رغیف و قدری سرکه و نمك و بوی و ادباء تواریخ گفته اند که حواریان
دوازده تن بودند که مبادی بعثت حضرت مسیح بر شغدین علوی مشرف شده بکرخدمت آنحضرت بر میان
جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که حواری که حور مشتق است از آن بمعنی سپیدی است چه
این جماعت بنابر آنکه پیش از ملاقات حضرت عیسی علیه السلام جامها بشستن سفید میساختند مرسوم بحواریین شدند

9 ناروقه روز چهارشنبه ... بیست و چهارم
صوم کبیر است

و اسامی ایشان است ۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ یوحنا ۵ فیلیپس ۶ فطرس ۷ غلفس ۸ یعقوب ۹ اندریس
۱۰ تلفی ۱۱ یعقوب ۱۲ برتیمس جمعة الصلبوت جمعه چهل هفتم صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی را جهودان
اندرین جمعه بگرفتند در روز جمعه بر دار کردند و این جمعه را الصلبوت خوانند و روز یکشنبه وی گردنده
بعد از چهارده روز از قبر برآمد و ترسایان این سخن دروغ میگویند زیرا که حق تعالی در تنزیل مجید میفرماید
که قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و باز میفرماید که
ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبیه آن بود که چون آن حضرت را بپای دار آوردند در اثنای حال آفتاب
منکسف شده ظلمت چنان استیلا نمود که دیده ها از رویت باز ماند در انحال باری سبحانه و تعالی ملایکه را از برای نجات
عیسی علیه السلام از بند خلاص نمودند و یهودا را که باعث گرفتاری آن حضرت بود بجای او مقرر کردند آن حضرت را
باسمان بردند و چون عالم روشن گشت یهودا را بصورت عیسی در نظر یهود آمده گفتند این ساحر میخواست
بسحر از چنگ ما خلاصی یابد نتوانست اکنون او را به تعجیل باید کشت تا شعبده دیگر پیش نیارد و قصد
صلب یهودا کردند هر چند وی فریاد کرد که من یهودام که شما را یعنی راه نموده ام و او را فرشتگان باسمان بردند
مرا بجای او در بند کردند خلق باور نداشتند و از حلقش آویختند عید قیامت شنبه چهل هشتم صوم کبیر
باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد و درین روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در
معابد خود رفته بعبادت و ذکر اشتغال نمایند و طعامهای حیوانی خورند سبعانی آدینه بعد از فطر
باشد و از اجرة الشهدا نیز خوانند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را احد الجدید بدین سبب
گویند که اول یکشنبه است بعد از عید فطر درین روز نیز عبادتهای مخصوص کنند شلاق پنجشنبه باشد
بچهل روز بعد از فطر و گویند که درین روز بود که عیسی علیه شمعون را که مقدم حواریون است خلیفه
ساختند گفت که بعد از من ملایکه از عید و ظروفی پر نور بشما خواهد رسانید و این انوار باطنهای شما را
یافته هر یک از شما عالم بلغة قومی گردید که بدعوت ایشان مامور باشند فنطیقطی یکشنبه بعد از سلاق
باشد بده روز نصاری گویند این آن روز است که عیسی … روح القدس با حواریان بیرون کرده بود

فرستاد پس حواریان هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند و با هلهل زبانی عبارت آن ولایت را یافتند مردم آنجا
بلغة ایشان سخن گفتند صوم الشلیحین دوشنبه بعد از فنطیقطی باشد و آن چهل هشت روز بوده
گویند درین ایام نبیسا بجهت دعوت است عزیمت نموده اند در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم نیز چهل
و نهم باشد جمعة الذهب اول جمعه باشد از صوم شلیحین عید بر ماری روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین
صوم ایلیا دوشنبه بعد از عید بر ماری بود و این صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم
فطر ایلیا باشد ذکر آنچه موقوفست بر معرفت صوم کوینت عید جنکه بیست دوم تشرین الاخر
باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم و همچنین صاحب روضة المنجمین آورده است که جنکه پادشاهی
بود که دختران مردم بزور بکشیدی و ازاله بکارت ایشان کردی بعد از آن رخصت دادی که شوهر دهند
در آن زمان هشت برادر بودند و یکخواهر داشتند ملک خواهر ایشان جمع کرده برادر کهتر از غایت حمیت
خود را بلباس زنان بیاراست و عوض خواهر بمضجع ملک در آمد و چون ملک خواست که دست باو رساند
برجست و آتش شهوت ملک را باب خنجر فرو نشانید و بیت المقدس را از شر او پاک ساخت پس مردم
شاد شده آن روز را عید ساختند عید بشارت اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این روزی
بود که روح القدس بصورت جوانی خوش روی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد و مریم از و مجتنب شده گفت
انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد در مریم دمید و او را بوجود روح الله بشارت
داد و معصوم در شرح زیج سلطانی از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی در ربیع او بیست
پنجم ازار واقع شده لیلة المیلاد یعنی شبی که ولادت عیسی در آن شب سمت ظهور یافته شب بیست و
پنجم کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب ولادت عیسی اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور
شد و صاحب کشف الحقایق گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه قریب به بیت المقدس
که آنرا ناصره الخلیل گویند و از اینجهه است که ترسایان را نصاری خوانند عید قلنداس اول کانون الاخر باشد
یعنی قلنداس و بعضی قلقداس گفته اند و چنین گویند که رسم یکی از ملوک ایشان است و حکیم مغربی گفته است

که این روز اول سال رومیان است دنح ششم کانون الاخر باشد و دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح
کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است که معنی دنح طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی از نهر اردن
که نزدیک دمشق است و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی ابن ذکریا عیسی را با آب بشست و بعضی
دیگر گویند مریم آن حضرت را باب معموریه بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری
بدو پیوست و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که ذکریا مر عیسی را باب معموریه بشست و از آنست
که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند و چون کسی بدین عیسی در آید چون اول
او را بآب نشویند نصاری شود عید شمع دوم شباط باشد و آن روزیست که عیسی در آن روز بهیکل
در آمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است سقوط جمره اولی هفتم شباط باشد جمره دوم چهاردهم
شباط باشد جمره سیم بیست و یکم شباط باشد و چهار معین سرشتی نباشد و بعد از آن انکسار سرما
بود و جمره در لغت اخگر آتش را گویند و زعم ایشان چنانست که درین ایام سه جمره از جانب بالا بجانب اسفل
نازل شود صاحب حل التقویم و صاحب روضة المنجمین گوید جمره اولی در زمین اثر کند و جمره دوم در
آب و معصوم در شرح زیج عکس این آورده یعنی جمره اولی آب را گرم کند و جمره دوم زمین را و جمره سیم باتفاق
در اشجار اثر کند و قوة نما حرکت در آید و استاد ابوریحان گوید که رومیان گفته اند که باین جمرها شکم زمین
گرم شود و از وی بخار بر آید و استاد الشعرا وحید الدین انوری که در علم نجوم سر آمد روزگار بوده در
تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این قول است و آن اینست بیت جمره را برآورد خود برده نفس … هم
فاخته بگشاد خرو بسته زبان نیز و اعراب گویند که این اثر در این ایام از سقوط بعضی منازل قمر است در
ایام و معصوم گوید که معنی سقوط جمرات بر سیر آفتاب است و در هر چند گاهی یکروز شان تاریخ روم و تاریخ جلالی
که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهر آنست که در سقوط جمرات این تفاوت باشد اول ایام برد
العجوز بیست و ششم شباط باشد و آن هفت روز بود و درین روز هوا خالی از تغیری نباشد سیر
خوانند در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که منجمان در اواخر زمستان تقاویم ثبت میکنند عبارت از ایام

که قوم عاد به باد صرصر هلاک شدند و سبب تسمیه این اوقات بایام عجوز آنست که در حال هبوب ریح
پیره زنی از آن قوم بزیر زمینی رفته قرار گرفت و بر مشهوران توجیهی کرده روز هشتم بادی صعب در آنجا وزیده
او را بیاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند از سرما پیره زن را بعایرد العجوز نیز گویند و در فرقان مجید
مذکور است که آن هفت شب و هشت روز بوده و در صحاح جوهری از بعضی اهل لغة نقل کرده که روزهای
پنج روز است و استاد ابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها آخر زمستان
و یعقوب بن اسحاق الکندی و عیسی ابن علی الحساب که مشهور است بحبش … گفته اند که سبب تغیر
هوا درین ایام آنست که آفتاب در وقت به ترتیب اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط که بحسب سیر …
مستقیم مخفی نماند که این وقتی درست باشد که اوج آفتاب در اواخر حوت ثابت باشد میلاد یوحنا بیست
پنجم نیسان بود حکیم مغربی در زیج صغیر آورده که بیست و چهارم حزیران است و ابوریحان در تفهیم آورده
که یوحنا یحیی پیغمبر است و ظاهر آنست که یوحنا پیغمبر حضرت یحیی کسی دیگر بوده است که تقویت این …
و اکثر اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند مقوی این قول است اول ریح بوارح هیجدهم ایار
و آن چهل روز است و در زیج حکیم مغربی پستم ایار است و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده که بارح باد
گرم است و از ابو زید نقل کرده است که البوارح الشمال حارة فی اول الصیف و صاحب حل التقویم فرموده
که عرب از طلوع ثریا تا طلوع … زمان ریاح بوارح دارند و آن قریب چهارده است و این ریاح را بایی شبیب بوارح
خوانند که منازلی که ایشان ریاح را بطلوع آن منسوب ساخته اند از برج شرقی شمالی طلوع میکنند و طرف
شمال را یمانی بوارح خوانند تولد یحیی بن ذکریا بیست و یکم حزیران باشد ذکران مرقوبا سیم تموز
بود مصنف در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف نقل نموده که ذکران یاد کردن است و آنچنان بوده که
شخصی از اهل فضیلت معلم بوده باشد روزی که منسوب باو بود او را در صفات خود در آن روز ذکر میکنند
و همچنین در روزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت بذکران شخصی دیگر رسد مثل او و از مولودی که در آن
مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکران بوده و مرتبه ذکران فرو تر است از مرتبه عید اول

ایام باحور نوزدهم تموز بود وان هشت روز بود که دران اغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام باحوره گویند
و بعضی از اصحاب لغة گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارتست در صیف و از اشعار حکیم انوری این معنی
نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باحور لفظیست یونانی بمعنی روز کار آزموده و از احوال این ایام استدلال
بر احوال باقی سال کنند و استاد ابوریحان نیز گوید که ایام باحور هفت روز است و این نام مأخوذ است
از بحران و بحران بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه ازان روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان
و اول روز ازان دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الاخر تا باخر بر هر چه درین روزها حادث شود
از صحو و باران و باد آن ماهها نیز همچنان بود و بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل
سنبله است و همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوتست و صاحب حل التقویم آورده که اگر در اول این هفت
روز باد واقع باشد زمستان آن سال بود خشک کذره و اگر باد و نم باشد و اخر خنک بود و اگر در آخر
این هفت روز باد واقع باشد زمستان آن سال خشک کذره و اخر سرد و با نم بود و اگر در تمام هفت روز
باد واقع بود زمستان هم سرد با نم بود و گویند که مصریان در ایام باحور احکام کنند بر احوال زراعت و دیگر
محصولات صوم مارت مریم اول اب باشد و از صوم آینده نیز گویند چه مارت بلغة ایشان رسیده است
رسیده طمر گویند عید تجلی ششم اب بود گویند درین روز عیسی تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و حق تعالی
با خود ظاهر کرد و در زیج مخرجه آورده که تجلی عیسی و حضور موسی و الیاس علیهم السلام با او در طور
سینا بود فطر مارت مریم پانزدهم اب بود پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود تقتل یحیی
ابن ذکریا بیست هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیست و هشتم اب بود و سبب قتل
آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و در کتب تواریخ مذکور عید الصلیب سیزدهم ایلول
باشد و کوشیار دیلمی و الدین مغربی در زیجات خود آورده که عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند
یکی از ملوک بمردم بیت المقدس آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را بران چوب صلیب کرده بودند نمود
بعد از تجسس آن چوب تا درین روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام یکیست

پس بر ملوک آن را بر شکم مرده مینهادند برین طلب چوب زنده شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند
و بواسطه این رجحان عیسی کردند و این محالیست پس عظیم زیرا که او یختن حضرت عیسی بنابر نص قاطع
اصلی ندارد پس چگونه بر صلیب چوب اعتماد بود ذکر ایام مشهوره تاریخ فرس نوروز عامه اول فروردین ماه
بود و صاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس آنست که این روز آن روزیست که خدا تعالی
عالم را افریده و کواکب را در گردش آورده از اول حمل و آنچه مشهور است این که ازین جهة او را نوروز گویند
و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را سیونشلخ گویند در جهان طواف میکرد با ذربایجان رسید در
روز بر تخت زرین نشست مرصع بجواهر و آن تخت در موضعی بلند بود و چون از مشرق چون آفتاب از شرق
برآمده بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاعی در وی ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند این روز نواست
که او آفتاب برآمد یکی از شرق و دیگری از تخت و آن روز را جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود و از جهة
این شعاع جمشید گفتند چه شید بلغة ایشان شعاع است نوروز خاصه ششم فروردین بود گویند که دین
روز دیگر باره جم بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و رسمهای نیکو نهاد و گفت خدای تعالی شما را بیافرید
و فرمود تا بهم غسل کردند بآب پاکیزه و حق سبحانه تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و بدین جهة این
روز نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عام گویند اظهار نوروز اول
تا نوروز دوم حاجتهای مردم برآورده شدی و هر روز نوروز مردم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی و جرم را عفو
کردندی بعد ازان بعیش و طرب مشغول شدندی آبانگاه روز دهم فروردین ماه بود نام روز دهم ابان بلغت فرس
ابان گویند چنانکه قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشتهٔ است که بر آب موکل است پس گوید درین روز ابان
بار دیگر آبانگاه مردان باشد پس مردان در آب درآیند و دیگر بار آن بیابان دیگر آبانگاه زنان باشد و زنان بآب در آیند و
این عمل را برخود شگون دانند آب ریزان سیزدهم تیر ماه بود و وجه تسمیه آنست که گویند در زمان ملوک
عجم چند سال باران نیامد و درین روز بجماعت دعا کردند در وقت باری سبحانه و تعالی باران فرستاد
باران سبب مردم نشاط و شادی کردند و آب بر یکدیگر میریختند و هر سالی که باران بمحل رسیدی آب

بر یکدیگر ریختندی و شادی کردندی و احوال در بعضی شهرهای خلق و فارس این رسم مرعی میدارند
لیکن در سیزدهم تیر ماه جلالی و این روز را فارسیان ترکان نیز خوانند و گویند درین روز منوچهر با افراسیاب
صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس حکما تیری بجوف طاز اندازه
پر کرده نمودند و وقت طلوع آفتاب در شی از جبال طبرستان بر کمان نهاده بطرف مشرق انداختند و حرارت
آفتاب او را جذب کرده بر حد طخارستان رسانید و شاعر درین باب گوید نظم ازان خوانند ارشی ملک تیر
که از ابل بمروان انداخت او تیر را العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضلا این قریشه را تاویلات کرده اند
مهرگان شانزدهم مهر ماه فارسیان این روز را تعظیم کنند بجهة آنکه ضحاک صاحب بود و فساد بسیار
میکرد خلایق در مد زحیل از بودند درین روز فریدون او را گرفت و در زمین بابل بند کرده بکوه دماوند
فرستاد پس درین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد ازان هر سال در این روز را نوروز میکردند و
بوقت طعام و شراب بنا بر تعظیم یزدان سخن نمیگفتند و همه روز بشکر حق مشغول بودند مهرگان خاص
بیست و یکم مهر ماه بود و این روز را نیز تعظیم کنند و بر قیاس نوروز عامه و خاصه رکوب کوسج اول آذر ماه
بود صاحب روضة المنجمین و همچنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده اند
پس مضحک و آنچنان است که حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز از کاکیج ولایت خود هر سال بطریق
خراج یکدرم سیم میستانیده اند چنانکه شخصی کوسه کچلی بر چهارپایی نشسته با پنجاه مرد از غلامان پادشاه
که تابع او بوده اند و گویند دران محل کوسه کلاغی در دست گرفتی و مروحه در دست دیگر و خود را باد
زدی و بازی و از هر دکانی یکدرم سیم بابن وضع مقبول ستانیدی و چنین رسم بود که اگر بازاریان در
زر دادن یکساعت تعلل مینموده اند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرده و از صباح تا نماز پیشین
هر چه جمع میشده تعلق بر کار پادشاهی داشته و ازان وقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه و غلامان بوده
میرسیده اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان درآمدی انقدر که توانستندی بردی زدندی و زور
نبودی و هیچکس باز خواست نکردی و چون هر سال درین روز این واقع میشده این روز را رکوب کوسج

شهرت یافته است بهمنجنه دوم بهمن ماه باشد فارسیان درین روز سپید با شیر بخورند تا حفظ بیفزاید و
در بعضی بلاد مهمانی کنند بخورد مردم کنند و جمیع حبوبات باشد شب سده شب دهم بهمن ماه باشد و
بلغة ایشان آتشی بلند شعله را گویند و چنین آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم او را
نیز عقوبت و سیاست بهر چه مستوجب آن بود میکرد و از جمله ضحاک را طباخی بود از بابل نام که هر روز
او مردم کشتی و مغز سر ایشان را جهة ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون کردی و مغز را بدوش بکرفت
و خواست که او را بعقوبتی که بهتر ازان نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاک هر
روز یک کسی را زنده کسی که بمن سپرده که او را بکشم آزاد میکردم تو باید که بدین نیکی که کفتم مرا بمی عمل عفو کنی
و صدق این سخن ان اینک از مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه شد
تا آن مردم را بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک رسید شب در آمد و راه کم کردند پس بفرمود تا آتشها
برافروختند و مردم کوه چون آتشی بدیدند متوجه شدند و خلقی عظیم ازاد کوهکان جمع آمدند فریدون
دران شب شادیها کرده جشنی فرموده طباخ را بهمنجان نام کردند یعنی بزرگ کیران و دیگر هر سال
فارسیان درین شب آتشی برافروخته اند و حالا در بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن در دهم بهمن ماه
جلالی و نقل دیگر درین باب آنست که هوشنگ او را که او ابو پسر چهارم ادم صفی الله دانند در کوه اصطخر
فارس ماری را بدید و چون او هرگز مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند پس ما
این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما برداشته است و سنگی بر گرفته قصد آن مار کرد مار
گریزان شده در زیر خسی پنهان شد و چون سنگ بجانب او انداخت در حال خطا شد و بر سر سنگی دیگر آمد
و از ملاقات هر دو سنگ آتشی جستن و دران خس افتاد و مار بسوخت و چون آتشی علم نزد هوشنگ چون هرگز
آتش ندیده بود ازو خوش برفت و بعد از رفاقت گفت همانا این نور حق است که دشمن ما را هلاک
کرد و پس ازان آتش قدری برداشته بر سر کوه اصطخر برافروخت و ازان وقت ما بپرستش عنصر نار در میان
فارسیان شیوع یافت و آن شب جشنی فرمود و آن شب را سده نام نهاده و شعر ملک الکلام فردوسی

برین مقال شاهد است وهو هذا **شعر** شب آمد برافروخت آتش بکوه ∴ چنان شاه دورکرد شاه
ان کرده ∴ یکی جشن کرد آن شب و باده خورد ∴ سده نام آن جشن فرخنده کرد ∴ زهوشنگ ماند این
سده یادگار ∴ بسی باد چون او دگر شهریار ∴ وصاحب حل التقویم گوید که این شب را بجهت آن سده گویند
که پنجاه شب و پنجاه روز بنوروز مانده باشد **باد بره** بیست و دوم بهمن ماه باشد گویند در ایران هفت سال باد
نیامد درین روز شبانی پیش کوی آمده گفت که شبیش اندک بادآمد که موی بر پشت گوسفندان بجنبید
پس در آن روز نشاط و طرب کردند در آن روز بدین باد بره شهرت یافت **کاهنبار** چنانکه در کتب مجوسی
مذکور است که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید مجوسی ازکتاب زند که منسوب بزردشت حکیم است
نقل کنند که خدای تعالی بشش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ ماه
و اول گاه سیم بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه و اول گاه پنجم
شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سی و یکم اباماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر کاهی پنج روز باشد
و زردشت در کتاب خود چنین گفته است که در گهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفرید و در دوم آب را
و در سیم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی از اهل فرس تعظیم این
روزها کنند و خانها آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی این ایام بر نقش بیست که خمسه
در آخر اباماه باشد و تعیین کاهنبار برین وجه از زیج ایلخانی مشهور است وکوشیار جیلی در زیج جامع
آورده که اول گاه اول بیست و ششم اردیبهشت ماه است و اول گاه دوم بیست و ششم تیر ماه و اول گاه سیم
شانزدهم شهریور ماه و اول گاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول گاه پنجم پانزدهم دی ماه و اول گاه ششم اول
خمسه مسترقه است که در آخر اسفندارمذ ماه بود **اول فروردکان** روزی بوده که ده روز باول فروردین مانده
باشد و چنانکه عقیده مسلمانان برین وجه است که روز جمعه زیارت مقابر اموات خود نمودن بهتر است
همچنین اعتقاد فارسیان چنان بوده که درین ده روز زیارت دخمها کردن بهتر است و گویند روان مردگان
خبر یابد و مویدان و بهدینان درین ایام بجهت ارواح مردگان زند خوانند **نوشتن رقعه کژدم**

پنجم اسفندارمذ ماه بود و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع
آفتاب فارسیان سر رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوام و از ابر سرد دیوار خانه چسبانند و چهار
گوشه خانه بجوز خالی گذارند و بعضی گفته‌اند که نوشتن رقعه کژدم رسم زنان نیست بلکه چیزیست محدث
که عوام بکار میدارند و آن برین وجه است بسم الله الرحمن الرحیم ... و بعضی گویند فریدون
درین روز طلسمات فرمود در سموم حیوانات را به بستن سوی ... رقعه نوشتن از پیش فریدون
است انکه فارسیان درین رقعه این نویسند بنام ایزد و بنام سوم افریدون و عیسی درین نحوی نویسند
که سلام علی نوح فی العالمین و جمعی مردم آفریدون را نوح خوانند و بعضی اهل فرس این روز را مردگیران گویند
بسبب آنکه زنان درین روز بر شوهران تسلط مینمودند و مطالبتهای کردند **ذکر ایام مشهوره که
مبنی بر موضع آفتاب است نوروز سلطانی** روزی بود که در نصف النهار آن روز آفتاب بدرجه اول حمل
باشد بشرط آنکه در نصف نهار مقدم آخر حوت بود **نوروز خوارزمشاهی** اول آن روز بود که آفتاب
در درجه شرف باشد **غایت قوه فصل ربیع** پانزدهم ثور بود **ایام مطر** بیستم ثور بود **اغاز گرما بستان**
پنجم جوزا بود **اقراح فصلین** پانزدهم جوزا باشد و همچنین پانزدهم سنبله و حوت و قوس **اول چله تابستان**
اول سرطان بود **غایت قوت گرما** پانزدهم اسد باشد **اول فصل خزان** اول میزان بود **اول چله زمستان**
اول جدی بود **شب یلدا** آن نیز اول جدی بود **غایت قوة سرما** پانزدهم دلو بود **نوشتن رقعه
کژدم بزعم هندوان** پنجم حوت بود و هندوان درین روز رقعه کژدم نویسند و گویند در برج پنجم
حوت صورت دارد و اهل عراق اول رسیدن ... از ثمرات را نیز داخل ایام مشهوره دانسته در تقاویم
نویسند **باب** طالع سال هر قول ابی معشر در حکم سال و فصلهای دوازده برج که چون سال بهر کدام
که تحویل کند حکمهای چگونه باشد و احوال هفت اقلیم چگونه باشد ... بجای خویش گفته آید و باد که
شود بفرمان خدای عز و جل از خیر و شر و نرخ و برف و باران و ابر و تگرگ و شوند و جمیع خلایق از پادشاه
و وزیران و خواجگان و امیران و دهقانان و اهل شاهان و کوه نشینان و بازرگانان و عوام الناس و پیشه

کاران و اصناف کاران از هر طایفه و زنان و خادمان و مطربان و شاطران و جمیع خلایق از آنچه یاد کرده شد که باری
تعالی آفریده از آب و چشمه و آفت و راحت و سایران **باب حمل** فی طالع الحمل و احکام آن سال که حمل باشد خداوند
حمل مریخ است بدانکه برج آتشی است دلیل کند آن سال تعلق باهل صلاح دارد و ترکان و اسفاهیان و لشکریان
و جلادان و مردان و راه زنان آن سال بقوت باشد و راهها ناایمن بود و خلق در عذاب و بازار و کسب و کار
بسته باشد و اهل طرب مانند ... و زنان بی قیمت باشند و پیوسته در میان زن و شوهر ناخوشی بود و لشکری
از جانب ترکستان بجنبد و تباهی بسیار در کرمان آید و اهل کرمان در ملال باشند و در طرف کرمان تنگی
و قحط باشد و مرگ مفاجات باشد و باران بهاری کم باشد و عسل کم باشد و حبوبات جو و گندم پر بها
باشد و پنبه بها نداشته باشد و جور و ستم باشد و ظلم بسیار باشد و مزارعان در ملال باشند و اهل دهقانی
در بلا باشند و وزراء گرگون شود و اهل قلم در ملال باشند و گفتگو در میان علما باشد و مشایخ را فرحت
نباشد و جور و ستم باشد **تابستان** گرمای گرم بود و باد بسیار بیاید غبار باشد و میوه کوهستان را آفت
رسد و میوه فاریاب فراوان باشد اما اندک ملال برسد بر اهل پیشه و خرما فراوان باشد و کوهکان را آفت
رسد و در ناحیه فارس پادشاهی بدید آید و از آن پادشاه راحت رسد و از ترکان باشد و جانب خراسان بقوت
باشد و ظلم کم نباشد و باران بیاید و خرابی و جنگ باشد و در عراق ایمنی باشد و زمستان سرد باشد
و ابر و باد و باران و سیل فراوان باشد و زلزله باشد اما بیشتر بکوهستان و اهل کبره در ملال
باشند **باب ثور** آن سال که طالع ثور باشد خداوند زهره برج خاکی دلیل کند که سال ثور سالی باشد خنک و نیک
زهره برج خاکی دلیل کند که سال ثور سالی باشد خرم خوش که هیچ ظلم نباشد و خلایق در عیش باشند و
زنان و مردان و خواجه سرایان بکار آیند و ایمنی و باد و باران بهار فراوان باشد و پادشاه ایران بقوت باشد و بر
دشمن ظفر باشد و دشمن را قوت نباشد و پادشاه عدل کند و رعیت و محبت در میان خلق باشد و کسب
و کار باشد و جوانان میل نکاح کنند و زن بسیار کنند و وزیر مردی مسلمان باشد و فراخی نعمت باشد و
چرب و شیرینی ارزان بود و بهار خرم و تازه باشد و باران بهاری باشد و چهارپایان را بعضی آفت باشد مثل

کاو و زراعت نیکو باشد و باد تابستان گرم باشد اما باد سموم نیاید اما گرد و غبار باشد و قبولات بسیار باشد
و شتوی نیکو باشد و میوه فاریاب و میوه بخش فراوان باشد و بازرگانان بامراد باشند و راهها ایمن باشد
و جور و ستم نباشد و خزان خوش باشد و هیچ کوفت نباشد اما بر درخت خرما کم باشد و باران بیگاه بیارد
و بیشتر کارها خوش باشد و اصفهان و کاشان خوش باشد و عیش جوانان بسیار باشد و قضات و ائمه و مشایخ
و صلحا خوش باشند و صلح میان علما و مشایخ باشد و سیفی نیکو باشد و پنبه و کرباس نیکو باشد **و زمستان**
معتدل باشد رعد و برق و تگرگ نباشد و مردم در زمستان خوش باشند و آب چشمه بگشاید و فراوان
باشد و سلامتی عوام الناس باشد **باب جوزا** حکم آن سال که طالع جوزا باشد دلیل کند که سال جوزا سالی
یاباد باشد و سالی باشد که بسیار علامت باز دید شود و آوازه و اراجیف باشد اما باد ناحیه اقلیم سوم بقوت
اقلیم چهارم ملال باشد و در ولایت اصفهان ملال و قتل باشد و بهار پر آشوب باشد و ابر بی باران بسیار
باشد و باران بهاری کم باشد و مکس عسل را قوت نباشد و اهل قلم در ملال باشند و دایم زیر چوب و شکنجه
باشند و پادشاه با ایشان در ملال باشند و شاعران و نقاشان و فقیهان در آن سال بقوت باشند و
ائمه و قضات بقوت باشند و اهل صلاح میانه حال باشند و پنبه و کرباس متوسط باشند و رعیت بعضی
در ملال باشند و مزارعان و روستائیان با ... باشند و میل سادات و اهل قلم ملال باشد و گفتگو میباشد و عیب
نیز باشد دارو نیکو کنند **فصل تابستان** تابستان گرم باشد و مرگ مفاجات در اقلیم چهارم باشد و عراق
و بغداد و فارس رنجوری باشد اما علاج پذیر باشد و بیشتر کار بعضی در ملال باشند و در کسبی باشند و بازار
کم ترحم کنند و راهها در خوف باشد و شتوی میانه باشد و بقولات و میوه فاریاب بقدر اما بعضی را
آفت رسد **فصل خزان** بدانکه خزان سرد باشد و باران بیگاه بیاورد و چرب و شیرینی فراوان باشد و خیر و
برکت باشد و درد چشم و تب لرزه باشد و نعمت جو و گندم و حبوبات متوسط باشد و باران ببارد چنانکه
خانها خراب کند و باد مخالف بیاید و میان خلایق گفتگوی بود و فراق میان زن و شوهر باشد **فصل
زمستان** زمستان سخت سرد باشد و برف و باران بسیار باشد و حبوبات گران بود و تب باشد و آماس ...

باشد و رنجوری از باد و تب گرم باشد و باز بودن غله باشد و کسب کم باشد باب سرطان و طالع آن سال
سرطان و حکم آن که چون باشد دلیل کند سالی که سرطان باشد خداوند مثلثه آبی دلیل کند سالی خوشی و خرم
باشد و خلایق در آبادانی باشند و پادشاه بقرار باشد اما از جانب مشرق لشکری بجنبد و عزم ناحیه سلطان
کنند و مردم خراسان در ملال باشند و عاقبت در صحت باشند و در عراق و عراقین بقوت باشند و نعمت
فراوان باشد و بهاری بغایت خوشی باشد و باران و رعد و برق بسیار باشد و علف اندر زمین بسیار بر آید
و چهارپایان فربه باشند و قوت گیرند و کوسفندان نیکو باشند اما باد در دست و پاشان گیرد و لنگشی
کنند و باز بودن غله باشد و زراعت کو کون شود و خدعه و داد شود و رعیت از ملال ایمن باشند و فهر و اراجیف
باشد اما قوت نباشد و اهل سادات و فقها قوت گیرند و مراد حال درویشان باشد و منفعت زیاده شود
و عوام الناس مشفق بعد نیکو باشند تابستان تابستان خوش باشد و باد نسیم بیاید و آبها سرد باشد و
چشمها گشاده کردد و بیماریها بسیار بود و صفرا و درد چشم و درد سر نیز بود اما علاج پذیر باشد و قوت
و کوهسار بود و سالار و مشایخ و دهاقین حال شان خوشی باشد فصل خزان خزان نیکو بود و کسب و کار نکو
بود و پنجه داوند بها بود و در آخر ارزان باشد و جمعیت بسیار باشد و خرما و شیرینی فراوان باشد و میوه کوهستان
بسیار باشد و خواجگان و اهل قلم نیکو باشند و در آخر سال بازرگانان خوشی حال باشند و سود کنند زمستان
زمستان سرد باشد و باران در میان سال پای بازمانده و اول ضلالت و آخر کم باشد و رنجوری از باد گرم و رنج
طریح باشد و لقوه و قولنج باشد و مردم پرهیزگاری کنند و چوب آتش زمستان باشد تا کاه اراجیف کو کسی
چنانکه خلق از آن در فزع و ملال باشند و وسواس و هیجان گذار کنند والله اعلم باب اسد حکم اسد
خداوند آفتاب و حکم آن سال خوب است و مثلثه آتشی است دلیل کند که سالی باشد پر شوکت و عظمت و پادشاه
اسلام و بهاری باشد و سالی باشد که ابر بسیار بیاورد و باران کم بارد در بهار و قوت بزرگان و عوام الناس
در ملال باشند و ظلم و ستم و جور بر رعیت بسیار کنند و سالی پر آشوب بود و صلح باشد و زبان کاری کنند
و اهل صلاح در ملال باشند و اراجیف باشد و لشکر گذار باشد و از جانب مغرب لشکری بجنبد و قصد خرب

کنند و ملال رسانند و قصد پادشاه مصر و شام کنند و ملال رسانند و آوازه بسیار باشد و راهها ایمن
دو زیران و اهل قلم در اندیشه و تزویر بسیار باشند و رعیت در ملال باشد و خلق مفلس باشند و دد و دام
ندی در آبادانی نهند و لیکن جانب مشرق زمین ایمن باشد و زراعت شتوی را آفت رسد و حبوبات پر بها باشد
و سکه کم خوشی بود تابستان گرم بود و مرک مفاجات بود و دنبل بسیار بود و باد سموم بیاید و جمعی از خلایق
از باد سموم خراب شوند در اقلیم سیوم و چهارم و پنجم ایمن باشد یعنی فارس و عراقین و ترکستان و در بعضی قند
در ملال باشند و فسق بسیار باشد و آشوب در خلایق باشد و در خزان خزان قرار گیرد و قطع آشوب باشد
و سیفی نیکو باشد و خلق ایمن گردند و آب چشمها کم باشد و باد خزان نکو آید و میوه کوهستان و غیره کم
باشد و فاریاب نیز آفت رسد و کسب و کار بانیز خاصه آلت جنگ و کار سراجی بسیار باشد و تیر کری و کارد گری
نیکو بود و مس و روی فراوان باشد اما کم بها باشد و زمستان سخت نباشد و ابر و باد باشد الا باران
اندک باشد و نعمت و حبوبات در زمستان پر بها باشد و شیرینی نیز بی بها باشد و رنجوری کم باشد اما خلق
بر خوف باشند و کفار قصد اهل اسلام کنند اما هیچ ظفر شان نباشد و کفار هلاک شوند و اهل عوام الناس
در زمستان در تنگ باشند و کسب و کار کم باشد و پیشه کاران و جولاهان و نداقان در ملال باشند و بلا ریاح
و اهل ترازو و قوت مار باشند و عاقبت حولتان و کریزان هر آخر سال ملال رسد و سادات و قضات و ائمه و مشایخ
قوت گیرند و امر و نهی کنند و درویشان از سلوک و مشقت و ملالت ایمن شوند و جهان آرام گیرد بخیر و خوبی
انشاء الله تعالی باب سنبله و طالع سال که سنبله باشد خداوند عطارد و مثلثه خاکی دلیل کند بر شوکت
و عظمت پادشاه و لشکریان و وزرا و اهل قلم و مراد حال فقها و خواجگان و بازرگانان و شوکت حالا ائمه و سادات
و بهاری باشد که ابر و باد و باران بسیار باشد و رعد و برق و باز بودن غله بود و عسل نیز نیک باشد هم و کرم
و هم در سرخ و سیر و ارزانی جو و گندم و ارزانی مرغ و طرب بسیار بود و قرار حال عوام الناس و کسب و کار و تا بستان
و خبرهای خوش شنیدن و قطع دزدان و بدکاران و ایمنی راهها و قطع ظالمان و عوانان و گریزان و خبرهای خوش
کاران شادی کنند و مراد حال زنان و نقاشان و شاعران و بودن غله و خوشی عیشی تابستان بدانکه تا بستان

گرم باشد و باد گرم بسیار آید و باز بودن غله بسیار بود و علف خوار بسیار باشد و حبوبات جو و گندم و باقلا
و عدس فراوان باشد و ارزان باشد و ظلم کم باشد و حال زنان خوشی باشد و عوام الناس بسیار بعیش و خوشی
کردن روند و آب چشمه فراوان باشد باران تابستان باید چنانکه آب در انبار رود و چهارپایان بد نباشند
و کوسفند و گاو و ایام را از کوش ها سیر را اندک آفت رسد بلکه مراد در از کوش و سم ناشکافته باشد و از جانب
کرمسیر چینی باشد خزان بدانکه خزان سرد باشد و باران بگاه بیاید و شیرینی فراوان باشد و رخت خرما
فراوان ثمره بدهد و میوه بسیار باشد و کشت و زراعت فراوان و جانب فارس ایمن باشد و جانب خراسان
قوت کمتر باشد و بعضهای عرب خود بخود جنگ کنند و ملال بهم دیگر رسانند و احشامیان ما ملال بر سد
و قلعها خراب کنند و نخجیر در کوه و بیابان بسیار کنند و نرخها ارزان باشد زمستان بدانکه زمستان سخت
سرد باشد و برف و باران بسیار و در زمستان ایمنی باشد و راهها ایمن بود و دزدان را قوت نباشد اما
خبر اراجیف باشد که هیچ صحتی نداشته باشد اما در اقلیم سیوم در بعضی ناحیه قتل و کشتی بود و کسی
بکشتی آید که خلق را ملال رسد و از آن جنگ و فتنه پیدا شود باب میزان و طالع آن سال که میزان باشد
خداوند زهره و مثلثه بادی حکم کند بر شادی و دولت و فرصت و نصرت پادشاه اسلام مظفر باشد بهر شهری
و مراد حال وزرا و سادات و قضات و ائمه و علما و مراد حال اهل طرب و خواجه سرایان و خاتونان و بهاری باشد
که در وی باشد و نصرت و عیشی و عشرت و باران بهاری باشد و بودن قوت مکسی عسل و باسی در میان خلایق
و ملال دزدان و بدکاران و بدفعلان و رسوا شدن دزدان که چون دزدی از جای بکشند بزودی پیدا شود
و ارزانی حبوبات و نعمت و چربها و شیرینی فراوان باشد و ارزان باشد و قوت کار پیشه کاران و هر ناحیه که باشد
عیشی و نشاط باشد و از طرف خراسان بسیار باشند و در عراق و آذربایجان فربهی و خوشی باشد و کار بازرگانان
بقوت باشد و قماش نویسی و ابریشم بسیار بود و استقامت اهل قلم و شادی کردن ایشان کمتر بود تابستان
تابستان بغایت نیکو بود ارتفاع و بقولات و شیرینی و میوه فراوان بود و هوا معتدل و خوشی خلقان
و نکاح بسیار بود و استقامت اهل نشاط خزان دلیل کند که خزان خوشی باشد و باران بوقت آید و

حال مزارعان و قوت احشامیان و میوه کوهستان فراوان باشد و رنجوری از تب و سرفه و زکام بسیار
بود و علاج پذیر باشد و دیگر که در هر سن فراوان لشکر از جانب شمال بر ناحیه فارس باشد و قوت اهل
صلاح باشد و انقلاب نباشد و از طرف دریا بار ایمن باشد و در خزان پنبه و شیرینی ارزان بود و ملال
خلقان نباشد فصل زمستان زمستان بغایت نیکو باشد و آب چشمه کشاید و مردمان ایمن باشند
و اهل علم و فقها با صاحبان دیوان نزاع افتد و قوت علما باشد و رفاهیت باشد از جانب پادشاه و دلخوشی
و مراد و قوت یافتن پادشاه و ارزانی حبوب و گرانی چرب باشد و پنبه و قوت پیشه کاران در زمستان
باشد باب عقرب و طالع سال که عقرب باشد خداوند مریخ مثلثه آبی و حکم آن دلیل کند بر ملال پادشاه
و قوت ترکان و جور کردن ایشان و ملال رسانیدن لشکریان و حرکت کردن بر طرف ترکستان و قوت
اهل صلاح و جنگ و فتنه بودن و خرابی عمارت و یغما کردن و برده بردن و در تحت اقلیم سیوم و ناحیه
فارس و کرمان و واسط و جرفت و غارت کردن و انقلاب بودن از حالی بحالی کشتی و بودن ابر و باران در
بهار و ملال زنان و مطربان و خواتونان و خواجه سرایان و قوت دزدان و ناایمنی راهها و قوت حوانان
و ظلم و ملال مزارعان و پریشانی دهقانان و تیزی بازارها و خون ریزی و قتل بسیار و ملال اهل مشایخ
و فتنه و آشوب و حبوبات متوسط باشد و نرخها ترقی کند تابستان تابستان دلیل کند که تابستانی
گرم باشد و باد فراوان باشد و باد سموم بیاید و کرد و غبار در هوا بازدید شود و قوت بازارها باشد
و ملال زنان و اهل نشاط کمتر و میوه را آفت رسد و اهل قلم در ملال باشند و زنان نیکی حسل باشد و زنبور
سیر بسیار باشد و آفت رساند اما در کوهستان بسیار باشد و ملخ نیز بسیار باشد و در بعضی قلاعها
نقصان رساند هم شتوی و هم سیفی و مرک مفاجات باشد در بعضی ولایت خزان دلیل کند که خزانی
ناخوشی باشد و ملال خلایق باشد و کرسنه بسیار باشد و آفت بعضی از سیفی و آفت میوه کوهستان
باشد و اهل احشام بقوت باشند و چهارپایان را نقص قلم برسد از باد و طبقه بسیار بمیرد و در خزان
حبوبات فراوان باشد اما متوسط باشد و خلایق و عوام الناس و پیشه کاران در ملال باشند بو پنبه

دکو باشی ارزان باشد و خواجکان دیوان بعضی در ملال باشند و بعضی معزول شوند وامرا و ترکان در خزان

بقوت باشند و باران در خزان دیر بیاید و یک نوبت که آفتاب در آخر برج عقرب باشد باران بیارد و باز

بازکشد تا آخر خزان انگاه باران بیاید **زمستان** زمستان دلیل کند که زمستانی سخت باشد و باران

بسیار بیاید و برق و باد و سیل بسیار بیارد و خانهای کهن ویران کند و چشمها بکشاید و در آخر

کیک ماه مانده باشد زلزله کند و سخت باشد چنانکه چند جای خراب کند و حبوبات میانه باشد و

کوشت بیها باشد و چربی و شیرینی کم بود و نعمت کم نباشد و فراوان باشد و رنجوری بود از استسقا

و پشت پای آماس کردن بلکه مرگ در آن نباشد **باب قوس** و طالع قوس خداوند مشتری و مثلثه

آتشی است از قرانات ده و ازدهم دلیل کند بر قطع بودن پادشاهان و قرار نیامدن بودن از خوف دشمنان

و قرار حال سادات و قضات و ائمه و قرار حال اقلیم سیوم و چهارم و قوت گرفتن ولایت عراقین و قوت

بزرکان آنجا و علما و ایمنی راهها و ملال اهل فسق و ملال دزدان و بدکاران و قوت اهل قلم و صاحبان

دیوان و ایمنی بودن رعیت و نظر عنایت پادشاه در حق ایشان و ارزانی حبوبات فراوان بودن جو

و کندم و غیره و کاسدی بازارها و فراوانی جرب و شیرینی و کوشت و بهاری خوش باشد و عیش و باز

بودن غله فراوان و آفت شکوفه و کلبادام و خوشدلی بازرکانان و قوت خواجکان و آبادانی مسجدها و

زیادتی دین و ملت و قطع شدن فسق و فجور و ملال دزدان و بدکاران و ایمنی راهها و آبادانی بازار

و نیکوی حال اهل علم و نظر عنایت پادشاه با این طایفه **تابستان** تابستان دلیل کند که تابستانی

کرم و فراوانی خارنل جو و کندم و شیرینی و چربی باشد و مراد حال وزرا و بودن ملال کراد و اتراک

و احشام و اهل کوه نشینان و بازخواست از این طایفه و تیزی محتسب و انداختن شرب و قمار و ملال

قحبکان و رنجوری و درد چشم و خارشی اندام **خزان** بدانکه که خزانی بغایت خوش باشد و باران بکا

بیاورد و نیکوئی روی نماید و حبوبات ارزان باشد و ایمنی باشد و کسب و کار و پیشه نیکو باشد

و میوه کوهستان فراوان باشد و روغن چراغ فراوان باشد و ارزان باشد و خلایق دلخوش باشند

دود ونج

و روشنایی در کار باشد و عدل و انصاف و راستی و آوازه زهد و احسانی که در ملال باشند اما قوت نباشد

وقوع دیا قین از همه ظلمها ایمن باشند **زمستان** دلیل کند که زمستانی باشد که باران بسیار بیارد

و قوت چشمها باشد و برف و باران چندان بیارد اما آفتی نباشد و بی زحمت باشد و رنجوری از رنج

کرم باشد و از مفاصل و درد پهلو و بازو و پای باشد و چهار پای بقوت بود و سماع و مدح طالب علم

و خلوتها باشد و نرخهای برنج و نخود و کندم ارزان باشد و کوشت را آفت نباشد و چربی به بها باشد و

کرباس نیز و کسب پیشه کاران کم باشد و لیکن حال ایشان خوش باشد که ظلم نباشد و زنان و خاتونان در

عین مراد باشند و در آخر سال آوازه لشکر باز باشد از مشرق اما قوت نباشد و ایمن باشند **باب جدی**

در طالع جدی و سال جدی خداوند زحل است و مثلثه خاکی و حکم بر قوت و مراد پادشاه و استقامت حال

امارت او که ملالی خالی نباشد و پریشانی نباشد جهت دفع جمعی دشمنان که آهنگ قصد کشتن وی

سرنکون شود و قتل دشمن کنند و مملکت بقرار رهاند و عاقبت ازده غدا ایمن شوند و میان

اهل قلم و وزرا و کفت و کوی باشد و بعضی بعد یکو پیروز آیند و زحمت و پریشانی جمعی از اهل قلم و

فاید **بهار** خرم باشد و ابر و باران بسیار بیاورد و اهل دیاقین خوشی باشند و مزارعان و مشایخ را

نیکو بود و اهل قلعه حالشان نیکو بود و مردم اهل حبشه و طرف ایشان کفت کوی و جنگ و غارت بود

در بهار نعمت فراوان باشد و جو و کندم ارزان بود و چربی و شیرینی میانه باشد و آفت کوسفندان

باشد و علف و کندم کم باشد و در طرف دریا کشتی در خطر باشد و بازرکانان حال شان میانه باشد و مهار

پای سم کرد نیکو باشد و ملال جمعی از بزرکان باشد **تابستان** تابستانی بغایت کرم باشد و بادهای

مختلف بیاید و غبار در هوا پدید شود و در تابستان کوشت و روغن فراوان باشد و حال خواجکان

با قوت باشد و مراد یابند و پنبه و کرباس ارزان شود و باد مخالف بیاید و حال زنان بد باشد و اهل قلم

ظالم پیشه کیرند و رعیت در ملال باشد و بمصادره رسانند و بقوامات میانه باشد و میوه فاریاب فراوان

باشد و جمعی از خوانان و اعمال عزل شوند و بازخواست کنند و در عذاب کرفتار شوند و عاقبت تخفیف ان

خوانان و ظالمان نیست کردند که خلق شادمان شوند و خرم کردند و اهل سادات و قضات و علما مراد یابند

و از طرف پادشاه نعمت یابند **خزان** بدانکه فصل خزان در این سال سرد باشد و آفت در حنت کنار باشد و بادام

کوجی و میوه کوهستان را آفت رسد و بادی بدید که نیمی خشک و خراب شود و بعضی که جنس تر باشد

بقوت باشد و هیچ آفت نرسد و شیرینی و پنبه میانه باشد و صیفی نیز از ملخ آفت رسد و آوازه لشکری

در آخر خزان اراجیف کویند و از شمال شخصی بیرون آید و قصد پادشاه کند و ظفر یابد و حال دکرکون

کردد و جانب فارس و ناحیه فارس بعضی غارت کنند و قتل و خون ریزش باشد **زمستان** دلیل کند که

سرما سخت و باران که در ماه اول نوروز بود اما باران بعد از آن پای بر کشد و در میانه فصل کم باران باشد

اما در آخر بسیار بیارد و باز بودن غله باشد و باران و سیل کمتر باشد و عدل و راستی باشد و رعیت خوشی

باشد و ظلم کم باشد و ایمنی راهها باشد و اهل قلم را از خوف پادشاهی ظلم باشند و خوانان را قوتی نباشد

و نرخها متوسط باشد و موت بانار پای و تراز زدادان باشد و ورم در میان مردم بسیار باشد و بیماری

باشد از کوی و خشکی و سرفه و زکام و بعضی از پیران را مرض مفاجات باشد و در آخر سال اراجیف کویند اما

قوت نداشته باشد و قضات در آخر سال جادل شوند و بعضی را از ایشان ملال رسد از جانب وزرا و

سالی که **باب دلو** و طالع سالی که دلو باشد خداوند دلو زحل و مثلثه بادی از قرانات دلیل کند که چون

سال دلو باشد سالی باشد پر آشوب پادشاه را قراری نباشد و رعیت در تشویش باشند و وزرا و

فضلا در ملال باشند و باد مخالف و باران بهاری باشد و آفت غله باشد از ملوک و در بعضی ولایت

خرابی درختها و کرانی دانها و خوانان قوت کیرند و ظلم باشد و تعدی و زحمت و ملال رسانند و اهل لشکر را

در تکاپوی و ملال بباشند و کرانی چهارپایان کودسم و کرانی آلت جنک و فتنه و در بعضی ولایت بیماری

و باد مفاصل و بدحالی زنان و مطربان و ملال دریابار و غرق شدن کشتیها و ملال روسا و مزارعان و

دهاقین و بدحالی بازرکانان و ناایمنی راهها و قوت دزدان و بدکاران و قتل و خون ریزش و قوت مشایخ

و قوت اهل کوه و توبه کردن اهل فسق و فجور و خرابی خانها که **تابستان** دلیل کند که تابستانی بغرابی

ولی

حال رئیسان و ایمنی حال قضات و سادات و ائمه و عزت این طایفه دکرسالی کرم و باد مخالف و غایت کرما

و غبار در هوا و بودن باران تابستان و ارزانی کوشت و پنبه و اجناس طباخی و ایمنی بودن لشکریان و ایمنی

بودن راهها و قطع شدن ظالم و قوت مشایخ و مراد مزارعان از خوف و دولت پادشاه و وزرا و ایمنی بودن

از دشمن و حبوبات میانه باشد و قوت اهل صلاح باشد **خزان** دلیل کند که خزانی باشد که باد بسیار بیاید

و باران بکاه بیاید و خلایق در خزان سبکبار شده باشند و پادشاه روی در عدل باشد و جمعی را آشتی

کنند و روی در جانب مشرق کند و بر دشمن ظفر یابد و نرخها و حبوبها بها باشد و شیرینی متوسط باشد

و چربی تنزل کند و کار پیشه کاران نیکو باشد اما از جهت ظلم در ملال باشند و اهل علم در ملال رعیت

کوشند و حال سادات و قضات در ترقی باشند و نیکو و حال مشایخ و روسا و دهاقین و احشام و اکراد

در ملال باشند و خواجکان بازرکان را از دیوان ملال باشد و اهل قلم در ملال رعیت کوشند و بعضی

رعیت جلای وطن کنند و حال عوانان و کزیران دلیل کند بر قوت عوانان و کزیران و ناایمنی راهها و سرکردنی

اهل دریا **زمستان** دلیل کند که زمستان سخت باشد و باد و باران و سیل و برف باشد و حال پادشاه و وزرا

دلیل کند بر استقامت و مراد و قوت و ظفر یافتن بر دشمنان و در میانه زمستان شخصی ناکاه نیست شود

که فتنه در عالم بکیرد و نرخها کران باشد و یافت نشود و بسیار کسی در رنج باشند و از کرسنکی هلاک

شوند و لشکریان در ملال باشند و بعضی متفرق شوند و قلعها استوار کنند و احشام و اکراد باز قوت

کیرند و مراد اهل سپاه باشد و پیشه کاران در ملال باشند از کسی ملالت کشند و نیم در جانب دریا

با ملالت باشد و خود بخود دشمنی کنند و پادشاه در یا خلل کند و انقلاب شود از نکو و غیر روی حیلت

دکرکون شود و جمعی از اهل کرمان را ملال رسد چنانکه قتل و خون ریزش باشد و کرباس و خود

پنبه ارزان باشد و اهل قلم در ملال باشند از بازخواست و رنجوری **باب حوت** در طالع آن سال

که حوت باشد و مثلثه آبی و چکونکی آن سال که حوت باشد دلیل کند بر شوکت و عظمت پادشاه اسلام

و ظفر و قوت و نصرت و مراد و ایمنی و بر دشمن ظفر یافتن و دشمنان مقهور کردن و عدل و انصاف

ولی

گستر اشیدن و رعیت نیکو باشی و نظر عنایت کردن و مسند رعایا دادن و قوت وزیر و صاحبان دیوان
وایمنی و قوت رعایا و فصل بهار بودن باشد بهانه و قوت سکنی و نسل و نیکوی حال سادات و قضات
خواجگان و نیکوی بازرگانان و ایمنی راهها و بهی حال دزدان و ملاحوالان و گریزان و رسوا شدن دزدان
و فاسقان و نیکوی حال احشامیان و قوت اهل لشکریان و ارزانی حبوبات و فراوانی جو و گندم و ارزانی و
شیرینی و چربی و نیکوی حال اقلیم چهارم و سیوم نیکو بود و از جور و ظلم ایمنی و حال پیشه کاران بقوت
باشد و کسب نیکو باشد **تابستان** دلیل کند بر نیکوی حال پادشاه اسلام و قوت و فرصت و دولت
پادشاه اقلیم سیوم و ایمنی بودن از جهت دشمنان و وزیران و کارکنان دیوان بقوت باشند و نخود و
جو و گندم و شیرینی ارزان باشد و گوشت فراوان بود و در اقلیم آذربایجان نرخها گران باشد و چهارپا را
آفت رسد اما اقلیم سیوم بقوت باشد و رعیت خوشی باشد و اهل زراعت خوشی باشند و کوه پایه نیکو
بود و میوه فراوان باشد و ارزان و قضات و علما نیکو باشند و امر و نهی باشد و محتسب نیز باشد و
اهل روستا و مشایخ را اندک ملالتی رسد اما باز بقوت آیند و سادات کارشان نیکو بود و نوازشی یابند
از جانب پادشاه و شخصی بیاید که دین پاک دارد و ایمان و اسلام گویا کند **خزان** دلیل کند که فراخی
خوشی باشد و باران بحد اعتدال ببارد و ریسمان و کرباس ارزان بود و زراعت صیفی بقوت باشد
و میوه کوهستان فراوان باشد و درخت خرما بار بسیار دهد و چربی و شیرینی ارزان بود و حبوبات
فراوان باشد و ایمنی راهها باشد و نیکوی حال زنان باشد و نکاح زنان بسیار بود و خری و دعوت بسیار
باشد و اهل طرب خوشحال باشند و مطربان کارشان نیکو بود و پیشه کاران کارشان نیکو بود و صلح
و دعوت فراوان باشد و جمعی از جوانان و بدکاران از ملال رسد و قتل جمعی از این قوم باشد **زمستان**
دلیل کند که زمستانی باشد که پادشاه برقرار باشد و سرما سخت باشد و باد و باران بسیار بود و برف
و زلزله باشد و خانها کهنه ویران کند و نعمت فراوان باشد و در قیمت متوسط باشد چربی و شیرینی
و هیزم و روغن چراغ متوسط باشد چیزی و مزارعان خوشی باشند و زراعت و عمارت بسیار باشد

وبی آفت باشد و اهل قلم را باز خواست کنند و جمعی معزول شوند و جمعی برآیند و قوت گیرند و حال سلاطین
نیکو بود و مراد یابند و حیوانات متوسط باشد و در آخر سال اراجیف گویند و آوازها بسیار باشد
در آخر سال ایلچیان و جاسوسان بیایند و خبرها بگویند اما هیچ نشود و تشویشی نباشد والله اعلم بالصواب

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۴ هجری شمسی